برگ های زرین کتاب مقدس

جلد دوم



پیر گرلو

برگ‌های زرّین

کتاب مقدس

جلد دوم

پیر گرلو

این کتاب ترجمه ای است از :

PAGES BIBLIQUES

notre foi et notre vie

par : Pierre Grelot

Libraire Classique Eugnen Belin, Paris, 1951

مشخصات

عنوان کتاب : برگ‌های زرّین کتاب‌مقدس (جلد دوم)
نویسنده : پیر گرلو

فهرست

بخش اول : قوم خدا

پیش گفتار

مقدمه : **اعتقاد نامه بنی‌اسرائیل**

فصل اول : **اصل و مبداء**

۱- رحمت الهی و گناه بشر

۲-از آغاز تا دعوت ابراهیم

فصل دوم: **دعوت الهی و وعده‌ها**

۱- ابراهیم، پدر ایمانداران

۲-یعقوب و پسرانش

فصل سوم: **قوم پیمان**

۱- نجات قوم بنی‌اسرائیل

۲-پیمان شریعت

۳- پیشروی در صحرا

فصل چهارم: **در سرزمین موعود**

۱- تصرف کنعان

۲-عصر داوران

فصل پنجم: **شکوه سلطنتی**

۱- پیدایش سلطنت: شائول و اوائل دوران داود

۲-سلطنت داوود
۳-سلطنت سلیمان
۴-آئین نیایش شاهی

بخش دوم: شهادت انبیا

فصل ششـــم: **قلمرو اسرائیل**
۱- ملتی منقسم
۲- روایات مربوط به ایلیا و الیشع
۳- عاموس نبی
۴- هوشع نبی

فصل هفتــم: **اشعیاء نبی و دوران او**
۱- پیام انبیایی اشعیا
۲- دوران سلطنت احاز
۳- ویرانی سامره و اصلاحات حزقیا
۴-دوران تهاجمات سناخریب

فصل هشتــم: **جریانات دوران تثنیه**
۱- قانون تثنیه
۲- اصلاحاتی نافرجام
۳- دیدگاه روحانی تثنیه

فصل نهــم: **ارمیا نبی و دوان وی**
۱- پیام حرمان

۲- دوران اصلاحات یوشیا
۳- نبی تحت تعقیب و آزار
۴- در برابر فاجعه

فصل دهـــم: **جریان کهانتی**
۱- روحانیت در جریان کهانتی
۲- تاریخ مقدس کهانتی

فصل یازدهـم: **حزقیال، نبی کاهن**
۱- کلام تهدید آمیز
۲- تغییر جهت کلام: کلام یهوه علیه ملل
۳-کلام دلجویانه یهوه

فصل دوازدهـم : **در سرزمین تبعید**
۱- تغزل مقدس
۲- وحی های نبوتی

فصل سیزدهـــم: **تسلی بنی‌اسرائیل**
۱- پیام تسلی به تبعیدیان
۲- نبوت خادم یهوه

بخش سوم: **یهودیت در زمان دولت پارس**

فصل چهاردهـــم: **تجدید حیات یهود**
۱- بازگشت تبعیدیان و بازسازی معبد
۲- آئین تبشیری

فصل پانزدهم: **سنت حکمتی**
۱- احکام حکمت
۲- مقدمه‌ای بر امثال سلیمان

فصل شانزدهم: **مسأله شر**
۱- پیشگفتار: بدبختی‌های ایوب
۲- گفتگوی ایوب با دوستان
۳- پاسخ خداوند

فصل هفدهم: **نیایش «فقرای یهوه»**
۱- نیایش شکسته دلان
۲- مزامیر عادل رنج کشیده
۳- نیایش گناهکاران توبه کار

فصل هجدهم: **مصلحین قرن پنجم**
۱- تبار انبیایی
۲- عزرای قانونگذار
۳- نحمیا، بنا کننده و سازمان دهنده

فصل نوزدهم: **روح مذهبی اسرائیل**
۱- خدای اسرائیل
۲- مسأله خوشبختی
۳- پرستش خداوند
۴- امید اخروی
۵- در انتظار نجات

بخش چهارم: یهودیت در دوران تمدن یونان

فصل بیستم: **فراز و نشیب زندگانی**
۱- کتاب جامعه
۲- کتاب طوبیت

فصل بیست و یکم: **تعلیمات بن سیراخ**
۱- حکیم و حکمت
۲- آدمی در برابر خدا
۳- زندگی اجتماعی
۴- فضایل حکیم

فصل بیست و دوم: **دلیری ایمان**
۱- شکنجه و اختناق آنیوخوس
۲- کتاب دانیال نبی

فصل بیست و سوم: **مبارزه برای استقلال**
۱- جنگهای مکابیان
۲- کتاب یهودیه بنت مراری
۳- کتاب استر

فصل بیست‌وچهارم: **کتاب حکمت**

آخرین گفتار: **تحقق کلام مقدس**

پیش گفتار

هدف از چاپ این کتاب کمك به کسانی است که با گشودن کتاب‌مقدسشان، خواستار انجام چنان قرائتی از عهد عتیق هستند که ایشان را در کشف بهتر راز عیسی مسیح یاری دهد. درواقع، به‌منظور اولین برخورد، به‌نظر ضروری می‌رسد که برای مبتدیان، از میان وقایع بی شماری که برای تاریخ قوم پیمان عتیق تعیین کننده بوده است، نقاط اتکایی را پیشنهاد نماییم و از میان متون قدیمی که گاه ناروشن و مبهم است، محورهای اصلی را برجسته بنمایانیم.

مؤلف که متخصص کتاب‌مقدس بوده و استاد شناخته شدهٔ دانشکده های کاتولیك پاریس است، در این مجلد به جمع‌آوری متونی از عهد عتیق پرداخته است که از نظر وی مهم‌ترین و گویاترین بخش‌ها بوده‌اند. بدون شك هر نوع انتخابی تابعی است از نوعی تمایل و گرایش شخصی و چه بسیارند صفحاتی از کتاب‌مقدس که در نهایت تأسف کنار گذاشته می‌شوند! اما برای اولین آشنایی، ضروری است که بر روی اصلی‌ترین بخش‌ها تأکید شود تا خواننده خود بعداً به تکمیل آگاهی‌های خویش بپردازد.

هم‌چنین سعی شده است که به کمك تفسیرهایی کوتاه، این متون منتخب اولاً در چارچوب زمانی خود جای داده شوند، ثانیاً سبك‌های ادبی و شیوه‌های نگارش آنها مشخص شود، ثالثاً منشاء آنها توضیح داده شود و سرانجام تعلیمات روحانی آنها روشن گردد. بار اطلاعات تاریخی و ادبی بسیار تخصصی از گردن‌این تفسیرهای کوتاه برداشته شده است و خواننده‌ای که علاقمند به تعمیق دانسته‌های خود می‌باشد می‌تواند به کتاب تخصصی دیگری از همین مؤلف تحت عنوان «مقدمه‌ای بر کتب مقدس» مراجعه نماید. به امید اینکه مورد استفادهٔ تمام کسانی که در جستجوی خداوند بوده، کلام وی را می‌شنوند، قرار گیرد.

در آخر کتاب، فهرست الفبایی موضوعاتی را که در متون مختلف به چشم می خورد، خواهیم یافت. این فهرست به خوانندهٔ موشکاف اجازه خواهد داد که سیر توسعهٔ مکاشفهٔ الهی را از وراء قرون دنبال نماید. آیا این همان چیزی نیست که پیش از هر کاری شایسته است که در کتاب‌مقدس جستجو نماییم؟ باشد که بدین ترتیب خوانندگان بتوانند در تاریخ قوم برگزیده، تعالیم تحسین برانگیز الهی را کشف کنند؛ تعالیمی که برای مدتی، قوم کوچکی را از بت‌پرستی کهن برحذر داشت تا او را مرحله به مرحله به آستانهٔ انجیل و راز عیسی مسیح، نجات دهندهٔ تمامی بشریت هدایت نماید.

هدف از اشکال و تصاویر، یادآوری و قابل تجسم نمودن شخصیت ها و مهمترین لحظه های این تجربهٔ طولانی است که روح به ما امکان می‌دهد که به نوبهٔ خود آن‌را طی نماییم، طوری که دیگر از خاطره مان محو نشود.

بخش اول

قوم خدا

مقدمه

اعتقادنامه بنی‌اسرائیل

وقتی که قوم بنی‌اسرائیل در فصل بهار در دشت‌های خود، نوبر محصول خود را می‌چیدند، آن را در عبادتگاه به خداوند تقدیم می‌داشتند و این کار را طبق دستور تورات انجام می‌دادند. در ترتیب آیین مذهبی، بازخوانی این اعتقادنامه در مراسم الزامی بود:

۱- تثنیه ۲۶:۵-۱۰

«پدرم، آرامی آواره‌ای بود که با تعداد کمی از افراد خود به مصر پناه برد؛ اما این گروه در آنجا ملتی بزرگ، عظیم و کثیر شدند. مصری‌ها با ما بدرفتاری می‌کردند به‌طوری که آرامش را از ما سلب نموده و ما را به بندگی سخت کشاندند. اما ما به‌سوی یهوه خدای پدران خود دعا کردیم. یهوه صدای ما را شنید و بدبختی، کار طاقت فرسا، و رنج ما را دید؛ و یهوه با دستی قوی و بازویی گشاده با ایجاد وحشتی عظیم و نشانه‌ها و عجایب، ما را از مصر بیرون آورد. او ما را به اینجا آورد و این سرزمین را به ما داد. سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری است. و اکنون، ای یهوه، نوبر محصول خاکی را که تو به من بخشیده‌ای برایت آورده‌ام.»

به این ترتیب؛ «اعتقادنامه» قوم اسرائیل به‌طور مخصوص عبارت می‌شد از یادآوری مراحل متوالی تاریخی که آن قوم گذرانیده بود: دعوت پدران از سوی خدا و مهاجرت آنها به کنعان؛ خروج از مصر و اقامت در صحرا؛ و ورود ایشان به سرزمین موعود. از دیدگاه اسرائیلیان، این تاریخ که بوسیلهٔ خدا هدایت می‌شد، مفهومی مذهبی داشت؛ زیرا تاریخی مقدس بود.

همین موضوعات، الهام بخش گفتارهای رسولان خداست.

۲- کتاب یوشع ۲۴:۲-۱۵

یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «در زمان‌های قدیم، پدران شما در آن طرف رود زندگی می‌کردند

– طارح پدر ابراهیم و ناحور – و خدایان دیگری را خدمت می‌نمودند. پس من پدر شما ابراهیم را از آن‌طرف رود در تمام سرزمین‌های کنعان گردانیدم. به نسل او افزودم و اسحق را به وی دادم، و یعقوب و عیسو را به اسحق بخشیدم. سرزمین کوهستانی سعیر را به عیسو دادم. یعقوب و پسرانش عازم مصر شدند. سپس موسی و هارون را به‌آنجا فرستاده، مصر را با معجزات خود در میانشان به‌ستوه آوردم. من پدران شما را از مصر خارج نمودم. مصریان با ارابه‌ها و سواران به دنبال اجداد شما تا دریای قلزم (نی‌بوریا۱) پیش آمدند. در آنجا آنان از یهوه کمك خواستند و او مهی غلیظ بین شما و مصریان گسترد و دریا را بروی ایشان برگردانید تا آنان را بپوشاند. شما با چشمان خود آنچه را که در مصر کردم دیدید. سپس برای مدتی دراز در صحرا زندگی کردید. تا این‌که شما را به سرزمین اموریان آوردم که در آن‌طرف رود اردن قرار داشت. آنها با شما جنگیدند، ولی من آنها را به‌دست شما تسلیم کردم. من در مقابل شما آنان را نابودساختم، پس شما سرزمین ایشان را صاحب شدید. وقتی که از رود اردن عبور کردید و به اریحا آمدید، ساکنان آنجا با شما جنگیدند، اما همهٔ آنها را به شما تسلیم کردم. به شما سرزمینی دادم که بر روی آن زحمتی نکشیده بودید، و اکنون در شهرهایی زندگی می‌کنید که خود نساخته‌اید؛ و از میوه‌های تاکستان‌ها و باغ‌های زیتون استفاده می‌نمایید که خود نکاشته‌اید. پس حالا از یهوه بترسید و او را با جان و دل خدمت کنید؛ خدایانی را که پدران شما در آنطرف رود، خدمت می‌نمودند، کنار بگذارید و یهوه را خدمت کنید.»

در این موعظه انبیا، یادآوری رویدادهای ایام گذشته به گونه‌ای نسبتاً مفصل بیان شده است و هدف، نتیجهٔ متن، جلب توجه شنوندگان در بالابردن قدرت ایمان آنها می‌باشد. بدین ترتیب بنی‌اسرائیل، در طول قرون با یادآوری تاریخی سرشار از اعمال شگفت‌انگیز خدا، توانسته‌اند ذوق و شوق روحانی خود را زنده نگاه دارند.

سنت‌های قدیم که در اولین کتاب‌های کتاب‌مقدس جمع‌آوری شده اند، در واقع تفسیری هستند بسیار دقیق از جزئیات «اعتقادنامه» اسرائیلیان، که در دو متن فوق خلاصه شده است. آنها آثاری تاریخی، و در عین حال دارای جنبه‌های تعلیم عقیدتی می‌باشند، همچنین گویای ایمان اسرائیل در پایان اولین مرحلهٔ تربیت روحانی خویش هستند؛ در ضمن این سنت‌ها در بردارندهٔ اتفاقاتی هستند که این تربیت قومی در چهارچوب آن صورت می‌گیرد. بنابراین، برای این‌که مطالعهٔ این متون برایمان پرثمر باشد لازم است که نه تنها اتفاقاتی را که در این متون به آنها اشاره شده در نظر گیریم، بلکه به مفاهیم روحانی آن نیز توجه داشته باشیم.

* * *

۱– نام اصلی دریای سرخ

فصل اول

اصل و مبدأ

تاریخ مکاشفهٔ الهی با ابراهیم آغاز می‌گردد، لیکن طرح الهی با خلقت شروع می‌شود. همچنین مجموعهٔ سنت‌های بنی‌اسرائیل که همان آغاز «تاریخ مقدس» است اغلب با روایتی از آفرینش و یادآوری قصه‌های زادهٔ تخیلات مردم ماقبل تاریخ آغاز می‌گردد. دعوت ابراهیم در چهارچوب این زمینهٔ کلی تاریخی کاملاً برجسته است زیرا طرح الهی که توسط گناه بشر زخمی شد به‌طور قابل لمسی توسط این دعوت دوباره بر پا گردید.

برای روشن کردن این طرح الهی، مورخین نوشته‌های مقدس از اطلاعاتی استفاده می‌کردند که از سنت های عوام گرفته شده است و اطلاعاتشان را تکمیل نموده، آنها را تصحیح کردند و برحسب نیازهای تعلیمی خود آنها را تفسیر نیز نمودند. بیش از هر جای دیگر در کتاب مقدس باید به مفهوم جزئیات روایت های نوشته شده توجه داشت: در واقع به‌وسیلهٔ همین جزئیات است که این روایات مافوق محدودهٔ تخیلی خود رفته، و ابعاد زندگی بشر را با تمام جنبه‌هایش منعکس می‌سازند.

۱- رحمت الهی و گناه بشر

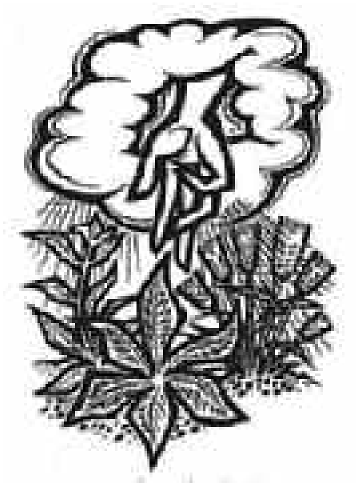
بهشت اولیه

متن معروف آفرینش در ۷ روز، در اینجا همراه متون دیگر که گویای نکته‌های مشترک مربوط به اصول عقیدتی یهودیان است جمع‌آوری شده است. اما خود متن، مربوط به آفرینش را در بخش ۱۸۴ خواهیم یافت. در ابتدا با شرح آفرینش بشر آغاز می‌کنیم.

۳- پیدایش ۲:۴-۱۷

هنوز روی زمین هیچ بوته یا سبزهٔ خودرو وجود نداشت، زیرا یهوه خدا بارانی بر زمین نفرستاده بود و انسانی نبود که در خاک چیزی بکارد. یهوه خدا آدم را از خاک زمین ساخت[۱]. سپس در سوراخ‌های بینی

۱- انسان «آدم» از خاک «آداما» گرفته شده است. ر.ک.۳:۱۹و۲۳. به‌جاست که این اسم جمع، نام اولین انسان «آدم» بشود، ۴:۲۵؛۵:۱،۳.



او نفس زندگی را دمید و به این ترتیب آدم موجودی زنده شد.

یهوه خدا باغی در قسمت شرقی عدن کاشت و آدمی را که سرشته بود در آن گذاشت. یهوه خدا هر نوع درختی را که زیبا و دارای میوه‌های خوب بود، همراه با درخت زندگی و درخت دانش نیك و بد در وسط باغ، به‌وجود آورد.

یهوه خدا آدم را در باغ عدن گذاشت تا در آن کشت و کار کند و از باغ نگهداری نماید. سپس به او این فرمان را داد: «از تمام میوه‌های باغ می‌توانی بخوری، اما از درخت دانش نیك و بد به‌هیچ‌وجه اجازهٔ خوردن نداری، زیرا لحظه‌ای که آن را خوردی حتماً خواهی مرد.»

*۱-**سمبول‌ها** : اینجا خداوند در کار آفرینش خود به‌صورت يك انسان نشان داده شده است. در آغاز، زمین صحرایی بدون باران و موجود زنده بود. خدا اول آدم را، و بعد دشتی که او در آن با خوشبختی زندگی نماید آفرید و نام این باغ، عدن بود (عدن کلمه‌ای سومری و به‌معنای دشت و استپ است.)*

درخت زندگی که میوهٔ آن زندگی جاویدان می‌بخشد، سمبلی است که در اساطیر و افسانه‌های مردم مشرق زمین بسیار رایج است.

درخت دانش نیکی و بدی سمبلی از امتیازات مختص خدا است: قوهٔ تشخیص نیك وبد، همانا حکمت واقعی به‌شمار می رود (ر.ك. به شماره‌های ۷۶، ۹۹، ۱۱۶، ۱۲۲)

*۲- **تعلیم** : منظور از آنچه که در این قسمت بیان شده است نه بحثی است علمی دربارهٔ آفرینش، و نه دادن اطلاعاتی جغرافیایی دربارهٔ جایی که انسان در آنجا بوجود آمد. بلکه منظور معرفی رویدادی که آغاز تاریخ مقدس است که‌به سبك سمبولیك می‌باشد و همچنین شرحی است غنی از تعالیم مذهبی به زبان مردم. خدا طبیعت را برای انسان آفریده؛ خوشبختی کاملی برای او فراهم نموده؛ اما در این امر شرایطی نیز قرار داده است: اول آن‌که انسان بپذیرد که مخلوق خداوند است، و دوم آن‌که خود را مطیع قانون نیك و بد سازد، چنان‌که خدا تعیین کرده است. اگر او طبق دستور خدا رفتار کند، این خود دانش و خردی است که برایش زندگی را به ارمغان خواهد آورد؛ و اگر اطاعت نکند، مرتکب گناهی خواهد شد که نتیجهٔ آن مرگ است(ر.ك. به شماره‌های ۲۵۰ و ۴۳).*

خانوادهٔ انسانی

۱- انسان «آدم» از خاك «آداما» گرفته شده است. ر.ك.۳:۱۹و۲۳. به‌جاست که این اسم جمع، نام اولین انسان «آدم» بشود، ۴:۲۵؛۵:۱،۳.

۴- پیدایش ۲:۱۸-۲۵

یهوه خدا گفت :«خوب نیست که آدم تنها باشد. برای او یاری مناسب خودش می‌سازم . به این ترتیب یهوه خدا تمام جانوران وحشی و پرندگان آسمان را از خاك به‌وجود آورد و آنها را برای اسم‌گذاری نزد آدم آورد. هرکدام طبق اسمی که آدم به او داد، نامیده شد. آدم برروی تمام حیوانات اهلی، پرندگان آسمان، و جانوران وحشی اسمی گذاشت، اما یاری شایسته برایش پیدا نشد. بنابراین، یهوه خدا، آدم را به خوابی عمیق فرو برد و هنگامی که او در خواب بود، یکی از دنده‌هایش را برداشته، به جای آن گوشت پر کرد. یهوه خدا از دنده‌ای که از آدم گرفته بود، یك زن ساخت، و اورا پیش آدم آورد. آدم گفت: «این است استخوانی از استخوان‌های من و گوشتی از گوشت من. نام او نساء خواهد بود، زیرا از انسان گرفته شد[۲]».

به‌همین دلیل است که یك مرد پدر و مادر خود را ترك کرده، به زن خود می‌پیوندد و بدین گونه آنها یك تن می‌شوند. در این هنگام آدم و زنش، هر دو برهنه بودند و در برابر یکدیگر خجالت نمی‌کشیدند.

مؤلفین کتاب‌مقدس بروش خود ادامه داده تعالیم خود را در چهارچوب داستانی دنباله‌دار بیان می‌کنند.

۱- آدم اشرف مخلوقات است: *معنای رژه رفتن حیوانات در مقابل آدم که وی بر هر یك اسمی می‌گذارد همین است (این روشی است برای تأیید تسلط وی بر حیوانات).*

۲- زوج انسانی : *مرد و زن از لحاظ طبیعی و شأن و حرمت، مثل یکدیگرند و به این دلیل زن برای مرد «استخوانی از استخوان‌هایش و گوشتی از گوشتش است»: این بیان سمبولیك، الهام بخش تمام صحنه است. این موضوع جالب است که در حالی‌که در شرق باستان چند زنی معمول بوده است، آغاز بشریت با رسم خانوادگی «یك زنی» معرفی شده باشد: این بدین معناست که رسم یك زن گرفتن نظر عالی خداوند در امر ازدواج است (ر.ك. متی ۵:۳۱-۳۲؛ ۱۹:۳-۹).*

در اینجا آن جنبه‌ای که در ازدواج بیشتر جلوه می‌کند، اتکاء متقابل بین دو همسر است.

۳- اصالت اخلاقی اولیه: *با تکیه بر مطلب بیان شده که ظرافت طبع نویسنده را می‌رساند، صحبت بر سر برهنگی بدون شرمساری است. مرد و زن هر دو مانند کودکانی بودند که بدی را نمی‌شناختند و بهتر بگوییم، آزادی اخلاقی آن‌دو، هنوز دستخوش امیال و هوس‌های عنان گسیخته نشده بود.*

۲- در عبرانی، این یك بازی است بر روی کلمات ایشا «زن» و ایش«مرد».

گناه

۵- پیدایش ۳:۱-۷

مار از تمام حیوانات وحشی که یهوه خدا ساخته بود حیله‌گرتر بود. او از زن پرسید:«آیا خدا واقعاً به شما گفت که از میوهٔ هیچ درختی در باغ نخورید؟» زن به مار جواب داد:«از میوهٔ درختان باغ می‌توانیم بخوریم، اما خدا دربارهٔ میوهٔ درخت وسط باغ گفته است: "نباید از آن بخورید یا به آن دست بزنید زیرا در غیراین‌صورت خواهید مرد." » سپس مار به زن گفت: «خیر، شما نخواهید مرد! خدا در واقع می‌داند لحظه‌ای که از آن بخورید، چشمانتان باز شده، مانند خدا نیك و بد را خواهید شناخت...» زن دید که میوه‌های آن درخت برای خوردن بسیار عالی و خوش‌نماست و به‌خاطر قدرت تشخیصی که به انسان می‌دهد بسیار خواستنی است. پس از میوه‌اش گرفته و بخورد و به‌شوهرش هم داد و او نیز خورد. در همان موقع چشمان هردوی ایشان باز شد و فهمیدند که برهنه هستند. پس برگ‌های درخت انجیر را به‌هم دوخته، برای خود پوشش درست کردند...

*۱- **وسوسه‌گر:** نسبت دادن حیله‌گری به مار، یکی از خصایص تعالیم نویسندگان کتاب‌های حکمت در عهد قدیم است. اما برای عبرانیان تصویر مار یادآور عبادت خدایان جهنم و خدایان باروری نیز بود و این عبادت به‌خاطرضد اخلاقی بودن و توهین به مقدسات در میان همه ممنوع بود. به احتمال زیاد در متن فوق جدلی غیرمستقیم برضد این نوع عبادات نهفته است. از طرف دیگر در اساطیر شرق، مار نشانهٔ قدرت تخریبی عناصر بوده که همیشه آمادهٔ شورش بر ضد قوانین خالق است: پس طبیعی است که از چهرهٔ مار برای نشان دادن آن قدرت برتری که نسبت به خوشبختی انسان حسادت می‌کند و با خدا در مخالفت و ستیز است، استفاده شود. وحی و الهام الهی که تدریجاً در طول کتاب‌مقدس رازهای خداوندی را به‌ما آشکار می‌سازند کم‌کم چهرهٔ واقعی این موجود جهنمی را روشن‌تر می‌سازد (ر.ك ۲۵۵، ۳۸۱، ۳۹۹ متی ۳:۳-۱۰، مکاشفه ۱۲:۹).*

*۲- **وسوسه :** در مطلب بالا به تجزیه و تحلیل بسیار ظریفی در مورد وسوسه که از دیدگاه روانشناسی به‌عمل آمده است توجه کنید. آنچه که حوا در آرزوی آن است، تسلط بر نیکی و بدی است که او را شبیه الهیم (موجودات ماوراءطبیعه که در حضور خدا هستند) می‌ساخت. او فکر می‌کند به‌این ترتیب مانند آنها از قوه تشخیص یا حکمت برخوردار می‌گردد. او گرفتار غرور می‌شود که در واقع ریشهٔ هر گناهی است (ر.ك. ۱۱۶، ۱۲۹، ۲۱۴، ۳۷۸، ۳۹۲). آنچه که در اینجا محکوم می‌شود حکمت انسانی کاذب است که مدعی بی‌نیازی نسبت به وجود خداست. و امروز به این دیدگاه اومانیسم ملحد (بشردوستی منکر خدا) می‌گویند.*

*۳- **گناه :** طبیعت گناه و شیوهٔ معرفی آن را نباید در اینجا با یکدیگر اشتباه کرد. مرد و زن با اتفاق‌نظر مرتکب گناه گردیدند. و به*

این ترتیب، آن محبت انسانی که در نظر خدا بود، فاسد گردید. و در نتیجهٔ آن، بی‌گناهی اولیه از بین رفت و تنها شناخت و معرفتی که نصیب گناهکاران گردید، عدم قابلیت کنترل امیال و آرزوهایشان بود.

بهشت از دست رفته

۶- پیدایش ۳:۸-۲۴

آدم و زنش صدای پای یهوه خدا را شنیدند که در خنکی روز در باغ راه می‌رفت، و خود را در میان درختان باغ از یهوه خدا پنهان کردند. اما یهوه خدا آدم را صدا زده، پرسید: «کجا هستی؟» او جواب داد: «صدای پایت را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا برهنه بودم، و خود را پنهان کردم.» یهوه خدا پرسید: «که به تو گفت که برهنه‌ای؟ مگر از درختی که گفته بودم نخورید، خورده‌اید؟» آدم جواب داد: «این زنی که نزد من گذاشتی؛ او میوه درخت را به من داد، من هم خوردم.» سپس یهوه خدا از زن پرسید: «این چه کاری است که کردی؟» زن در جواب گفت: «مار مرا گول زد و من هم خوردم ...» پس یهوه خدا به مار گفت: « چون این کار را کردی،

در میان تمام جانوران اهلی و وحشی
ملعون خواهی بود.
برشکمت خواهی خزید، و تمام عمرت خاك
خواهی خورد.
بین تو و زن، نسل تو و نسل وی، دشمنی
خواهم گذاشت.
او سرت را له خواهد کرد،
و تو پاشنهٔ وی را خواهی زد.»
به زن گفت:
«درد و رنج تو را در زایمان افزایش خواهم
داد،
در رنج فرزندانت را خواهی زایید.
به شوهرت میل و اشتیاق خواهی داشت.



و او از همین راه بر تو مسلط خواهد شد.»
به آدم چنین گفت :«چون به حرف زنت گوش دادی، و از میوهٔ درختی که دستور داده
بودم نخورید، خوردی،
به‌خاطر تو خاك لعنت خواهد شد.
در تمام زندگی غذای خود را با رنج از خاك به‌دست خواهی آورد. برای تو بر زمین
بوته‌های وحشی وخار خواهد رویید،
نان خود را با عرق پیشانی خواهی خورد،
تا این‌که سرانجام به همان خاکی که از آن گرفته شدی باز گردی
زیرا تو خاك هستی
و به خاك باز خواهی گشت.»

سپس یهوه خدا گفت :«حالا آدم با دانش نیك و بد خود مثل یکی از ما شده است. مبادا دوباره دست خود را دراز کرده، از میوهٔ درخت زندگی نیز بخورد و تا ابد زنده بماند.» پس یهوه خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا بر خاکی که از آن به‌وجود آمده بود کشت و کار نماید. آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن کروبیان و شعله، یك شمشیرآتشباری را قرار داد تا از راهی که به‌طرف درخت زندگی می‌رفت نگهبانی نمایند.

۱- در این صحنهٔ سمبولیك بازجویی، به تعریفی که از وجدان مقصر به‌عمل آمده است توجه کنید. نویسنده در این‌روش معرفی صرفاً سمبولیك خدا بصورت انسان را برمی‌گزیند تا به‌گونه‌ای مؤثرتر به هدف تعلیمی خود برسد.

*۲-**مفهوم حکم وحکمت الهی:** تاریخ بشریت به‌صورت مبارزه‌ای بین نسل زن و نسل مار، یا بشریت و قدرت شیطانی نشان داده شده است. اما جنبهٔ نهایی آن پیروزی بشریت است. می‌دانیم که تضمین کنندهٔ این پیروزی، مسیح است (متی ۳:۱۱؛ ۱۲:۲۵-۲۹ .- مکاشفه ۱۲:۱-۱۸؛ ۲۰:۱-۳) و مریم باکره به‌خاطر امتیاز لقاح مطهر خویش در این امر شریك است.*

وضعیت بشری دربردارندهٔ رنج و مرگ است؛ کار (که در بیان بالا امری عادی و حتی مستقل از گناه معرفی می‌شود) نوعی مبارزه بر ضد طبیعتی که ملعون و دشمن انسان است تلقی می‌شود. این وضعیتی که ما در آن هستیم، از همان آغاز مطابق میل خداوند نبوده است، بلکه نتیجهٔ گناه آدمی است.

این‌که انسان اول که پدر همهٔ انسان هاست دارای نام سمبولیك آدم (انسان) است بسیار گویاست. رفتار و سرنوشت او حاوی رفتار و سرنوشت بشریت درسراسر قرون است. چه بسا گناهان دیگری که به گناه اولیهٔ پدر ما افزوده خواهد شد. و از آنجایی که نژاد انسان، با گناه وارد یك مشارکت شده بود، در تحمل نتایج گناه نیز شریك خواهد بود (رومیان ۵:۱۲-۱۷).

*۳-**تبعید از باغ عدن،** در واقع آخرین صحنهٔ این درام است. از آنجایی که باغ عدن سمبل شرایط زندگی خوشبخت موعودی است که انسان بنا بود روی زمین داشته باشد، و از آنجایی که درخت زندگی نشان دهندهٔ حیات جاویدان است که مختص خدا و دربارش بود، مفهوم این صحنه بسیار روشن می‌شود.*

کروبیان «موجوداتی نیمه انسان و نیمه حیوان که بر درگاه معابد و قصرهای بابل پاس می‌داده‌اند» در کتاب‌مقدس به‌صورت کسانی که تخت خدا را بر دوش داشته و نگهبان قصر او هستند درآمده‌اند. از طرف دیگر در بابل «شعلهٔ سوزان که صاعقه را تصویر می‌نماید»، «سمبل لعنت خداوندی» نیز بوده است.

هر چند این درام اولیه با راندن آدم از باغ عدن پایان می‌یابد، اما نقطهٔ نهایی وعده‌های مسیحایی نجات، بازگشت انسان به‌سوی عدن از دست رفته است: بدین ترتیب با وجود همهٔ اینها، طرح سرشار از رحمت خدا تحقق می‌یابد.

۲-از آغاز تا دعوت ابراهیم

قائن و هابیل

در طی قرن های بی‌شماری که دوران اولیه را از ابتدای دعوت ابراهیم جدا می‌سازد با دیدگاهی علمی نوشته نشده است. یك سری متون که در آنها سنت‌های عامیانه به‌طرزی ماهرانه به‌کار رفته‌اند، گویای درام بزرگ بشریت در زمان‌های بسیار دور می‌باشند. یکی از این روایت‌ها مربوط به سرگذشت قائن و هابیل است که برادران دشمن نامیده شده‌اند:

۷- پیدایش ۴:۳-۱۵

هابیل چوپان شد و از گله‌های گوسفند نگاهداری می‌کرد و قائن بر زمین کشت و کار می‌نمود...

قائن از محصولات زمین هدیه‌ای برای یهوه آورد. هابیل هم به‌نوبهٔ خود نخست زادگان گله‌اش، و هم‌چنین مقداری از چربی آنها را آورد. یهوه از هابیل و هدیه‌اش خوشش آمد، اما از قائن و هدیه‌اش خوشحال نگردید. و قائن بسیار خشمگین و سرافکنده شد.

قائن به هابیل گفت: «بیا بیرون برویم»؛ و وقتی هر دو در دشت بودند قائن به برادرش هابیل حمله کرد و او را کشت.

یهوه از قائن پرسید: «برادرت هابیل کجاست؟» او جواب داد: «نمی‌دانم. مگر من نگهبان برادرم

هستم؟» یهوه پرسید: «تو چکار کرده‌ای؟ فریاد خون برادرت را که از زمین بگوش من می‌رسد بشنو. اکنون ملعون هستی، و باید از زمینی که دهان باز کرد تا خون برادرت را از دستان تو بگیرد، بیرون روی. از این به بعد هر چقدر کار کنی، دیگر زمین به تو محصولی نخواهد داد. و در دنیا سرگردان و آواره خواهی بود. سپس قائن به یهوه گفت: «این مجازات بیشتر از تحمل من است. اکنون که مرا از این زمین بیرون می‌کنی باید خود را از تو پنهان کنم، و در جهان سرگردان و آواره باشم. هر کس مرا پیدا کند، خواهد کشت.» یهوه در جواب گفت: «بسیار خوب. هر که قائن را بکشد، از او هفت برابر انتقام گرفته خواهد شد.» بنابراین یهوه علامتی روی قائن گذاشت تا هر که او را پیدا کند وی را نکشد.»...

*۱- **ریشهٔ روایت:** این داستان دشمنی و کینهٔ دیرینه بین چوپانان و کشاورزان را در مشرق زمین بیان می‌کند. ریشهٔ آن نامعلوم است اما می‌توان حدس زد که بعضی قبایل چادرنشین که خود را از فرزندان قائن می‌دانستند، برخود علامتی خاص داشتند. (علامت یهوه)؟*

*۲- **ابعاد روایت:** جنایتی که قائن مرتکب شده است، جنبهٔ سمبولیک به‌خود گرفته و نشانی حقیقی از جنگ است. کنار نهادن این روایت از قالب اولیه‌اش (که مربوط به تمدن پیشرفته‌تری است) و قرار دادن آن در دوران بشر اولیه، روشن کنندهٔ این نکته است که مقصود نویسنده نشان دادن کینه و جنایت بعنوان یکی از پلیدی های تاریخ تمدن بشری در سراسر دوران‌ها و یکی از نخستین نتایج گناه است.*

این روایت راجع به اشخاصی است که عادلند، اما رنج می‌کشند (ر.ك. ۱۵، ۲۱، ۱۶۵، ۲۸۸، ۲۷۰ به بعد). به‌علاوه، به این فکر نیز برمی‌خوریم که خدا قربانی بدکاران را نمی‌پذیرد. (ر.ك. ۱۰۵، ۱۱۸)

وحشی گری بدوی

در میان نسل قائن، چهرهٔ وحشی لمك جلوه می‌کند.

۸- پیدایش ۴: ۱۹-۲۴

لمك دو زن گرفت. نام یکی عاده بود و نام دیگری ظله. عاده، یابال را بدنیا آورد که جد چادرنشینان و گله‌داران بود. نام برادرش یوبال بود که او هم جد نوازندگان چنگ و نی بود. ظله نیز توبل قائن را زایید. او جد تمام صنعتگران مفرغ و آهن بود...

لمك به زنان خود گفت:
«عاده و ظله، گوش دهید،
ای زنان لمك، ببینید چه می‌گویم:
من مردی را که مرا زخمی کرده بود کشته،
و پسر بچه‌ای را نیز برای آن‌که مرا زده بود، از بین بردم.
اگر انتقام قائن هفت برابر است،
انتقام لمك هفتاد برابر می‌باشد.

۱- ریشهٔ سامی کلمه «یابال» به‌معنای «رهبری گله» است. «یوبال» به‌معنانی شاخ قوچ است که از آن کرنا می‌ساختند. قائن در زبان عربی به‌معنای آهنگر است. توبال نام سرزمینی است (به احتمال زیاد در نواحی قیلیقیه یا قفقاز) که در زمان قدیم به‌خاطر بازرگانی و تجارت فلز مشهور بوده است. این شخصیت‌ها را «هم‌نام» می‌نامند. این لغت برای معرفی پیدایش گروه‌های بشری (تودهٔ مردم، شهر، قبیله، طبقات اجتماعی) یا تمام پدیده‌های مهم تمدن (حرفه، اختراع، شیوهٔ زندگی) به‌کار می‌رود. مردم قدیم علاقمند بودند، که هر یك از این موضوعات را در یك فرد (حقیقی یا تخیلی) مجسم کنند، و بر او عنوانی می‌گذاشتند که به آن «همنام» می‌گوییم. این شخص نمایندهٔ یك واقعهٔ حقیقی است. معرفی این شخص به عنوان قهرمان بعضی اتفاقات به این خاطر است که تمام جنبه‌های تخیلی اتفاقات زمان‌های بسیار دور زنده شود.

۲- پس این روایت به نحوی سمبولیك گویای پیشرفت و تکامل تمدن انسانی است و در عین حال حکایت از رو به قهقرا نهادن شرایط اخلاقی بشر در طول زمان دارد. بر خانواده، نظام چند زنی حکمفرما بود و قانون بی حد و مرز انتقام، باعث به‌وجود آمدن حالت وحشی‌گری نرسناکی در اجتماعات صحرانشین گشته بود (ر.ك ۷و۳۸).

طوفان نوح

فساد و پلیدی بشر، منجر به تنبیه او از سوی خداوند می‌گردد، که همان طوفان نوح است. از دو نسخه‌ای که از طوفان نوح در کتاب مقدس کنونی به‌هم آمیخته است، آن‌که به‌نظر قدیمی‌تر می‌آید (نسخه «یهویست»، که از نام خدا گرفته شده است)، در زیر می‌آوریم.

۹- پیدایش ۶ تا ۸

یهوه دید که بدی انسان روی زمین خیلی زیاد شده و تمام نیات دلش دائم به‌دور بدی می‌چرخد. یهوه از ساختن انسان روی زمین پشیمان شد، و در قلبش غمگین گردید. پس گفت:«زمین را از بشری که ساخته‌ام ...پاك خواهم نمود؛ زیرا از ساختن آنها متأسفم.» ... اما نوح در نظر یهوه عزیز بود ...

خدا به نوح گفت:«... اکنون تو یك کشتی از چوب صمغ‌دار برای خود بساز: در آن از نی حصیر استفاده نما و داخل و خارج آن را با قیر بپوشان ... یهوه به نوح گفت:«تو و تمام خانواده‌ات به کشتی داخل شوید زیرا تنها ترا در میان این نسل، نیکوکار تشخیص داده‌ام. تو باید هفت جفت نر و ماده از تمام حیوانات پاك و یك جفت نر و ماده از حیوانات ناپاك (و هفت جفت نر و ماده نیز از پرندگان آسمان) بگیری، تا این‌که بعداً نسلشان در تمام دنیا زیاد شود. زیرا پس از هفت روز به‌مدت ۴۰ شبانه روز بر زمین باران خواهم بارانید و همهٔ موجودات زنده را که ساخته‌ام نابود خواهم کرد.» ... نوح همهٔ دستورات یهوه را انجام داد...



او برای فرار از سیلاب به‌کشتی سوار شد. (هر نوع حیوان پاك، و ناپاك، با نوح، طبق دستوری که خدا به او داد، وارد کشتی گردیدند) ... هفت روز بعد سیل بر زمین شروع شد. ... باران به مدت ۴۰ شبانه روز بر زمین می‌بارید... و یهوه در کشتی را بروی نوح بست ... آب‌ها افزایش یافت و کشتی بلند شد، تا این‌که بر بالای زمین قرار گرفت. هر چه بر روی خشکی بود که در سوراخ بینی‌اش نفس زندگی داشت مرد. یهوه هر موجود زنده‌ای را بر زمین، نابود کرد. او زمین را از وجود آنها پاك نمود. وی همه را به‌جز نوح و آنانی که با او در کشتی بودند، از بین برد ... و سرانجام باران دیگر از آسمان نبارید. آب‌ها کم‌کم عقب نشست ...

در پایان ۴۰ روز، نوح دریچه‌ای را که در کشتی ساخته بود باز کرده، کلاغ را بیرون فرستاد. کلاغ تا زمانی که زمین خشك شد می‌رفت و می‌آمد. سپس کبوتری فرستاد تا بداند آب پایین آمده است یا نه. کبوتر جایی برای نشستن پیدا نکرد و به کشتی بازگشت، زیرا هنوز همه جا آب بود؛ او دستش را دراز کرده کبوتر را گرفت و با خود به‌داخل کشتی برد. پس از هفت روز انتظار، باز کبوتر را بیرون فرستاد. هنگام عصر کبوتر در حالی‌که شاخهٔ تازهٔ زیتونی در منقار داشت، بازگشت. به این ترتیب نوح فهمید که آب‌ها در حال پایین آمدن بودند. پس از این‌که هفت روز دیگر صبر کرد، باز کبوتر را فرستاد، و این بار دیگر به‌سوی او بازنگشت...

نوح دریچهٔ کشتی را گشود و به بیرون نگاه کرد و دید که سطح زمین کاملاً خشك بود! نوح قربانگاهی برای یهوه ساخت، و از تمام حیوانات و پرندگان پاك گرفته بر روی آن، قربانی سوختنی تقدیم نمود. یهوه بوی خوشایند قربانی را حس کرد، و به‌خود گفت:«دیگر هرگز دنیا را به‌خاطر انسان لعنت نخواهم کرد، زیرا نیات قلب او از کودکی به‌دنبال بدی است. دیگر هیچ‌وقت موجودات زنده را به این طریق از بین نخواهم برد.

تا زمانی که زمین باقی است، کاشتن و درو کردن، سرما و گرما، تابستان و زمستان، روز و شب، ادامه خواهد داشت.»

*۱- **طوفان نوح و تاریخ:** به‌نظر می‌رسد که این نوشته یادآور فاجعه‌ای طبیعی است که در سرزمین بین‌النهرین روی داده، و از نظر سنت عامیانه، این فاجعه سراسر جهان را فرا گرفته بوده است. از متنی که خواندیم، نمی‌خواهیم اطلاعاتی تاریخی به دست آوریم و خود متن هم چنین ادعایی ندارد. تنها باید در فکر درك مفهوم تعلیمی آن باشیم.*

*۲-**پاداش گناه انسان:** از دید قوم اسرائیل، وقوع طوفان نوح نشانهٔ خشم خدا به‌علت گناهان زیادی می‌باشد که انسان مرتکب گردیده است (ر.ك. ۳۰۱). از این دیدگاه طوفان نوح به‌عنوان تنبیهی سمبولیك، درس عبرتی است تهدیدآمیز برای گناهکاران. از دیدگاه مسیحیت این تصویری است از فنا و نیستی جاودانی.*

*۳-**نجات عادلان:** نجات نوح به‌وسیلهٔ کشتیش یادآور این اصل مهم است که خدا عادلان را از جزای گناهکاران بدور و محفوظ نگاه می‌دارد. قوم اسرائیل همیشه تمایل داشته‌اند که تحقق این امر را در همین جهان بدانند. از نظر مسیحیت، کلیسا همان کشتی نجات است که «بقیه وفادار» را در خود پناه داده، و آنان را از لعنت ابدی می‌رهاند.*

*۴- **موقعیت عادلان در تاریخ:** اگر خدا فقط به گناهان آدمیزاد نگاه می‌کرد باید به‌کلی نسل بشر را از بین می‌برد. تنها حضور بقیهٔ عادلان وفادار بر روی زمین است که ادامهٔ سیر تاریخ را ممکن می‌سازد. نوح مظهر این عدهٔ کوچك عادل در دوران ماقبل تاریخ محسوب می‌گردد.*

۵- بدون شك تا حال متوجهٔ فرق بین حیوانات «پاك و ناپاك» شده‌اید (یعنی حیواناتی که برای قربانی یا تغذیهٔ بشر حلال یا حرامند). جنبهٔ اخلاقی «پاکی» در اینجا مورد نظر نیست، بلکه به آن از دیدگاه آیین مذهبی باید نگریست. در واقع مذهب عبرانیان تا «عهد جدید» برخی از تابوهای (محرمات) بدوی را هم‌چنان محفوظ نگاه داشته بود.

برج بابل

پس از نوح، تاریخ از سر گرفته می‌شود. سنت‌ها و نوشته‌های بعدی بیشتر به شرح پراکندگی انسان و افزایش نژادها و زبان‌های بشری می‌پردازند.

۱۰- پیدایش ۱۱:۱-۹

مردم در سراسر زمین به یك زبان و یك مجموعه لغات حرف می‌زدند. وقتی به‌طرف مشرق کوچ می‌کردند، به دشتی در سرزمین شنعار رسیده و در آنجا ماندند. آنان به‌یکدیگر گفتند: «بیایید خشت بسازیم و آنها را در آتش بپزیم.» - آنها به‌جای سنگ از خشت، و به‌جای گچ از قیر استفاده می‌کردند. - گفتند: «بیایید برای خود یك شهر و یك برج بنا کنیم که سرش به آسمان برسد. تا این‌که نامی برای خود داشته باشیم و بر روی زمین پراکنده نشویم.»

یهوه برای دیدن شهر، و برجی که پسران آدم ساخته بودند پایین آمد و گفت:«پس اینها قومی هستند واحد با زبانی واحد.» این تنها شروع کارشان است و هیچ چیز دیگر مانع انجام نقشه‌هایشان نخواهد بود. اکنون پایین برویم و زبانشان را طوری به‌هم بزنیم که از این پس یکدیگر را نفهمند.» از آن به‌بعد یهوه آنان را در سراسر زمین پراکنده کرد... اسم آن شهر را بابل گذاشتند...

مفهوم واژه بابل، که در زبان آرامی از فعل «زقرتا» می‌آید، به‌معنی بافتن یا توده کردن سنگی، *برج یا زیگورات (برج‌های مطبق) می‌باشد که معبدی است بزرگ که اهالی بابل در زبان خود به آن «اِ - تِمِن - آنکی» می‌گفتند، یعنی «معبد بنیاد آسمان و زمین». پس بابل و برج آن نشانهٔ تمدن مغرور و بت پرست می‌باشد که گناه اساسی نوع بشر است، تعالیم سنت کتاب‌مقدس این گناه را سبب واقعی نفکیك و پراکندگی انسان می‌داند: در نتیجهٔ جدایی از خالق است که آدمیان از یکدیگر دور می‌شوند.*

با این همه، خدا خواهان اتحاد بشری است. همچنین، طبق وعده‌های آخرت شناسی، در واقع یکی از.ابعاد اصلی «زمان های آخر»، بازگشت نسل بشر به اتحاد اولیهٔ خود از طریق بازگشت به‌سوی خدای حقیقی است. (ر.ك. ۱۳۳، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۸۷ .- لوقا ۱۳، ۲۹؛ اعمال رسولان ۲:۵-۱۲؛ مکاشفه۷ ، ۹).

* * *

فصل دوم

دعوت الهی و وعده‌ها

دوران پاتریارک‌ها درطرح نجات الهی مرحلهٔ جدیدی است. زیرا تا آن زمان بشر خدا را کورمال کورمال جستجو کرده و محرک او غریزهٔ مذهبیش بود. از آن زمان، خدا پیش قدم شده خود را به انسان آشکار می‌سازد و به او وعده‌هایی داده وی را بدین طریق برای روزی که بتواند حقیقت کامل را از خدا یافته و نجات پیدا نماید آماده می‌سازد.

از این روایت دلچسب، پرجاذبه و عمیق که توضیح دهندهٔ کارهای بزرگ پاتریارک‌ها می‌باشد، در اینجا چند نمونه برای روشن نمودن این امر انتخاب کرده‌ایم.

۱- ابراهیم، پدر ایمانداران

فراخوان خداوند

درچارچوب جابه‌جایی اقوام است که دعوت الهی از «پدر ایمانداران» جای دارد.

۱۱- پیدایش ۱۱:۳۱ تا ۱۳:۱۸

تارح پسرش ابرام، نوه اش لوط که پسر حاران بود، و عروسش ساره که زن ابرام بود را از اورکلدانی‌ها بیرون آورد تا به‌طرف سرزمین کنعان بروند. اما وقتی به حران رسیدند، همان‌جا ماندند ... سپس تارح در حران مرد.

یهوه به ابرام گفت: «محل زندگیت، خانواده‌ات، و خانهٔ پدر خود را ترک کن و به‌طرف سرزمینی که به‌تو نشان خواهم داد برو. از تو ملتی بزرگ به‌وجود خواهم آورد؛ ترا برکت خواهم داد و آنقدر نامت را بزرگ خواهم ساخت که سرچشمهٔ برکت خواهد بود.

من آنهایی را که ترا برکت دهند، برکت خواهم داد: آنهایی که ترا تحقیر نمایند لعنت خواهم کرد. تمام قبیله‌های زمین توسط تو برکت خواهند یافت.»

پس ابرام همان‌طور که یهوه به او دستور داده بود به راه افتاد، و لوط نیز با او رفت... ابرام در آن سرزمین تا مکان مقدس شکیم که بلوطستان ممری است پیش رفت. درآن موقع، کنعانیان درآن سرزمین بودند. یهوه بر ابرام ظاهر شد و گفت:«من این سرزمین را به نسل تو خواهم داد.» ابرام درآنجا برای یهوه که بر او ظاهر شده بود قربانگاهی ساخت. از آنجا به طرف ناحیهٔ کوهستانی در شرق بیت‌ئیل به‌راه افتاد و در محلی که بیت‌ئیل در مغرب، و عای در مشرق آن بود چادر زد. در آنجا برای یهوه قربانگاهی ساخت و نام یهوه را خواند. سپس مرحله به مرحله؛ راه خود را به‌سوی نگب (محلی در جنوب فلسطین) پیش گرفت.



ابراهیم پس از اقامت کوتاه در مصر به اقامتگاه اولیهٔ خود بازگشت.

... ابرام مردی بسیار ثروتمند، و دارای چارپایان و نقره و طلا بود... لوط هم که با ابرام سفر می‌کرد، دارای گله‌های گوسفند و گاو و همچنین چادرها بود... زدوخورد بین چوپانان گله‌های ابرام و لوط در گرفت ... پس ابرام به لوط گفت:«نگذار بین من و تو، و هم‌چنین میان چوپانان من و تو زدوخورد باشد، زیرا ما برادریم. مگر تمام این سرزمین جلوی تو باز نیست؟ پس از من جدا شو: اگر تو طرف چپ را انتخاب کنی، من به سمت راست خواهم رفت؛ اگر تو طرف راست را برگزینی، من به سمت چپ خواهم رفت.» لوط به اطراف نگاه کرده تمام دشت اردن را دید، همه جایش پرآب بود...مانند باغ یهوه. بنابراین لوط تمام دشت اردن را برای خود انتخاب کرد و به‌طرف مشرق به‌راه افتاد ... و چادرهایش را اطراف سدوم برپا نمود. درآن هنگام مردم سدوم بسیار فاسد و گناهکارانی بزرگ بر ضد یهوه بشمار می‌آمدند. پس ابرام با چادرهای خود رفت تا در بلوطستان ممری، در حبرون ساکن شود، ودر آنجا، او قربانگاهی برای یهوه ساخت.

*۱- **مبدأ حرکت ابراهیم:** مسیری را که در آغاز قبیلهٔ تارح و سپس قبیلهٔ ابراهم طی کردند بر روی نقشهٔ جغرافیا پیدا کنید. شهر حران در آن موقع به‌علت ستایش «سین» رب‌النوع ماه، به شهر اور وابسته بود.*

در متن عبری، در ابتدا «ابراهیم»، ابرام خوانده می‌شد (پدر بزرگ)؛ پس از برگزیدگی وی از طرف خدا نام «ابراهیم» بر او گذارده می‌شود (پدر ملل بسیار)؛ این اسم ریشه آموری دارد. در قدیم سارا را نیز «سارای» می‌گفتند.

سنت کتاب‌مقدس با توجه به مسیر سالاران که در اطراف آن پرستش‌گاه‌های بسیار قدیمی عبرانی بنا شده است، راهی را بنام «راه منزل‌گاه‌های مقدس» تعیین می‌نماید. (مقایسه شود با مسیرهای زیارتی مسیحیان در قرون وسطی.)

از آنجایی که لوط پدر امون و موآب است، یعنی پدر دو همنامی که مظهر ملت‌های مسمی به این دو اسم هستند، به این ترتیب جدایی بین لوط و ابراهیم نشاندهندهٔ جدایی بین اجداد اسرائیل از این دو گروه نژادی است که با اسرائیل نسبت دارند، اما سنت مذهبی آن را می‌شناسند.

*۲- **دعوت الهی و وعده:** اجداد ابراهیم بت‌پرست بودند. (ر.ک. به شماره ۱) او به خاطر خدمت به خدایی که در قلبش سخن می‌گفت، از جامعهٔ خود جدا گردید. در اینجا باید به معنای کلی وعده توجه نماییم. پس از ارتکاب گناه اصلی، در مقابل لعنت زمین؛ برکت موعود داده می‌شود (۶). بدین ترتیب امیدی جدید بروز می‌نماید که بر کلام خدا استوار است: این همان امیدی است که بعدها امید مسیحایی خوانده می‌شود.*

۳- در متن بالا به کلیهٔ خصایص و ویژگی‌های نوع زندگی ابراهیم و آداب رسوم آن زمان توجه کنید.

برکت ملکی صدق

دیری نپایید پادشاهان سرزمین اردن با یکدیگر متحد شده بر ضد فرمانروای بین‌النهرین «کدرلاعمر» قیام کردند. اما لشکرکشی این فرمانروا به‌زودی آنان را سرجایشان نشاند.

۱۲- پیدایش ۱۴:۱۱-۲۰

فاتحان تمام دارایی‌های سدوم و عموره، و همهٔ آذوقه‌های آنها را غارت نموده و رفتند. آنها لوط (برادرزادهٔ ابرام) و اموال او را نیز گرفتند و رفتند... یکی از نجات یافتگان آمده، ابرام عبرانی را که در بلوطستان ممری، زندگی می‌کرد با خبر ساخت ... ابرام همین که شنید خویشاوندش به اسیری برده شده است، حامیانش را که از بدو تولد افراد خانهٔ او و ۳۱۸ نفر بودند، جمع‌آوری نمود، و تا دان آنها را تعقیب کرد. او و خادمانش هنگام شب به آنها حمله کرده، آنان را شکست دادند، و تا حوبه در شمال دمشق، آنها را تعقیب نمودند. او تمام اموال، و همچنین خویشاوندش لوط و اموالش را به‌همراه زنان و قوم از چنگ آنان بیرون آورد.

وقتی ابرام پس از شکست دادن کدرلاعمر و پادشاهانی که با او بودند بازگشت، پادشاه سدوم برای ملاقات با وی، به درهٔ شاوه (که به معنی درهٔ پادشاه است) آمد. ملکی صدق پادشاه سالیم نان و شراب آورد؛ او کاهن خدای متعال (ال‌علییون بود). وی ابرام را برکت داده، گفت:«مبارك باد ابرام از سوی خدای متعال(ال علییون)، آفرینندهٔ آسمان و زمین، و مبارك باد خدای متعال‌که دشمنانت را به‌تو تسلیم کرد.» و ابرام یك دهم از همه چیز را به‌او داد.

*۱- **یورش:** صحنه‌ای را که در این متن شرح داده شد با صحنهٔ قبلی مقایسه نمایید. ابرام به ستون پشت سپاه دشمن که حامل زندانیان و غنایم بودند، حمله می‌کند.*

*۲- **ملکی صدق:** شاه سالیم به‌معنای شاه اورشلیم است. (در قدیم «اورشلیم» خوانده می‌شد که پایهٔ رب النوع سالیم بود). ال علییون «یا خدای متعال اسمی است مرکب که هر یك از اجزای آن مربوط به یکی از خدایان فینیقی می‌باشد»، و در اینجا به‌معنای همان خدای حقیقی است که ابرام او را می‌پرستید. ملکی صدق دارای کهانتی شاهانه بود. بعدها داود نیز وقتی پادشاه اورشلیم می‌شود، کاهنی است بررتبهٔ ملکی صدق. مؤلفین کتاب‌مقدس برای معرفی چهرهٔ مسیح آینده نیز از مشخصات همین نوع کهانت استفاده می‌کند (۷۰). برای همین است که در رساله به عبرانیان، تصویری از مسیح در چهرهٔ ملکی صدق منعکس است (عبرانیان ۷:۱-۱۹) و در متون مربوط به آیین نیایش، نام او هم‌طراز نام ابراهیم است.*

پیمان پاتریارکی (پدر سالاری)

واقعه‌ای که در متن زیر شرح داده خواهد شد، نه تنها ارتباطی مستقیم با دعوت ابراهیم دارد، بلکه بر کل حماسهٔ پاتریارك‌ها تسلط داشته و کلید درك آن نیز می‌باشد: این واقعه، زمینه ساز عهدی است که بعدها بر کوه سینا، بین یهوه و بنی اسرائیل بسته می‌شود.

۱۳- پیدایش ۱۵:۱-۱۸

کلام یهوه در رویایی به ابرام خطاب شد، «ابرام، ترسی نداشته باش، من سپر تو هستم؛ پاداش تو بسیار عظیم خواهد بود.»

ابرام جواب داد:«خداوندم یهوه، چه در نظر داری که به‌من بدهی؟ من بدون فرزند می‌میرم...؛ یکی از افراد خانهٔ من وارثم خواهد شد.» و سپس این کلام یهوه به او گفته شد:«او وارث تو نخواهد بود؛ وارث تو از گوشت و خون خودت خواهد بود.» آن وقت او را بیرون برده، گفت: «بالا به آسمان نگاه کن و اگر می‌توانی ستاره‌ها را بشمار. نسل تو چنین خواهد بود. ابرام به یهوه ایمان آورد، و او این را برای

وی عدالت محسوب کرد. او به وی گفت: «من یهوه هستم، که ترا از اورکلدانیان بیرون آوردم تا وارث این سرزمین گردانم.» ابرام جواب داد: «خداوند من یهوه، من چطور بدانم که آن را به ارث خواهم برد؟» او به وی گفت: «یك گوسالهٔ مادهٔ سه ساله، یك بز سه ساله، یك قوچ سه ساله، یك قمری، و یك کبوتر جوان برای من بیاور.» او برایش همهٔ این‌ها را آورد، آنها را از میان دو تکه کرد و نیمی را در یك طرف، و نیمی را در مقابل آن در طرف دیگر گذاشت؛ اما پرندگان را به‌دونیم نکرد. ... در این هنگام وقتی خورشید غروب می‌کرد، ابرام به خوابی عمیق فرورفت، و وحشت او را گرفت... وقتی خورشید غروب کرده بود و هوا کاملاً تاریك شده بود، تنوری پر دود و پارهٔ آتشی ظاهر شد که به‌میان حیوانات دونیم شده رفت. آن روز یهوه عهدی با این عبارات با ابرام بست: «من این سرزمین را به نسل تو می‌دهم، از رود خروشان مصر تا رود بزرگ (فرات).»

*۱- **وعدهٔ یك وارث، و ایمان ابراهیم:** به عمق ایمان ابراهیم توجه کنید. او فرزندی ندارد، اما چشم بسته به این وعده که وارثی خواهد داشت اعتماد می‌کند، و همین نکته است که نشان‌دهندهٔ عمق ایمان وی می‌باشد، و چنین ایمانی باعث عادل شمرده شدنش می‌گردد. (ر.ك. رومیان ۴). منظور نویسندهٔ این روایت آن است که ابراهیم را به‌عنوان نمونهٔ ایمان به ما معرفی نماید.*

*۲- **وعدهٔ سرزمین و عهد:** دومین هدفی که در وعدهٔ خدا نهفته است، تصاحب سرزمین کنعان می‌باشد. نویسندهٔ این متن با برجسته ساختن این نکته می‌خواهد در چارچوب سرگذشت فرزندان ابراهیم، تکامل طرح الهی را آشکار سازد. آیین این عهد را با آیین عهد سینا مقایسه نمایید (۳۶). رد شدن منعقد کنندگان عهد از میان حیوانات دو تکه شده بیان‌گر این امر بود که اگر هر یك در تعهد خود بی‌وفا می‌گشت، لایق سرنوشت همان حیوانات تکه شده بود. ابراهیم در رؤیای خود، به این نحو تعهد خدا را می‌بیند. ظهور خدا، در کتاب‌مقدس اغلب به‌همراه آتش است.*

شفاعت عادل

۱۴- پیدایش ۱۸-۱۹

هنگامی که ابراهیم در بلوطستان ممری، در گرم‌ترین موقع روز، بر در چادر نشسته بود، یهوه بر وی ظاهر شد. چشمانش را بلند کرد و دید در آنجا سه مرد نزدیك او ایستاده‌اند. همین که آنها را دید از در چادر دوید تا ایشان را ملاقات نماید، و بر زمین خم شد. او گفت: «سرورمن، التماس می‌کنم اگر مورد لطف تو هستم از بندهٔ خود رد نشو. قدری آب آورده خواهد شد؛ شما پاهای خود را شسته و زیر درخت استراحت خواهید نمود. بگذارید کمی نان بیاورم تا شما قبل از این‌که جلوتر روید خود را تقویت کنید.

برای همین است که بر سر راه بندهٔ خود قرار گرفته‌اید.»
آنها گفتند:«همان‌طور که گفتی بکن.»



ابراهیم با عجله به‌طرف چادر نزد ساره رفت. او گفت: «عجله کن، سه پیمانه از بهترین آرد را خمیر کرده گرده‌های نان درست کن.» سپس ابراهیم به طرف گله دویده گوساله‌ای جوان و پرواری گرفت و به نوکرش داد و اوبا عجله رفت تا آن را تهیه نماید. بعد خامه، شیر و گوساله‌ای را که تهیه کرده بود، همه را برد و جلوی آنان گذاشت، و در حالی‌که آنها می‌خوردند، او نزدیك ایشان در زیر درخت ایستاده بود. آنها از او پرسیدند:«همسرت ساره کجاست؟» او جواب داد:«در چادر است.» پس میهمانش گفت:«سال دیگر باز حتماً به ملاقات تو خواهم آمد، و در آن هنگام همسرت پسری خواهد داشت.»

...مردان از آنجا به‌راه افتادند و به محلی رسیدند که می‌توانستند سدوم را ببینند، در حالی‌که ابراهیم برای نشان دادن راه آنان را همراهی می‌نمود. در این هنگام، یهوه با خود اندیشیده بود، آیا آنچه را که می‌خواهم انجام دهم از ابراهیم پنهان کنم،... سپس یهوه گفت:«بر ضد سدوم و عموره چه فریاد بزرگی بلند است! گناه آنان چقدر عظیم می‌باشد! در نظر دارم به پایین بروم و ببینم که آیا آنها تمام آنچه را که در این فریاد برضدشان به‌سوی من می‌آید کرده‌اند یا نه. حقیقتاً می‌خواهم بدانم.»

مردان آنجا را ترك کرده و به سدوم رفتند و در حالی‌که ابراهیم در مقابل یهوه هنوز ایستاده بود. ابراهیم به او نزدیك شده، گفت:«آیا تو واقعاً می‌خواهی مرد عادل را با گناهکار نابود کنی؟ شاید در شهر ۵۰ مرد عادل وجود داشته باشد. آیا آنها را از میان برخواهی داشت، آیا آن محل را به‌خاطر وجود این ۵۰ نفر، نجات نخواهی داد؟ چنین رفتاری از تو بعید است. کشتن مرد عادل با گناهکارو داشتن رفتاری یکسان با عادل و گناهکار از تو بعید است! آیا داور تمام زمین عدالت را به‌جا نخواهد آورد؟» یهوه پاسخ داد:«اگر ۵۰ مرد عادل در شهر سدوم پیدا کنم، تمام آن مکان را به‌خاطر آنها نجات خواهد داد.» ابراهیم جواب داد:«بسیار جسارت می‌کنم که با خداوندم این‌طور صحبت کنم، من که خاك و خاکستر هستم. شاید از این ۵۰ مرد عادل، ۵ نفر کمتر باشند: آیا به‌خاطر ۵ نفر همهٔ شهر را نابود

خواهی کرد؟» او پاسخ داد: «خیر، اگر ۴۵ مرد عادل در آنجا پیدا کنم، آن را نابود نخواهم ساخت.» ابراهیم باز به او گفت: «شاید در آنجا فقط ۴۰ نفر باشند.» او جواب داد: «من آن را به‌خاطر آن ۴۰ نفر انجام نخواهم داد.» ابراهیم گفت: « امیدوارم خداوند من خشمگین نشود، اما به من اجازه بده تا سخن گویم: شاید در آنجا تنها ۳۰ نفر باشند.» او جواب داد : «اگر آنجا ۳۰ نفر پیدا کنم، آن را انجام نخواهم داد.» او گفت: «بسیار جسارت می‌کنم که اینطور صحبت کنم، اما شاید فقط ۲۰ نفر آنجا باشند.» وی پاسخ داد: «من آن را به‌خاطر این ۲۰ نفر نابود نخواهم ساخت.» او گفت: «امیدوارم خداوند من خشمگین نشود، اگر یك بار دیگر نیز سخن بگویم: شاید تنها ده نفر باشند.» وی پاسخ داد: «به‌خاطر این ده نفر، آن را نابود نخواهم ساخت.»

یهوه هنگامی که صحبت خود را با ابراهیم به پایان رسانید رفت، و ابراهیم به‌خانه بازگشت. وقتی که دو فرشته هنگام عصر به سدوم رسیدند، لوط بر دروازهٔ شهر نشسته بود. همین که لوط آنان را دید برای ملاقاتشان برخاست و بر زمین خم شد. او گفت: «سروران من، تمنا می‌کنم به خانهٔ خادم خود آیید تا شب را بمانید و پاهایتان را بشویید.بعد صبح می‌توانید به سفرتان ادامه دهید.» آنها جواب دادند: «خیر، ما می‌توانیم شب را در میدان بگذرانیم.» اما او آنقدر اصرار کرد که با وی به خانه رفتند و به منزلش وارد شدند. او برایشان غذایی تهیه کرد. و نان بدون خمیرمایه پخت، و آنها خوردند...

شب که فرا رسید، مردم سدوم خواستند از آن دو مسافر غریبه سؤاستفاده نمایند. لوط از تسلیم آنان خودداری کرد.

مردان به لوط گفتند: «... پسران، دختران، و تمام افرادت را در شهر از این محل بیرون ببر. ما قصد داریم این مکان را نابود کنیم، زیرا بر ضد آنها فریاد عظیمی است که به یهوه رسیده است. و یهوه ما را فرستاده تا آنها را نابود کنیم.»... چون او تأخیر می‌کرد، مردان دست او و زن و دخترانش را گرفتند، به‌خاطر این‌که یهوه دلش برای آنها می‌سوخت. آنان او را به بیرون برده و وی را خارج از شهر رها کردند...» هنگامی که خورشید بر آن سرزمین طلوع می‌کرد، و لوط وارد صوغر شد، یهوه بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از سوی یهوه بارانید. او این شهرها، و تمام دشت، با تمام ساکنان شهرها، و هر چیزی را که در آنجا بر زمین رشد می‌کرد ویران نمود. اما زن لوط به‌عقب نگاه کرد، و به ستونی از نمك تبدیل شد.

ابراهیم صبح زود برخاسته، به محلی که قبلاً در برابر یهوه ایستاده بود رفت، و در حالی‌که به‌طرف سدوم وعموره و سراسر دشت نگاه می‌کرد، دودی را که از آن سرزمین مانند دود تنور بالا می‌رفت دید...

*۱- **چهرهٔ روایت:** در این روایت، خدا با تأکیدی خاص، به چهرهٔ آدمی نشان داده شده است: یهوه به‌همراه دو نفر از بارگاه خود فرا می‌رسد، به زیر چادر یك پاتریارك (ابراهیم) غذا می‌خورد، و آنگاه آتش و گوگرد چون باران، از آسمان می‌ریزد. چنین ویژگی‌ها در این متن گویای این حقیقتند که این روایت رایج در میان مردم، در واقع سبکی ادبی سوای «تاریخ» به‌مفهوم امروزی آن است. راوی خیلی آزاد و سلیس از یك روایت محلی که در بردارندهٔ انجام شهرهای سدوم و عموره است، سخن می‌گوید. در ساحل جنوبی بحرالمیت نشانه‌هایی از فعالیت آتشفشان را می‌توان مشاهده نمود که تأیید کنندهٔ این روایت می‌باشند. در روایت «مجسمهٔ نمك»، که «زن لوط» بدان تبدیل گشت، می‌توان آثاری از فرهنگ عامیانهٔ مردم (فولکلور) را یافت. اما نکتهٔ اساسی، نهفته بودن تعلیم مذهبی و اخلاقی در این روایت است.*

*۲- **تعلیم اخلاقی و مذهبی:** سخن بیشتر دربارهٔ تنبیه گناهکاران و نجات درستکاران است: ویرانی شهر سدوم «داوری خداوندی» و یك «تنبیه تأدیبی» مانند طوفان نوح می‌باشد (ر.ك. ۹) تصویر آتش و گوگرد، بعداً برای تجسم جهنم به‌کار می‌آید (ر.ك. مکاشفه ۱۹: ۲۰). سخن سپس، بر ارزش شفاعت. و میانجی‌گری عادلان دور می‌زند (ر.ك ۲۲۸، ۱۶۷، ۴۵، ۴۴ - رومیان ۸:۳۴؛ عبرانیان ۷:۲۵؛ انجیل یوحنا ۱۴: ۱۶) و در پایان، در متن به حس عمیق میهمان نوازی برمی‌خوریم.*

آزمودن ابراهیم

۱۵- پیدایش ۲۲



خدا ابراهیم را در آزمایشی گذاشته گفت: «ابراهیم، ابراهیم» او جواب داد: «اینك حاضرم» خدا گفت: «پسرت را، تنها فرزندت اسحق را که دوستش داری بردار و به سرزمین موریا برو. در آنجا، بر کوهی که به‌تو نشان خواهم داد، او را به‌عنوان قربانی سوختنی تقدیم خواهی کرد.»

ابراهیم صبح زود بعد برخاسته، الاغ خود را زین کرد و با خود دو نفر از خادمانش و پسر خود اسحق را برد. او برای قربانی سوختنی هیزم شکست و بطرف جایی که خدا به او نشان داده بود حرکت کرد. در روز سوم ابراهیم به بالا نگاه کرد و آن مکان را از دور دید.

سپس ابراهیم به خادمان خود گفت: «شما اینجا با الاغ بمانید. این پسر و من به آنجا می‌رویم؛ پرستش خواهیم نمود و پیش شما باز خواهیم گشت.»

ابراهیم هیزم قربانی سوختنی را برداشته، آن را بر دوش پسرش اسحق گذاشت، و آتش و کارد را بر دست خود گرفت. سپس هر دوی آنها با یکدیگر براه افتادند. اسحق به پدرش ابراهیم گفت:«پدرم» وی جواب داد:«بله، پسرم» او گفت:«ببین، آتش و هیزم حاضر است، اما بره برای قربانی سوختنی کجاست؟» ابراهیم پاسخ داد:«پسرم، خدا خودش بره را برای قربانی سوختنی فراهم خواهد نمود.» سپس هر دوی آنها با یکدیگر به راهشان ادامه دادند.

وقتی به‌جایی که خداوند به او نشان داده بود رسیدند، ابراهیم در آنجا قربانگاهی ساخت و هیزم را آماده کرد. سپس پسرش اسحق را بسته و او را بر قربانگاه روی هیزم نهاد. ابراهیم دستش را دراز کرد و کارد را برای قربانی نمودن پسرش گرفت.

اما فرشتهٔ یهوه از آسمان او را صدا زد:«ابراهیم، ابراهیم» او جواب داد:« اینك حاضرم.» فرشته گفت:«دست خود را بر پسر بلند نکن. به او آزاری نرسان، زیرا اکنون می‌دانم که تو از خدا می‌ترسی. تو پسرت، تنها فرزندت را از من مضایقه نکردی.» سپس ابراهیم به بالا نگاه کرد و قوچی دید که شاخ‌هایش در بوته‌ای گرفتار بود. ابراهیم قوچ را گرفت و به‌جای پسرش به‌عنوان قربانی سوختنی تقدیم کرد ....

ابراهیم پیش خادمانش بازگشت، و با هم به‌طرف بئرشبع حرکت کردند.

*۱- **قربانی‌ها در عهد عتیق:** هدف از قربانی، بازشناخت سلطه و تسلط کامل خدا بر زندگی است. بدین ترتیب سوخته شدن کامل قربانی بر مذبح در یك مراسم قربانی سوختنی، نشان‌دهندهٔ فدا شدن زندگی به‌خاطر جلال خداست. در شرق کهن (به‌خصوص در کنعان) قربانی فرزندان نخست‌زاده معمول بود. مورخین انتقادات خود را در این امر به احاز و منسی روا می‌دارند (ر.ك ۱۲۵ و ۱۴۵). در متن فوق توضیح داده شد که چگونه یهوه انجام این کار را برای قوم خود منع می‌نماید. در میان قوم بنی‌اسرائیل، نخست‌زاده به خدا تقدیم شده، اما بازخرید می‌گردد (ر.ك ۲۹ : ۴۰ و لوقا ۲ :۲۲-۲۴)، و به‌جای فرزند، یك حیوان تقدیم می‌شود.*

*۲- **ایمان ابراهیم:** در این متن سنتی، نویسنده با سبکی بی پیرایه و در عین حال گویا، تمام موضوع ایمان پدر سالار (ابراهیم) را بگونه‌ای برجسته نشان می‌دهد. و بدین ترتیب چهرهٔ روحانی «پدر ایمانداران» آنچنان تکامل می‌یابد که بیان عظمت ابراهیم به اوج خود می‌رسد (ر.ك ۱۱، ۱۳، ۱۴). خصلت‌های ایمان ابراهیم چیست؟ چرا این ایمان معرف اخلاقی قهرمانانه و مافوق انسانی است که در آن*

سرمشقی از ایمان مسیحی دیده می‌شود؟ (ر.ك عبرانیان ۱۱:۸-۱۹).

۳- یکی از اولین نشان‌های موضوع عادل رنج‌دیده (ر.ك اشعیا نبی) را در اسحق می‌بینیم، که با وجود بی‌گناهی، دار قربانی را بر دوش می‌کشد. طبق سنت مسیحی، اسحق نمادی است از مسیح بر جلجتا (ر.ك ۷، با زیر نوشتهٔ آن). اصطلاح فرشتهٔ یهوه در اینجا به معنای فرشته نیست، بلکه اشاره‌ای به خود خدا می‌باشد که در این دنیا ظاهر می‌گردد.

سرگذشت اسحاق

۱۶- پیدایش ۲۰ تا ۲۶ (به متن این قسمت در کتاب‌مقدس رجوع نمایید)

در سنت کتاب مقدس نقش اسحق نسبت به پدرش از برجستگی کمتری برخوردار است. اکنون مهم‌ترین اتفاقات زندگی وی را یادآوری می‌نماییم.

-**تولد اسحق** (پیدایش ۲۱:۱-۸): وعدهٔ خدا به ابراهیم تحقق می‌یابد. واژهٔ اسحق به‌معنی «(خدا) می‌خندد» یا «(خدا) بخشنده است» می‌باشد.

- **جدایی اسحق** (فرزند زنی آزاد و وارث وعدهٔ الهی) از اسماعیل (پسر یك کنیز): این واقعه که ظاهراً به دو روش نوشته شده (پیدایش ۱۶:۴-۱۴ و ۲۱:۹-۲۱)، نشانگر این است که خدا در مقابل اسماعیلیان (عرب‌ها)، اسرائیل را با این‌که هر دو از یك ریشه بودند بر می‌گزیند. پولس قدیس، این سمبل را از دیدگاه مسیحیت مورد بررسی قرار می‌دهد (غلاطیان ۴:۲۱-۳۱).

-**ازدواج اسحق** (پیدایش ۲۴): روایت ازدواج اسحق در عهد عتیق یکی از زیباترین و ظریف‌ترین نوشته‌هاست که مملو از روحی شرقی می‌باشد. از این‌که در اینجا آن را ذکر نمی‌کنیم، مایهٔ تأسف است. نویسنده در این بخش از کتاب نشان می‌دهد که چگونه خدا جریان وقایع را در جهت خیریت برگزیدگان خود هدایت نموده و دعاهایی را که از روی اعتماد باشد می‌پذیرد و به نتیجه می‌رساند.

-**اقامت پدر در جرار**(پیدایش باب‌های ۲۰، ۲۱و ۲۶): دربارهٔ اقامت در جرار‌دو نوع روایت وجود دارد، که یکی منسوب به ابراهیم و دیگری منسوب به اسحق می‌باشد. در این روایات می‌بینیم که چگونه قبیلهٔ پاتریارکی در جنوب کنعان به حالت نیمه مهاجر در می‌آید: این واقعه‌ای مهم می‌باشد به‌طوری که تاریخ نگاران اسرائیل آن را با دقت ثبت کرده‌اند.

۲- یعقوب و پسرانش

برادران دشمن

۱۷- پیدایش ۲۷ تا ۳۳

اسحق دو پسر داشت، یکی عیسو و دیگری یعقوب. عیسو مرد پر مو و شکارچی ماهری بود که بیشتر در دشت و صحرا بسر می‌برد. درحالی‌که یعقوب مردی آرام بود که در زیر چادر زندگی می‌کرد. عیسو از روی حماقت حقوق نخست زادگی و ارشدیت خود را در برابر آش عدس (غذایی سرخ‌رنگ) به یعقوب سپرد (ادوم قبیله‌ای است که عیسو پایه‌گذار آن می‌باشد. واژهٔ ادوم به‌معنی سرخ است. به بازی کلمات توجه کنید). بعداً وقتی اسحق در بستر مرگ بود، یعقوب با هم‌دستی مادرش رفقه برکت پدری را به‌ضرر برادرش، با نیرنگ متوجهٔ خود کرد.

یعقوب مرد قدوسی نیست؛ حتی به‌علت دروغ‌گویی تنبیه شده و به زندگی سرگردانی محکوم می‌گردد. اما خدا برای تحقق بخشیدن طرح خود از هر چیزی استفاده می‌کند، حتی از گناهکاران. این واقعه گویای طرز تفکر یهودیان است: اسرائیلیان ترجیح می‌دادند که جد خود را در قالب شخصی زیرك و باهوش نشان دهند تا فردی کوته‌بین و خشن مثل عیسو. البته در متون بعدی، این امر از دیدگاه دیگری بیان شده است: عیسو با زنان بیگانه ازدواج می‌نماید، اما اسحق یعقوب را برای همسر گزینی به قلمرو اجداد خود می‌فرستد. از این امر پی می‌بریم که نویسنده، این روایات و سنت‌ها را بر طبق اهداف تعلیمی خود، با راه های مختلفی بیان می‌نماید.

در نتیجهٔ این واقعه، اختلاف و کدورتی شدید بین این دو برادر آغاز می‌شود، و یعقوب اجباراً به کنعان و به سرزمین اجداد خویش نزد ارامی‌ها رفته و دائیش لابان او را می‌پذیرد، و پس از هفت سال خدمت به‌خاطر هر یك از دو دختر دائیش لابان، با آنها (لیه و راحیل) ازدواج می‌نماید. وی کم‌کم به ثروتی بزرگ دست می‌یابد، به‌طوری که حسادت پسران لابان را به‌خود جلب می‌کند.

در نتیجهٔ این وضع ناچار می‌شود به سرزمین کنعان بازگردد. او مخفیانه با افراد قبیلهٔ خود فرار می‌کند. لابان او را تعقیب می‌کند، اما بالاخره آندو در زمینهٔ وسعت چراگاه به توافق می‌رسند. لیکن هنوز مسئله روبرو شدن یعقوب با برادرش عیسو و دفاع در مقابلش هنوزباقی بود. عیسو با افراد مسلح خود پیش می‌آید. یعقوب در مقابل برای برادرش پیشکش می‌فرستد و سرانجام برادران با هم صلح می‌کنند. عیسو در کوهستان سعیر ساکن می‌شود، در حالیکه یعقوب بهمراه دوازده پسرش که بعدها نامشان به دوازده قبیلهٔ بنی‌اسرائیل داده شد، در سرزمینی که ابراهیم و اسحق آنجا روزگار گذرانده بودند در صلح و صفا ساکن می‌شود.

این رویدادهای پی‌درپی با شیوهٔ بیانش، تحقق تدریجی طرح الهی را نشان می‌دهد. یعقوب رئیس قبیله‌ای می‌گردد که توسط ابراهیم

ایجاد شده بود. او به نامی دیگر هم مسمی بود که همانا اسرائیل است. این اسم با نام قوم برگزیدهٔ خداوند «همنام» می‌باشد. عیسو که در کوهستان سعیر سکونت داشت، نمایندهٔ قوم «ادوم» بوده و جد آنها شناخته شده است.

جدایی و کدورت یعقوب و عیسو نشاندهندهٔ جدایی قوم بنی‌اسرائیل و قوم ادوم است. هرچند اینها اقوام برادر بودند، لیکن با یکدیگر دشمنی داشتند. پس از عمون و موآب (۱۱) و پس از اسماعیل (۱۶)، ادوم نیز به‌نوبهٔ خود از «عهد» و «وعده» محروم می‌شود، و تنها قوم بنی‌اسرائیل است که قوم خداوند و تافته‌ای جدابافته تلقی می‌شود. این «رازهای گزینش الهی» از موضوعاتی است که نویسندگان کتاب‌مقدس در مورد آن تفکر و تعمق بسیار نموده‌اند (۱۴۸، ۱۴۹، ۲۱۸-روم ۹).

از سرگذشت یعقوب دو روایت انتخاب کرده‌ایم که از لحاظ مذهبی بسیار غنی می‌باشند: یکی خواب یعقوب و دیگری مبارزهٔ او با خداوند.

خواب یعقوب یا حمایت خدا

یعقوب به خاطر فرار از خشم عیسو، «به طرف سرزمین اجدادش» براه می‌افتد.

۱۸- پیدایش ۲۸:۱۰ تا ۲۹:۱

یعقوب بئرشبع را ترک کرده و به طرف حران براه افتاد. وقتی به مکانی رسید، شب را در آنجا گذراند، زیرا خورشید غروب کرده بود. یکی از سنگ‌هایی را که در آن محل یافت می‌شد برداشته، آن را بالش خود ساخت و همان‌جایی که بود درازکشید. وی خوابی دید: نردبانی آنجا بود که برزمین برپاشده و سرش به آسمان می‌رسید؛ و فرشتگان خدا بر آن بالا و پایین می‌رفتند. و یهوه آنجا بالای سر او ایستاده می‌گفت:«من یهوه هستم، خدای پدرت ابراهیم، و خدای اسحق. من زمینی را که تو روی آن خوابیده‌ای به تو و نسل تو خواهم داد. نسل تو مانند ذرات غبار روی زمین خواهند بود؛ تو به‌طرف غرب و شرق، شمال و جنوب گسترش خواهی یافت، و تمام قبایل زمین به‌وسیلهٔ تو و نسلت برکت خواهند یافت. مطمئن باش که من با تو هستم: هرجا بروی ترا در امان نگاه خواهم داشت، و به این سرزمین بازخواهم آورد، زیرا تا به تمام آنچه که به تو قول داده‌ام عمل نکنم تو را رها نخواهم کرد.» سپس یعقوب از خواب خود برخاست و گفت:«یهوه واقعاً در این مکان است و من نمی‌دانستم!» او ترسیده گفت:«این محل چه ترسناك است! این چیزی کمتر از خانهٔ خدا نیست؛ این دروازهٔ آسمان است!» یعقوب صبح زود برخاسته،

سنگی را که به‌عنوان بالش خود به‌کار برده بود برداشت و به‌عنوان ستون یادبود برپا کرده، روغن بر روی آن ریخت...

یعقوب چنین نذر کرد: «اگر خدا همراه من باشد و در این سفری که در پیش دارم مرا در امان نگاه دارد، اگر او به‌من نان دهد تا بخورم و پوشاك تا بپوشم، و اگر سالم به منزل پیش پدرم بازگردم، آن‌وقت یهوه، خدای من خواهد بود. این سنگی که به‌عنوان یادبود برپا کرده‌ام خانهٔ خدا خواهد بود و مسلماً از هر چه که به من می‌دهی یك دهم به تو خواهم پرداخت. یعقوب روانه شده، به سرزمین پسران مشرق رفت.

۱- این متن گویای یادآوری حس حضور خدا است که در قلب انسان ترسی مقدس ایجاد می‌کند، یعنی این‌که شخص به وجود دنیای ماورای دنیای قابل لمس پی‌می‌برد. (ر.ك. به ۲۶، ۱۱۴، ۲۵۷، ۳۰۶)

۲- این حس هیبت را نمی‌توان کاملاً ترس دانست. زیرا در اینجا خداوند به‌صورت یك نیروی خیراندیش ظاهر می‌گردد که وقایع را رهبری می‌کند و وعده‌هایی را که به ابراهیم داده بود، باز با یعقوب تجدید می‌نماید. البته ایمان یعقوب کمتر از ابراهیم است. زیرا در برابر خداوند شرط تعیین می‌کند و خواستار علائم است.

۳- به حرکت مذهبی یعقوب که حالتی کهن دارد توجه کنید: از دیدگاه وی خداوند به اصطلاح در سنگی مقدس حضور دارد. این سنگ همان خانهٔ خدا است(بیت ئیل). در این روایت است که به پیدایش عبادتگاه بیت‌ئیل که قبلاً به ابراهیم نسبت داده می‌شد پی می‌بریم (ر.ك ۱۱). یعقوب این سنگ را چون ستونی قرار داده و به‌رویش روغن می‌ریزد: همین آیین تاکنون در مسیحیت برای انواع تقدیس حفظ شده است.

مبارزهٔ یعقوب، یا عادلی در آزمایش

اکنون یعقوب را می‌بینیم که با ثروتی عظیم در راه بازگشت به‌سوی کنعان است. ناگهان وجود این مرد سرشار از هر نعمت را اضطرابی دربرمی‌گیرد. مشیت الهی برای او دیگر چهره‌ای خیرخواهانه ندارد، بلکه نیرویی است متخاصم، که باید با آن مبارزه کرد.

۱۹- پیدایش ۳۲:۷-۳۱

قاصدان پیش یعقوب بازگشته به او گفتند: «ما به‌طرف برادرت عیسو رفتیم، و اکنون او برای ملاقات تو در راه است؛ چهارصد مرد با او هستند.» یعقوب بسیار ترسان و غمگین شد. او کسانی که با او بودند و رمهٔ گوسفندان و گلهٔ گاوان را به‌دو دسته تقسیم نموده گفت: «اگر عیسو به یکی از دسته‌ها برسد

و به آن حمله کند، دستهٔ دیگر برای فرار می‌ماند.» یعقوب گفت:«ای خدای پدرم ابراهیم، و خدای پدرم اسحق، ای یهوه که به‌من گفتی، به سرزمین و خانواده‌ات برگرد ومن ترا سعادتمند خواهم ساخت، من لایق تمام این مهربانی و نیکی که به بنده‌ات نشان داده‌ای نیستم. وقتی اینجا از رود اردن عبور کردم تنها چوب دستیم را داشتم، و حالا می‌توانم دو گروه تشکیل دهم. از تو درخواست می‌کنم مرا از چنگال برادرم برهان، زیرا از او می‌ترسم؛ او ممکن است بیاید و به ما و مادران و فرزندان آنها حمله کند. اما تو بودی که گفتی:«من ترا سعادتمند خواهم ساخت، و نسل ترا مثل شن ساحل دریا خواهم کرد، آن‌قدر زیاد که قابل شمارش نباشد.» سپس یعقوب آن‌شب را آنجا گذراند. از هر چه با خود داشت هدیه‌ای برای برادرش عیسو انتخاب کرد: ۲۰۰ بز ماده و ۲۰ بز نر، ۲۰۰ میش و ۲۰ قوچ، ۳۰ شتر شیرده با بچه‌های آنها...

همان شب برخاسته، دو زن و دو کنیز و یازده فرزندش را برداشته، از گذرگاه یبوق عبور کرد. او آنها را برداشت و از نهر گذراند و تمام دارایی خود را نیز به آن طرف فرستاد. و یعقوب تنها ماند. شخصی بود که با او تا سحر کشتی می‌گرفت، که وقتی دید نمی‌تواند بر او غلبه پیدا کند، به کف ران او ضربه زد، و در حین کشتی کف ران یعقوب جابه‌جا شد. او گفت:« بگذار بروم، زیرا سپیده می‌زند.» اما یعقوب جواب داد:«تا مرا برکت ندهی ترا رها نخواهم کرد.» سپس او پرسید:«نام تو چیست؟» وی پاسخ داد: «یعقوب»، او گفت:«دیگر ترا یعقوب نخواهند نامید، بلکه اسرائیل، چون بر ضد خدا قوی بودی، بر ضد انسان‌ها پیروز خواهی بود.» یعقوب سپس گفت: «التماس می‌کنم نامت را به‌من بگو،» اما او پاسخ داد: «چرا اسم مرا می‌پرسی؟» و او وی را آنجا برکت داد. یعقوب نام آن مکان را فنیئیل گذاشت. او گفت:«زیرا خدا را روبه‌رو دیده و زنده مانده‌ام.»

*۱- **چهرهٔ ادبی روایت:** به جنبهٔ حماسی روایت توجه کنید (یا با متن قبلی مقایسه نمایید). در این قطعه به‌دو ریشهٔ عامیانهٔ لغت برمی‌خوریم: یکی «اسرائیل» (کسی که با خداوند می‌جنگد، که ریشهٔ حقیقی آن، خدا می‌جنگد، است) و دیگری «فنیئیل» (چهرهٔ خداوند). خداوند در این روایت کاملاً به‌صورت انسان نشان داده شده است.*

*۲- **معنای روایت:** نویسنده این روایت را برای بیان «نگرش مذهبی یعقوب» نوشته است. یعقوب در برابر خطر مضطرب است و از خود می‌پرسد که آیا مشیت الهی از او دور شده است؟ خدای پدرانش آیا دشمن او شده است؟ در زندگی انسان پیش می‌آید که مبارزهٔ او علیه اوضاعی که حالت خصمانه دارند، جنبهٔ مبارزه با خود خداوند را پیدا می‌کند. در چنین مواردی قدرت انسان مورد آزمایش قرار می‌گیرد و در اینجا تنها ایمان است که آن را حفظ می‌کند. زیرا خدا از ما می‌خواهد که تا به آخر تسلیم نشده و مبارزه کنیم، حتی اگر باید متحمل زخم‌های بسیار گردیم. سرانجام در این پایداری، برکت الهی است که به‌عنوان پاداش به‌ما داده می‌شود. در پایان این روایت، ترسی مقدس*

بر یعقوب غلبه می‌کند، که همانا ترس دیدن خداوند است. در روایت قبلی نیز به‌همین مطلب اشاره شد. ناگفته نماند که از دیدگاه کتاب مقدس، «هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را ببیند، مگر آنکه بمیرد» (مقایسه کنید با ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۵۹، ۱۱۴).

پسران یعقوب

۲۰- پیدایش ۳۴و۳۸ (ر.ك به کتاب‌مقدس)

یعقوب از زنان خود صاحب دوازده پسر شد که نامشان به دوازده قبیلهٔ بنی‌اسرائیل اطلاق گشته است. اخبار سرنوشت هیچ یك از پسران یعقوب را غیر از یوسف در سنن نمی‌توان یافت. شمعون و لاوی با نیرنگ «شکیم» و اعضای قبیله‌اش را می‌کشند، که مورد سرزنش یعقوب قرار می‌گیرند (پیدایش ۳۴). یهودا از زن کنعانی خود به‌نام تامار صاحب دو پسر می‌شود (پیدایش ۳۸). فضای حاکم بر روایت فضای دوران بربریت و توحش است.

۱- احتمالاً در هیچ‌یك از نوشته‌های حماسی پدرسالاران نمی‌توان متنی مانند این یافت که تاریخ را این‌چنین خلاصه بیان کرده باشد. پسران یعقوب در واقع هر یك نمایندهٔ یکی از اقوام دوازده‌گانهٔ بنی‌اسرائیل می‌باشند (ر.ك. توضیح شمارهٔ ۱ مربوط به متن ۸). محتملاً در پشت ماجرایی که در این متون بازگو شده است، جریاناتی وجود دارد که واقعیت دارند و یادگارهای اصیل تاریخ قبایل مزبور می‌باشند. اعزام شدن قبیلهٔ شمعون و لاوی برعلیه شهر شکیم، یا آمیختگی نژادهای مختلف در قبیلهٔ یهودا که نیمی از آنان کنعانی بودند، از این قبیل می‌باشد. با آن‌که این شیوهٔ نگارش تاریخ با سبك نگارش تاریخ زمان ما فرق فاحشی دارد، اما باز هم قابل قبول است. فقط کافی‌است این روش را خوب درك کنیم. ناگفته نماند که سنت‌های مختلفی که تصرف سرزمین کنعان را بازگو می‌کنند و در کتاب داوران جمع‌آوری و حفظ شده‌اند، همین سبك را دارا می‌باشند (ر.ك متن ۴۹).

۲- تعداد قبایل بنی‌اسرائیل امری تصادفی نیست. همین امر در مورد دوازده قبیلهٔ اسماعیل نیز صادق می‌باشد (پیدایش ۲۵:۱۲-۱۶). این أعتلاف قبایل (می‌توان آن را با ائتلاف ایالات یا قبایل هم مرز یونان مقایسه کرد، که جهت حمایت از یك مرکز مشترك مذهبی تشکیل می‌شد) دربردارندهٔ تعداد معینی از مؤتلفین بود، و عدد دوازده در این مورد جنبه‌ای سنتی داشت. به‌همین دلیل، با این‌که ترتیب قبایل اسرائیل در طول زمان تغییر پیدا کرد، اما تعدادش در کل ثابت ماند.

معامله بر سر یوسف عادل

سرگذشت یوسف به شکلی آزاد و بدون رعایت جزئیات تاریخی، بازگو کنندهٔ عزیمت گروهی از عبرانیان به سرزمین مصر است که تشکیل دهندهٔ هستهٔ فعال اسرائیل در زمان فتح کنعان می‌باشند. سرگذشت یوسف آن‌قدرها هم دور از واقعیت نبوده و می‌توان گفت رسیدن برده‌ای

مثل او به مقام وزارت، در تاریخ امری یگانه نیست. اما از طرف دیگر باید در نظر داشت که نویسندگان قدیم برخلاف مورخین امروزه، به وقایع پیچیدهٔ تاریخی چندان اهمیتی نمی‌دادند.

از لحاظ ادبی، سرگذشت یوسف حقیقتاً یك شاهكار است که بسیار وزین، گویا و هیجان انگیز بوده و سرشار از تعالیم اخلاقی می‌باشد که در تار و پود روایت نهفته شده است. اتفاقی که در متن ذیل آن را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، به‌نظر می‌رسد که آمیزشی از دو نگرش مختلف از یك موضع می‌باشد. برای ساده تر شدن امر، ما در اینجا فقط نگرش منبع «یهویست» را آورده‌ایم (در این روایت خدا «یهوه» نامیده شده است). ناگفته نماند که تشخیص بین این‌دو نگرش کار بسیار دشواری است و برخی جاها فقط جنبهٔ فرضی دارد.

۲۱- پیدایش ۳۷

اسرائیل، یوسف را از تمام پسران دیگرش بیشتر دوست می‌داشت، زیرا او پسر زمان پیری وی بود، و بالا پوشی با آستین‌های بلند برایش تهیه نمود. اما برادرانش که می‌دیدند چگونه پدرش او را از همهٔ پسران دیگرش بیشتر دوست می‌داشت، آنقدر از او متنفر شدند که با وی نمی‌توانستند به‌طور عادی کلمه‌ای صحبت کنند...

برادران او برای چراندن گله گوسفند پدرشان به شکیم رفتند. سپس اسرائیل به یوسف گفت: «مگر برادرانت با گلهٔ گوسفند در شکیم نیستند؟ بیا، می‌خواهم ترا پیش آنان بفرستم.» وی جواب داد: «آماده‌ام.» او به‌وی گفت: «برو و ببین که برادرانت و گلهٔ گوسفند در چه حالند، و برایم خبر بیاور.» او وی را از درهٔ جدون فرستاد، و یوسف به شکیم رسید. مردی او را سرگردان در بیرون شهر یافت و آن مرد از او پرسید: «دنبال چه می‌گردی؟ او پاسخ داد: «دنبال برادرانم می‌گردم. خواهش می‌کنم به من بگو گلهٔ گوسفندشان را کجا می‌چرانند.» مرد جواب داد: «آنها از اینجا حرکت کرده‌اند؛ درواقع شنیدم که می‌گفتند: «بیایید به دوتان برویم.» پس یوسف به‌دنبال برادرانش رفت و آنها را در دوتان پیدا کرد.

آنها او را از دور دیدند، و قبل از این‌که به آنان برسد بین خود نقشه کشیدند که او را بکشند... اما روبن شنید و او را از خشونت آنها رهانید. او گفت: «ما نباید جان او را بگیریم.» روبن به آنها گفت: «خون نریزید» ... بنابراین وقتی یوسف به برادرانش رسید، آنها بالاپوش یعنی بالاپوش آستین بلندی را که پوشیده بود، بیرون کشیده، و او را گرفته به‌درون چاه انداختند، چاهی خالی که آب نداشت. سپس برای خوردن نشستند.

به بالا نگاه کرده گروهی اسماعیلی دیدند که از جلعاد می‌آمدند و شترانشان با صمغ، کتیرا، بلسان و صمغ کاج بار شده بودند که اینها را به مصر می‌بردند. سپس یهودا به برادران خود گفت: «از کشتن

برادرمان و پنهان کردن خونش چه چیزی به‌دست خواهیم آورد؟ بیایید او را به اسماعیلیان بفروشیم، اما بیایید به او آزاری نرسانیم. هر چه باشد او برادر ماست و گوشت خود ما.» برادرانش موافقت کردند ... آنان یوسف را به ۲۰ سکهٔ نقره به اسماعیلیان فروختند ...

آنها بالاپوش یوسف را برداشتند و با کشتن یك بز، بالاپوش را در خون فروبردند. سپس بالاپوش آستین بلند را پس فرستادند تا با این پیغام پیش پدرشان برده شود: «این است آنچه که یافته‌ایم. آن را آزمایش کن و ببین که آیا این بالا پوش پسرت است یا نه.» او آن را آزمایش کرد و فریاد زد: «این بالاپوش پسرم است. یك جانور وحشی او را دریده است. یوسف، شکار جانوری گشته و تکه‌تکه شده است.» یعقوب لباس‌هایش را پاره نموده و پوششی از پلاس دربر کرد و تا مدتی دراز برای پسرش ماتم گرفت. تمام پسران و دخترانش آمدند تا او را تسلی دهند، اما اوتسلی نمی‌پذیرفت. او گفت: «نه، من کنار پسرم در ماتم به هاویه فرو خواهم رفت.» و پدرش برای او گریه کرد. در همان هنگام مدیانی‌ها او را در مصر به پوتیفار، یکی از سرداران فرعون و فرمانده محافظین فروخته بودند.

دربارهٔ موضوع «عادلی» که رنج می‌کشد به شمارهٔ ۷ رجوع کنید.

مشیت الهی

۲۲- پیدایش ۳۹-۴۱

پوتیفار مصری یوسف را مباشر خود ساخت و دست یوسف به‌قدری پربرکت بود که در همه چیز موفق می‌گردید. اما همسر این مرد خواست که وی را فریفتهٔ خود نماید، لیکن چون در این امر موفق نشد، به‌قصد انتقام بوی تهمت زد. در نتیجه یوسف به زندان افتاد. او مهارت خاصی در تعبیر خواب داشت و این نشانهٔ حکمت خارق‌العاده‌اش بود. وی در زندان سرنوشت دو نفر از ملازمان فرعون را پیشگویی نمود. یکی از آنها سه روز بعد به‌دار آویخته شد، و دیگری نیز بعد از سه روز مقام پیشین خود را بازیافت، اما با خارج شدن از زندان یوسف را فراموش کرد، لیکن اراده و مشیت خداوند در کار بود...

چند سال بعد، فرعون دو خواب دید که غیرقابل تعبیر و مایهٔ پریشان‌حالی او گشته بود. دراین هنگام ساقی فرعون به‌یاد یوسف افتاد. یوسف خواب‌ها را تعبیر کرد که در نتیجهٔ آن، فرعون دریافت که پس از هفت سال وفور، هفت سال قحطی در پیش است. وی جهت پیش‌بینی مشکلات آینده و اتخاذ تصمیمات لازم برای مقابله با آن، یوسف را برگزید:

فرعون از تمام وزیران خود پرسید: «آیا می‌توانیم مردی دیگر مانند این پیدا کنیم که روح خدا را

داشته باشد؟» پس فرعون به یوسف گفت:«چون می‌بینم که خدا دانش تمام اینها را به تو داده است، هیچ‌کس به دانایی و حکمت تو نمی‌تواند باشد. تو وزیر من خواهی بود و تمام مردم من به دستوراتت احترام خواهند گذاشت؛ تنها این تخت پادشاهی مرا از تو بالاتر قرار خواهد داد...» فرعون انگشتر را از دستش بیرون آورده و بر دست یوسف نهاد. او را با کتان عالی پوشاند و زنجیری از طلا به‌دور گردنش گذاشت. وی او را بر بهترین ارابه پس از ارابه‌ای که خود داشت سوار کرد، و در برابر او فریاد می‌زدند:«ابرك». («مواظب باشید!» یا «زانو بزنید!») (۴۱:۳۸-۴۳).

۱- نویسنده با روایت این ماجرا می‌خواهد ما را متوجهٔ راه‌های مشیت الهی سازد که شگفت‌انگیز و غیرقابل پیش‌بینی می‌باشند.

۲- پایان این روایت با برجسته نمودن روشن بینی یوسف که با ناتوانی حکیمان مصر کاملاً متضاد می‌باشد، گویای این واقعیت است که «هر گونه حکمت و شناخت دربارهٔ آینده، تنها از آن خداوند است» زیرا تنها اوست که بر وقایع مسلط می‌باشد. عطیه‌شناخت آینده، توسط روح الهی میسر می‌گردد، چنان‌که در مورد انبیاء نیز این امر صادق می‌باشد (ر.ك شماره ۷۷).

بخشش برادرانه

۲۳- پیدایش ۴۱-۴۷

یوسف در هفت سال فراوانی، گندم ذخیره کرد و در روزگار خشکسالی آن را فروخت. پسران یعقوب نیز که در قحطی بودند، از فشار احتیاج برای خرید گندم به مصر آمدند. یوسف آنها را شناخت، اما وانمود کرد که آنان را به‌جا نمی‌آورد و با ایشان به سختی رفتار نمود. او آنان را وادار کرد که در بازگشت، آخرین برادر خود را نیز از کنعان بهمراه بیاورند و شمعون را به‌عنوان گروگان در مصر نگاه داشت.

هر چند یعقوب همچنان اشك می‌ریخت، پسرانش بنیامین را در دومین سفر خود به‌همراه بردند. اینبار با آنها خوش رفتاری شد و به میهمانی دعوت شدند. اما یوسف تجربهٔ سختی برایشان در نظر گرفت، به این ترتیب که جام پیشگویی خود را در کیسهٔ گندم بنیامین نهاد. خادمان یوسف برادرانش را در راه بازگشت دستگیر نمودند. در این هنگام یهودا از برادر جوان خود دفاع نموده و حاضر شد به‌جای وی بماند. با این حرکت، یوسف اختیار احساسات خود را از دست می‌دهد:

یوسف در برابر تمام حاضرین نتوانست از احساسات خود جلوگیری کند... او با چنان صدای بلندی گریه کرد که همهٔ مصریان شنیدند، و خبر آن به قصر فرعون رسید. یوسف به برادران خود گفت: «من یوسف هستم. آیا پدرم واقعاً هنوز زنده است؟» برادرانش نتوانستند به او جواب دهند، آنها از دیدن او بسیار منقلب شده بودند. سپس یوسف به برادرانش گفت: «اکنون غمگین نباشید، خود را به‌خاطر فروختن

من به اینجا سرزنش نکنید، زیرا خدا مرا قبل از شما اینجا فرستاد تا زندگیتان را حفظ کند... پس این شما نبودید که مرا به اینجا فرستادید بلکه خدا بود، و او مرا پدر فرعون، سرور تمام خانه‌اش و رئیس تمام سرزمین مصر گردانیده است. هر چه زودتر پیش پدرتان برگشته و بگویید: پسرت یوسف چنین می‌گوید: فوراً اینجا پیش من بیا... نزدیك من خواهی بود، تو، فرزندانت، و نوادگانت، گلهٔ گوسفندت، گلهٔ گاوت، و تمام دارائیت. در آنجا همه چیز را برایت تهیه خواهم دید، زیرا هنوز ۵ سال از قحطی باقی است و نمی‌خواهم که تو در احتیاج باشی، تو و اهل خانه‌ات و هر چه که داری... به پدرم از تمام احترامی که در مصر از آن برخوردارم، و همهٔ آنچه دیده‌اید به‌طور کامل خبر دهید. بعد عجله کنید و پدرم را به اینجا آورید.»

سپس بازوانش را به‌دور گردن برادرش بنیامین انداخته، گریه کرد؛ و بنیامین بر شانهٔ او گریه کرد... خبر به قصر فرعون رسید که برادران یوسف آمده‌اند، و فرعون وخدمتگزارانش از شنیدن آن خوشحال شدند. فرعون به یوسف گفت: «به برادرانت بگو، چنین کنید: چهارپایان خود را بار کرده به‌سوی سرزمین کنعان بروید. پدر و خانواده‌هایتان را برداشته و پیش من باز گردید. من بهترین‌های مصر را به شما خواهم داد، و شما از برکت زمین خواهید خورد.»یوسف ۱۰ الاغ که با بهترین‌های مصر بار شده بودند و ۱۰ الاغ ماده با بار حبوبات، نان و غذا برای سفر پدرش مهیا ساخت سپس برادرانش را روانه کرد. آخرین کلماتش به آنها چنین بود: «در سفر آشفته نشوید.»

پس آنها مصر را ترك کردند. وقتی به سرزمین کنعان و پدرشان یعقوب رسیدند، به او این خبر را دادند: «یوسف هنوز زنده است. حقیقتاً اوست که فرمانروای سراسر سرزمین مصر است.» اما او مبهوت شد، زیرا آنها را باور نکرد...

خدا شب هنگام در رویایی با اسرائیل حرف زد، او گفت: «یعقوب، یعقوب»، وی جواب داد: «اینجا هستم» او ادامه داد: «من خدا هستم، خدای پدرت. از رفتن به مصر نترس، زیرا در آنجا من ترا قوم بزرگی خواهم ساخت. من خودم با تو به مصر می‌روم. من خود دوباره تو را از آنجا بازمی‌گردانم، و دستان یوسف چشمان تو را خواهند بست.» سپس یعقوب بئرشبع را ترك کرد (پیدایش ۱:۴۵ تا ۵:۴۶).

یوسف پدر و برادرانش را در سرزمین جوشن در کنارهٔ دلتای رود نیل در اطراف مرزهای آسیایی مصر مسکن داد.

۱- همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد (ر.ك. ۲۱)، در این روایت دو نوع «نگرش» به هم آمیخته‌اند. سعی ما بر این بوده است که کلاً

از نگرش «الوهیست» استفاده کنیم (این سبك «الوهیست» نام دارد، زیرا در روایت مذکور خداوند «الوهیم» نامیده شده است) هر چند کاربرد آن ازنظر نقد ادبی صددرصد دور ازاشکال نیست. به مهارت خاص نویسنده توجه کنید که چگونه شدت احساسات را مرحله به مرحله بالابرده و هم‌چنین درس اخلاقی خویش را در چارچوب روایت ارائه می‌دهد، بدون آن‌که صریحاً به نصیحت پرداخته باشد.

۲- نویسنده با معرفی مژدهٔ وعدهٔ خدا به یعقوب، به ما خط مشی روایت خود را نشان می‌دهد:طرح الهی در بافت رویدادها به‌طور نهانی تدریجاً عملی می‌شود. «خاندان یعقوب» (قبیله‌اش) می‌بایست به سرزمین مصر می‌آمدند، زیرا در آنجاست که تاریخ قوم بنی‌اسرائیل دوبار از سرگرفته می‌شود.

۳- این روایت در قالب کنونی خود بی‌شك چکیده‌ای از تاریخ را بیان می‌دارد. آن‌دسته از عبرانیانی که در مصر ساکن بودند، پس از خروج، تشکیل دهندهٔ هستهٔ مرکزی قوم بنی اسرائیل گشتند و ملت اسرائیل سرانجام تماماً در آن ادغام شد. اما به احتمال قوی گروه‌هایی از آنان همچنان در سرزمین کنعان باقی ماندند. شرایط زندگی عبرانیان در مصر به‌صورت قومی آزاد بود که به‌عنوان میهمان در سرزمینی بیگانه پذیرفته شده بود (به شرایط زندگی «بیگانگان» در میان یونانیان توجه کنید). این پدیده چندان هم نادر نیست: یکی از نوشته‌های مصری اشاره دارد به اقامت موقتی کوچ نشینان «ادومی» در همین منطقه که مقارن سال ۱۲۱۵ق.م می‌باشد.

دورنمای آینده

۲۴- پیدایش ۴۸-۵۰

یعقوب سالخورده پیش از مرگ، پسران یوسف یعنی افرایم و منسی را برکت می‌دهد: افرایم و منسی دو قبیله‌ای هستند که در ائتلاف قوم بنی‌اسرائیل، تشکیل دهندهٔ «خاندان یوسف» می‌باشند.

به این ترتیب منابع سنتی، اشعار بسیار کهنی را که گویای سرنوشت قبایل بنی‌اسرائیل در طی قرون آینده می‌باشند، به یعقوب نسبت می‌دهند. به این ترتیب خواننده پیش از این‌که به پایان روایت پدرسالاران برسد، دور نمایی از طرح الهی دربارهٔ آینده کسب می‌کند.

این دور نما در مورد برخی از قبایل، تنها شامل یك شرح مختصر جغرافیایی است:

زبولون بر ساحل دریا زندگی می‌کند، او دریانوردی سوار بر کشتی‌هاست، او صیدون را در نزدیکی خود دارد (۱۳:۴۹). اشیر، نانش چرب است، او غذایی مناسب یك پادشاه تهیه می‌نماید (۲۰:۴۹).

در مواردی دیگر به ارائه تصویری اخلاقی اکتفا می‌کند:

بنیامین گرگی است درنده، صبح شکارش را پاره می‌کند تا شامگاهان غنایم را تقسیم می‌کند (۲۷:۴۹).

در مورد بعضی دیگر، این دورنما به‌صورت اوضاع تاریخی ظاهر می‌شود.

شمعون و لاوی برادرند.
شمشیرهای آنان آلات ظلم آنها می‌باشد
در خشم خود آدمیان را کشتند
و در خشم خود ساق پای گاوان را شکستند
لعنت بر خشم آنان باد زیرا که پرشرارت بود
و غضب آنان که بی‌رحم بود.
آنان را در یعقوب تقسیم کنم
و در اسرائیل پراکنده کنم (۴۹:۵-۷).

در مورد جرم شمعون و لاوی به شمارهٔ ۲۰ رجوع کنید. متن مذکور علت مجازات این دو قبیله را خیانت آنان می‌داند: شمعون که ساکن سرزمین یهودا بود، به‌زودی مرد. اعضای قبیلهٔ لاوی پراکنده گشتند و خود را وقف خدمات مذهبی نمودند.

قبیلهٔ سلطنتی یهودا که داود از میان آنها برخاست، دارای مقام خاصی است:

ای یهودا برادرانت ترا تحسین خواهند کرد
دست تو پشت سر دشمنان است
و پسران پدرت در برابر تو خم خواهند شد.
یهودا شیر جوانی است
ای پسرم از شکار برآمدی
او مثل شیر خود را جمع کرده و در کمین است
چون شیر ماده‌ای است: کیست او را برانگیزاند؟
عصای سلطنت از یهودا دور نگردد
و فرمانروایی از قدم‌های وی دور نگردد
برایش مالیات آورند
و قوم‌ها از او اطاعت کنند.

کره خود را به درخت مو و کره الاغ خویش را به ساقه مو بسته
لباس خود را با شراب و رخت خود را با شیره انگور می‌شورد.
چشمانش مثل شراب سرخ و دندان‌هایش مثل شیر سفید است (پیدایش ۴۹:۸-۱۲).

این اشعار از طرفی در وصف شجاعت اعضای قبیلهٔ یهودا و حاصلخیزی زمین آنها می‌باشد، اما از طرف دیگر به‌ویژه سلطنت داود را مبارك می‌خواند (۶۷،۶۸)، و پس از داود به پایداری سلسله‌اش اشاره می‌کند (۷۱) تا این‌که سرانجام پسرداود (به‌معنای خاص کلمه) بیاید که سلطنتش جهانی خواهد بود. این دیدگاه دربارهٔ آینده، مکمل آن دیدگاهی که دربارهٔ مسیح موعود است می‌باشد که در زمان پادشاهان رایج بود (۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸ و ...).

* * *

فصل سوم

قــوم عـهد

خروج از مصر و اقامت در صحرا، نقطه عطفی در «اعتقادنامهٔ عبرانی» می‌باشد (ر.ک ۱و۲) زیرا در واقع در این برهه از زمان است که قوم بنی اسرائیل به قوم برگزیدهٔ خداوند تبدیل می‌شود، و از خدای خود نخست آزادی و سپس پیمان و تورات را که منشور آن است، دریافت می‌دارد. چهرهٔ عظیم موسی بر تمامی این دوران تاریخی که در کتاب های خروج، لاویان، اعداد و تثنیه منعکس است، مسلط می‌باشد.

۱- نجات قوم بنی‌اسرائیل

بردگی قوم بنی‌اسرائیل

پس از مدت زمانی نامعلوم، به عبرانیانی برمی‌خوریم که در حالی‌که شرایط زندگیشان به شکل نیمه بردگی است، روزگار می‌گذرانند.

۲۵- خروج ۱

یوسف و برادرانش و تمام آن نسل مردند. پسران اسرائیل کثیر و بسیار قدرتمند شدند. سپس پادشاه تازه‌ای در مصر بقدرت رسید که یوسف را نشناخت. او به مردمش گفت: «همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند. بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبادا که زیاد شوند، زیرا اگر جنگی روی دهد، ممکن است با دشمنان ما هم‌داستان شده، بر علیه ما اسلحه بردارند و از زمین بیرون روند.» بنابراین آنها مباشران بیگاری را بر عبرانیان قرار دادند تا ایشان را زیر بارهای سنگین خم کنند. (گِل کاری، خشت سازی، انجام کار در مزارع) . به این طریق آنها شهرهای خزینهٔ فتوم به معنی فیثوم و رعمسیس را برای فرعون ساختند. اما هر چه بیشتر ذلیل می شدند، زیادتر و گسترده تر می‌گشتند، و مردم از پسران اسرائیل ترسیدند... سپس فرعون به خادمانش این فرمان را داد: «تمام پسرانی را که برای عبرانیان

به‌دنیا می‌آیند به رودخانهٔ نیل اندازید، اما بگذارید دختران زنده بمانند...»

۱- فیتوم و رعمسیس (که محل آنها تاکنون نامشخص است)، در لشکرکشی‌های سلسله‌های ۱۸ و ۱۹ فراعنه به فلسطین و سوریه، در حکم مخازن غله بود. ما می‌توانیم در نتیجهٔ چنین تطابقی، اتفاقات پس از آن را به زمان رعمسیس دوم (۱۲۲۶-۱۲۹۲ ق.م.) نسبت دهیم.

۲- با در نظر گرفتن اوضاع و احوالی که در فوق بررسی شد، سؤالی مطرح می‌گردد: حال که بنی اسرائیل در بردگی است، وعده‌های خدا چه خواهد شد؟ در صفحات بعد خواهیم دید که خدا چگونه وعده‌هایش را محقق می‌سازد.

دعوت موسی

موسی که عبرانی و از قبیلهٔ لاوی بود، تعلیم و تربیت مصری را فراگرفت و نامش احتمالاً مصری می‌باشد (مس = پسر، و به این ترتیب: توت مس یعنی پسر رب‌النوع توت، و رعمسیس یعنی پسر رب النوع رع «خورشید»). در جوانی موسی نزد مدیانی‌ها روزگار را به شبانی می‌گذراند. درآنجا با دختر کاهن مدیان که برحسب سنن مختلف گاه یترون و گاه رعوئیل نامیده می‌شود، ازدواج کرد، در این شرایط است که متن ذیل به معرفی موسی می‌پردازد.

در این متن از عهد قدیم، ماجرای دعوت موسی از سبکی گرفته شده که مربوط است به دو سبک «یهویست» و «الوهیست» (ر.ك ۹ و ۲۱ و ۲۳). این سبک ها همگی یك سنت واحد (در اینجا منظور ماجرای موسی می‌باشد) را به انحاء مختلف طبق نگرش خاص خویش ارائه می‌دهند. سعی ما بر این بوده که وجه تمایز منابع هر یك را نشان دهیم (روایت «الوهیست» در متن ذیل با حروف ایرانیك نشان داده شده است). ضمن این‌که دو سبك مذکور از لحاظ زمینهٔ تاریخی هماهنگی دارند، از لحاظ بیان جزئیات ملموس یك واقعه، قدری با یکدیگر متفاوتند. در برخی از قسمت‌ها، نسبت دادن یك سبك به سبك‌های خاص، مشکل است. بنابراین پیشنهادات ما در مورد تمایز سبك ها، صرفاً جنبه‌ای نسبی و تقریبی دارد.

۲۶- خروج ۳:۱ تا ۴:۱۸

موسی مشغول نگهداری گلهٔ گوسفند پدر زنش یترون، کاهن مدیان بود. او گلهٔ گوسفندش را به آن‌طرف صحرا هدایت کرده و به حوریب، کوه خدا آمد. آنجا فرشتهٔ خدا به‌صورت یك شعلهٔ آتش از میان بوته‌ای به او ظاهر شد. موسی نگاه کرد؛ بوته شعله‌ور بود، اما نمی‌سوخت. موسی گفت: «باید بروم و این منظرهٔ شگفت آور را ببینم و بفهمم چرا بوته نمی‌سوزد.» در این موقع یهوه او را دید که برای دیدن بجلو می‌رود و خدا او را از میان بوته صدا زد و گفت: «موسی، موسی!» او جواب داد: «اینك حاضر». وی گفت: «کفشهایت را بیرون آور، زیرا محلی که بر روی آن ایستاده‌ای زمین مقدسی است.» او



گفت: «من خدای پدرت، خدای ابراهیم، خدای اسحق، و خدای یعقوب هستم.» در اینجا موسی، ترسان از این‌که به خدا بنگرد، چهرهٔ خود را پوشاند.

و یهوه گفت: «من حالت درماندگی قوم خود را در مصر دیده‌ام. من التماس آنها را برای رهایی از دست مباشرین برده شنیده‌ام. آری من از رنج آنان کاملاً آگاه هستم. قصد دارم که ایشان را از دست‌های مصریان برهانم و از آن سرزمین به‌سوی زمین غنی و وسیع، سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری است بیرون آورم... و اکنون فریاد پسران اسرائیل به من رسیده، و بر طریقی که مصریان به آنان ستم می‌کنند شاهد بوده‌ام، پس بیا، من ترا پیش فرعون می‌فرستم تا پسران اسرائیل، قوم مرا، از مصر بیرون آوری.»

موسی به خدا گفت: «من که هستم که پیش فرعون بروم و پسران اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟ جواب چنین بود، «من با تو خواهم بود... وقتی قوم را از مصر به بیرون هدایت کردی، باید بر این کوه خدا را پرستش کنید.»

سپس موسی به خدا گفت: «پس من پیش پسران اسرائیل رفته و به آنها می گویم: «خدای پدرانتان مرا پیش شما فرستاده است.» اما اگر از من بپرسند نامش چیست، به آنا چه باید بگویم؟» و خدا به موسی گفت: « هستم آن‌که هستم.» وی افزود: «این چیزی است که تو باید به پسران اسرائیل بگویی: هستم، مرا پیش شما فرستاده است.» و هم‌چنین خدا به موسی گفت: «تو به پسران اسرائیل باید بگویی: «یهوه، خدای پدران شما، مرا پیش شما فرستاده است.» این تا ابد نام من است. برای تمام نسل‌های آینده به این اسم خوانده خواهم شد.»

«برو و بزرگان اسرائیل را گردآور و با آنها بگو: «یهوه خدای پدرانتان، به‌من ظاهر گردیده ... و به‌من گفته است: من به‌ملاقات شما آمده و تمام آنچه که مصریان بشما می‌کنند دیده‌ام. و بنابراین تصمیم گرفته‌ام که شما را از مصر، جایی که ستم می‌بینید بیرون آورده ... به سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری است داخل کنم.»آنها به سخنان تو گوش خواهند داد، و تو با بزرگان اسرائیل، باید به پیش

پادشاه مصر رفته و به او بگویی:« یهوه، خدای عبرانیان به ملاقات ما آمده است. پس به‌ما اجازه بده تا سفری سه روزه، برای تقدیم قربانی به یهوه خدایمان، در صحرا بنماییم. » زیرا، با دانستن این‌که پادشاه مصر به‌شما اجازهٔ رفتن نخواهد داد مگر این‌که توسط دستی قوی مجبور شود، خود من قدرتم را نشان خواهم داد و مصر را با تمام عجایبی که در آنجا انجام می‌دهم، خواهم زد. بعد از این، او شما را رها خواهد کرد. »

موسی به یهوه گفت:«اما خداوند من، هرگز در زندگی خود، چه قبل و چه از زمانی که تو با بندهٔ خود سخن گفته‌ای، مرد فصاحت نبوده‌ام. من ناطقی کند زبان هستم و قادر نیستم خوب صحبت کنم. » یهوه به او پاسخ داد:«چه کسی به انسان زبان او را داد؟ چه کسی او را لال یا کر کرده، به او بینایی می‌دهد یا او را نابینا می‌گذارد؟ آیا این من یهوه نیستم؟ حالا برو، من به‌تو کمك می‌کنم که حرف بزنی و آنچه باید بگویی به‌تو خواهم گفت. » موسی جواب داد:«خداوند من، از تو خواهش می‌کنم، هرکس را می‌خواهی بفرست! » در اینجا خشم یهوه در مقابل موسی زبانه کشید و او به وی گفت:«برادرت هارون لاوی که هست، مگرنه؟ من می‌دانم که او ناطق خوبی است. او دارد برای ملاقاتت می‌آید، وقتی ترا ببیند قلبش پر از شادی خواهد شد. تو با او صحبت خواهی کرد و به وی خواهی گفت که چه پیامی بدهد. من ترا کمك خواهم کرد که حرف بزنی، و او را نیز، و شما را آگاه خواهم ساخت که چه باید بکنید. او خود باید به‌جای تو با قوم صحبت کند؛ او سخنگوی تو خواهد بود، و تو به‌عنوان خدایی که او را الهام می‌بخشد خواهی بود »...

موسی دور شده پیش پدرزنش یترون بازگشت و به او گفت:«به‌من اجازه بده تا پیش اقوام خود در مصر بازگردم تا ببینم که آیا هنوز زنده‌اند یا نه. » و یترون به موسی گفت:«به سلامت برو. »

*۱- **صحنه:** به عظمت و در عین حال سادگی مافوق طبیعی این صحنه توجه کنید. می‌توان درآن نشانه‌هایی از خدا به‌صورت انسان را بازیافت: خدا می‌بیند و خدا پایین می‌آید. به دو حرکتی که موسی به نشانهٔ احترام مذهبی در برابر خدا در آن مکان مقدس انجام می‌دهد نیز توجه کنید.*

*۲- **رویای موسی:** این ظهور الهی (Theophanie) دارای جنبه‌ای اسرار آمیز می‌باشد. به‌جاست که این رویاها را با نخستین رویای هر یك از انبیا به‌طوری که شخصاً به آن شهادت داده‌اند مقایسه کنیم (۱۰۶، ۱۱۴، ۱۵۵، ۱۸۹). همهٔ اینان مردان خدایند که نه از خود، بلکه در اثر الهامی از سوی خدا سخن می‌گویند. عکس العمل موسی در قبال رسالتی که به‌اوسپرده شد چه بود؟ عکس العمل اشعیاء (۱۱۴) و ارمیا (۱۵۵) را با رفتار موسی مقایسه نمایید.*

*۳- **نام یهوه:** با بررسی یکی از سبك‌ها، چنین در می‌یابیم که این نام از پیش شناخته شده بود. لیکن برحسب سبك دیگر به‌نظر می‌رسد که این نام نخستین بار به موسی آشکار گشت (در متن، هر دو برداشت بچشم می‌خورد). احتمال دارد که «یهوه» مخففی از یك اصطلاح طولانی‌تر باشد: «وی کسی است که هست»، یا «اوست که هستی را می‌آفریند» (یعنی آفریدگار). بنابراین نخستین پاسخ خدا عبارت از معرفی نام خود به‌صورت اول شخص مفرد می‌باشد (هستم آن‌که هستم)، و دومین پاسخش، در قالب شکلی مختصر از یك اصطلاح می‌باشد که در واقع تنها واژهٔ مورد استعمال در این مورد است.*

*۴- **رسالت موسی:** موسی باید بنی اسرائیل را آزاد سازد. سفر قوم به‌سوی صحرا به‌مقصد کوه مقدس یهوه برای برگزاری جشنی به افتخار وی، فرصتی است جهت عملی شدن این رهایی. در واقع ماجرای پیمان سینا بشکل یك آیین نیایش درمی‌آید (۳۳ تا ۳۶)*

در روایت‌های بعدی کتاب‌مقدس، از رهایی بنی‌اسرائیل، همانند آفرینش به‌عنوان عظیم‌ترین کارهای شگفت خدا یاد می‌شود (ر.ك ۳۰۲) شرایطی که این واقعه در چارچوب آن صورت گرفت، حاکی از دخالت خدا است، و این اعمال سترگ نه تنها گویای محبت وی نسبت به قوم خود می‌باشد، بلکه غضب او را نسبت به دشمنانش نشان می‌دهد. سرانجام خدا اجازه می‌دهد که قوم برداشتی مختصر از ورود به سرزمین موعود در اختیار داشته باشند، زمینی که در واقع نخستین دلیل امید بنی‌اسرائیل است.

ستیزه جویی فرعون

موسی در بازگشت به مصر، برادرش هارون را ملاقات نمود و مأموریتی را که یافته بود، با بزرگان اسرائیل درمیان گذاشت. از آن پس موسی نقش رهبری عبرانیان را در برابر مسئولین مملکتی مصر به‌عهده می‌گیرد و از آنها رهایی هموطنان خویش را خواستار می‌گردد.

از اینجاست که در متون کتاب‌مقدس، موضوع مهمی آغاز می‌گردد که عبارتست از «مبارزهٔ یهوه با مصر» که با طرح الهی مخالفت می‌ورزد. سنن بنی اسرائیلی برای آنکه جنبهٔ مافوق طبیعی این واقعهٔ تاریخی را برجسته نمایند، موسی فرستادهٔ خدا و فرعون را در مقابل هم قرار می‌دهند. متن مورد نظر که صحنه‌ای است از مخالفت فرعون با درخواست موسی، گویای ستیزه‌جویی فرعون علیه خدا است، زیرا این‌چنین کفر می‌گوید: «من یهوه را نمی‌شناسم.» (ر.ك ۱۳۶).

۲۷- خروج ۱:۵ تا ۱:۶

بعد از این موسی و هارون پیش فرعون رفته، به او گفتند: «این است آنچه یهوه، خدای بنی اسرائیل، گفته است: بگذار قوم من بروند، تا این‌که جشنی در بیابان به افتخار من نگاه دارند.» فرعون جواب داد: «یهوه کیست که باید به او گوش کرده و بگذارم بنی اسرائیل برود؟ من از یهوه هیچ نمی‌دانم و نخواهم گذاشت که بنی اسرائیل برود... حال که این مردم عامی اینقدر زیاد شده‌اند آیا می‌خواهید آنان را از کار بازدارید؟»

همان روز فرعون این فرمان را به مباشرین بردهٔ این قوم و به ناظران داد: «تا حال شما به این قوم کاه برای ساختن خشت داده‌اید. دیگر چنین نکنید؛ بگذارید بروند و برای خود کاه جمع‌آوری کنند. مانند گذشته، شما باید از آنها حساب همان مقدار خشت را بگیرید، و از آن هیچ کم نکنید. آنها تنبل‌اند، و به‌همین دلیل است که فریاد می کنند: «بگذارید برویم و قربانی به‌خدا تقدیم نماییم». این افراد را بیش از هر زمان دیگر به کار سخت‌ترمجبور سازید، تا این‌که فرصت نداشته باشند که به سخنان باطل گوش دهند.»

دستور فرعون همان‌طور که گفته شده بود اجرا شد، و چون مقدار خشت‌ها به‌میزان تعیین شده نرسید، ناظران بنی‌اسرائیل تنبیه گردیدند و به‌نزد فرعون شکایت کردند، اما او آنها را با لحنی خشن ملامت نمود.

وقتی به ناظران بنی اسرائیل گفته شد که از تعداد خشت روزانه نباید کم می‌شد، آنها خود را در موقعیت دشواری دیدند. همین که حضور فرعون را ترك می‌نمودند، موسی و هارون را ملاقات کردند که منتظر آنها بودند. آنها به ایشان گفتند: «یهوه کار شما را دیده و همان‌طور که لایقش هستید مجازات نماید! شما ما را مورد تنفر فرعون و دربارش ساخته‌اید؛ شما شمشیری برای کشتن ما در دست‌های آنان گذاشته‌اید.» یك بار دیگر موسی به یهوه رو کرده به او گفت: «خداوندا، چرا با این قوم آنقدر با خشونت رفتار می‌کنی؟ چرا مرا به اینجا فرستادی؟ ازوقتی پیش فرعون آمده با او به‌نام تو سخن گفته‌ام، وی با این ملت بدرفتاری نموده است، و تو برای آزاد کردن قومت هیچ کاری نکرده‌ای.» سپس یهوه به موسی گفت: «حال خواهی دید آنچه که به فرعون خواهم نمود، زیرا که به‌دست قوی ایشان را رها خواهد کرد...»

مبارزهٔ یهوه بامصر

روایت‌های کتاب‌مقدس به‌هنگام یادآوری مبارزهٔ یهوه با مصر، تاریخ خروج را به حماسه‌ای مذهبی تبدیل می‌کنند، و شجاعانه از نحوهٔ بیان شیوای شعری برای رشد ایمان بهره می‌گیرند.

یهوه برای غلبه بر سرسختی فرعون «سلاحهای» خود را بکار می‌اندازد و با بلاهای بسیار اعم از طغیان رود نیل، قورباغه‌ها، پشه‌ها، مگس‌ها، بیماریهای چهارپایان، زخم‌های کشنده، تگرگ، ملخ، گرفتگی خورشید و ماه و ... که همگی نشانهٔ خشم یهوه می‌باشند، (ر.ك شماره ۱۰۳). بلاها یکی پس از دیگری فرا می‌رسند. همهٔ آنها با زمینه‌ای مشترك بیان شده‌اند (این شیوهٔ بیان، مختص راوی است). هر چند بلاها زیادند، اما فرعون دلسخت‌تر می‌شود. او فقط در برابر نیروی قویتر از خود تسلیم می‌گردید! بدین ترتیب این فاجعه تدریجاً

شدت می‌یابد، تا اینکه به پیروزی یهوه می‌انجامد ... البته در نوشته‌هایی این‌چنین مختصر و در عین حال پرماجرا نمی‌توان همان دقتی را دید که در تاریخ نگاری به‌کار می‌رود.

طبق نگارش «یهویستی»، در متن ذیل به «بلای» نهم می‌رسیم و آن بلای ملخ‌هاست که در پی بلاهای قبلی سر می‌رسد. فرعون به موسی امتیازاتی می‌دهد: «به صحرا برو، اما زیاد دور نشو!»، «من گناه کرده‌ام، برایم دعا کن، دیگر ترا نگاه نخواهم داشت!» اما موسی در نظر دارد آزادی کامل قوم اسرائیل را بدون قید و شرط به‌دست آورد.

۲۸- خروج ۱۰

موسی و هارون پیش فرعون رفتند. آنها به او گفتند: «این است پیام یهوه خدای عبرانیان :تا کی از تسلیم شدن به‌من خودداری خواهی کرد ؟قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند. اما اگر نگذاری قوم من بروند، فردا ملخ‌ها را برکشورت می‌فرستم. آنها زمین را طوری خواهند پوشاند که زمین را نتوان دید. آنچه را که برایت باقی مانده ، همهٔ آنچه را که از تگرگ نجات یافته است، خواهند خورد؛ آنها تمام درختان شما را که در مزارع می‌رویند خواهند خورد؛ آنان خانهٔ تو و خانه‌های بندگانت و خانه‌های تمام مصریان را پر خواهند ساخت. اجدادتان و نیاکان آنها از وقتی که اول در این کشور زندگی می‌کردند، مانند این ندیده‌اند.» سپس موسی بازگشته حضور فرعون را ترك نمود. آنگاه بندگان فرعون بوی گفتند: «تا به کی این مرد برای ما دامی باشد؟ این مردمان را رها کن تا یهوه خدای خود را عبادت نمایند! مگر نمی‌فهمی که مصر ویران شده است؟

پس موسی و هارون پیش فرعون بازگردانیده شدند. او به آنها گفت: «شما می‌توانید بروید و یهوه خدایتان را پرستش کنید. اما چه کسانی باید بروند؟» موسی جواب داد: «ما مردان، جوانان و پیرمردان خود را خواهیم برد. ما پسران و دخترانمان، گله‌های گوسفند و گله‌های گاو خود را خواهیم برد، زیرا آن برای ما عیدی است برای یهوه.» فرعون جواب داد: «اگر زمانی بگذارم شما و اطفالتان بروید ، یهوه با شما باشد. این واضح است که به‌سوی خیر و صلاح نمی‌روید. شما مردان می‌توانید بروید و یهوه را عبادت کنید، از آنجایی که این همان است که می‌خواستید.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند... یهوه بادی شرقی بر آن سرزمین وزانید، تمام آن روز و تمام آن شب. هنگام صبح، باد شرقی ملخ‌ها را آورده بود. ملخ‌ها به تمام سرزمین مصر هجوم آوردند. تعداد آنها آنقدر زیاد بود که چنین انبوهی نه قبلاً هرگز دیده شده بود و نه دیگر دیده شد. آنها سطح خاك را پوشاندند طوری که زمین تیره شد. هیچ سبزی بر درخت یا گیاه در مزارع در سراسر سرزمین مصر باقی نماند.

فرعون فوراً به‌دنبال موسی و هارون فرستاده گفت:«من برضد یهوه خدایتان، و خود شما گناه کرده‌ام. از شما خواهش می‌کنم این بار گناه مرا ببخشید و از یهوه خدایتان درخواست نمایید که مرا از این بلای مرگبار برهاند.» پس موسی حضور فرعون را ترك کرد و پیش یهوه شفاعت نمود. سپس یهوه جهت باد را تغییر داد تا اینکه چنان با قوت از غرب وزید که ملخ‌ها را گرفته و آنها را به‌طرف دریای نی‌بوریا برد. یك ملخ هم در تمام سرزمین مصر باقی نماند...

فرعون موسی را خواسته، گفت:«بروید و یهوه را عبادت نمایید. اما گله‌های گوسفند و گله‌های گاوتان باید اینجا بمانند. فرزندانتان نیز می‌توانند با شما بروند.» موسی پاسخ داد:«اما تو باید بگذاری که ما وسایلی برای تقدیم قربانی‌ها و ذبایح سوختنی به یهوه خدایمان داشته باشیم. چارپایان اهلی‌مان نیز باید با ما بروند؛ یك رأس از گلهٔ ما هم نباید جا بماند: از چهارپایان اهلی‌مان است که باید برای پرستش یهوه خدایمان تدارك ببینیم؛ تا قبل از این‌که به آن مکان برسیم، خودمان نمی‌دانیم به چه چیز یهوه را عبادت کنیم.»... فرعون به موسی گفت: «از چشمم دور شو! مواظب باش! دیگر هرگز در مقابل من حاضر نشو، زیرا روزی که بشوی، می‌میری.» موسی پاسخ داد:«تو خودت آن را گفتی :دیگر هرگز در مقابل تو حاضر نخواهم شد.»

۱ - رفتار فرعون بارزترین نمونهٔ سنگدلی است: بشر با برخورداری از آزادی خود، قادر است از توانایی وحشتناك خویش در بستن قلبش بروی دعوت خدا استفاده کند، و این از بزرگترین گناهان است (ر.ك ۱۱۴، ۱۶۵، ۱۸۹، متی ۱۳:۱۴-۱۵، مرقس ۱۶:۱۴، رومیان ۹:۱۸، اعمال ۷:۵۱ و ۱۹:۹، عبرانیان ۳-۴)

۲ - در روایتی که خواندید، علل طبیعی فاجعه (باد) نادیده گرفته نشده. اما آنچه که در واقع برای نویسنده حائز اهمیت می‌باشد، علت اصلی آن، یعنی عدل الهی است.

باز خرید و رهایی : قربانی گذر

عبرانیان اولیه بر این عقیده بودند که هر نخست‌زاده متعلق بخداست و باید به‌وی تقدیم گردد، اما برای حفظ آن کودك، وی را باز می‌خریدند (ر.ك ۱۵). لیکن این ترس هم وجود داشت که خدا خشمگین شده و حق خود را مطالبه کند، زیرا به‌میل خود جان را می‌گیرد و یا زنده می‌کند. لذا برای احتراز از این مصیبت، به مراسمی جهت حمایت کودك متوسل می‌شدند: در بهار بره‌ای ذبح می‌کردند و با خون آن، چوب‌های ورودی چادرشان را علامت می‌زدند.

آخرین بلایی که بر مصر فرود می‌آید، از این مراسم گرفته شده است. یهوه از حق خویش نسبت به کودکان نخست‌زاده، به‌عنوان برترین سلاح خود برضد مصر استفاده می‌نماید، اما بنی‌اسرائیل با به‌جا آوردن رسم مزبور از آن بلا محفوظ می‌ماند.

در اینجا همچنین مشاهده می‌شود که اتفاقات تعمداً به‌طور مختصر بیان شده‌اند، و هیچ اشاره‌ای به عوامل طبیعی نشده است. عامل این مصیبت «هلاک کننده»، فرستادهٔ اسرار آمیز یهوه می‌باشد. اگر در شرح این اتفاقات از شعر معاصر استفاده کنیم، «مرگ» حتماً به‌صورت مجسم نشان داده می‌شود، زیرا سبک شعر معاصر آکنده است از طرز تفکر بت‌پرستانه. اما دیدگاه مذهبی کتاب‌مقدس، با این نوع تفکر انتزاعی بیگانه است. شخص عبرانی می‌داند که صاحب همه چیز خداست، و دست او یا فرستادگانش را در هر پدیده‌ای می‌بیند. (روایت زیر دنبالهٔ روایت قبلی است.)

۲۹- خروج ۱۱:۴-۸؛ ۱۲:۲۱-۲۳ و ۲۸-۳۳

... موسی گفت:«این پیام یهوه است:"حدود نیمه شب از میان مصر خواهم گذشت. تمام نخست‌زادگان در سرزمین مصر خواهند مرد: از نخست‌زادهٔ فرعون، وارث تختش گرفته تا نخست زادهٔ زن خدمتکار در آسیاب، و تمام نخست‌زادگان گله. و در سراسر سرزمین مصر، چنان شیونی خواهد بود که هرگز قبلاً شنیده نشده بود و بار دیگر نیز نخواهد شد. اما بر ضد پسران اسرائیل، بر ضد انسان یا حیوان، هرگز سگی پارس نخواهد کرد، تا این‌که بدانید یهوه بین مصر و اسرائیل فرق می‌گذارد. سپس تمام این اهالی خانهٔ تو پیش من خواهند آمد و در مقابل من تعظیم نموده خواهند گفت:«دور شو، تو و تمام این قوم که از تو پیروی می‌کنند! بعد از این، من خواهم رفت. »و موسی برافروخته از خشم حضور فرعون را ترک نمود.

موسی تمام بزرگان بنی اسرائیل را خواست و به آنها گفت: «بروید و بره‌ای برای خود موافق خاندان‌های خویش بگیرید و گذر را ذبح نمایید. سپس یك ترکهٔ زوفا برداشته، آن را در خونی که درون لگن است فرو برید، و با خون لگن به سردر و دو قائمه زنید. بعد وقتی یهوه در میان مصر برای زدن آن می‌رود، و خون روی سردر و روی دو قائمه را می‌بیند، از روی در گذشته، اجازه نخواهد داد که نابود کننده به خانه‌های شما وارد شود و بزند...» قوم تعظیم کرده، سجده نمودند.

و در نیمه شب، یهوه تمام نخست‌زادگان را در سرزمین مصر به‌زیر افکند: از نخست زادهٔ فرعون، وارث تختش گرفته تا نخست‌زادهٔ اسیر در سیاه‌چال او، و نخست‌زادهٔ تمام گله. فرعون و تمام اهل خانه‌اش و تمام مصریان در شب برخاستند، و فریاد عظیمی بپاشد، زیرا خانه‌ای بدون مرده‌اش نبود. و شب بود که فرعون موسی و هارون را خواست. او گفت: «برخیزید، شما و پسران اسرائیل، و از قوم من دور شوید. بروید و همان‌طور که خواسته‌اید یهوه را پرستش نمایید، و همانطور که خواسته‌اید، گله‌های گوسفند و گله‌های گاوتان را بردارید و بروید و برکتی نیز بر من بخواهید.» مصریان به قوم اصرار کردند که عجله کنند و آن سرزمین را ترك گویند زیرا، گفتند:«اگر نه همهٔ ما خواهیم مرد!...»

*۱ - **معنای مراسم فصح** در متن فوق بسیار روشن است. اصل کلمه «پِسَخ Pesach» می‌باشد، که به معنی پریدن یهوه از مسکن اسرائیلیان است(از فعل پَسَخ Pasach) . این واژه دارای ریشه‌ای عامیانه است. نام این مراسم احتمالاً مربوط است به رقص مقدس اقوام ،ولیه، که در قرون بعدی معنای دیگری یافت، و فصح (لغت معرب «پسخ») صرفاً بصورت یادبودی برای رهایی قوم بنی‌اسرائیل در اًمد(ر.ك ۴۱ و ۴۱۱) .*

۲ - در لابلای این روایت حماسی می‌توان به‌خوبی به نکات اساسی اتفاقات پی‌برد: الف - سنگینی کاری که بر عهدهٔ موسی است (فرعون می‌خواهد نیروی انسانی خود را نگاه دارد، و قدرت در دست اوست) ، ب - کمکی که مشیت الهی با در آوردن اوضاع بر وفق مراد، به عبرانیان نمود، و فرار سریع آنان را به‌سوی بیابان میسر ساخت. خدا برای رهایی قوم خود وارد عمل می‌شود. با در نظر گرفتن این امر که در متن دیگری از کتاب‌مقدس به طاعون به طاعون واگیرداری اشاره شده که توسط «فرشتهٔ هلاك کننده» (دوم سموئیل ۲۴) صورت گرفته است، اینجا نیز چنین فاجعه‌ای را متصور می‌شویم. اما این تفسیر صرفاً یك فرضیه است.

خروج از مصر

روایات آفرینش و خروج از مصر، از شگفتی‌های بزرگ عهد عتیق بشمار می‌روند. واقعهٔ عظیم خروج، اصالت مأموریت موسی را به قوم اسرائیل نشان داد .روایت‌های مختلف مربوط به این رویداد، اکنون به‌صورت تلفیق شده در دسترس ما می‌باشد (درست مثل این‌که نوشته‌های اناجیل چهارگانه درباره شکنجه یا رستاخیز مسیح به‌جای آن‌که در چهار متن جداگانه نوشته شده باشند، فرضاً در یك متن واحد ارائه شوند) . هر چند تشخیص جزئیات و تفاصیل خاص هر یك از سبك‌های مختلف مشکل است، اما با این وجود، بررسی تقریبی آنها مفید می‌باشد، زیرا به این ترتیب است که می‌توان به ویژگی‌های هر یك از این متون جداگانه پی برد (درست مثل این است که متونی از ،ناجیل نظیر را در کنار هم قرار دهیم تا اینکه به سبك ویژهٔ هر انجیل نویس پی ببریم) .

در بین این سبك‌ها، تاریخ مقدس یا به‌عبارت دیگر سبك «کهانتی»، به‌خاطر روح و دیدگاه اصولی خود ،از بقیه کاملا متمایز میباشد : اطاعات مربوط به خروج از مصر بعداً کهانتی معرفی خواهند شد، زیرا در چارچوب مجموعه متونی که به سبك کهانتی تعلق دارند، برجستگی بیشتری خواهند یافت (ر.ك ۱۸۷) . متن ذیل از سبك‌های یهویست و الوهیست اقتباس شده است. البته همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، نمی‌توانیم دو سبك مزبور را در این متن مطلقاً از یکدیگر تمیز دهیم.

۳۰- خروج ۱۳:۱۷-۲۲؛ گزیده‌ای از ۱۴؛ ۱۵:۲۰-۲۱

وقتی فرعون به قوم اجازه رفتن داد،، خدا نگذاشت آنها از جاده‌ای که به فلسطین می‌رفت استفاده نمایند، با این‌که آن نزدیك‌ترین راه بود. خدا فکر کرد که منظرهٔ جنگیدن باعث می‌شد قوم جرأت از دست داده و به مصر بازگردند. در عوض خدا قوم را از راه صحرای دریای قلزم دور گرداند. پسران اسرائیل

کاملاً مسلح از مصر بیرون رفتند. موسی استخوان‌های یوسف را که پسران اسرائیل را سوگند داده، گفته بود: «این مسلم است که خدا شما را ملاقات خواهد نمود. و وقتی آن روز می‌آید، شما باید استخوان‌های مرا از اینجا با خود ببرید» برداشت.

یهوه مقابل آنها در روز به‌شکل ستونی از ابر برای آن‌که راه را نشانشان دهد، و در شب به‌شکل ستونی از آتش برای آن‌که به آنها نور دهد، می‌رفت. بدین تریب آنها می‌توانستند روز و شب به راهپیمایی خود ادامه دهند. ستون ابر هرگز در طول روز از رفتن در جلوی قوم باز نمی‌ایستاد، و نه ستون آتش در طول شب...

وقتی به فرعون پادشاه مصر گفته شد که آن قوم فرار کرده‌اند، او و درباریانش فکرشان را در مورد قوم تغییر دادند. آنها گفتند: «ما چه کرده‌ایم که اجازه داده‌ایم بنی اسرائیل خدمت ما را ترك کند؟» پس فرعون عرابه‌اش را آماده کرد و سربازانش را گرد خود جمع نموده ششصد عرابه از بهترین عرابه‌ها و تمامی عرابه‌های دیگر در مصر را که هرکدام مجهز به گروهی برگزیده بود، برداشت... و فرعون پسران اسرائیل را تعاقب نمود. درحالی‌که بنی اسرائیل به‌دست بلند بیرون می‌رفتند مصریان در تعقیب آنها بودند! پسران اسرائیل وحشت زده شده به موسی گفتند: «آیا در مصر قبری نبود که تو باید ما را برای مردن در بیابان به بیرون هدایت نمایی؟ چه خوبی به ما کردی که ما را از مصر بیرون آوردی، ما راجع به این در مصر گفتگو کردیم، مگرنه؟ گفتیم تنهایمان بگذار، ما ترجیح می‌دهیم برای مصریان کار کنیم! کار کردن برای مصریان بهتر است از مردن در بیابان.» موسی به قوم جوا ب داد: «ترسی نداشته باشید! محکم بایستید و خواهید دید که یهوه عمل خواهد کرد که امروز شما را نجات دهد: مصریانی را که امروز می‌بینید، دیگر هرگز نخواهید دید. یهوه برای شما خواهد جنگید: شما فقط باید آرام بمانید.»...

بعد فرشته خدا که در جلوی ارتش اسرائیل می‌رفت، تغییر مکان داده به پشت آنها حرکت نمود. ستون ابر تغییر مکان داده، از جلو به پشت آنان رفت و آنجا ماند. ستون بین اردوی مصریان و اردوی اسرائیل آمد. ابر تیره بود، و شب گذشت بدون این‌که ارتش‌ها در تمام طول شب نزدیك شوند ... یهوه دریا را تمام شب با یك باد قوی شرقی به‌عقب برگرداند و زمین دریا را خشك نمود. ... صبح هنگام، یهوه از بالای ستون آتش و ابر بر ارتش مصریان به پایین نگاه کرده آن ارتش را آشفته نمود. او چرخ‌های ارابه‌هایشان را چنان از کار انداخت که آنها به‌سختی می‌توانستند پیش روند. مصریان فریاد زدند: «بیایید از اسرائیلیان فرار کنیم، یهوه برای آنها بر ضد مصریان می‌جنگد.» ...در پایان روز، دریا به بستر خود بازگشت. مصریان فراری درست به‌داخل آن پیش رفتند، و یهوه مصریان را درست در وسط



دریا به‌زیر افکند... آن روز یهوه بنی اسرائیل را از دست مصریان نجات داد، و اسرائیل مصریان را مرده بر ساحل دیدند. بنی اسرائیل بر عمل عظیمی که یهوه بر ضد مصریان انجام داده بود شاهد بود، و قوم یهوه را محترم داشته؛ ایمانشان را در یهوه و در موسی، بنده‌اش گذاشتند...

مریم نبیه، خواهر هارون، یك دایره زنگی برداشته و تمام زنان با دایره‌های زنگی رقص کنان، از او پیروی نمودند. و میریام در بندگردان «یهوه را بسرایید: زیرا که با جلال پیروز شده است، وی اسب و سوار را به دریا انداخته است»، آنها را رهبری می‌کرد.

*۱- **ارزش این روایت:** از بعضی جهات، این روایتی حماسی - مذهبی است که یهوه قهرمان آن می‌باشد. اما با استفاده از چه نشانه‌هایی می‌توانیم به این خصوصیت واقف شویم؟ (مبالغه گویی، نشان دادن خدا به‌صورت آدمی و ...).*

یادبودهای تاریخی بسیاری زمینه‌ساز این حماسهٔ مذهبی می‌باشند. از جمله مسیری که عبرائیان در پهنهٔ صحرا به‌سوی دریای سرخ طی کردند که حتی عبور از آن مسیر در دریای سرخ نیز برای آنان بدون وسیله امکان‌پذیر بود (شاید منظور مرداب‌هایی باشد که آن دریا را بسمت شمال امتداد می‌دهند)، حرکت ناگهانی عبرانیان و ملحق شدن مردم به آنها از هر تبار و نژاد، طوفانی که از صحرا شروع شده، فرار پر اضطراب آنها از دست لشکر مصر (همان‌طور که در گذشته فرعون مظهر مصر بوده است، اکنون نیز می‌بینیم که خود در صحنه ظاهر می‌شود: ر.ك ۲۸)، عدم توانایی درگذر از دریا، ناامیدی فراریان، وعدهٔ موسی که قوم را به ایمان به خدا دعوت می‌کند: تغییر ناگهانی جهت وزش باد که دریا را برمی‌گرداند و عبور از آن را ممکن می‌سازد (عبور مهیج و سریع آنها در میان آب‌های متلاطم در اعتدال بهار، یعنی شب اول فروردین)، فرونشستن ناگهانی باد و بازگشت آبها که راه را بر مصریانی که بنی اسرائیل را تعقیب می‌کردند، می‌بندد. بدین ترتیب وعدهٔ موسی بنام خدا صورت تحقق بخود می‌گیرد. آنان از هیجان و شوق ایمان به یهوه، جشنی بزرگ برپا می‌دارند. ستون ابر چه در اینجا و چه در دیگر جاها (ر.ك ۳۳) نشانهٔ حضور خدا است. گاه این سؤال مطرح می‌شود که آیا اشاره به ابرهای باردار نبوده است: آیا خدا برای آشکار نمودن خود بر انسان‌ها، از نیروهای لجام گسیختهٔ طبیعی بهره نمی‌گیرد؟ در این مورد با اطمینان نمی‌توان اظهار نظر نمود.

*۲- **مفهوم مذهبی این متن**. این متن حامل روایتی می‌باشد که دارای ریشهٔ تاریخی موثقی است و به‌صورت حماسه‌ای مذهبی برای جلال یهوه نوشته شده است. در آن نشانه‌ای ثبت شده که سبب پی‌بردن اسرائیل به اصالت مأموریت موسی و ایمان آوردن آنها به یهوه می‌باشد. یهوه با اشکار ساختن قدرت متعال خویش، نجات بنی‌اسرائیل را همان‌طور که به موسی وعده داده بود، درست در لحظه‌ای که دیگر امیدی باقی نمانده بود، عملی ساخت. به‌همین دلیل این واقعه یکی از پایه‌های اساسی ایمان بنی‌اسرائیل بشمار می‌رود (ر.ك ۱و۲).*

*۳- **مفهوم مجازی این متن.** این واقعه، یعنی خروج از مصر، از دید انبیاء همان نجات مسیحایی است (۲۱۸-۲۱۹) و از دیدگاه بشارت مسیحی تصویری از نجات روحانی می‌باشد که در ما از راه تعمید میسر می‌شود (اول قرنتیان ۱۰:۱-۳۳). به‌همین دلیل، یادآوری این واقعه در مراسم شب گذر مکرراً صورت می‌گیرد - شب قیام عیسی از مرگ، شبی که درآن بشر نجات یافته است - شبی که در آن، تعمید خواستگان با پذیرفتن تعمید، از این رهایی بهرمند می‌گشتند.*

سرود نجات

با آب و تاب بخشیدن‌به «سرود مریم» (ر.ك ۳۰)، سرودی در وصف پیروزی یهوه در گذر از دریای سرخ سراییده شد.

۳۱- خروج ۱۵:۱-۱۶

«می‌سرایم یهوه را زیرا که با جلال پیروز شده است
اسب و سوار را به‌درون دریا انداخته است.
یهوه یك جنگجو است؛
یهوه نام اوست.
ارابه‌ها و ارتش فرعون را او بدرون دریا پرتاب نموده؛
سواران برگزیده‌اش در دریای نی‌بوریا غرق شده‌اند.
لجه ها بر آنان بسته شده‌اند؛
مانند سنگ به زیر فرو رفته‌اند.
دست راستت یهوه، در قدرت ، شاهوار جلوه می‌کند،
دست راستت یهوه، دشمن را درهم می‌شکند،
شکوه تو بسیار عظیم، بدخواهان خود را خرد می‌کنی؛

تو خشمت را نمایان می‌سازی و آن ایشان را مثل خاشاك نابود می‌کند.
به نفخهٔ بینی تو آب‌ها فراهم گردید
موج‌ها چون توده‌ای راست ایستادند؛
در قلب دریا لجه‌ها منجمد گردید
دشمن گفت: «تعقیب کرده و فتح می‌کنم»
غنیمت را تقسیم خواهم نمود، جانم از ایشان سیر خواهد شد
شمشیر خود را خواهم کشید، دستم آنان را معدوم خواهد کرد.
دمی از خویش وزاندی، و دریا بر آنها بسته شد؛
آنان مانند سرب در آب‌های وحشتناك فرورفتند.
در میان خدایان کیست چون تو، یهوه؟
کیست چون تو، عظیم در قدوسیت،
وحشتناك در اعمال شجاعت، به‌جا آورندهٔ شگفتی‌ها؟
دست راستت را دراز کردی، زمین آنان را بلعید!
باشنیدن این قوم‌ها می‌لرزند؛
لرزه بر سکنهٔ فلسطین مستولی گردید
اکنون رؤسای ادوم ترسیده‌اند،
شاهزادگان موآب به‌لرزه می‌افتند،
ساکنان کنعان همه بدون حافظ هستند.
بر آنها وحشت و ترس می‌افتد؛
در قوت بازوی تو آنان مانند سنگ ساکت می‌باشند
تا قوم تو ای یهوه عبور کنند
تا این قومی که تو خریده‌ای عبور کنند.

نقاط مشترك و متفاوت متن فوق را که سروده‌ای است زیبا، با متن پیش از آن (شمارهٔ ۳۰) مقایسه کنید. در مراسم شب گذر، از کلمات این سرود برای بزرگداشت پیروزی مسیح بر دشمنان بشریت یعنی شیطان، گناه و مرگ که ما را اسیر کرده‌اند استفاده می‌شود. باید گفت که خروج از مصر در واقع جزو راز رهایی می‌باشد که نمونه‌ای از نجات ما است.

۲-عهد و شریعت

موسی رهبر و داور

برای قوم اسرائیل، اقامت در صحرا زمان سازمان یافتن زندگیشان می باشد. آن‌طور که از روایات بر می‌آید، حتی پیش از عقد پیمان، موسی قدرتی چون رهبر و داور داشت و بر قوم خود دستورات و قوانین صادر می‌کرد.

۳۲- خروج ۱۸

یترون کاهن مدیان، پدر زن موسی، تمام آنچه را که خدا برای موسی و برای قوم او اسرائیل انجام داده بود شنید... با زن و فرزندان دامادش به بیابانی که اردویش در آن بود آمد ... به موسی گفته شد:«پدر زنت یترون با همسرت و دو فرزندت می‌آیند تا ترا ملاقات نمایند.» پس موسی برای استقبال از پدر زنش بیرون رفته در مقابل او تعظیم کرده وی را بوسید؛ و وقتی هر یك از سلامت یکدیگر جویا شدند، بدرون چادر رفتند... یترون پدرزن موسی ذبح سوختنی و قربانی‌هایی به خدا تقدیم نمود؛ و هارون با تمام بزرگان اسرائیل برای شرکت در غذا با پدر زن موسی در حضور خدا، آمد.

روز بعد، موسی نشست تا عدالت را برای قوم اجرا نماید، و از صبح تا عصر آنان بدورش ایستادند. پدر زن موسی با دیدن اینکه او به‌خاطر قوم چه مشقت‌هایی را بر خود هموار می‌کند، به وی گفت: «این چه کار است که تو با قوم می‌نمایی؟ چرا اینجا تنها می‌نشینی در حالی‌که مردم از صبح تا عصر بدور تو ایستاده‌اند؟» موسی به پدرزنش جواب داد:«زیرا قوم برای طلب خواسته‌هایشان از خدا پیش من می‌آیند. آنها وقتی مشاجره‌ای دارند پیش من می‌آیند و من اختلافات بین این و آن را فرونشانده آنها را در قوانین خدا و تصمیماتش راهنمایی می‌نمایم.» پدر زن موسی به او گفت:«کاری که تو می‌کنی خوب نیست. تو و این قوم خسته خواهید شد زیرا این کار برای تو بیش از اندازه سنگین است. نمی‌توانی آن را بتنهایی انجام دهی. نصیحت مرا گوش کن و خدا با تو خواهد بود. تو باید نماینده قوم در مقابل خدا بوده مشاجرات آنا ن را پیش او ببری. قوانین و تصمیمات را به آنها یاد بده؛ راهی را که باید دنبال نمایند و جهتشان چه باید باشد را نشانشان بده. اما از تمام قوم تعدادی افراد قابل و خداترس، قابل اعتماد و فسادناپذیر انتخاب نما، و آنان را به‌عنوان رهبران قوم تعیین نما: رهبران هزارها، صدها،

پنجاه‌ها، ده‌ها. بگذار اینها برای اجرای عدالت در همهٔ زمان‌ها در خدمت قوم باشند. آنها می توانند تمام سؤالات مشکل را به تو واگذار نمایند، اما در تمام سؤالات کوچك‌تر خود تصمیم خواهند گرفت، که بدین ترتیب امور را برای تو آسانترکرده در این مسئولیت با تو شریك می‌شوند. اگر این کار را بکنی- و خدا چنین به‌تو فرمان دهد - قادر خواهی بود این فشار را تحمل نمایی، و همهٔ این قوم راضی به‌خانه خواهند رفت.»

موسی نصیحت پدرزنش را شنید و همان‌طور که او گفت انجام داد...

در این روایت بسیار قدیمی به دو واقعه تاریخی برخورد می‌کنیم: اول منشأ قانون موسایی (تصمیمات موسی، رهبری که از خداوند الهام یافته است دارای ارزش قانونی بود و در یك مجموعه جمع‌آوری شد) و بعد منشأ نهادهای بنی‌اسرائیل (که در دوران زندگی چادرنشینی، از قبیله «مدیان» متأثر شده است، زیرا موسی با آنها رابطه خویشاوندی داشت).

تجلی خدا در کوه سینا

«حماسهٔ یهوه»، با روایت «عهد سینا» ادامه پیدا می‌کند. خدا قومی را که از مصر نجات داده بود از آن خود گرداند و برای خدمت خویش تقدیس نمود.

سنن برای برجسته نمودن ارادهٔ خدا در برگزیدن این قوم، واقعهٔ عهد را در قالب تجلی شکوهمند خدا که نشان‌دهندهٔ عظمت مهیب یهوه می‌باشد، قرار می‌دهد. درك مفهوم مذهبی عناصر تشکیل دهندهٔ این روایت حماسی بسیار مهم است، زیرا در غیر این صورت نمی‌توان به عمق معنای آن پی‌برد.

همانند گذشته (۲۲، ۳۰) متن فعلی کتاب‌مقدس نیز در این باره ترکیبی است از سبك‌های یهویست و الوهیست و طبق آنچه که قبلاً گفتیم تشخیص بین گفتار متعلق به هر یك از این منابع نمی‌تواند مطلق باشد.

۳۳- خروج ۱۹:۲-۳؛ ۹-۲۰؛ ۲۰:۱۸-۲۱

اسرائیل در مقابل کوه اردو زد. بعد موسی به‌سوی خدا بالا رفت. یهوه او را از میان کوه صدا زده، گفت:«من در ابری متراکم پیش تو می‌آیم، تا این‌که وقتی با تو صحبت می‌کنم آنها شنیده و همیشه به تو اعتماد کنند.» یهوه به موسی گفت: «پیش قوم رفته، آنها را امروز و فردا تقدیس نما. بگذار جامهٔ خود را بشویند و خود را برای روز سوم در آمادگی نگاه دارند ... تو حدود کوه را تعیین نموده خواهی

گفت: «مواظب باشید که از کوه بالا نروید و دامنهٔ آن را لمس نکنید. هر که کوه را لمس نماید کشته خواهد شد. هیچکس نباید دست بر او دراز کند: او باید سنگسار یا با تیر زده شود، چه انسان باشد و چه حیوان؛ او نباید زنده بماند.» وقتی کرنا صدای ممتد دهد، آنها باید به بالای کوه روند.» پس موسی از کوه پیش قوم پایین آمده، آنها را تقدیس نمود و ایشان جامه خود را شستند. سپس به قوم گفت:«برای روز سوم حاضر شوید...»

در این موقع، در سحر روز سوم غرش‌های رعد برکوه و تابش‌های برق، ابری متراکم، و صدای بلند شیپور بود، و درون اردو همهٔ قوم لرزیدند. بعد موسی قوم را از اردو برای ملاقات خدا بیرون هدایت نمود. آنها در پای کوه ایستاده بودند؛ کوه سینا کاملاً از دود پوشیده شده بود، زیرا یهوه به شکل آتش بر آن نزول کرده بود. دود مانند دود کوره بالا رفت و تمام کوه به‌شدت لرزید. صدای شیپور بلندتر و بلندتر شد. موسی صحبت کرد و خدا با غرش‌های رعد به او پاسخ داد. یهوه بر کوه سینا، بر بالای کوه پایین آمد، و یهوه موسی را به بالای کوه خواند، و موسی بالا رفت.

تمام قوم از غرش‌های رعد و تابش‌های برق، صدای شیپور، و کوه پردود از ترس لرزیدند؛ و فاصلهٔ خود را حفظ نمودند. آنها به موسی گفتند:«تو به‌ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به‌ما نگوید مبادا بمیریم.» موسی به مردم جواب داد:«نترسید؛ خدا آمده است تا شما را آزمایش کند، تا این‌که ترس او که همیشه در ذهنتان است، شما را از گناه کردن باز دارد.» پس قوم فاصلهٔ خود را حفظ می‌کردند در حالیکه موسی به ابر تیره جایی که خدا بود نزدیك شد.

*۱- **تجزیه و تحلیل روایت**: با مقایسهٔ دو نگارش مختلف این روایت، به اختلاف بین طرز بیان اتفاقات پی‌خواهید برد. از طرفی خدا مردم را از نزدیك شدن به کوه منع می‌نماید، زیرا مکان مقدسی است. ابر و آتش نقطهٔ اصلی ظهور خدا را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این، درست همانند خروج از مصر، زمین لرزه نیز روی می‌دهد (سبك یهویست).*

از طرف دیگر خدا مایل است خود را به‌مردم ظاهر سازد، و برای این دیدار آنها سه شبانه روز با مراسم تطهیر و تقدس خود را آمادهٔ این دیدار می‌کنند. ملاقات بین خدا و قومش جنبهٔ آیینی بخود می‌گیرد که ایمانداران در این میان برای مشارکت در مراسم مزبور با صدای شیپور دعوت می‌شوند. اینجاست که خدا در طوفان حاضر می‌گردد. مردم وحشت‌زده ترجیح می‌دهند از کوه فاصله گیرند، و موسی به تنهایی از کوه بالا می‌رود (کاهن نیز تنها، از پلهٔ قربانگاه بالا می‌رود). (روایت الوهیست)

*۲- **معنی نمادها**. در این دو روش بیانی در هم آمیخته، بیش از هرچیز نشانه‌هایی کلی که منعکس کنندهٔ دیدگاه مذهبی بنی اسرائیل است بر ما آشکار می‌شود:*

الف - آن مفهوم مذهبی که بنی اسرائیل به طوفان، آتش، ابر و زلزله می‌دهند، ناشی از احساس ترس از خالق می‌باشد، و در نتیجه

این پدیده‌ها صحنهٔ پر ابهت ظهور الهی را درك می‌کند. نویسندگان متون مقدس نیز برای بمیان آوردن سخنی از حضور خدا، طبیعتاً از این مظاهر استفاده می‌کنند. می‌بینیم که بعدها انبیاء برای توصیف «روز یهوه» (واپسین روز)، از همین عناصر و عوامل بهره می‌گیرند (ر.ك ۱۰۰ و ۱۰۱).

ب – این «حس دربارهٔ مقدسات»، در رفتار مذهبی قوم بروز می‌کند: ممنوعیت‌ها، مراسم طهارت به‌طور کلی، اجرای دیگر مراسم مذهبی که مختص کاهنان است، ... مفهوم برگزاری آداب مذهبی ناشی از این طرز تفکر می‌باشد: مراسم در «مکان مقدس» انجام می‌گیرد و محور آن یعنی قربانی، ملاقاتی میان خدا و قومش است. در اینجا به بعضی سنن برمی‌خوریم که در بیان احساسات مذهبی بشر نقش اساسی دارند، که حتی برای ما نیز ارزشمند می‌باشد.

*۳– **تجربهٔ مذهبی قوم در سینا.** به‌هنگام خروج از مصر، بنی‌اسرائیل «رحمت خدای نجات دهنده» را تجربه نمودند (۳۰و۳۱)، و در جلگهٔ سینا در پای کوه مقدسی که محل بستن عهد است، عظمت ترسناك آفریدگار را لمس کردند. بنی اسرائیل از همان آغاز قلوبشان آکنده از ترس آمیخته به احترام نسبت به یهوه بود و به‌وی ایمان داشتند (۳۰) اما به‌هنگام بستن عهد دریافتند که یهوه، خدای عادل است و از آنان خواستار اطاعتی مطلق بوده و خطاهایشان را بدون مجازات نخواهد گذارد.*

ملاقات با خدا، و الواح تورات

متنی که از منبع یهویست دربارهٔ عهد نوشته شده، آن‌طور که بدست ما رسیده چندین بار با نوشته‌هایی از منابع دیگر در آمیخته است (ر.ك متن ۳۳). در ادامهٔ این گفتار در متن ذیل، با ضیافت قربانی روبه‌رو می‌شویم که در حضور خدا انجام می‌پذیرد، و پس از آن به موضوع اعطای تورات برمی‌خوریم. متن ذیل نوشته‌هایی از منبع الوهیست است که چگونگی پیدایش الواح تورات را توضیح می‌دهد.

۳۴– خروج ۲۴:۱، ۹-۱۳، ۱۸؛ ۳۱:۱۸؛ ۳۲:۱۵-۱۶

او به موسی گفت: «پیش یهوه بالا آیید، خودت و هارون، ناداب و ابیهو، و هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل و در پرستش از دور تعظیم نمایید. و موسی تنها نزدیك خداوند بیاید و ایشان نزدیك نیایند و قوم همراه او بالا نیایند.»

موسی با هارون، ناداب و ابیهو، و هفتاد بزرگ اسرائیل بالا رفت. آنها خدای اسرائیل را دیدند که بنظر می‌آمد زیر پاهایش، سنگفرشی از یاقوت کبود به صافی خود آسمان‌ها بود. او دستی بر این اشخاص برجستهٔ پسران اسرائیل نگذاشت: آنها خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند.

یهوه به موسی گفت:«بر کوه پیش من بالا بیا، و آنجا بمان تا من لوح‌های سنگی – شریعت و احکام

– را که برای راهنمایی آنها نوشته‌ام بتو دهم.» بنابراین موسی با خادم خود یوشع برخاست ... و از کوه خدا بالا رفت ... و چهل روز و چهل شب در آنجا ماند ... خدا دو لوح شهادت، لوح‌های سنگی که توسط انگشتان خدا نوشته شده بود را به او داد...

وقتی موسی از کوه پایین می‌آمد دولوح شهادت در دست وی بود. لوح‌ها به هر طرف نوشته بود، بدین طرف و بدان طرف مرقوم بود. این لوح‌ها کار خدا بودند، و نوشتهٔ روی آنها نوشتهٔ خدا بود که بر لوح‌ها کنده شده بود.

*۱– **رؤیای خداوند.** این متن با متونی که دربارهٔ رؤیاهای انبیأ نگاشته شده شباهت دارد (۹۳، ۱۱۴، ۱۵۵، ۲۰۰، ر.ك دوم قرنتیان ۱۲:۲-۴ و مکاشفه باب ۴). دیدن خدا فیضی است روحانی: از آنجا که رؤیای الهی بی‌وصف و صفت می‌باشد، مردان ملهم برای بیان رؤیای خویش، از سمبل‌ها و نشانه‌ها بهره می‌گرفتند. برای مثال در اینجا گنبد آسمان تخت خداست، لیکن کلمه‌ای از خود خدا به‌میان نیامده است.*

*۲– **ضیافت مقدس.** موسی و هفتاد نفر از بزرگان اسرائیل بر سر سفرهٔ مقدس در حضور یهوه قرار می‌گیرند، و خدا به این طریق عهد خود را ممهور می‌سازد. این ضیافت را با مراسمی مقایسه کنید که در قالب سنتی دیگری نوشته شده و قبلاً نقل شد (۳۲).*

*۳– **الواح تورات.** نگارندهٔ الوهیست برای آن‌که منشأ الهی تورات موسایی را به‌طور ملموس تشریح کند، نگارش آن یعنی ده فرمان را مستقیماً به خدا نسبت می‌دهد. معرفی خدا در قالب بشری که در این متن بچشم می‌خورد، جنبه حماسی این روایت را برجسته ساخته و در عین حال گویای مفهوم اساسی مذهبی آن می‌باشد.*

۳۵– خروج ۳۳:۱۸ تا ۳۴:۲۸



متنی که دربارهٔ پیدایش الواح تورات از منبع یهویست در دست داریم، حاوی بیانی ظریف‌تر می‌باشد.

موسی به یهوه گفت: «التماس می‌کنم جلال خود را به‌من نشان بده.» و او گفت: «من همهٔ شکوه خود را از جلوی تو خواهم گذراند ... صورت مرا نمی‌توانی ببینی، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده ماند.» یهوه گفت: «اینجا مکانی در کنار من هست. تو باید بر صخره بایستی و وقتی جلال من می‌گذرد، ترا در

شکافی در صخره قرار داده، هنگامی که می‌گذرم با دستم محافظت می‌نمایم. بعد دستم را برخواهم داشت و تو پشت مرا خواهی دید؛ اما صورتم نباید دیده شود.»

یهوه به موسی گفت:«دو لوح سنگی بتراش ... تا صبح آماده باش، وبه کوه سینا موقع سحر بالا بیا، آنجا در بالای کوه منتظر دستورات من باش. هیچکس نباید با تو بالا بیاید، هیچکس هیچ‌کجا بر کوه دیده نشود؛ حتی گله‌های گوسفند و گله‌های گاو نمی‌توانند در جلوی این کوه بچرند.»

و به این ترتیب موسی دو لوح سنگی تراشید، و همان‌طور که یهوه به او دستور داده بود، با دو لوح سنگی در دستانش، صبح زود از کوه سینا بالا رفت.و یهوه به‌شکل ابری نزول کرد، و موسی با او آنجا ایستاد.

او نام یهوه را خواند. یهوه از پیش او گذشت ... و موسی فوراً بر زمین خم شده پرستش نمود.

یهوه گفت:« می‌خواهم با قوم تو عهدی ببندم.»

سپس یهوه مفاد اساسی این عهد را که عبارت بود از «فرامین دهگانه» بر موسی آشکار کرد. نا گفته نماند که این احکام با آنچه در متن بعدی خواهیم دید، قدری تفاوت دارد

یهوه به موسی گفت:«این کلمات را بنویس، زیرا آنها سخنان پیمانی هستند که من با تو و با اسرائیل می‌بندم.»او با یهوه برای چهل روز و چهل شب آنجا مانده، هیچ نخورد و ننوشید. او بر لوح‌ها کلمات پیمان را نوشت – ده کلمه را.

*۱– **رؤیای خداوند**. نگارندهٔ سنت یهویست در اینجا متنی به‌ما ارائه می‌دهد که مکمل دیدگاه روایت پیشین است و نامرئی بودن جلال خدا را برجسته می‌کند که به این ترتیب انسان در این جهان خاکی فقط سایه‌ای گذرا از آن می‌بیند.*

*۲– **الواح تورات**. نگارنده با نشان دادن صمیمیت موسی با خدا، سعی دارد به شکلی قابل لمس مفهوم الهام را توضیح دهد: تورات موسی «کلام خدا» است، زیرا ثمرهٔ تعمق و سکوت قلبی وی در برابر خداوند می‌باشد. در اینجا نگارش الواح رسماً به موسی نسبت داده شده است.*

بستن عهد

در متن فوق، عهد در طول رؤیای خدا و ضیافت مقدس برفراز کوه بسته می‌شود. به‌نظر می‌رسد که روایت ذیل (که احتمالاً از منبع الوهیست نگاشته شده است) بیشتر به واقعیت تاریخی نزدیك باشد.

۳۶- خروج ۲۴:۳-۸

موسی رفت و تمام فرمان‌های یهوه و تمام اوامر را به قوم گفت. همهٔ قوم در جواب یکصدا گفتند: «ما تمام فرمان‌هایی را که یهوه امر فرموده است به‌جا خواهیم آورد»... صبح زود روز بعد او قربانگاهی با ۱۲ سنگ برپا داشت، برای ۱۲ قبیلهٔ اسرائیل. بعد وی بعضی عبرائیان جوان را برای تقدیم قربانی‌های سوختنی و کشتن گاوهای نر برای یهوه فرستاد... سپس موسی خون را گرفته به‌طرف قوم پاشید. او گفت: «این خون عهد در بردارندهٔ تمام این قوانین است که یهوه با شما بسته است».

*۱- **نقش موسی** - موسی نماینده خدا در نزد قوم و نماینده قوم نزد خداوند و در نتیجه «واسط عهد» است.*

*۲- **آیین عهد**. این عهد را با عهد پدرسالاران مقایسه کنید (۱۳). قربانی بر این پیمان مهر می‌زند: پاشیدن خون، قوم را با قربانی پیوند می‌دهد و در نتیجه آن را با خدا متحد می‌سازد. در اینجا اشاره‌ای به سفرهٔ مقدس بچشم نمی‌خورد، اما با در نظر گرفتن روایت مذکور در شمارهٔ ۳۴، می‌توان به وجود آن پی‌برد.*

*۳- **عهد سینا و عهد جدید**. در روایت «شام آخر»، اشاره‌های متعددی دربارهٔ دو متن فوق می‌توان یافت: عهد جدید که برقرار کنندهٔ آن عیسی است، فرمان نوین، قربانی صلیب که عهدجدید را با خون ممهور ساخته، و خوان مقدس عشاء ربانی که در آن بدن عیسی تناول گردیده و خونش نوشیده می‌شود (ر.ك متی ۲۶:۲۶-۲۸، مرقس ۱۴:۲۲-۲۴، لوقا ۲۲:۱۹-۲۰، یوحنا ۱۳:۳۱-۳۵، ۶:۵۳-۵۸، رساله به عبرانیان ۳:۱-۶، ۸:۱-۱۳، ۹:۱۵-۲۸).*

فرامین دهگانه

گردآورندگان روایات موسایی، اساس شریعت بنی اسرائیل را در چارچوب رویدادهای سینا جای داده‌اند. محور این قانون، فرامین دهگانه است که یکی از نسخ آن (متنی که پس از تطبیق و مقایسه با متن اصلی نوشته شده) در زیر آورده می‌شود.

۳۷- خروج ۲۰:۱-۱۷

من هستم یهوه خدایت که تو را از سرزمین مصر، از خانهٔ بردگی بیرون آوردم.
۱- خدایی غیر از من نخواهی داشت.
۲- برای خود تصویری تراشیده یا شکلی از هیچ چیز در آسمان یا پایین بر زمین یا در آب‌های زیر



زمین نخواهی ساخت؛ تو به آنها تعظیم یا خدمت نخواهی نمود. زیرا من، یهوه خدای تو، خدای غیور هستم و تقصیر پدران را در پسران، نوه‌ها و نتیجه‌های آنانی که از من متنفرند تنبیه می‌کنم، اما به هزاران نسل که مرا دوست دارند و فرمان‌های مرا نگاه می‌دارند، مهربانی می‌کنم.

۳- نام یهوه خدایت را برای سؤاستفاده ادا نخواهی نمود، زیرا یهوه انسانی را که نام او را برای سؤاستفاده ادا می‌کند بدون تنبیه نخواهد گذاشت.

۴- روز سبت را به‌یادآور و آن‌را تقدیس نما برای ۶ روز زحمت کشیده، تمام کارهایت را انجام خواهی داد، اما روز هفتم سبتی برای یهوه خدای تو است. آن روز کاری انجام نخواهی داد، نه تو و نه پسرت و نه دخترت نه خادمانت مردان یا زنان، نه حیواناتت، نه غریبه‌ای که با تو زندگی می‌کند...

۵-به پدرت و مادرت احترام بگذار تا این‌که در سرزمینی که یهوه خدایت بتو می‌دهد عمری طولانی داشته باشی.

۶- قتل نخواهی کرد.

۷- مرتکب زنا نخواهی گردید.

۸- دزدی نخواهی کرد.

۹- بر ضد همسایه‌ات شهادت دروغ نخواهی داد.

۱۰- به خانهٔ همسایه‌ات طمع نخواهی کرد. به زن همسایه‌ات، یا خادمش مرد یا زن، یا گاوش یا الاغش یا هر چه مال اوست طمع نخواهی کرد.

فرامین دهگانه شامل این رهنمودها می‌باشد: تأیید یکتاپرستی بی‌چون و چرا، اعلام خط‌مشی اساسی «اخلاق فطری» به‌نحوی ساده و مستقیم، و هم‌چنین دستوراتی که روز سبت را به استراحت اختصاص داده است.

در اینجا پایهٔ اخلاقیات، استدلال بشری نیست، بلکه ارادهٔ خدا می‌باشد که وجدان ما تنها انعکاسی از آن است: به‌خاطر همین انگیزهٔ مذهبی است که اخلاقیات کتاب‌مقدس با هر نوع دیگر اخلاقیات صرفاً انسانی تفاوت دارد (ر.ك ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، ۱۸۲).

انجیل این قوانین را منسوخ ننموده، بلکه آن را تکمیل کرده و به تحقق رسانده است. (متی ۵:۱۷؛ لوقا ۱۸ :۱۸-۲۴)

برخی قواعد قانون گذاری مدنی

اصول اخلاقی حاکم بر فرامین دهگانه، مثل یك روح بر تمام قوانین موسایی نفوذ دارد. در مورد مواد قانونی باید گفت که در بسیاری از جهات، با حقوق سنتی سامی ارتباط دارد.

۳۸- الف - عدالت و انعطاف در آداب و رسوم.

اصل قصاص (خروج ۲۱:۲۳-۲۵)

جان برای جان و چشم برای چشم و دندان برای دندان و دست برای دست و پا برای پا، سوختگی برای سوختگی و زخم برای زخم و لطمه برای لطمه.

در مقابل انتقام‌جویی بی‌حساب دوران صحرا، در این مبحث به پافشاری برحفظ تعادل در آداب و رسوم برمی‌خوریم (ر.ك ۷و۸). اما پر واضح است که دیدگاه مسیحیت از این هم بسیار فراتر می‌رود (متی ۵:۳۸-۴۲)

یهوه انتقام‌گیرندهٔ درماندگان (خروج ۲۲:۲۰-۲۳)

نباید غریب را آزار دهید یا به او ظلم کنید، زیرا شما به‌عنوان غریب در سرزمین مصر زندگی می‌کردید. شما نباید با بیوه‌زن یا با یتیم خشن باشید؛ اگر با آنها خشن باشید، آنان پیش من فریاد خواهند کرد، و مطمئناً فریاد آنان را خواهم شنید. خشمم زبانه خواهد کشید و شما را با شمشیر خواهم کشت، همسرانتان بیوه و پسرانتان یتیم خواهند شد.

قرض (خروج ۲۲:۲۴-۲۶)

اگر به برادر فقیرت، خویشاوندانت پول قرض دهی، نباید با او چون رباخوار رفتار کنی: نباید از او بهره بخواهی. اگر ردای دیگری را به‌عنوان گرو بگیری، باید آن را تا قبل از غروب خورشید به او پس دهی. این تنها پوششی است که دارد؛ این ردایی است که او بدنش را در آن می‌پیچد؛ در چه چیز دیگری بخوابد؟ اگر پیش من فریاد کند؛ خواهم شنید، زیرا پر از ترحم هستم.

دادرسی (خروج ۲۳:۶-۸)

در حق هیچ انسان فقیری در شریعت نباید تقلب کنی. از موارد جعلی دوری کن. مواظب باش که انسانی که بی‌گناه و عادل است به مرگ سپرده نشود، و گناهکاران را تبرئه نکن. نباید رشوه قبول کنی، زیرا رشوه انسان‌های روشن‌بین را کور می‌کند و دعوی عادل را تباه می‌سازد.

دستمزد عادلانه (تثنیه ۲۴:۱۴ـ۱۵)

نباید از خادم اجیر شده ای که فقیر و بی‌چیز است بهره‌کشی کنی، چه یکی از برادران تو باشد و چه غریبه‌ای که در شهر تو زندگی می‌کند. باید هر روز دستمزدش را پرداخته، اجازه ندهی خورشید قبل از پرداخت غروب کند، زیرا او فقیر است و مشتاق آن است؛ اگر نه، ممکن است بر ضد تو از خدا التماس نماید، و این برای تو یك گناه خواهد بود.

سهم فقیر (تثنیه ۲۴:۱۹-۲۲)

هنگام دِروی محصول در مزرعهٔ خویش، اگر از بافه‌ای در آن مزرعه نادیده گذشته‌ای، برای آن بازنگرد. آن را برای غریب، یتیم و بیوه زن بگذار تا یهوه خدایت تو را در تمام کارهایت برکت دهد. وقتی درختان زیتون را می تکانی، نباید دوبار بر شاخه‌ها بروی. بگذار هر چه مانده برای غریب، یتیم و بیوه زن باشد. وقتی محصول تاکستان خود را برمی‌دارید، نباید آن را دوباره از نو بچینی. بگذار هر چه مانده برای غریب، یتیم و بیوه زن باشد. بیاد آور که در سرزمین مصر یك برده بودی. به همین دلیل است که این وظیفه را بر تو می‌گذارم تا این فرمان را به مورد اجرا بگذاری.

با مقایسهٔ سه گفتار نخست (اقتباس از قانون کهن عهد) که در فوق دیدیم، با دو متنی که در آخر می‌آیند (اقتباس از کتاب تثنیه)، به‌میزان پیشرفت انسانیت در ارتباطات اجتماعی پی می‌بریم. سنت موسایی در جهتی که از ابتدا برایش مقرر گشته بود پیشرفت می‌کند. ،یدهٔ یك خدای محبت که حامی نگهبان بیچارگان و مدافع درماندگان است، نه تنها در روایت های انبیاء معمول بود، بلکه در عهد جدید نیز یافت می‌شود (متی ۲۳:۱۴-۳۳، رسالهٔ یعقوب ۵:۱-۶).

۳۹- ب - قانون گذاری خانوادگی

درباره احترام به پدر و مادر (خروج ۲۱:۱۵-۱۷)

هر کس پدر یا مادرش را بزند باید بمیرد ... هر کس پدر یا مادر را لعنت نماید، باید بمیرد (ر.ك مرقس ۷:۶-۱۳).

اقتدار والدین (تثنیه ۲۱:۱۸-۲۱)

اگر مردی پسری خودسر و عصیانگر دارد که به رأی پدرش یا به رأی مادرش گوش نمی‌دهد، و حتی وقتی آنها او را تنبیه می‌کنند، باز به آنان توجهی نمی‌نماید، پدر و مادرش او را گرفته، نزد بزرگان شهر در دروازهٔ آن محل بیرون می‌برند. و به بزرگان این شهر خواهند گفت:« این پسر ما خودسر و عصیانگر است و به‌ما گوش نمی‌دهد؛ او ولگرد و میخواره است. » سپس همهٔ همشهریانش او را تا مرگ سنگسار خواهند نمود. به این وسیله شما باید این بدی را از میان خود دور کنید. تمام اسرائیل آن را شنیده، خواهند ترسید.

این قانون را با رفتار پدر فرزند گمشده مقایسه کنید (لوقا باب ۱۵) تفاوت در کجاست؟

وفاداری در ازدواج (تثنیه ۲۲:۲۲)

اگر مردی را در حین زنا با زن شوهرداری غافلگیر کنند، هر دو باید بمیرند، مرد زانی و خود زن. به این ترتیب بدی را از اسرائیل دور خواهید کرد.

مقایسه کنید: متی ۵:۲۷ ، یوحنا ۸:۱-۱۱ به نظر شما تفاوت در کجاست؟

طلاق (تثنیه ۲۴:۱-۴)

در نظر آوریم که مردی با زنی ازدواج کرده است؛ اما آن زن وی را خشنود نساخته زیرا که او را دلزده کرده است در این‌صورت یك ورقهٔ طلاق تهیه نموده به دستش دهد و سپس او را از خانه‌اش مرخص کند؛ زن خانهٔ او را ترك نموده، می‌رود و می‌تواند با مرد دیگری ازدواج کند.

همان که دیده می‌شود، ازدواج در این زمان به پاکی اولیهٔ خود بازنگشته است (ر.ك متی ۱۹:۳-۹).

حق برادر شوهری (تثنیه ۲۵:۵-۶)

اگر برادران با هم زندگی کنند و یکی از آنان بدون فرزند بمیرد، زن مرد مرده نباید با غریبه‌ای خارج از خانواده ازدواج نماید. برادر شوهرش باید به او درآید و به وظیفهٔ برادر شوهری خود عمل کرده او را زن خویش بسازد، و اولین پسری که آن زن به‌دنیا می‌آورد نام برادر مرده را به‌خود خواهد گرفت؛ و بدین ترتیب نام او در اسرائیل محو نخواهد شد.

«حق برادر شوهری» یا ازدواج برادر مرد متوفی با همسر وی: این حق فقط مربوط به برادر شوهر نیست، بلکه نزدیکترین خویش مرد نیز این حق را دارد، همان‌طور که از روایت روت برمی‌آید (۲۴۴). در عهد جدید نیز اشاراتی به این قانون هست (متی ۲۲:۲۳).

برخی از قواعد قانونگذاری مذهبی

قانونگذاری آداب مذهبی همانند قانونگذاری مدنی در حال گسترش بود، اما سرچشمهٔ قوانین جدید همان قوانین کهن بود. مجموعه‌ای از برخی متون را بدون در نظر گرفتن مراحل پیچیدهٔ تکاملی این قوانین، ذیلاً ارائه می‌دهیم.

۴۰- الف - جشن‌ها و مراسم اولیه

اعیاد (خروج ۲۳:۱۴-۱۹؛ ۳۴:۱۸ و ۲۲-۲۳)

سالی سه بار جشنی به‌خاطر من برپا خواهی نمود. عید فطیر را نگاه دار و همان‌طور که فرمان داده‌ام، در وقت تعیین شده در ماه ابیب هفت روز نان فطیر بخور، زیرا در آن ماه تو از مصر بیرون آمدی. جشن محصول را نیز باید برپا نمایی، جشن نوبر محصول مزارع کاشته شدهٔ تو؛ جشن برداشت خرمن را نیز در پایان سال وقتی میوهٔ زحماتت را از مزارع جمع آوری می‌کنی. سه بار در سال مردانت باید خود را در حضور خداوند یهوه حاضر سازند.

این قوانین بدون تردید مربوط به زمانی است که قوم اسرائیل از زندگی چادر نشینی به زندگی روستایی روی آورد. هر سه جشن، مراسم کشاورزی بودند: نخستین (عید فطیر) در عید گذر، و دو جشن دیگر (برداشت محصول و حصاد) در عید پنجاهه و خیمه‌ها ادغام گشت.

تقدیم (خروج ۳۴:۲۰؛ ۲۵- ۱۸:۲۳)

هیچ‌کس به حضور من تهی دست حاضر نشود.

نباید خون قربانی ذبح شده را بر روی نان فطیر بمن تقدیم کنی، و پی قربانی تقدیم شده در جشن فصح نباید برای روز بعد کنار گذارده شود.

بهترین میوه‌های نوبر خاك خود را به خانهٔ یهوه خدایت بیاورید.

بازخرید نخست‌زادگان (خروج ۲۸:۲۲-۲۹؛ ۱۹:۳۴ـ۲۰؛ ۱۲:۱۳-۱۳)

هر نخست زاده‌ای به‌من تعلق دارد.

باید نخست‌زاده پسران خود را به‌من بدهی؛ باید همین کار را با گله‌های گوسفند و گله‌های گاو بکنی: هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتم آنرا به‌من بده. برای نخست زادهٔ الاغ بره‌ای فدیه بده؛ اگر فدیه ندهی گردنش را بشکن. هر نخست‌زاده از پسرانت را فدیه بده.

در مورد رسم فوق به شماره‌های ۱۸ و ۲۹ رجوع کنید.

۴۱- ب - مراسم بره قربانی گذر

مراسم (خروج ۱:۱۲-۱۱)

این ماه باید برای شما آغاز ماه‌های دیگر باشد، اولین ماه سال شما. در روز دهم این ماه هر مردی باید حیوانی از گلهٔ گوسفند بردارد، یکی برای هرخانواده، یك حیوان برای هر خانوار. اگر آن خانوار برای خوردن حیوان کم جمعیت باشد، یك مرد باید با همسایه‌اش، نزدیکترین به خانه‌اش، آن‌طور که تعداد افراد ایجاب می‌نماید بپیوندد. آن باید حیوانی باشد بدون عیب، نر و یکساله؛ می‌توانید آن را از گوسفندان یا بزها بردارید. باید آن را تا روز چهاردهم ماه، موقعی که تمام جماعت جامعهٔ اسرائیل آن را بین دو عصر خواهند کشت، نگاه داری. سپس مقداری از خون باید برده شده بر دو قائمه و سر در جایی که خورده می‌شود، پاشیده شود.

آن‌شب گوشت باید کباب شده بر آتش خورده شود؛ آن باید با نان فطیر و سبزیجات تلخ خورده شود. هیچ قسمتی از آن را خام یا جوشیده در آب نخورید، بلکه کباب شده بر آتش ، سر، پاها و اندرونش. تا صبح هیچ نباید باقی بگذارید: هر چه تا صبح باقی مانده است را باید بسوزانید. آن را این‌گونه خواهید

خورد: با کمربندی به کمرتان، صندل‌ها بر پاهایتان، عصایی در دستتان. آن را با عجله خواهید خورد. این گذری به افتخار یهوه است...

کم‌کم در جزئیات این رسم بسیار قدیمی دقت‌های بیشتری توسط قانون‌گذاران کهانتی به عمل آمد. در عین حال معنای آن نیز به مراتب عمیق‌تر شد:

مفهوم مراسم (خروج ۱۲:۲۴-۲۷)

وقتی به سرزمینی که یهوه بر طبق قولش به شما می‌دهد، وارد می‌شوید، باید این رسم مقدس را نگه دارید. و وقتی فرزندانتان از شما بپرسند: «مقصود از این رسم چیست؟» شما به آنها خواهید گفت: «این قربانی گذر به افتخار یهوه است که از خانه‌های پسران اسرائیل در مصر گذشت، و مصر را زد اما خانه‌های ما را خلاصی داد...»

آیین فصح در ابتدا آیینی «جهت حمایت نخست‌زاده» بود (ر.ك ۲۹)، لیکن به‌تدریج به «آیین یادآوری» تبدیل شد که گویای رهایی قوم اسرائیل بود. سرانجام همین «آیین یادآوری» به‌صورت اعلام نبوی نجات مسیحایی در آمد.

از اینجا می‌توان به‌خوبی دریافت که چرا عیسی آیین قربانی مقدس را درطول شام گذر بنیاد نهاد: «شام مقدس»، سفره مقدس عهد جدید و در عین حال «یادآوری» قربانی نجات بخش می‌باشد. بنابراین گذر یهودیان سمبل نبوی همهٔ اینها، و شام مقدس به‌نوبهٔ خود گویای ضیافت آسمانی یعنی گذر جاودانی است (ر.ك لوقا ۲۲:۷-۲۰). جو مذهبی سفرهٔ گذر برای کمك به درك شاگردان در مفهوم این امور کاملاً مناسب بود (ر.ك ۴۱۱). سرانجام عهد جدید برای توجیه نجات ما به‌وسیلهٔ خون عیسی، مسیح را به‌عنوان گذر ما معرفی می‌کند، یعنی آن برهٔ مذبوحی که نجات ما از اوست (اول قرنتیان ۵:۷، اول پطرس ۱:۱۹، مکاشفه ۵:۱-۱۳، یوحنا ۱۹:۳۷).

ج – قربانی گناه

رسم قربانی برای گناه، در تمام مذاهب و ادیان سامی رایج است. اینك متن این قربانی را که طبق قانون‌های کهانتی در اسرائیل نگاشته شده است، ارائه می‌دهیم.

۴۲– لاویان ۴:۲-۱۲

اگر شخصی نادانسته بر ضد یکی از فرمان‌های یهوه گناه کرده یکی از چیزهای منع شده را انجام

دهد؛ در چنین موردی: «اگر کسی که گناه می‌کند کاهن مسح شده است، که به این طریق قوم را تقصیر کار می‌کند، پس برای گناهی که مرتکب شده است باید به یهوه یك گاو نر جوان، حیوانی بدون عیب از گلهٔ گاو، به‌عنوان یك قربانی برای گناه تقدیم نماید. باید گاو نر را به قسمت ورودی «چادر اجتماع» بیاورد، او باید دستش را بر سر آن بگذارد و در حضور یهوه آن را قربانی کند. سپس کاهن مسح شده باید کمی از خون گاو نر را برداشته به درون چادر اجتماع ببرد. او انگشتش را در خون فروبرده آن را هفت بار بر پوشش قدس، در حضور یهوه خواهد پاشید. بعد کاهن باید کمی از خون گاو نر را بر شاخ‌های محراب بخور که در حضور یهوه در چادر اجتماع دود می‌کند بگذارد.

این است آنچه او از تمام چربی این گاو نر که به‌عنوان قربانی برای گناه تقدیم شده است، بر می‌دارد: چربیی که احشاء و امعاء را می‌پوشاند، تمام چربیی که بر امعاء و احشاء است، دو کلیه، چربیی که بر آنها و بر استخوان‌های پشت است، تودهٔ چربیدار که او از جگر و کلیه‌ها بر خواهد داشت - و کاهن باید اینها را بر محراب قربانی سوختنی بسوزاند. پوست گاو نر، تمام گوشتش، سرش، پاها، احشاء و امعاء و سرگین، باید بیرون از خیمه به جایی که پاك است، جایی که خاکسترهای چربی دور انداخته شده‌اند، حمل گردد، و بر هیزم به آتش سوزانده شود.

۱-به پیچیدگی این مراسم که با کمال دقت جزئیات را در نظر می‌گیرد، توجه کنید. این مراسم به‌صورتی نمادین قربانی مسیح را که فدیهٔ گناهان شده است اعلام می‌دارد: ر.ك رساله به عبرانیان ۹:۱ الی ۱۰:۱۸ (و شمارهٔ ۲۲۸). خیمهٔ اجتماع به‌منزلهٔ قدس خدا در بین قوم اوست که چادرنشین می‌باشند (خروج ۲۵-۲۷).

۲- برداشتی که از این متن از گناه بچشم می‌خورد، هنوز جنبه‌ای کاملاً مادی دارد: انسان هنگامی که فرامین خدا را نادانسته می‌شکند، مرتکب گناه می‌شود. بنی‌اسرائیل خود را در برابر خدا آنقدر ناپاك و «نجس» می‌دانند که در اجرای آیین‌های کفاره و تطهیر زیاده‌روی می‌کنند. با گذشت زمان، برداشت آنها از گناه جنبه‌ای روحانی‌تر به‌خود می‌گیرد و نهایتاً گناهکار به‌فکر تطهیری می‌افتد که جنبهٔ معنوی بیشتری دارد (ر.ك ۲۰۳ و ۲۸۱).

نتایج اطاعت و بی‌اطاعتی

قوم اسرائیل با اطاعت از فرامین، در انتظار پاداش عادلانه‌ای است که قانون‌گذاران آن را به‌نام خدا تعیین نموده‌اند.

۴۳- خروج ۲۳: ۲۰-۳۱

«من خود فرشته‌ای جلوی تو می‌فرستم تا حینی که می‌روی از تو محافظت نموده به محلی که آماده کرده‌ام بیاورد. به او احترام بگذار و به تمام آنچه می گوید گوش ده. او را به‌مبارزه دعوت نکن؛ او چنین تقصیری را نمی بخشد، زیرا نام من در اوست. اگر با دقت به صدایش گوش دهی و هر چه من می‌گویم انجام دهی، دشمن دشمنانت، بدخواه بدخواهانت خواهم بود. من نان و آب تو را برکت داده، بیماری را از میان شما برخواهم داشت. در سرزمین تو هیچ زنی سقط جنین نخواهد کرد، هیچکدام نازا نخواهند بود و شمارهٔ روزهایت را تمام خواهم کرد.

خوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد؛ تمام مردمی را که با آنها برخورد می‌کنی، به اغتشاش خواهم انداخت؛ تمام دشمنانت را برگردانده، از تو فراری خواهم داد و برای مرزهایتان، دریای نی بوریا و دریای فلسطین، بیابان و رودخانه را تعیین خواهم نمود...»

بنی‌اسرائیل تا آن زمان و تا قرن‌ها پس از آن چیزی از پاداش یا مجازات در آخرت نمی‌دانست. خدا این قوم را چنان‌که هست می‌پذیرد و کم‌کم در طول قرون آن را برای قبول انجیل آماده می سازد. وعده‌هایی که خدا بر کوه سینا به قوم می‌دهد، شامل نعمت این دنیا می‌باشد، زیرا بنی‌اسرائیل هنوز آمادگی آن را ندارد که در انتظار چیزی والاتر باشد. خدا همچنین قوم را با تنبیه و مجازات دنیوی تهدید می‌کند: بدبختی‌هایی که بنی‌اسرائیل در تاریخ خود با آنها روبه‌رو می‌شود، باعث می‌گردند تا آنان کم‌کم به اهمیت گناه پی‌برده و در انتظار نجاتی والاتر باشند. این کار روحانی و معنوی از طریق موعظه‌های انبیاء تحقق می‌یابد (ر.ک قسمت دوم این کتاب.)

۳- پیشروی در صحرا

سنن مربوط به زندگی بنی اسرائیل در صحرا حول محور پیشروی به‌سوی کوه خدا سپس به‌سوی سرزمین موعود می‌چرخد. این سنن حاوی روایاتی است که به‌صورت دنباله‌دار مجسم می‌شود. در اینجاست که شفقت صبورانهٔ خداوند نسبت به قومی «گردنکش» به‌طور بارزی نمایان می‌گردد. به این ترتیب سرگذشت دوران صحرا حالت موعظه‌ای سراسر تصویر را بخود می‌گیرد.

گوساله زرین

این اتفاق دنباله روایت «الوهیست» دربارهٔ جریان سینا می‌باشد. قبل از خواندن متن ذیل بهتر است متون مربوط به این ماجرا را (۳۴و۳۶) مطالعه کنیم.

۴۴- خروج ۳۲:۱-۲۰

وقتی قوم دیدند که مدت زیادی گذشت و موسی از کوه پایین نیامد، گرد هارون جمع شده، به او گفتند: «بیا برای ما خدایی بساز که جلوی ما راه رود؛ این موسی، مردی که ما را از مصر آورد، نمی‌دانیم چه برسرش آمده است.» هارون به آنها جواب داد: «حلقه‌های طلا را از گوش‌های زنانتان و پسران و دخترانتان بیرون آورده آنها را پیش من آورید.» پس همهٔ آنان حلقه‌های طلا را از گوش‌هایشان درآورده و پیش هارون آوردند. او آنها را از دست آنان گرفته، و در قالبی، فلز را آب کرده، پیکر گوساله‌ای را شکل داد. آنان فریاد زدند: «اسرائیل این است خدای تو، که ترا از سرزمین مصر بیرون آورد!» هارون با مشاهدهٔ این، محرابی جلوی آن پیکر ساخت. او گفت: «فردا جشنی به افتخار یهوه خواهد بود.»

و بدین ترتیب صبح زود روز بعد قربانی‌های سوختنی تقدیم نموده قربانی‌های شراکتی آوردند. بعد همهٔ قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند و سپس برخاستند تا خود را سرگرم سازند.

سپس یهوه با موسی سخن گفت: «حال برو پایین، زیرا قومت را که از مصر بیرون آوردی مرتد شده‌اند. آنها در کنار گذاشتن راهی که من برایشان تعیین کردم سریع بوده‌اند. آنها برای خود از فلز آب شده گوساله‌ای ساخته‌اند و آن را پرستش نموده و به آن قربانی تقدیم کرده‌اند. آنها فریاد زده‌اند: «اسرائیل این است خدای تو، که تو را از سرزمین مصر بیرون آورد!» یهوه به موسی گفت: «می‌بینم که این قوم چقدر خودسر هستند! حال بگذار، غضب من بر ضد آنها زبانه کشیده آنان را ببلعد؛ در حالی‌که از تو ملتی عظیم خواهم ساخت.

اما موسی به یهوه خدایش التماس نموده، گفت: «یهوه، چرا غضب تو باید برضد این قومت که با دست قوی و بازوی افراشته از مصر بیرون آوردی زبانه کشد؟ چرا بگذاریم مصریان بگویند: «او از بدجنسی آنان را بیرون آورد که آنها را در کوه‌ها به‌مرگ سپارد و از روی زمین محوشان سازد؟» غضب سوزانت را کنار بگذار، نرم شده این بدبختی را بر قومت نیاور. خادمانت ابراهیم، اسحق و یعقوب را بیاد آور که به آنها بر خودت سوگند خورده این قول را دادی: من فرزندان شما را به اندازهٔ ستارگان

آسمان زیاد خواهم کرد و تمام این سرزمینی را که قول دادم به نسل شما خواهم داد، و آن برای ابد ارث آنها خواهد بود.» پس یهوه نرم شد و بر قومش آن بدبختی را که تهدید نموده بود نیاورد.م

وسی راه خود را به پایین کوه در پیش گرفت...همین که به اردو نزدیك شده گوساله و گروه‌های رقصنده را دید، خشم موسی زبانه کشید.لوح‌هایی را در دست داشت پایین انداخته بر پای کوه آنها را شکست۱ گوساله‌ای را که آنها ساخته بودند گرفته آن را سوزاند و ساییده آرد کرد و بر آب پخش نمود؛ و پسران اسرائیل را به نوشیدن آن مجبور ساخت.

*۱- **مفهوم جدل در این روایت.** ساختن مجسمه‌های فلزی (قالب‌ریزی شده) طبق شریعت تورات موسی قدغن بود (ر.ك ۳۷). این سنت معنای کامل خود را در حکومت اسرائیل پس از سال ۹۲۲ ق.م. که بدان هنگام یهوه را تحت شکل گوساله‌ای زرین عبادت می‌کردند باز می‌یابد. لذا بدون هیچ تردیدی، انبیا در مباحثات جدلی خود علیه این شکل عبادتی که شریعت آن را منع کرده بود، از اتفاق مذکور استفاده نموده‌اند (ر.ك ۱۰۸)، که خودبه‌خود موعظه‌ای است پرمعنا از نخستین دستور دهگانه.*

*۲- **وساطت موسی.** وساطت موسی برای قوم اسرائیل همچون میانجی‌گری ابراهیم برای شهر سدوم است (ر.ك ۱۴، به اشاراتی که دربارهٔ موضوع وساطت در کتاب‌مقدس شده است، رجوع کنید). در اینجا با نمونه‌ای قابل ستایش از صبر الهی روبرو می‌شویم، و در عین حال رفتار خدا نسبت به انسان به‌گونه‌ای ملموس بر ما آشکار می‌شود.*

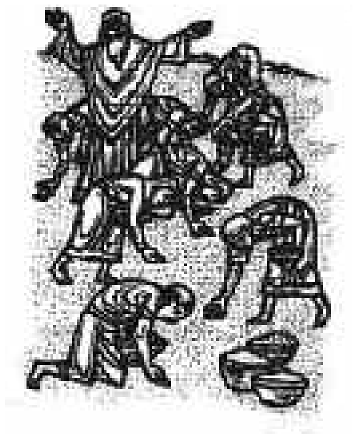
گور امیال (قبروت هتاوه)

بنی‌اسرائیل استپ سینا را به‌سوی «سرزمین موعود» ترك می‌نمایند. در پیشاپیش مهاجران، «صندوقچه عهد» حمل می‌شود که نشانهٔ حضور یهوه در میان قوم خویش است. اما گذر از صحرا سخت است، و بنی‌اسرائیل شکایت می‌کنند:

۴۵- اعداد ۱۱

گروهی که به قوم پیوسته بودند، دچار حرص و طمع شدند، و خود پسران اسرائیل دوباره شروع به فریاد کشیدن کرده، گفتند:«چه کسی به‌ما گوشت برای خوردن خواهد داد؟ فکر آن ماهی که در مصر مفت می‌توانستیم بخوریم، خیارها، خربزه‌ها، تره‌فرنگی‌ها، پیازها و سیر را بکن! اینجا کم کم تحلیل می‌رویم در حالی که از همه چیز بریده شده‌ایم؛ چشممان جز این منّ چیز دیگری نمی‌بیند.

۱- پیش از این دیدیم که روایات الواح تورات دوبار نقل شده است (ر.ك ۳۴ و ۳۵) در سفر خروج آن‌طور که در دست ماست، داستان گوساله زرین بین آن دو روایت آمده است. آن حرکتی که از موسی در شکستن الواحی که بتازگی دریافت کرده بود سرمی‌زند، درحکم جملهٔ معترضه ای است که به منظور ایجاد هماهنگی در دو روایت آمده است.



منّا مانند تخم‌گشنیز بود و شکل مُقل۲ داشت. قوم به جمع‌آوری آن پرداخته، درآسیابی آن راخرد می‌کردند یا در هاون می کوبیدند؛ سپس دردیگی پخته، به‌صورت کلوچه درمی‌آوردند. مزه‌اش مانند کلوچهٔ درست شده با روغن بود. وقتی هنگام شب شبنم بر اردو می‌نشست، منّا نیز بر آن می‌نشست.

موسی قوم را شنید که شیون می‌زدند، هر خانواده‌ای بر در چادرش. خشم یهوه شعله کشید، و موسی بر آن بسیار نگران شد. و با یهوه صحبت کرد: چرا با خادمت اینقدر بدرفتاری می‌کنی؟ چرا مورد پسند تو واقع نشده‌ام که بار تمام این قوم را بر من نهادی؟ آیا این من بودم که همهٔ این قوم را آبستن بودم، آیا این من بودم که آنان را بدنیا آوردم که تو باید به‌من بگویی:«آنها را در آغوش خود، مانند یك پرستار با نوزادی برسینه‌اش، به سرزمینی که سوگند خوردم به پدرانشان بدهم، حمل نما؟» از کجا باید گوشت پیدا کنم تا به آنان بدهم؟ زیرا نزد من گریان شده می‌گویند ما را گوشت بده تا بخوریم. من خود به تنهایی نمی‌توانم این ملت را حمل کنم؛ سنگینی آن برای من بیش از اندازه است. اگر این طریقی است که می‌خواهی با من عمل کنی، ترجیح می‌دهم مرا بکشی؛ کاش در چشمان تو مورد پسند می‌بودم، و زنده نمی‌بودم تا بدبختی‌ای مانند این ببینم! »

این را به مردم بگو:«برای فردا خود را تقدیس کنید و برای خوردن، گوشت خواهید داشت، حال که در گوش خداوند شیون زده، گفته‌اید: چه کسی به‌ما گوشت برای خوردن می‌دهد؟ چقدر در مصر خوشحال بودیم! پس چنین باد! یهوه به شما گوشت برای خوردن خواهد داد. شما آن را تنها برای یك، یا دو یا پنج یا ده یا بیست روز نخواهید خورد، بلکه برای یك ماه کامل، تا این‌که از آن زده شده دیگر بویش را نتوانید تحمل کنید.»

موسی گفت:«قومی که گرد مننند ششصد هزار سرباز پیاده‌اند، و تو می‌گویی:«به آنها برای یك ماه تمام گوشت برای خوردن خواهم داد!» اگر همهٔ گله‌های گوسفند و گله‌های گاو کشته می‌شدند، آیا این برای آنها کافی می‌بود؟ اگر همهٔ ماهیان دریا جمع‌آوری می‌شدند، آیا این برای آنها کافی می‌بود؟ یهوه به موسی جواب داد:«آیا بازوی یهوه این‌قدر کوتاه است؟ خواهی دید که قولی که به تو داده‌ام به حقیقت خواهد پیوست یا نه.»

۲-ممکن است نوعی صمغ معطر باشد که در عربستان یافت می‌شود.

بادی از یهوه آمده، بلدرچین‌ها را از دریا به‌داخل راند و آنها را بر اردو پایین آورد. آنان به‌فاصلهٔ یك راهپیمایی یك روزه دردو طرف اردو بر زمین قرار گرفتند. قوم برخاسته، تمام آن روز و شب و تمام روز بعد را به جمع‌آوری بلدرچین‌ها پرداختند... سپس آنها را دور اردو پخش نمودند. گوشت هنوز حتی نجویده، بین دندان‌هایشان بود، که خشم یهوه بر ضد قوم زبانه کشید. یهوه آنها را با بلای بسیار بزرگی زد. نامی که به این محل داده شد قبروت - هتاوه بود (گورامیال)، زیرا در آنجا بود که مردمی را که از حرص و طمع خود جلوگیری ننموده بودند، دفن کردند.

۱-در این روایت به تعدد جزئیات معمولی آن که بدون آب و تاب به‌طور خام زندگی صحرایی را بیان می‌دارند توجه کنید: غذایی ناچیزی که آنان را در حسرت مصر گذارده بود، پیدایش بلدرچین‌ها که باد آنها را آورده بود، و شیوع بیماری اسهال که در پی آن آمد.

در متن به توضیحی غنی دربارهٔ «منّا» بر می‌خوریم: به‌نظر می‌رسد یك نوع صمغ خوراکی است که از بوته یا درخت گز ترشح می‌شود، و کویرنشینان عرب آن را خوب می‌شناسند. به‌هر صورت، از «منّا» در اینجا به‌عنوان غذایی لذیذ و برتر از سایر خوراك‌ها یاد نشده، بلکه به‌عنوان طعامی ویژهٔ زمان قحطی یاد شده است. در هرحال، پیدا شدن من در صحرایی بی‌آب و علف نشانهٔ شفقت و محبت خدا در تغذیهٔ قوم خویش است. در قرون بعدی عنوان‌های مختلفی به «من» داده شد: «نانی که از آسمان نازل شد» (خروج ۱۶:۴)، «گندم آسمان» و «نان فرشتگان» (مزمور۷۸)، «مائده فرشتگان، نانی آماده که لذت‌بخش و مناسب هر سلیقه‌ای است» (حکمت ۱۶:۲۰-۲۱). اشاره به «من» در یوحنا ۶:۴۸-۵۸، مربوط به آخرین مرحلهٔ تکاملی سنت کتاب‌مقدس می‌باشد.

۲- به جنبهٔ دراماتیك دوران صحرا که در این واقعهٔ معمولی نهفته است توجه کنید: شکایت مردم، خستگی و یأس موسی، و خشم خدا که در آخرین مجازات روایت مشهود است. ضمناً به شدت هیجان گفتگو بین موسی و یهوه نیز توجه کنید: باردیگر این گفتگو به‌طور ملموس رفتار خدا را در مقابل انسان بیان می‌دارد.

قوم گردنکش

۴۶- اعداد ۱۳-۲۵

این ماجرا در طول سفر به‌سوی سرزمین کنعان ادامه می‌یابد: یهوه قوم را یاری می‌دهد، لیکن آنان محبت‌های وی را به‌زودی فراموش می‌کنند. در نتیجه یهوه آنها را مجازات می‌نماید. این مجازات‌ها در حکم تطهیر است و سرانجام به قوم امکان می‌دهد که وارد سرزمین موعود گردند. اکنون کاملاً روشن است که چرا این روایات از نظر پدران اولیهٔ کلیسا به‌عنوان تطهیر روح تلقی شده، تطهیری که پیش از «ورود به آرامی خدا» باید متحمل آن شویم (ر.ك اول قرنتیان ۱۰:۱-۱۳، عبرانیان ۳:۷ الی ۴:۱۳).



آیا آب آشامیدنی یافت نمی‌شد؟ موسی آب چشمه پیدا می‌کند یا آب شور را قابل نوشیدن می‌نماید. (خروج باب‌های ۱۵ و ۱۷، اعداد باب ۲۰).

از قادش جاسوسانی برای شناسایی به کنعان اعزام می‌شوند: اسرائیلیان از گزارش آنان به‌وحشت می‌افتند، و در نتیجه جنگ را رد می‌کنند. خداوند خشمگین می‌گردد و موسی میانجی‌گری می‌نماید. یهوه چنین تصمیم می‌گیرد که هیچ گناهکاری به سرزمین کنعان وارد نشود. قوم با شنیدن این تصمیم حمله می‌برند، لیکن تلفات سنگینی را متحمل می‌گردند. به این ترتیب بنی‌اسرائیل برای یك نسل دیگر زندگی صحرایی خود را درآوارگی و سرگردانی ادامه می‌دهد. (اعداد باب‌های ۱۳و۱۴).

شورشیانی چون قورح، داتان و ابیرام، زیر بار اقتدار موسی نرفتند: یهوه تقصیرکاران را نابود ساخت (اعداد بابهای ۱۶-۱۷).

سرانجام قبایل به پیشروی پرداخته و سرزمین ادوم را دور زده از طرف شرق به کنعان حمله بردند، اما شکایت‌ها بر ضد موسی همچنان ادامه یافت. نتیجتاً بنی‌اسرائیل در محاصرهٔ مارها و افعی‌ها افتاده و پشیمان شدند. موسی باز مداخله نمود و یك افعی نذری از جنس مفرغ برپاداشت، که نشانهٔ نجات بود (اعداد ۲۱: ۴-۹). انجیل با اشاره به این روایت، از مفهوم سمبولیك آن استفاده می‌کند (یوحنا ۳: ۱۴-۱۵).

پس از آن، نخستین پیروزی‌های نظامی به‌وقوع پیوست (اعداد باب ۲۱). در مقابل، قوم به محض استقرار در صحراهای موآب، در بت‌پرستی و هرزگی رسوم عبادی بومیان فرورفتند: تنها قتل عام گناهکاران قادر بود خشم یهوه را فرونشاند (اعداد باب ۲۵).

به‌طور خلاصه باید گفت که کتاب‌مقدس دربردارندهٔ شهادتی است پرماجرا از مهاجرت قبایل اسرائیل از صحرای سینا تا مرزهای کنعان، که زنده و گویا نوشته شده است. ناگفته نماند که شرحال این دوران پر از سختی و خشونت می‌باشد. گردآورندگان متون عهد قدیم این یادگارها را ثبت نموده‌اند تا ماجرای روحانی سخت و عمیق این دوران را برای خوانندگان خود زنده کنند. به‌همین خاطر است که همواره یهوه را در صحنه نشان می‌دهند: یهوه‌ای که به وعده‌هایش عمل می‌کند، یهوه‌ای که خشمگین می‌شود، یهوه‌ای که مجازات می‌کند و یهوه‌ای که می‌بخشد.

نگاهی به آینده

۴۷- اعداد باب‌های ۲۲-۲۴

از مجموعهٔ این باب‌ها، سرگذشت بلعام را جداگانه مطالعه می‌کنیم، زیرا چشم‌انداز وسیعی به‌سوی آینده دارد.

بالاق بن‌صفور پادشاه موآب، از ترس پیشروی بنی‌اسرائیل، بلعام را که جادوگری بود خواست تا مهاجمین را لعنت کند، بلعام فرمان پادشاه را اطاعت کرد و براه افتاد و با این‌که در طول راه برایش ماجرایی رخ نمود که با لحنی طنزآمیز بیان شده است، اما خود را از مهلکه رهانید. سرانجام به مکان مورد نظر رسید و به‌جای لعنت، قوم اسرائیل را برکت داد. پیشگویی وی گویای جلال آیندهٔ قوم خدا می‌باشد.

چگونه کسی را لعنت کنم، وقتی خدا لعنت نمی‌کند؟
چگونه محکوم نمایم، وقتی خدا محکوم نمی‌نماید؟
... این است قومی که به تنهایی ساکن می‌شود و در میان ملت‌ها محسوب نمی‌شود.
چه کسی می‌تواند غبار یعقوب را بشمارد؟
چه کسی می‌تواند ربع اسرائیل را حساب نماید؟
ایکاش به مرگ عادلان بمیرم!
ایکاش سرانجام من با آنان یکی باشد! (۲۳:۸-۱۰)
ای یعقوب، چادرهایت چه زیباست !
اسرائیل، منزل‌هایت چه زیباست!
مانند دره‌هایی که تا دور دست گسترده شده‌اند،
مانند باغ‌ها بر ساحل یك رود،
مانند درختان عود کاشته شده بوسیلهٔ یهوه،
مانند سروهای آزاد در کنار آب‌ها! ...
مبارك باد هر که ترا برکت دهد
و ملعون باد هر که ترا لعنت کند (۲۴:۵-۹)

نخستین پیشگویی حاوی اندیشه‌ای بسیار مهم می باشد که عبارتست از برگزیدگی و تمایز اسرائیل از دیگر ملل (ر.ك ۱۷). پیشگویی دوم حاکی از این واقعیت می‌باشد که برکت خدا به ابراهیم، شامل حال بنی‌اسرائیل شده است (ر.ك ۱۱). اکنون آخرین پیشگویی:

ستاره‌ای از یعقوب رهبری را بدست می‌گیرد،
عصای سلطنت از اسرائیل برمی‌خیزد.
اطراف موآب را خواهد شکست
و جمجمه‌های تمام پسران شیث را
ادوم ملك او خواهد شد
اهل سعیر مملوك او خواهند گردید
اسرائیل قدرتش را بکار می برد
یعقوب دشمنانش را تحت تسلط خود درمی آورد... (۲۴:۱۷-۱۹)

به‌نظر می‌رسد سخنان ستایش آمیز بلعام مربوط به سلطنت داود است (۶۷و۶۸)، اما «ستاره» و «عصای سلطنت» بعدها «وارث حقیقی» داود، یعنی به مسیح موعود نسبت داده می‌شود. از این دیدگاه است که در عهد جدید به پیشگویی بلعام استناد می‌شود (متی ۲:۱-۱۱، مکاشفه ۲:۲۸ و ۲۲:۱۶).

مرگ موسی

آخرین رویداد زندگی صحرایی قوم، درگذشت موسی پیش از ورود به کنعان می‌باشد.

۴۸- تثنیه ۳۴:۱-۱۰

سپس موسی از دشت‌های موآب به سوی کوه نبو، قلهٔ فسجه مقابل اریحا بالا رفت، و یهوه تمام آن سرزمین را به او نشان داد؛ ... یهوه به او گفت: «این است سرزمینی که به سوگند خوردم به ابراهیم، اسحق و یعقوب بدهم و گفتم: آن را به نسل شما می‌دهم. من گذاشتم که تو آن را با چشمان خود ببینی، اما به آنجا عبور نخواهی کرد.»

آنجا در سرزمین موآب، موسی خادم یهوه، همان‌طور که یهوه فرمان داد، مرد؛ و او وی را در دره، در سرزمین موآب، مقابل بیت فغور دفن نمود؛ اما هرگز تا امروز هیچ کسی قبرش را پیدا نکرده است. موسی وقتی مرد، صد و بیست سال داشت، با چشمانی تار نشده و با نیرویی تحلیل نیافته. پسران اسرائیل برای سی روز در دشت‌های موآب برای موسی گریه کردند. روزهای گریه برای رسوم سوگواری موسی به پایان رسید. یوشع پسر نون از روح حکمت پر بود، زیرا موسی دستانش را بر او گذاشته بود.

او بود که طبق فرمان یهوه به موسی، پسران اسرائیل اطاعتش می‌نمودند: از آن به‌بعد هرگز نبیی مانند موسی در اسرائیل نبوده است، مردی که یهوه او را رودررو می‌شناخت...

نشان دادن خدا در قالب انسان نه تنها شیوه‌ای است ادبی، بلکه در عین حال عظمت آمیخته با هیبت خدا را که در این صحنه بچشم می‌خورد، برجسته می‌سازد. شخصیت موسی بر سراسر عهد قدیم مسلط است. پس از وی مکاشفهٔ الهی گسترش یافته، عمیق‌تر شد و غنی‌تر گردید. اما هرگز از دامنهٔ دیدگاه اصولی موسی خارج نشد.تنها با ظهور مسیح در تاریخ، یعنی «موسی نوین» یا «منجی عهد جدید» است که می‌توان از این دیدگاه فراتر رفت.

* * *

فصل چهارم

در سرزمین موعود

استقرار در سرزمین کنعان کار آسانی نبود: بنی اسرائیل در وهلهٔ اول با مقاومت شدید کنعانیان روبه‌رو شدند، و بعد با فلسطینیان که در تصرف سرزمین کنعان به آنان رقابت می‌کردند برخورد نمودند. از سوی دیگر مذهب اسرائیلیان که در سینا پایه گذاری شده بود، در تماس با تمدن بت پرست، در معرض خطر جدی قرار گرفت. کتب یوشع، داوران و سموئیل مسیر تاریخ این دورهٔ تحولی را تشریح می کنند. دوره‌ای که مقدمهٔ ظهور سلطنت اسرائیلی است.

۱- تصرف کنعان

هجوم به کنعان

طبق یکی از قدیمی‌ترین سنن، قبایل بنی اسرائیل به منظور تصرف سرزمین اجدادی خود، کوشش می‌کنند هر یك به‌طور جداگانه قسمتی از آن‌را فتح نمایند.

۴۹- داوران ۱

... یهودا به برادر خود شمعون گفت: «با من به‌داخل قلمروی که به‌من تخصیص داده شده است حرکت کن، به کنعانیان حمله خواهیم نمود؛ و بعد من نیز به‌نوبهٔ خود با تو به قلمرو مختص تو حرکت خواهم کرد.» و شمعون با او حرکت نمود... آنها در بازق، ادونی - صدیق را یافته، با او وارد جنگ شدند و کنعانیان و فریزیان را شکست دادند. ادونی-صدیق فرار کرد، اما آنها او را دنبال نموده، گرفتندش و شست‌های دست و پایش را بریدند. سپس ادونی-صدیق گفت: «هفتاد پادشاه با شست‌های دست و پا بریده خرده نان‌های زیر میز مرا جمع می‌کردند. آنچه که من با دیگران کردم، خدا با من

می‌کند. او به اورشلیم برده شد، و در آنجا مرد...

بعد از این، پسران یهودا به پایین رفتند تا به آن کنعانیانی که در کوهستان و در نگب و بیابان زندگی می کردند، حمله کنند...

پسران حباب قینی، پدر زن موسی با پسران یهودا از شهر نخل‌ها (اریحا) به داخل بیابان در نگب یهودا در سراشیبی عراد رفتند؛ آنان رفته با عمالقه زندگی کردند... اما یهودا غزه را با قلمروش، یا اشقولون را با قلمروش یا عقرون را با قلمرو آن نگرفت؛ آنها نتوانستند ساکنان آن دشت را بیرون رانند، زیرا آنان عرابه‌های آهنین داشتند. یهوه با یهودا بود، و یهودا کوهستان‌ها را تحت اختیار خود در آورد...

منسی اهل بیت شان و دهات اطراف آن، یا نعنك و دهاتش را، تحت اختیار خود در نیاورد. او ساکنان دور و دهات اطرافش، یا یبلعام و دهات آن، یا مجدو و دهاتش را بیرون نراند؛ در آن نواحی، کنعانیان زمین خود را نگه داشتند. اما وقتی اسرائیلیان قویتر شدند، کنعانیان را به کار اجباری واداشتند، اما آنها را بیرون نراندند. افرائیم نیز کنعانیان را در جازر بیرون نراند؛ به این ترتیب کنعانیان به زندگی خود در میان آنها ادامه دادند... اشیر ساکنان عکو یا صیدون یا احلب یا اکزیب... یا عنیق یا رحوب را بیرون نراند. پس اشیریان در میان ساکنان کنعانی آن سرزمین ساکن شدند، زیرا آنانرا بیرون نراندند.

روایت مربوط به «یهودا» طوری آغاز می‌شود که شخص از خود می پرسد، آیا مقصود بیان کارهای برجستهٔ یك قبیله است، یا تنها سخن از کارهای برجستهٔ شخص یهودا یعنی هم‌نام آن قبیله می‌باشد. شیوهٔ ادبی که در اینجا به‌کار رفته، به‌خوبی نشان می‌دهد که روایت مربوط به یك گروه ممکن است به جد پایه گذار آن نسبت داده شود. بعضی از روایات دوران پاتریارخ‌ها باید از این دیدگاه مورد مطالعه قرار گیرند (ر.ك ۲۰).

۲-به چگونگی برخورد هر یك از قبایل با بومیان توجه کنید. اگر از این دیدگاه به تصرف سرزمین کنعان بنگریم، قادر خواهیم بود که روایت حماسی یوشع را در قالبی وسیع‌تر جای دهیم، زیرا روایت مزبور بیش از هر چیز نشان دهندهٔ پیروزی‌های قبیلهٔ بنیامین است.

دعوت خدا از یوشع

کتابی که نام یوشع را بر خود دارد، تمام تلاش در راه تصرف کنعان را به شخص یوشع که جانشین موسی، در نقش رهبری اتحاد قبایل اسرائیل بود، نسبت داده است:

۵۰- یوشع ۱:۱-۱۵

هنگامی که موسی، خادم یهوه مرده بود، یهوه با یوشع پسر نون، یاور موسی صحبت نموده گفت: «خادم من موسی مرده است؛ برخیز وقت آن رسیده است - و اینجا از اردن به‌داخل سرزمینی که به پسران اسرائیل می‌دهم عبور کن، تو و تمام این قوم با تو. من هر جایی‌را که کف پاهایتان را بر آن می‌نهید به شما خواهم داد، همان‌طور که به موسی اعلام نموده بودم که می دهم. از بیابان و لبنان تا رود بزرگ فرات و تا دریای بزرگ بطرف غرب، این قلمرو شما خواهد بود. تا وقتی زنده‌ای هیچکس قادر به ایستادن در برابر تو نیست: همان‌طور که با موسی بودم با تو نیز خواهم بود؛ ترا رها یا ترا ترک نخواهم نمود...»

مؤلف کتاب یوشع، دعوت الهی قهرمان خود را به شیوه‌ای رسمی نشان می‌دهد تا آن‌که ایدهٔ اصلی کتاب را برجسته سازد: اینك تصرف کنعان، تحقق طرح الهی است. بنابراین، اشغال سرزمین موعود به‌عنوان تحقق‌طرحی معرفی می‌شود که خدا از پیش در نظر داشت، و این اقدام توسط تمام قبایلی صورت می‌گیرد که تحت رهبری یوشع متحد شده بودند. سنتی که در فوق به آن اشاره شد، به‌ما اجازه می‌دهد که تنها به این بعد کوچك از واقعیت اکتفا ننموده و به جنبهٔ سمبولیك آن نیز توجه کنیم.

گذر از رود اردن

طبق سنت، این گذر در فصل بهار و هنگام طغیان رودخانه روی می دهد. عبور از رود اردن در منطقهٔ مقابل شهر اریحا، قاعدتاً در این فصل از سال امکان پذیر نیست.

۵۱- یوشع۳-۴

صبح زود یوشع اردو را برچیده با تمام اسرائیلیان از شطیم براه افتاد. آنها به رود اردن رسیده و قبل از آن‌که عبور نمایند، انجا اردو زدند... یوشع به‌قوم گفت: «برای فردا خود را تقدیس نمایید، زیرا

فردا یهوه در میان شما عجایبی به‌عمل خواهد آورد... تابوت عهد را برداشته و در جلوی قوم عبور کنید. همین‌که کاهنان با تابوت عهد یهوه، خداوند تمام زمین، پاهای خود را در آب‌های اردن گذاشتند، آب‌های بالای رود اردن که به پایین جریان دارند، در مسیر خود از حرکت خواهند افتاد و در یك تودهٔ ساکن خواهند ایستاد.

بنابراین، وقتی که قوم اردو را برای عبور از رود اردن برچیدند، کاهنان در جلوی قوم صندوقچه عهد را حمل نمودند. همین‌که حاملان صندوقچه عهد به رود اردن رسیدند،... آب‌های بالای رود ساکن ایستاد و بر فضای پهناوری پشته‌ای ساخت - از آدم تا قلعهٔ صوتان - در حالی‌که آنهایی که به پایین به‌سوی دریای عربه، که دریای نمك است جریان داشتند، به‌کلی از حرکت باز ایستادند. قوم از روبه‌روی اریحا عبور نمودند...

در روز دهم از ماه اول بود که قوم از رود اردن بالا آمده، در جلجال، شرق اریحا اردوی خویش را بر پا نمودند.

۱- «مفسرین مدرن، ما را متوجه قطع جریان آب این رود بمدت شش ساعت در روز هفتم دسامبر سال ۱۲۶۷ق.م می‌سازند که بر اثر ریزش عظیمی از رسوبات کنارهٔ رود صورت گرفت. پایهٔ این رسوبات به‌خاطر جریان مارپیچی رود فرو ریخت.» (آبل). شکی نیست که خدا از پدیده های طبیعی جهت پیشبرد طرح‌های های خویش استفاده می کند. امروزه بسیاری از مردم فراموش کرده‌اند. همان‌طور که آنچه بر اثر قوانین طبیعی بوجود می آید، نتیجهٔ ارادهٔ خدا و نشانگر قدرت الهی وی می‌باشد، وقایع استثنایی نیز که آنها را «معجزه» می‌نامیم، نتیجهٔ ارادهٔ اوست. در این مورد، برداشت قوم اسرائیل از ما عمیق‌تر می‌باشد. آنان نه در جستجوی علت آنی پدیده‌ها، بلکه جویای مفهوم مذهبی آنها بودند. در متن فوق، گذر از نهر اردن به‌معنای نهادن نخستین قدم بنی اسرائیل در «سرزمین موعود» است.

۲- به‌نظر می رسد که این متن و متون بعدی با بعضی قسمت‌های کتاب خروج عمداً شباهت دارند. به‌عنوان مثال، عبور از رود اردن یاد آور عبور از دریای سرخ می‌باشد. در هر دو واقعه، این یهوه است که بر تاریخ مسلط بوده، در رأس قوم خود بپیش می رود، آبها را می‌شکافد و غیره. بنابراین متن مورد نظر از این دیدگاه جنبهٔ حماسی - مذهبی پیدا می کنند (ر.ك ۳۰).

فتح اریحا

دو جاسوس از سوی یوشع به اریحا اعزام شدند و در این قلعه، زنی به‌نام راحاب به آنان مخفیانه پناه داد. یوشع با دریافت گزارش آنها، دستور حمله به شهر را صادر کرد.

۵۲- یوشع ۶:۱-۲۵

در این هنگام اریحا بر ضد بنی اسرائیل با دقت محافظت می‌شد؛ هیچ کس بیرون نمی آمد، هیچ‌کس به‌داخل نمی رفت. سپس یهوه به یوشع گفت: «اکنون من اریحا و پادشاهش را بدستان تو تسلیم می‌کنم. همهٔ شما جنگجویان، جنگاوران دلیر شهر را طواف کنید و یکبار شهر را دور زده برای شش روز همین عمل را انجام خواهید داد... در روز هفتم شما هفت بار به‌دور شهر خواهید گشت... وقتی کرنا نواخته می شود،... تمام قوم باید فریاد جنگ قدرتمندی برآورند و همان‌وقت دیوار شهر خواهد افتاد. بعد قوم می‌توانند به شهر حمله برند و هر مردی مستقیم به‌جلو خواهد رفت.»

یوشع پسر نون ... به‌قوم گفت: «به پیش! به‌دور شهر رژه بروید... فریاد نزنید، حتی یك کلمه هم نگویید؛ بگذارید از شما هیچ شنیده نشود تا روزی‌که بگویم: فریاد جنگ را بلند کنید. سپس شما باید فریاد بزنید...»

یوشع صبح زود برخاست...

آنها یك بار دور شهر رژه رفته و به اردو بازگشتند، و برای شش روز چنین کردند. در روز هفتم هنگام سحر برخاسته و هفت بار دور شهر به‌همان طریق گشتند... در هفتمین دفعه... یوشع بقوم گفت: «فریاد جنگ را بلند کنید، زیرا یهوه شهر را در دستان شما نهاده است...» وقتی قوم صدای کرنا را شنیدند، فریاد جنگ قدرتمندی بلند کردند و دیوار شهر فروریخت. ناگهان قوم به شهر حمله بردند، هر مردی مستقیم به جلو می‌رفت؛... آنها شهر را و هر چه در آن بود، به‌غیر از نقره و طلا و چیزهای مفرغی و آهنی سوزاندند؛ اینها را در گنجینهٔ خانهٔ یهوه گذاشتند. اما یوشع زندگی راحاب، خاندان پدرش، و هر که به او تعلق داشت را حفظ نمود.

۱- *«**مانوری** که در متن فوق دیدیم، شامل دو فن جنگی است: فن اول عبارت بود از راهپیمایی با حفظ سکوت گرداگرد شهر، که با نعرهٔ جنگی مهیبی به هدف خود نائل شد، و آن دیگری راهپیمایی به‌همراه صندوقچه عهد و صدای شیپورهای مقدس بود، که به نشانهٔ همکاری یهوه می‌باشد» (آبل). با آن‌که دومین سنت معروف‌تر است، لیکن جهت اختصار تنها به سنت نخست اشاره می‌کنیم. (مثلاً ویکتور هوگو در کتاب «افسانهٔ قرون» سنت دوم را به‌کار برده است)*

۲- **زمین لرزه** که باعث فروریختن دیوار شهر می‌گردد (به‌مانند دفعهٔ قبل)، گویای این واقعیت است که یهوه جریانات را رهبری می‌کند.

۳- *قتل عام که در پایان صورت می‌گیرد، آن‌زمان امری عادی محسوب می‌شد. شهر به یهوه*

تعلق دارد و «حرام» است (حرام شمردن یعنی صرف نظر از تمام غنایم و متعلق دانستن آن به خدا: انسان‌ها و حیوانات کشته می‌شوند، در صورتی‌که اشیاء گران‌بها به معبد منتقل می‌گردند. این حرکتی است مذهبی، یعنی «قانون جنگ مقدس» که طبق فرمان خدا صورت می‌گیرد، یا نذری است که ضامن پیروزی می‌باشد.) با توجه به این واقعه، می‌توان به تفاوت روحیهٔ آئین آن بربرهای صحرانورد با دیدگاه انجیل پی برد. معهذا خدا یکتاپرستی را به‌دست‌این‌ها سپرده بود. آیا این امر به‌خودی خود ثابت نمی‌کند که یکتا پرستی ثمرهٔ تخیلات نبوده، بلکه از طریق الهام به‌ما شناسانده شده است؟ این مکاشفه ای است که قوم را در طول قرون به‌تدریج به رشد روحانی می‌رساند. علم باستان شناسی هنوز به نشانه‌های دقیق از ویرانی اریحا دست نیافته، اما می‌توان گفت که این واقعه حدود ۱۲۵۰ ق.م رخ داده است.

نبرد جبعون

پس از شهر اریحا، شهر عای که در منطقه‌ای کوهستانی واقع بود به همان سرنوشت دچار شد. ساکنین جبعون به حیله با اسرائیلیان پیمانی بستند. در این زمان فرمانروایان کشورهای همسایه که ضعیف‌تر بودند، بر ضد جبعون متحد گشتند و جبعونیان، اسرائیلیان را به کمك طلبیدند.

۵۳- یوشع ۱۰:۷-۱۳

یوشع، شخصاً از جلجال بالا آمده، تمام مردان جنگی ارتشش را با خود آورد. یهوه به یوشع گفت: «از این مردان نترس؛ من آنان‌را به قدرت تو تسلیم نموده‌ام؛ هیچ‌یك از آنها قادر به مقاومت در برابر تو نیستند.» یوشع در حالی‌که در طول شب از جلجال حرکت کرده بود، آنها را بی‌خبر گرفتار ساخت.

یهوه آنها را پیش اسرائیل منهزم ساخت در جبعون آنان‌را شکست سختی داد؛ در ضمن آنها را به‌طرف سراشیبی بیت حورون تعقیب نموده تا عزیقه به آنان مکرراً حمله نمود. و در حالی‌که از دست بنی اسرائیل از سراشیبی بیت حورون بپایین فرار می‌کردند، یهوه در تمام راهی که به سوی عزیقه می‌رفت بر آنها دانه‌های عظیم تگرگ از آسمان پرتاب نمود، که باعث مرگشان شد. بیشتر آنان زیر دانه‌های تگرگ مردند تا از دم شمشیر بنی اسرائیل. سپس همان روزی که یهوه آموریان را به بنی اسرائیل تسلیم نمود، یوشع خطاب به یهوه با صدایی رسا گفت:

«خورشید، بر جبعون بایست،
و ماه، تو نیز، بر درهٔ ایلون.»

و خورشید ساکن ایستاد، و ماه توقف نمود،
تا این‌که قوم از دشمنانشان انتقام گرفتند. مگر این در کتاب یاشر نوشته نشده است؟

آن پنج فرمانروایی که در غاری پنهان گشته بودند، کشته شدند. به این ترتیب فلسطین جنوبی به‌تصرف بنی اسرائیل در آمد و فرمانروایان فلسطین شمالی در نزدیکی دریاچه «مروم» پراکنده شدند.

۱- تخیل، تاریخ را به حماسه تبدیل می‌کند، لیکن ایمان، دست خدا را در این اتفاقات در کار می‌بیند. متن فوق ترکیبی است از این‌دو عامل. خدای جنگجو از بالای آسمان برای قوم خود می‌جنگد و دانه‌های تگرگ همان گلوله‌هایی است که به او پرتاب می‌نماید.

۲- علم باستان شناسی حمله به لاخیش را که طبق کتاب یوشع اندکی پس از نبرد جبعون صورت می‌گیرد، تخمیناً بسال ۱۲۳۰ ق.م نسبت می‌دهد. چند سال بعد فرعون «مرنپ تاه»، اسرائیل را در شمار دشمنانی که در جنوب فلسطین با آنان مبارزه کرده بود آورد.

۳- مؤلف در اینجا به روشنی یکی از منابعی را که از آن، جهت نگارش روایت خود استفاده نموده است نام می‌برد و آن قصیدهٔ حماسی کهنی است که در «کتاب عادل» آمده. نگارش یك نبرد به سبك شاعرانه را نمی‌توان با سبك نگارش یك مورخ مقایسه نمود. بنابراین، استفاده شاعر از شیوهٔ مبالغه، دال بر ثبت یك معجزه نیست.

عهد شکیم

مؤلف پس از نوشتن جریان فتح کنعان به‌طور خلاصه، و قرار دادن نبرد یوشع در محور آن، به ماجرای تقسیم این سرزمین مابین قبایل می‌پردازد.

سرانجام یوشع عهد را تجدید می‌نماید. وی داوران، روسا، مشایخ و افسران را به مقدس شکیم دعوت می‌نماید و در موعظه‌ای که قبلاً دیدیم (ر.ك ۱)، آنها را تشویق می‌کند تا نسبت به خداوند وفادار باشند. اکنون نتیجهٔ این موعظه:

۵۴- یوشع ۲۴:‏۱۹-۲۴؛‏۸:‏۳۰-۳۴؛‏۲۴:‏۲۵-۳۱

یوشع به‌قوم گفت: «... یهوه خدایی قدوس است، او خدایی غیور است که سرپیچی شما و گناهان‌تان را نخواهد بخشید. اگر یهوه را برای پیروی خدایان بیگانه ترك نمایید، او در مقابل، شما را پس از آن نیکویی که به شما کرده است، مبتلا و نابود خواهد ساخت.» قوم به یوشع جواب دادند: «نه، ما می‌خواهیم یهوه را خدمت نماییم.» سپس یوشع به‌قوم گفت: «شما بر خود شاهد هستید که یهوه را انتخاب نموده اید، که خدمتش نمایید.» آنان جواب دادند، «ما شاهد هستیم.» «پس خدایان بیگانه را که

در میـانتان هسـتند دور انداخته، قلبهـایتان را به یـهوه خدای اسرائـیل بدهید! » قوم به یوشع جواب دادند، «ما یهوه خدایمان را برای خدمت انتخاب می‌کنیم؛ ما ندای او را اطاعت خواهیم نمود. »

سپس یوشع قربانگاهی برای یـهوه خدای اسرائیل بر کوه عیبـال بنا نمود... قربانگاهی از سنگ‌های تراشیده نشده که هیچ آلت آهنی بر روی آن کار نکرده بود. آنها بر آن قربانی‌های سوختنی به یهوه تقدیم نمودند و قربانی‌های سلامتی نیز تقدیم کردند.

در آنجا یوشع بر سنگ‌ها نسخه ای ازشریعتی که موسی برای اسرائیلیان نوشته بود نوشت. سپس تمام اسرائیل با بزرگان و کاتبان و داورانشان ... بر دو طرف تـابوت و روبروی کاهنان لاوی که ص عهد یهوه را حمل می‌کردند، قرار گرفتند... بعد از آن، یوشع تمام کلمات شریعت را خواند...

آن‌روز یوشع با مردم پیمانی بست؛ او برای آنها در شکیم قانون و آئیـنی قرار داد... سپس یوشع قوم را مرخص نموده، هر کس به ملك خود بازگشت.

بعد از این امور، یـوشع پسر نون... مرد؛... اسرائیل در زمان حیـات یوشع و زمان آن بزرگانی‌که پس از یوشع زنده بودند، یهوه را خدمت نمودند و تمام کارهایی را که یهوه بخاطر اسرائیل انجام داده بود می‌دانستند.

در این روایت تجدید عهد را با بسته شدن پیمان سینا (۳۶) و همچنین با تجدید آن در زمان یوشیا (۱۴۶) مقایسه کنید- شکیم محل استقرار تابوت عهد و درآن‌زمان عبادتگاه مشترك تمام قبایل متحد بود. در این هنگام مذهب سینا به کنعان منتقل گشته، خود را در بوتهٔ عظیمی از تجربه می بیند.

۲- عصر داوران

رویدادهای مهیج عصر داوران

نگارنده کتاب داوران رویدادهای پر هیجان سراسر این دوران را چنین خلاصه می کند:

۵۵- داوران ۲:۱۰-۱۹

...نـسل دیـگری به‌دنبـال قبـلی آمـد که نه یـهـوه را می‌شنـاخت و نه کـارهایی‌را که او بـه‌خاطر اسرائیل انجام داده بود.

سپس پسران اسرائیل آنچه که یهوه را ناخشنود می سازد انجام دادند... آنان یهوه را که آنها را از سرزمین مصر بیرون آورده بود رها کرده و خدایان دیگری از خدایان قوم‌های اطرافشان را پیروی کردند و در برابر آنها تعظیم نمودند؛ آنها یهوه را به‌خشم آوردند... سپس خشم یهوه بر ضد اسرائیل شعله ور شد: او آنها را به‌دست غارتگران سپرد که غارتشان نمودند؛ او آنان‌را به‌دست دشمنانی که آنها را محاصره کرده بودند، رها نمود، و آنها قادر به مقاومت در مقابل آنان نبودند.

در هر اعزام جنگی، دست یهوه همان‌طور که اخطار نموده و همان‌طور که یهوه به آنان سوگند خورده بود، برای عاجز ساختنشان آنجا بود. به این طریق او آنها را به پریشانی ترسناکی گرفتار ساخت.

سپس یهوه برای آنها داورانی تعیین نمود، و مردان اسرائیل را از دست‌های غارت کنندگانشان نجات داد... هنگامی‌که یهوه برای آنها داورانی تعیین کرد، یهوه با داور بود و تا وقتی‌که آن داور زنده بود، آنها را از دست دشمنانشان نجات می‌داد، زیرا یهوه دلش برای آنها در حالی‌که زیر چنگال آهنین ستمگرانشان ناله می‌نمودند می سوخت.

اما به‌محض این‌که داور می‌مرد، آنان به‌حال اول باز گشته، حتی بدتر از اجدادشان رفتار می‌کردند. آنها خدایان دیگر را پیروی می نمودند؛ آنان را خدمت کرده و در مقابلشان تعظیم می‌نمودند، و از اعمال و راه‌های خودسرانه‌شان در شرارت دست بر نمی‌داشتند.

مؤلف متن که به زمان تثنیه (ر.ك باب ۸) تعلق دارد، دوران داوران را پس از گذشت زمانی طولانی تجزیه و تحلیل می‌کند. وی بر حسب تعالیم تثنیه‌ای، بین رویدادهای سیاسی و مذهبی این دوران پر اغتشاش، ارتباط مستقیم برقرار می کند و نابسامانی‌های قومی از دید وی نشان خشم یهوه بر بی وفایی قوم خود است. لیکن در پشت تمام این جریانات، متوجه رشد تدریجی این قوم گردنکش می باشد.

سرود جنگی دبوره

سیسرا بر بنی اسرائیل ساکن شمال ظلم روا داشته بود. با ندای «دبوره»، باراق فرماندهی جنگ مذهبی را بر عهده گرفت. جنگجویان در پایین کوه تابور به کنعانیان حمله بردند. بارانی سیل آسا در گرفت و بر اثر بارش، زمین گل آلود گردید و عرابه های آهنی سی سرا از کار افتاد. او به‌دست یاعیل، همسر مرد چادرنشین قینی که ازوی تقاضای مهمانوازی نمود کشته شد (کتاب داوران باب ۴) شعری جنگی که منعکس کننده این نبرد می‌باشد، در عهد قدیم ثبت شده است.

۵۶- داوران ۵

پادشاهان، بشنوید! شاهزادگان گوش دهید!
از من، از من سرودی برای یهوه می تراود.
یهوه خدای اسرائیل را حمد خواهم گفت.
یهوه، هنگامی‌که تو از سعیر حرکت نمودی،
حینی‌که سرزمین ادوم را درنور دیدی،
زمین تکان خورد، آسمان‌ها لرزیدند،
ابرها هم آب‌ها بارانید.
کوه‌ها در مقابل یهوه لرزان شدند،
در مقابل یهوه، خدای اسرائیل.
در روزهای شمجر پسر عنات،
شاهراه‌ها ترک شده بود؛
و مسافران از راه‌های غیر متعارف می‌رفتند.
حاکمان در اسرائیل نایاب و نابود شدند،
تا هنگامی که من دبوره برخاستم،
مشاوری در اسرائیل برخاست.
بیدار شو، بیدار شو، دبوره!
بیدار شو، بیدار شو، سرود جنگ بخوان!
شجاع باش، برخیز ای باراق،
ای پسر ابینوعم، اسیران خود را به اسیری ببر
قلب من برای رهبران اسرائیل سخت می‌طپد،
با کسانی از قوم که بیباکانه جلو ایستادند.
شما که بر الاغ‌های ماده سفید سوارید
و بر سر مسندها می‌نشینید،
و شما که شاهراه‌ها را می‌پیمایید، بخوانید
به فریادهای قومی شادمان که اطراف آبشخورها گرد آمده اند.»

سپس از قبایلی که به جنگ رفته اند یاد می‌شود، و قبایلی که به جنگ نرفته‌اند مورد شماتت قرار می گیرند اکنون شرح حماسی سیرد:

پادشاهان آمدند، آنها در صف جنگ ایستادند؛
سپس جنگیدند، آن پادشاهان کنعان،
در تعنك، بر آب‌های مجدو،
در حالی‌که هیچ غنیمت نقره با خود نبردند.
از اوج آسمان، ستاره ها جنگیدند،
از مدارهایشان بر ضد سی سرا جنگیدند.
سیل قیشون آنان‌را با خود برد،
سیل قدیم، سیل قیشون.
سم اسبها زمین را می کوبند؛
به‌سبب تاختن یعنی تاختن زور آوران ایشان
یاعیل در میان زنان مبارك باشد
در میان تمام زنانی که در چادرها ساکنند او مبارك باشد.
او آب خواست؛ یاعیل به وی شیر داد؛
در ظرفی ملوکانه برایش خامه آورد.
دست خود را دراز نمود تا میخ را برباید،
دست راست خود را، تا چکش کارگر را برباید.
او سی سرا را زد، سرش را خرد نمود
شقیقه‌اش را سوراخ نموده آنرا از هم پاشید.
نزد پاهایش غلطید، او افتاد، او بی حرکت ماند؛
جایی‌که غلطید، همان‌جا مرده افتاد.
از پنجره خم شده، می‌نگرد،
مادر سیسرا، از درون شبکه:
«چرا عرابه اش در آمدن تأخیر می‌کند؟
چرا چرخ‌های عرابه‌اش آهسته می آیند؟»

دانشمندترین خاتون‌هایش پاسخ می‌دهد،
لیکن او سخنان خود را به‌خود تکرار کرد:
«بدون تردید آنها غنیمت را یافته، تقسیم می‌کنند:
یك دختر، دو دختر برای هر مرد جنگی؛
و برای سیسرا رخت‌های رنگارنگ
یك رخت، دو رخت قلابدوزی شده برای شانه‌هایش...»
پس یهوه، همهٔ دشمانت هلاك شوند!
و بگذار آنانی‌که تو را دوست دارند مانند خورشید باشند
وقتی که در قوتش طلوع می کند!

تاریخ در این مرحله به حماسه ای مذهبی تبدیل می شود. سبك آن بسیار گویاست و ملهم از اشعار کنعانی می‌باشد (ر.ك ۳۱) واضح است که جو حاکم بر این جنگ مذهبی، از روحیه انجیل بسیار دور می‌باشد (ر.ك ۵۲و۵۳).

دعوت خدا از جدعون

جدعون از افرائیمیان است و کارهای درخشانش با یك حرکت قهرمانانه شروع می‌شود.

۵۷- داوران ۶:۲۵-۳۱

آن‌شب یهوه به جدعون گفت: «گاو هفت سالهٔ پدرت را بگیر، قربانگاه بعل را که به پدرت متعلق است منهدم کن و تمثال اشیره (تیر چوبی۱) کنار آن‌را قطع کن. سپس بر بالای این قلعه، برای یهوه خدایت قربانگاهی با بنای دقیق بساز. بعد گاو را بردار و به‌عنوان قربانی سوختنی بر تیر چوبی مقدس که قطع نموده‌ای بسوزان.» سپس جدعون ده نفر از نوکرانش را انتخاب نموده طبق آنچه که یهوه به او دستور داده بود عمل کرد. اما از آنجایی که برای انجام این کار در روز بیش از اندازه در ترس از خانواده اش و مردم شهر بسر می برد، آن‌را در شب انجام داد. صبح روز بعد، وقتی مردم شهر برخاسته، قربانگاه بعل نابود شده بود، تیر چوبی مقدس کنار آن اکنون قطع شده بود، و گاو بعنوان یك قربانی سوختنی بر قربانگاه تازه ساز سوخته شده بود. سپس بیکدیگر گفتند: «چه کسی اینرا کرده است؟» آنها جستجو

۱-تیر چوبی مقدس که در عبادتگاه ها و قربانگاه‌های دوران قبل از یکتا پرستی وجود داشت.

نمودند و تحقیق کرده فریاد زدند: «جدعون پسر یوآش آنرا کرده است.» سپس مردم شهر به یوآش گفتند: «پسرت را بیرون آور زیرا باید بمیرد، از آنجایی که قربانگاه بعل را نابود ساخته و تیر چوبی مقدس کنار آن را قطع نموده است. یوآش به همهٔ آنانیکه گردش جمع شده بودند جواب داد: «آیا شما می‌خواهید از بعل دفاع نمایید؟ آیا شما می‌خواهید مدافع حق او باشید؟ ... اگر او یك خداست، بگذارید از خودش دفاع نماید، حال که جدعون قربانگاهش را نابود ساخته است!»

این واقعه، شرحی بسیار گویا از رویداهای مذهبی آن دوران است. عمل برجستهٔ جدعون، بعل را به‌مبارزه دعوت می‌کند. این عمل بازگوکنندهٔ حضور روح یهوه بر جدعون می‌باشد که او را در زمرهٔ قهرمانان مذهب سینا می‌آورد.

جنگ‌های جدعون

۵۸- داوران ۷ تا ۹

یورش‌های کوتاه مدیانی‌ها، سرزمین اسرائیل را زیر و رو کرده بود. آنان محصولات را سوزانده و گله‌ها را از بین بردند. جدعون همه را به جنگ دعوت می‌کندبی‌صبری به مرداب اومردان بزدل و کسانی را که پس از یك راهپیمایی طولانی و بس دشوار برای فرونشاندن تشنگی، خود را با بی صبری به مرداب رسانده بودند، به‌کنار می زند. او سیصد مردشجاع راانتخاب نموده، به اردوگاه مدیانی‌ها شبیخون می‌زند و دو فرمانده مدیانی را که از آنان کینهٔ شخصی دارد، اسیر می‌سازد.

زبح و صلمونع با ارتششان در قرقور بودند... جدعون از راه چادرنشینان در طرف شرق نوبح و یجحیاه بالا رفته و هنگامیکه خود را در امان دید، به اردو حمله برد. زبح و صلمونع فرار کردند. وی آنها را تعقیب کرد؛ هم زبح و هم صلمونع، پادهاشان مدیان را به اسارت گرفت. و لشکر ایشان را کاملاً نابود ساخت...

او به زبح و صلمونع گفت: «مردانی که در تابور کشتید - به چه شبیه بودند؟» آنها جواب دادند: «آنها شبیه تو بودند. هر یك مانند شاهزاده‌ای!» جدعون پاسخ داد: «آنها برادران من، پسران مادر خود من بودند. چون یهوه زنده است، اگر آنها را زنده نگهداشته بودید، شما را نمی‌کشتم.» سپس به بزرگترین پسرش یتر گفت: «بایست و آنها را بکش.» اما پسر شمشیرش را نکشید؛ او جرأت نکرد؛ هنوز فقط یك پسر بچه بود. سپس زبح و صلمونع گفتند: «خودت بایست، و ما را زده بینداز؛ زیرا قدرت یك مرد به‌منزلهٔ خود اوست.» پس جدعون ایستاده، زبح و صلمونع را کشت؛ و هلال‌ها را از دور گردن

شترهایشان در آورد. (۸:۱۰-۲۱)

پس از این پیروزی، افرائیمیان خواستند جدعون را به پادشاهی برسانند، اما وی نمی پذیرفت. لیکن پسر از مرگش، پسر او ابی ملك در شکیم سلطنت را پذیرفت. این ماجرا پایان خوشی نداشت، زیرابنی اسرائیل هنوز برای نظام سلطنتی آماده نبود.

در جلعاد، داوری دیگر به‌نام یفتاح بر ضد امونی‌ها جنگید (طبق روایتی دیگر، بر ضد موآبیان) و بر اثر نذری جاهلانه، دخترش را به‌دست خویش به‌عنوان قربانی سر برید.

این روایات سندی است برای شناخت اتفاقات و آداب و رسوم عصر داوران. انتقامجویی جدعون را نباید به دیدهٔ بی رحمی نگریست، بلکه به‌عنوان احقاق حق، زیرا در ان‌زمان هیچ‌گونه مرجع قانونی برای تعیین عدالت اجتماعی وجود نداشت. قبلاً دیدیم که بر حسب‌شریعت موسی، اگر انتقام خون طبق اصل قصاص صورت گیرد، جنبهٔ شرعی پیدا می‌کند (۳۸). به این ترتیب است که سرنوشت مذهب یهوه در یك مقطع زمانی پر اغتشاش مشخص می‌شود و رهبران بلند پایهٔ اسرائیل برای جلوگیری از تسلط آئین‌های بت پرستی بر آن قوم، وادار به مبارزه ای سخت و مداوم می گردند.

شمشون

در کتاب داوران، سرگذشت شمشون از اهمیت خاصی برخوردار است. زیرا شمشون در زمانی زندگی می‌کرد که بنی اسرائیل تحت تسلط فلسطینیان قرار داشت و به آنان باج می‌پرداخت. شمشون ضمن دارا بودن مقام داوری، قهرمانی زیرك نیز بود که با اعمال عجیب خود، چندین بار اشغال‌گران را به ستوه آورد. قدرت خارق العادهٔ شمشون ناشی از نذری است که در بدو تولد برای وی کرده بودند.

۵۹- داوران ۱۳

مردی بود از صرعه ازقبیلهٔ دان به‌نام مانوح. زن او نازا بود، هیچ فرزندی به‌دنیا نیاورده بود. فرشتهٔ یهوه به این زن ظاهر شد و به او گفت: «تو نازا هستی و هیچ فرزندی نداشته‌ای. اما از حالا به بعد شدیداً مواظب خود باش. هیچ شراب یا مشروب قوی ننوش، و هیچ چیز ناپاك نخور. زیراآبستن شده پسری خواهی زایید. هیچ تیغی نباید سرش را لمس نماید، زیرا آن پسر از رحم مادرش نذیر خدا خواهد بود. اوست که نجات اسرائیل از قدرت فلسطینیان را آغاز خواهد نمود.»...

بعد از این تجلی، مانوح و زنش نزد خداوند استغاثه می نمایند و بار دیگر فرشتهٔ خداوند بر زن ظاهر می‌شود:

زن به‌سرعت دویده به شوهرش خبر داد... مانوح برخاسته به‌دنبال زنش رفت، و به آن مرد رسیده به او گفت: «آیا تو همان مردی هستی که با این زن صحبت کردی؟» او جواب داد: «من هستم». مانوح ادامه داد: «وقتی حرف‌هایت به انجام رسید، قانون زندگی آن پسر چه باید باشد؟ او چگونه باید رفتار نماید؟» و فرشتهٔ یهوه به مانوح جواب داد، «بگذار او نیز از چیزهای که این زن را بر حذر داشتم، پرهیز کند...» سپس مانوح به فرشتهٔ یهوه گفت: «به ما افتخار بده که با ما بمانی که برایت بزغاله‌ای تهیه نماییم.» فرشتهٔ یهوه به مانوح گفت: «حتی اگر با شما می‌ماندم، غذایتان را نمی خوردم؛ اما اگر می‌خواهید یك قربانی سوختنی تهیه کنید، آنرا به یهوه تقدیم نمایید.» سپس مانوح به فرشتهٔ یهوه گفت: «اسمت چیست، تا وقتی که حرف‌هایت به انجام می رسند از تو تجلیل کنیم؟» فرشتهٔ یهوه جواب داد: «چرا اسم مرا می‌پرسید؟ این یك راز است.» سپس مانوح بزغاله و نذر را گرفته، به‌عنوان قربانی سوختنی بر آن صخره به یهوه که به‌عمل آورندهٔ رازهاست تقدیم کرد. در حالی‌که شعلهٔ آتش از قربانگاه بطرف آسمان بالا می‌رفت، فرشتهٔ یهوه در شعله، جلوی چشم مانوح و زنش بالا رفت و آنها رو به زمین افتادند. مانوح فهمید که این فرشتهٔ یهوه بود. و مانوح بزنش گفت: «ما مسلماً خواهیم مرد، زیرا خدا را دیده‌ایم.» زنش به وی جواب داد: «اگر یهوه می‌خواست ما را بکشد، از دست ما یك قربانی سوختنی و نذر قبول نکرده بود و تمام این چیزها را به‌ما نگفته بود.» آن‌زن پسری به‌دنیا آورد و نامش را شمشون گذاشت. آن بچه بزرگ شد و یهوه او را برکت داد؛ و روح یهوه به برانگیختن او آغاز نمود...

شمشون بالغ شد و قدرت خارق‌العادهٔ او باعث وحشت فلسطینیان گردید، زیرا از نیروی وی واهمه داشتند اما همان‌طور که هرکول فریفته اومفال شد، این پهلوان نیز قلبی ضعیف داشت و فریفتهٔ دلیله گردید که رازش را دانست و موهایش را چیده، او را بیچاره و ضعیف تسلیم دشمنانش کرد. شمشون به زندان افتاد و کارش چرخاندن سنگ آسیاب بود، اما قلب خود را به‌سوی خدا بازگرداند و سرانجام یك معبد فلسطینی را ویران نموده، خود زیر ستون‌ها و سنگ‌های آن مدفون شد.

۱- ماجرای شمشون تصویری است از آداب و رسوم، بنابراین سندی تاریخی می‌باشد، اما جزئیاتی که در متن بچشم می‌خورد گویای این امر است که ذوق و تخیلات تودهٔ مردم نیز در آن بی‌تأثیر نبوده. نویسنده کتاب داوران به‌خاطر آن این ماجرا را نوشته است تا شرایط زندگی بحرانی قوم اسرائیل را در آن برهه از زمان نشان داده باشد.

۲- تصویر آغاز زندگی این قهرمان به‌گونه ای نگاشته شده است که گویای رسالت آیندهٔ شمشون می‌باشد. فرشته یهوه در این متن گویای حضور خود یهوه، یا به‌عبارت دیگر، نشانه‌ای ظریف از ظهور یهوه بر آدمیان می‌باشد. لوقا از این متن برای بیان تولد یحیی تعمید دهنده که او نیز فرزندی بود که از پیش رسالتش تعیین شده بود، استفاده می‌کند (لوقا باب ۱).

کودکی سموئیل

اینك باز در مقابل فرزندی هستیم که رسالتش از پیش معین گشته بود ، و آن سموئیل کوچك است.



۶۰- اول سموئیل ۱-۳

مردی بود از رامه تایم - صوفیم از کوهستان‌های افرائیم بوده و نامش القانه بود... او دو زن داشت، یکی به‌نام حنا ، و دیگری فننه؛ فننه فرزندانی داشت، اما حنا هیچ نداشت. هر سال این مرد عادت داشت از شهرش برای پرستش و قربانی برای یهوه صبایوت به شیلوه، برود. دو پسر عیلی، حفنی و فیخاس، به‌عنوان کاهنان یهوه در آنجا بودند.

«حنا » که از عدم باروری خود بیش از حد اندوهگین بود ،در یکی از زیارت‌ها به شیلوه از ته دل به درگاه یهوه دعا خواند. خدا نیازش را برآورده کرد و او را صاحب پسری نمود که نامش را سموئیل نهادند.

وقتی که او را از شیر گرفته بود، وی را با خود به‌همراه یك گاو نر سه ساله، یك کیل (معادل ۴/۵ تا ۹ گالون) آرد و یك مشك شراب به معبد یهوه در شیلوه آورد.. آنها گاو نر را کشته و مادر بچه پیش عیلی آمد. او گفت: «اجازه بده، سرور من. زنده باشی، سرور من، من همان زن هستم که اینجا در کنار تو ایستاده به یهوه دعا می‌کردم. این همان بچه‌ای است که برایش دعا نمودم، و یهوه آنچه را که از او خواستم به‌من بخشید. اکنون من او را برای تمام عمرش به یهوه واگذار می‌نمایم. او به یهوه واگذار شده است. » پس در آنجا خداوند را عبادت نمودند.

هنگامی که القانه به خانهٔ خود به راما رفت، آن پسر برای خدمت به یهوه در حضور عیلی کاهن ماند... او بر کمرش ایفود کتانی بسته بود. مادرش عادت داشت که برای او قبایی کوچك درست کند که هر سال وقتی با شوهرش برای تقدیم قربانی سالانه آن بالا می‌آمدند، برایش می‌آورد. ... در آن‌روزها کلام یهوه نادر بود و رؤیا مکشوف نمی‌شد. روزی بر حسب اتفاق عیلی در اتاقش دراز کشیده بود.

چشمانش شروع به تار شدن کرده بود؛ دیگر نمی‌توانست ببیند. چراغ خدا هنوز خاموش نشده بود، و سموئیل در مکان مقدس یهوه، جایی‌که تابوت خدا قرار داشت، دراز کشیده بود. یهوه سموئیل را خواند او گفت: «اینجا هستم.» سپس پیش عیلی دویده، گفت: «اینجا هستم، زیرا تو مرا صدا زدی.» عیلی گفت: «من صدا نکردم. برگرد و دراز بکش.» ... بار دیگر یهوه ندا کرد، «سموئیل! سموئیل!» سموئیل برخاسته، پیش عیلی رفت و گفت: «اینجا هستم زیرا تو مرا صدا زدی.» او پاسخ داد: «من ترا صدا نزدم پسرم؛ برگرد و دراز بکش.» سموئیل خداوند را هنوز نمی‌شناخت و کلام یهوه بر او مکشوف نشده بود. بار سوم، دوباره یهوه ندا کرد. او برخاسته، پیش عیلی رفت و گفت: «اینجا هستم، زیرا تو مرا صدا زدی.» در آنوقت عیلی دریافت که این یهوه بود که پسر را صدا می‌زد، و به سموئیل گفت: «برو و دراز بکش، و اگر کسی صدا بزند بگو: «صحبت کن یهوه، بنده ات می شنود.» پس سموئیل رفته، در جای خود دراز کشید.

در آن‌وقت یهوه آمده، در کنار ایستاد و مثل دفعات پیش خواند: «سموئیل! سموئیل!» سموئیل جواب داد: «صحبت کن یهوه، بنده‌ات می‌شنود.» سپس یهوه به سموئیل گفت: «قصد دارم در اسرائیل کاری کنم که گوش همهٔ کسانی که آن‌را می‌شنوند صدا کند. در آن‌روز به هر چه دربارهٔ خانهٔ عیلی گفته‌ام از اول تا آخر عمل خواهم نمود.من بر خانهٔ او تا به ابد داوری خواهم نمود به سبب گناهی که می‌داند، چون‌که پسرانش بر خود لعنت آوردند و او ایشان را منع ننمود. بنابراین برای خاندان عیلی قسم خوردم که گناه خاندان عیلی به قربانی و هدیه تا به ابد کفاره نخواهد شد.»

سپس سموئیل تا صبح هنگامیکه درهای معبد خدا را باز کرد، بی‌حرکت دراز کشید. او از گفتن آن رویا به عیلی می‌ترسید. اما عیلی او را صدا زده، گفت: «سموئیل، پسرم»... و پرسید: «یهوه به تو چه پیامی داد؟ آنرا از من پنهان نکن. خدا این و بیشتر از این‌را بر سرت آورد، اگر چیزی از آنچه او به‌تو گفت وا بگذاری.» سپس سموئیل همه چیز را به او گفت و چیزی وانگذاشت. عیلی گفت: «او یهوه است؛ بگذار آنچه که به‌نظرش خوب است انجام دهد!»

۱- این روایت نوشته هنرمندی بزرگ است، که حاوی نکات ظریفی از لحاظ روان شناسی بوده، خصوصیات افراد را بطور مختصر و گویا تصویر می کند، و ماجرا را با استفاده از روش‌های ماهرانه بیان نموده، آنرا لبریز از احساسات نهانی ساخته است و در جوی شیرین، جذابیت کودکی و صمیمیت خانوادگی را نشان می‌دهد. همه این نکات به متن مذکور ارزشی خاص بخشیده، به‌طوریکه در میان تمام روایات کهن بی‌نظیر است.

۲-مثل فوق تصویری پر معنا از زندگی یك خانواده اسرائیلی در پایان دوران داوران است. بنی اسرائیل در آن زمان قومی است

اسکان یافته و مذهبش با شرایط زندگی کشاورزی تطبیق پیدا کرده است. شیلوه عبادتگاه قبایل متحد اسرائیل است که بارگاه عهد (صندوقچه عهد) در آنجا به امانت سپرده شده. آنچه در این متن بچشم می‌خورد عبارت است از زندگی روستایی، زیارتهای سالانه، مراسم ساده و مملو از مفاهیم مذهبی، محیط سادهٔ عبادتگاهی کوچك و روستایی که در آن کاهنی از قبیله لاوی به‌خاطر پسران بی وفایش به گرفتاری دچار می‌شود و همچنین زندگی روحانی مردم با دعاها و نذرها و غیره.

۳- ماجرای دوران کودکی سموئیل که روشن کنندهٔ موضوع دعوت الهی می‌باشد، مانند دیگر روایاتی که پیرامون این محور می‌چرخند به شکلی مؤثر و پر معنا نوشته شده، لیکن از هر متن دیگری در این زمینه تکان دهنده تر است (۱۱، ۲۶، ۵۰).

به‌دنبال ماجرای این متن، نبرد با فلسطینی ها ادامه می یابد. پسران عیلی کشته می شوند و صندوقچه عهد به‌دست دشمن می‌افتد. عیلی فوت می‌کند. اما فسطینیان دچار تردید می شوند که مبادا صندوقچه عهد باعث بدبختی آنها شود و بالاخره آن را به قلمرو اسرئیل پس می‌دهند.

سموئیل بزرگ می شود و از آنجایی که از روح خدا الهام یافته بود، با شخصیت شناخته شده‌اش داور اسرائیل می‌گردد. اما نباید از نظر دور داشت که آن دوران، کماکان تیره و تار است، زیرا فلسطینیان هنوز بر تمام آن سرزمین تسلط دارند. یهودیان از یکدیگر می‌پرسند، پس وعده‌های یهوه چه خواهد شد؟ این سؤال که از ابتدای کتاب خروج در دل آنان بود، اکنون بار دیگر زنده می‌گردد (۲۵).

* * *

فصل پنجم

شکوه سلطنتی

بنی اسرائیل تا این زمان ائتلافی از قبایل بود. با آغاز نظام سلطنت، بنی اسرائیل تبدیل به دولتی مرکزی گردید.که خیلی زود در زمان سلطنت داود و سلیمان به اوج عظمت سیاسی خود رسید و در عین حال، مذهب موسایی در برخورد با بت‌پرستی کنعان پیروز گردید. این مقطع تاریخی آکنده از جوشش حیات و جوانمردی در صفحات کتاب‌های سموئیل و پادشاهان به‌رشته تحریر درآمده است.

۱- پیدایش سلطنت: شائول و اوائل دوران داود

درختان در طلب پادشاه

برداشت قوم از سلطنت در دوران داوران چه بود؟ در کتاب عهدعتیق روایتی وجود دارد که در این باره آگاهی کاملی به ما می‌دهد. این روایت به «یوتام» نسبت داده شده است، زمانی که ابی‌ملك پسر جدعون در شکیم، سلطنتی ناپایدار تشکیل داده بود (۵۸).

۶۱- داوران ۹:۸-۱۵

«روزی درختان بیرون رفتند
تا پادشاهی مسح کنند که بر آنها حکومت کند.
آنان به درخت زیتون گفتند: «پادشاه ما باش!»
درخت زیتون به آنها پاسخ داد: «آیا باید از روغنم که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم می‌دارند چشم بپوشم، تا رفته، بر درختان فرمانروایی کنم؟»
سپس درختان به درخت انجیر گفتند:
حال تو آمده پادشاه ما شو!

درخت انجیر به آنان پاسخ داد:
آیا باید از شیرینی خود چشم‌بپوشم، از میوهٔ عالی خود صرف‌نظر کنم، تا رفته، بر درختان فرمانروایی نمایم؟
سپس درختان به مو گفتند:
حال تو آمده، پادشاه ما شو!
مو به آنان پاسخ داد:
آیا باید از شیرهٔ خود که خدا و انسان را شاد می‌کند چشم پوشم، تا رفته، بر درختان فرمانروایی نمایم؟
سپس همهٔ درختان به بوتهٔ خار گفتند:
حال تو آمده، پادشاه ما شو!
و بوتهٔ خار به درختان پاسخ داد:
اگر شما با کمال ایمان مرا مسح کنید تا بر شما سلطنت کنم، پیش آمده، در سایهٔ من پناه گیرید. اگر نه از بوتهٔ خار آتش خواهد آمد و سروهای لبنان را خواهد بلعید.

جنبهٔ کنایه‌ای این متن روشن است. در این گفتگو حس مساوات طلبی چادرنشینیان که به گذشتهٔ خود متکی بوده، غیرتمند نسبت به استقلال خود می‌باشند قابل لمس است. همین روحیه سرچشمهٔ یکی از دو روایتی است که در کتاب‌مقدس مربوط به نظام سلطنتی اسرائیل می‌باشد.

اسرائیل در طلب پادشاه

۶۲- کتاب اول سموئیل ۸:۴-۲۲؛ ۱۰:۱۷-۲۵

پس تمام بزرگان اسرائیل گرد هم آمده و در رامه پیش سموئیل آمدند. آنها به او گفتند: «ببین، تو پیر و سالخورده هستی و پسرانت راه‌های ترا دنبال نمی‌کنند. پس به‌ما پادشاهی بده مانند تمام ملت‌های دیگر، که بر ما حکومت کند. این‌که می‌گفتند: «بگذار پادشاهی داشته باشیم تا بر ما حکومت نماید» سموئیل را ناخشنود ساخت. پس به یهوه دعا کرد. اما یهوه به سموئیل گفت: « از حرف قوم در هر چه که به تو می‌گویند اطاعت کن، زیرا تو نیستی که آنها رد نموده‌اند؛ آنان مرا از حکومت بر آنان رد

کرده‌اند. هر چه از روزی که آنها را از مصر بیرون آوردم بمن کرده‌اند – مرا ترك نموده، خدایان دیگر را خدمت کردند – اکنون به تو می‌کنند. پس باشد، حرفشان را اطاعت کن؛ فقط باید جداً به آنها اخطار کنی و از حقوق پادشاهی که باید بر آنها سلطنت نماید آنان را آگاه نمایی.

سموئیل هر چه را که یهوه گفته بود به قومی که از او پادشاهی می‌خواستند تکرار نمود. او گفت:«اینها هستند حقوق پادشاهی که باید بر شما سلطنت نماید. او پسران شما را گرفته به عرابه‌رانی و سواره نظام خود خواهد گماشت، و آنها در جلوی عرابه‌اش خواهند دوید. او آنها را به‌عنوان رهبران یك‌هزار و رهبران پنجاه به‌کار خواهد برد؛ او آنها را به شخم زمین شخصی خود و برداشت محصولش و ساختن اسلحه‌های جنگیش و اسباب عرابه‌هایش مجبور خواهد نمود. او همچنین دختران شما را برای عطرکشی، آشپزی و نانوایی خواهد گرفت. وی بهترین مزارع‌تان، تاکستان‌ها و باغ‌های زیتون شما را گرفته، به افسرانش خواهد داد. اوبر محصولات و تاکستان‌های شما مالیات یك‌دهم خواهد بست، تا برای خواجه سرایان و افسرانش تهیه ببیند. وی بهترین نوکران و مستخدمه‌های شما، گلهٔ گاوتان و الاغ‌های شما را خواهد گرفت و آنها را مجبور خواهد نمود که برایش کار کنند. او بر گله‌های گوسفندانتان مالیات یکدهم خواهد بست، و خود شما بردگان او خواهید شد. هنگامی که آن روز آید، شما به‌دلیل پادشاهی که برای خود انتخاب نموده‌اید فریاد خواهید کرد، اما در آن روز، خدا به شما پاسخ نخواهد داد.

قوم از شنیدن کلام سموئیل امتناع کردند. آنان گفتند:«نه! ما یك پادشاه می‌خواهیم، تا اینکه به‌نوبهٔ خود مانند ملل دیگر باشیم؛ پادشاه‌مان بر ما حکومت نموده و رهبرمان خواهد بود و در جنگ‌هایمان خواهد جنگید...» پس یهوه به سموئیل گفت: «صدای آنان را گوش کرده، برایشان پادشاهی مقرر فرما!» سموئیل به مردان اسرائیل گفت: «هر یك از شما به شهر خود بازگردد!»...

سموئیل قوم را در مصفه پیش یهوه گرد هم خواند و به اسرائیلیان گفت:«یهوه خدای اسرائیل صحبت نموده است و می‌گوید:من اسرائیل را از مصر بیرون آورده، شما را از قدرت مصریان و همهٔ آنانی که بر شما ستم می‌نمودند آزاد ساختم. اما شما امروز خدایتان را رد کرده‌اید، او که شما را از همهٔ بلاها و تنگی‌های‌تان نجات داد؛ و گفته‌اید: تو باید بر ما پادشاهی مقرر کنی! پس باشد در مقابل یهوه طبق قبایل و طوایف‌تان قرار گیرید.»

شائول پسر قیس از قبیله بنیامین طبق نوعی گزینش که جزئیات آن برای ما مجهول است، به پادشاهی انتخاب شد.

شائول در حالی‌که در میان قوم ایستاد، یك سر و شانه از همهٔ آنها بلندتر بود. سپس سموئیل به تمام قوم گفت:«آیا مردی را که یهوه انتخاب نموده است دیده‌اید؟ هیچ کس در تمام قوم نیست که با او برابری کند.» و همهٔ قوم او را تحسین نموده و فریاد زدند:«زنده باد پادشاه!»

۱ – مخالفت سموئیل که در واقع سخنگوی مخالفان سلطنت بوده به دو دلیل بوده است: اول دلیل روانشناسی (همانند سخنرانی قبلی) و دلیل دوم مذهبی. اسرائیل دارای حکومت خداوندی بود. شاه وی یهوه بود. باوجود این سموئیل نبی سلطنت را متبرك می‌دارد.

۲ – درست است که سنت ضد سلطنتی به بقای خود در نواحی شمال در بین محافل انبیایی ادامه داشت و وقتی اسرائیل تجربه شاهان بد را دید این طرز تفکر ضد سلطنتی موفقیتی بیشتری بدست آورد (۸۷، ۸۸، ۹۲، ۱۰۸). احتمالاً در این دوران بوده است که این روایات شکل واقعی ادبی خود را پیدا کرده است.

تقدیس شائول

روایت دیگری به موازات روایت قبلی، جریان را نوع دیگری نشان می‌دهد:

۶۳– کتاب اول سموئیل ۱:۹ تا ۱۶:۱۰–۱:۱۱–۱۵–۲۶:۱۰–۲۷

در میان مردان بنیامین مردی بود به‌نام قیس ... که شخص مقتدری بود. او پسری داشت به‌نام شائول، جوان و خوش اندام در میان بنی اسرائیل کسی خوش‌اندام‌تر از او نبود؛ وی از بقیهٔ قوم یك سرو شانه بلندتر بود. در این موقع الاغ‌های مادهٔ قیس پدر شائول گم شده بودند، پس قیس به شائول گفت: «پسرم، یکی از نوکران را با خود برداشته، راه بیفت؛ برو و دنبال الاغ‌های ماده بگرد».

شائول با یکی از خادمینش به صحرا می‌رود اما الاغ‌ها را نمی یابد. تصمیم می‌گیرد که راه بازگشت را در پیش گیرد، اما ...

خادم جواب داد:«ببین مرد خدایی در این شهراست، مردی محترم؛ هر چه می‌گوید به حقیقت می‌پیوندد. پس بیایید به آنجا برویم؛ شاید او به راهنمایی ما در سفری که در پیش گرفته‌ایم قادر باشد...» آنها به‌طرف شهری که مرد خدا در آن بود به‌راه افتادند.

هنگامی که آنها از سراشیبی به‌سوی شهر بالا می‌رفتند، به دخترانی برخوردند که برای کشیدن آب بیرون می‌رفتند، و به آنان گفتند:«آیا آن رائی اینجاست؟» – دختران جواب دادند:«بله، رائی در جلوی شماست. او امروز به شهر آمده است، زیرا امروز قوم بر مکان بلند یك قربانی دارند. شما او را به‌محض

ورود به شهر قبل از این‌که برای غذا به مکان بلند برود، ملاقات خواهید نمود. تا او نیاید قوم غذا نخواهند خورد. زیرا که او می‌باید اول قربانی را برکت دهد و بعد از آن دعوت شدگان بخورند. پس اینك بروید زیرا که الان او را خواهید یافت...»

پس آنها به‌طرف شهربالا رفتند، و در حالی‌که از دروازه می‌گذشتند سموئیل به مقابل آنها به‌سوی مکان بلند بیرون آمد. در این موقع یهوه مکاشفه‌ای در روز قبل از آمدن شائول به سموئیل داده و گفته بود: «فردا حدوداً همین وقت از سرزمین بنیامین مردی را پیش تو خواهم فرستاد؛ تو باید او را به‌عنوان رهبر بر قوم من اسرائیل مسح کنی، و او قوم مرا از قدرت فلسطینیان نجات خواهد داد؛ زیرا پریشانی قوم خود را دیده‌ام و فریادشان به من رسیده است.» وقتی سموئیل شائول را دید، یهوه به او گفت: «این همان مردی است که درباره‌اش به تو گفتم: «او بر قوم من حکومت خواهد نمود.» شائول بر دروازه رو به سموئیل کرده، گفت: « خواهش می‌کنم به من بگو خانهٔ رائی کجاست؟» سموئیل به شائول جواب داد: «من آن رائی هستم. در جلوی من به‌طرف مکان بلند بالا برو. شما امروز با من غذاخواهید خورد. صبح من ترا ترك نموده و هر چه در قلب توست به‌تو خواهم گفت. راجع به الاغ‌های ماده‌ای که سه روز پیش گم کردی، دربارهٔ آنها نگران نباش؛ آنان تا حال پیدا شده‌اند، وانگهی آرزوی تمامی بنی اسرائیل بر کیست؟ آیا بر تو و تمامی خاندان پدر تو نیست؟» شائول سپس جواب داد: «مگر من یك بنیامینی که کوچکترین همهٔ قبایل اسرائیل است نیستم؟ و مگر خانوادهٔ من کمترین تمام خانواده‌های قبیلهٔ بنیامین نیست؟ چرا تو چنین کلماتی به‌من می‌گویی؟»

شائول وخادمش به همراه سموئیل به مکان بلند بالا رفتند و در سفره آیینی شرکت کردند سپس شب را نزد سموئیل ماندند.

هنگام سحر، سموئیل بر پشت بام شائول را صدا زد: «بلند شو؛ من باید تورا ترك نمایم.» شائول بلند شد، و هردوی آنها، او و سموئیل بیرون رفتند. آنها تا انتهای شهر راه رفته بودند که سموئیل به شائول گفت: «به خادم بگو که راهش را در جلوی ما ادامه دهد، اما تو برای لحظه‌ای بی‌حرکت بایست، و من کلام خدا را به تو خواهم شناساند. سموئیل شیشهٔ کوچکی از روغن برداشته آن را بر سر شائول ریخت؛ سپس او را بوسیده گفت: «آیا یهوه ترا مسح نکرده است تا ترا حاکم میراثش بگرداند؟»

سپس سموئیل به شائول علائمی را نشان داد که حقیقت حرف‌هایش را درك کند. شائول بازگشت. نشان‌ها و علائم به ظهور پیوست با وجود این شائول تمام جریان را مخفی نگاه داشت. در این بین شاه عمونیان به شهر یابیش جلعاد حمله کرد ساکنان شهر از قبایل متحد یاری خواستند.

اکنون شائول در همان‌موقع از مزارع، بر پشت گاوهای نرش داخل می‌شد، و گفت: «موضوع چیست؟ چرا قوم گریه می‌کنند؟» آنان به او آنچه را که مردان یابیش گفته بودند توضیح دادند و وقتی شائول این کلمات را شنید، روح یهوه بر او قرار گرفت، و غضبش تحریك شده، به‌شدت شعله کشید. یك جفت گاو نر برداشت و آن را تکه تکه نموده، به‌وسیلهٔ قاصدانی با این کلمات به سراسر قلمرو اسرائیل فرستاد: «اگر کسی با شائول و سموئیل همگام نشود، با گاوهای نرش چنین خواهد شد!» با این کار، ترسی از یهوه بر قوم افتاد و آنها چون مرد واحد حرکت کردند.

و پس از پیروزی

سموئیل به قوم گفت: «بیایید تا به جلجال برویم و سلطنت را در آنجا از سر نو برقرار کنیم!» پس تمامی قوم به جلجال رفتند. آنجا در جلجال شائول را به حضور یهوه پادشاه ساختند و قربانی‌های سلامتی به‌حضور یهوه ذبح نموده، شائول و تمامی مردمان اسرائیل در آنجا شادی عظیم نمودند... سموئیل به خانهٔ خود به جبعه رفت و فوجی از کسانی‌که خدا دل ایشان را برانگیخت همراه وی رفتند. اما بعضی از اوباش گفتند: «این شخص چگونه ما را برهاند؟»

۱ – توجه کنید این نوشته‌ای که خواندید چقدر روان است. به مشخصاتی که درباره آداب و رسوم بنی اسرائیل در اواخر عصر داوران داده شده است دقت کنید (مقایسه شود با ۶۰). کنعانیان این عادت را داشتند که بر قله کوه‌ها «مکان‌های مقدس» ایجاد کنند تا در آنجا خدایان خود را عبادت نمایند (کلمه مکان بلند از اینجا می‌آید) پس از تصرف کنعان بنی اسرائیل کم کم این عبادتگاه‌های قدیمی مشرکین و بت‌پرستان را به یهوه تخصیص دادند.

۲ – روش این روایت در چگونگی معرفی وقایع با روش قبلی منطبق نیست. در این روایت ازدید طرفداران سلطنت گفته شده است که به‌نظر آنها سلطنت متبرك و موهبتی خداوندی است: سموئیل سخنگوی یهوه، مأموریت شائول را برایش آشکار می‌سازد و او را مسح می‌کند تا قدرت خداوند در او قرار گیرد. با پیروزی شائول بر عمونیان. خداوند فرد برگزیده خود را خود انتخاب کرده است و بعد مجمع عمومی مردم نهاد جدید سلطنت را تصویب می‌نمایند. مخالفین سلطنت در اینجا مردمان بی‌سروپا و عوام معرفی شده‌اند (فرزندان بت‌بلیعال که از نظر اسرائیلیان رئیس شیاطین بود) اختلاف بین دو روایت مسلماً از دید نویسنده و راوی پنهان نبوده است با وجود این، این دو روایت را درکنار یکدیگر آورده است تا مانند مورخی بی‌طرف خود را نشان دهد: به‌نظر او این‌طور رسیده است که آوردن هر دو روایت مفیدتر است زیرا تجربهٔ دیرینهٔ قرون به او قبولانده است که سلطنت در اسرائیل می‌تواند هم بهترین و هم بدترین نهادها باشد.

*۳– **رسم مسح** .– از راه این رسم به شاه وظیفه‌ای داده می شود که کاملاً مدنی نبوده بلکه مذهبی هم هست. مسح که به‌معنای تدهین یا ریختن روغن بر سراست به زبانی عبرانی «مشیاح» گفته می‌شود که کلمه مسیح از آن است. در اسرائیل باستان این شاه است که مسیح*

یهوه است. بعد در انتظار مسیحی در آینده می‌باشند و آن مسیحی است که شاهی آرمانی است.تا فرا رسیدن آن زمان امید آن است که یهوه به مسیح خود (و به‌وسیله او قوم او) پیروزی و خوشبختی دهد و این نخستین شکل نجات‌بخش مسیحایی است.

سلطنت شائول و آغاز دوران داود

۶۴- کتاب اول سموئیل ۱۳-۲۷



شائول حکومت خود را بر اسرائیل مستحکم نمود و همه جا برضد تمام دشمنانش جنگید: بر ضد موآب، عمونیان، ادوم، پادشاه صوبه، فلسطینیان؛ به هر جایی که رو می‌کرد پیروز بود. او اعمال شجاعانه بزرگی انجام داد. او عمالقه را شکست داده، اسرائیل را از قدرت غارتگران آنها رهایی داد... جنگی شدید بر ضد فلسطینیان در سراسر زندگی شائول جریان داشت. شائول هر مرد قوی یا دلاوری را که به چشمش می‌خورد به خدمت خود می‌گرفت (۱۴:۴۷-۵۲).

این روایات دربردارنده فتوحات جنگی دلاوران شائول است:

فتوحات یوناتان پسر شائول در نبرد با فلسطینیان (کتاب اول سموئیل ۱۴-۱۳)،

فتوحات خود شائول در لشگر کشی بر ضد عمالیقیان که موجب رنجش و دوری بین شائول و سموئیل گردید(اول سموئیل۱۵).

خداوند به سموئیل گفت:«تو را نزد یسای بیت لحمی می‌فرستم زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نمودم. ظرف خود را از روغن پر کرده و برو!»... سموئیل ظرف روغن را گرفته داود را در میان برادرانش مسح نمو.د از آن روز و بعد روح خداوند بر داود مستولی شد.

و سرانجام فتوحات داود که به عنوان جنگجوی برجسته‌ای به ارتش شائول پیوسته بود، می باشد. در روایت‌های عامه، دلاوری‌های شاه آینده در پیروزی او بر جلیات خلاصه شده است. پیروزی که در متن مختصرتری به یکی از «سربازان گارد» نسبت داده شده است (کتاب اول سموئیل ۱۷ و ر.ك به کتاب دوم سموئیل ۲۱:۹). با گذشت زمان خلق و خوی شائول عوض شد و تندخو گردید و از شهرت سردار جوان خود که وی را داماد و رئیس گارد خود ساخته بود، ترسناك بود (کتاب اول سموئیل ۱۸). یوناتان بیهوده کوشید تا نظر پدر را تغییر داده و جان دوستش را برهاند. داود از ترس بازداشت فرار کردو نزد سموئیل به رامه رفت (کتاب اول سموئیل ۲۰-۱۹). پشتیبانی رائی

سالخورده، نظرها را به‌سوی داود جلب می‌کند. آیا در وی برگزیدهٔ جدید خداوند را نمی‌دید؟

شائول به تعقیب داود پرداخت. داود به عبادتگاه «نوب» پناه یافت. شائول کاهنان آن معبد را قتل عام کرد. سپس ردپای داود را در نزد شاه فلسطینیان «جت» درصحرای یهودا در کشور موآب پیدا کردند. همه مخالفان و خویشاوندان به وی پیوستند. مدت زمانی در نقش سوارکاری دربدر بود. همه جا به وی خیانت می‌شد و همه جا از تعقیب دشمنان فرار می‌کرد (کتاب اول سموئیل ۲۳-۲۱). دربسیاری از موارد روشن بود که وی مردی آزاده است حتی وقتی فرصت کشتن شائول را یافت از کشتن او صرفنظر نمود (کتاب اول سموئیل ۲۶ و ۲۴). تمنای ابیجائیل را که نابال شوهرش او را به سخره گرفته بود پذیرفت و بر حس انتقامجویی خودغلبه کرد (کتاب اول سموئیل ۲۵).

سرانجام وقتی از هر طرف در تهدید بود به شهر جت نزد شاه فلسطینیان رفت و مأمور شد تا با راهزنان اسماعیلیه مقابله کند (کتاب اول سموئیل ۲۷). اما در این زمان فلسطینیان متحد کنعانیان در قلعه‌های محکم سنگر گرفته، تصمیم داشتند با ضربه‌ای کار شائول را یکسره نمایند...

تمام این روایات بسیار زنده و جاندار، به‌قدری دلکش و جذاب است که جا دارد جداگانه در منتخباتی دیگر آورده شود و علاوه بر ارزش‌های تاریخی، مثالهای جالبی از آداب و رسوم آن زمان را برای ما روشن می‌سازد. به‌هرحال، خواندن آن آدمی را وا می‌دارد که درباره مشیت خداوندی تفکر کند که چگونه از یك فرد فراری و دربدر، بنیان‌گذار بزرگ اسرائیل را بوجود می‌آورد.

مرگ شائول

۶۵- کتاب اول سموئیل ۲۸:۴ تا ۲۹:۱؛ ۳۱:۱-۵

در این هنگام فلسطینیان گردآمده و در شونیم اردو زدند. شائول تمام اسرائیل را گرد آورد و آنان در جلبوع اردو زدند. وقتی شائول اردوی فلسطین را دید، ترسید و در قلبش اضطراب شدیدی افتاد. شائول از خدا مشورت خواست، اما یهوه هیچ جوابی به او نداد، نه به‌وسیلهٔ رؤیا نه الهام و نه نبی. سپس شائول به خادمانش گفت:«برایم زنی جادوگر پیدا کنید تا با او مشورت نمایم.» بندگانش جواب‌دادند:«جادوگری هست در عین دوُر.» بنابراین شائول با مبدل ساختن خود و عوض کردن جامه‌اش، به‌همراه دو مرد به‌راه افتاد؛ ملاقات آنان با زن در شب عملی شد. او گفت:« آینده را توسط یك روح برایم آشکار کن. آن‌کس را که اسمش را به‌تو خواهم گفت احضار نما.» زن جواب داد:«ببین، تو می‌دانی که شائول چه کرده است، که چگونه جادوگران و ساحران را از کشور بیرون رانده؛ پس چرا برای زندگی من تله می‌گذاری که مرا بکشند؟» اما او برایش به یهوه سوگند خورده، گفت:«همانطور که یهوه زنده است، برای این‌کار هیچ سرزنشی به تو نسبت داده نخواهد شد.» سپس زن پرسید:«چه کسی رابرایت احضار

نمایم؟» او جواب داد: «سموئیل را احضار کن.» سپس زن سموئیل را دیده با کشیدن فریادی بلند به شائول گفت: «چرا مرا فریب دادی؟ تو شائول هستی.» پادشاه گفت: «نترس! چه می‌بینی؟» زن به شائول جواب داد: «روحی می‌بینم که از زمین برمی‌خیزد.» او پرسید: «او مانند چیست؟» وی پاسخ داد: «مرد پیری است که بالا می‌آید؛ او در ردایی پیچیده شده است.» پس شائول دانست که آن سموئیل بود و روبرزمین تعظیم نمود و احترام به‌جا آورد.

سپس سموئیل به شائول گفت: «چرا مرا احضار کرده، آرامشم را بهم زدی؟» شائول پاسخ داد: «من در پریشانی بزرگی هستم؛ فلسطینیان بر ضد من دست به جنگ می‌زنند، و خدا مرا ترک کرده و دیگر به‌من چه به‌وسیلهٔ نبی و چه رؤیا جواب نمی‌دهد؛ و بنابراین ترا خواسته‌ام که بمن بگویی چه باید بکنم.» سموئیل گفت: «و چرا تو از من مشورت می‌خواهی، وقتی یهوه ترا ترک نموده، و بر ضد توست؟....»

فردا تو و پسرانت با من خواهید بود؛ و یهوه اسرائیل را به قدرت فلسطینیان تسلیم خواهد نمود.»

شائول مغلوب گشته، تمام قد روی زمین افتاد. او از آنچه که سموئیل گفته بود وحشت‌زده شده بود و علاوه بر این، به دلیل نخوردن طعام در تمام آن روز و تمام آن شب، ضعیف شده بود. سپس آن زن پیش شائول آمد، و با دیدن وحشتش گفت: «ببین، بنده‌ات سخن ترا اطاعت نموده است؛ من زندگی خود را در دستانم گرفته‌ام، و از فرمانی که تو به‌من دادی اطاعت کرده‌ام. پس اکنون تو به‌نوبهٔ خود آنچه بنده‌ات می‌گوید گوش بده. بگذار کمی غذا به حضورت آورم تا خورده، برای سفرت قدری تقویت شوی.» اما او امتناع کرده، گفت: «من نخواهم خورد.» اما بندگانش و نیز آن زن به‌قدری اصرار ورزیدند که سرانجام راضی شد. از زمین برخاسته، بر تخت نشست. آن زن صاحب گوسالهٔ پرواری بود که فوراً آن را کشت، و مقداری آرد برداشته آن را خمیر کرد، و با آن گرده‌هایی از نان فطیر پخت. او این‌ها را در مقابل شائول و بندگانش گذاشت؛ و بعد از آنکه خوردند، برخاسته، همان‌شب براه افتادند.

فلسطینیان همهٔ نیروهای خود را در افیق گرد آوردند در حالی‌که اسرائیلیان نزدیك چشمه‌ای در یزرعیل اردو زده بودند. فلسطینیان با اسرائیل جنگ را آغاز کردند، و مردان اسرائیل از مقابل فلسطینیان فرار کرده، بر روی کوه جلبوع کشته شدند. فلسطینیان به‌سختی شائول و پسرانش را تعاقب نموده، یوناتان، ابیناداب و ملکیشوع را کشتند. جنگ در اطراف شائول شدت گرفت؛ تیراندازان او را خلع سلاح کردند، به‌طوری که زخمی شده، به‌وسیلهٔ تیراندازان بر زمین افتاد. سپس شائول به سلاحدار خود گفت: «شمشیرت را بکش و آن را در من فرو کن؛ مبادا این نامختونان آمده، مرا مجروح سازند و مرا افتضاح نمایند. اما سلاحدارش می‌ترسید و این کار را نکرد. پس شائول شمشیر خود را برداشته بر

آن افتاد. سلاحدارش نیز که دید شائول مرده است، بر شمشیرش افتاده با او مرد...

پس از نبرد، فلسطینیان جسد شاه را لخت کرده و اسلحه‌هایش را به غنیمت بردند و جسد پاره پاره‌اش را بر دیوار «بیت‌شان» آویختند. ساکنان یابیش جلعاد، جسد شاه و پسرانش را برداشته و طبق مراسم خود دفن کردند.

*۱- **احضار ارواح** در شرق باستان، چون یونان باستان اهمیت زیادی داشته است. (ر.ک به هاتف معبد دلف و احضار ارواح در کتاب ادیسه همر) در اسرائیل این قبیل اعمال، جزایش مرگ بود. در آنچه در بالا خواندیم صحنه‌ای از احضار ارواح را به ما نشان می‌دهد. زن جادوگر در ارتباط با ارواح از سوی روح احضار شده با دهان خود سخن گفته است.*

۲- آنچه که قابل توجه است: عظمت دلخراش صحنه، جذابیت حکایت و تجزیه و تحلیل روانی در عالیترین شکل آن از شخصیت شائول می باشد. با این طرز بیان در آستانهٔ نگارش تاریخ به شیوهٔ امروزی هستیم.

۳- طرز رفتار ساکنان یابیش نشان دهنده اهمیتی است که مراسم دفن مردگان در اعتقادات قدیمی دارد این امر را با برخی از افسانه‌های مشابه یونانی مقایسه کنید. (سلوك آنتیگون را در نظر آورید).

سوگواری داود

داود که به جهت مورد اطمینان نبودن از لشکر فلسطینیان به کناری گذاشته شده بود به‌هنگام بازگشت از عملیاتی برضد عمالقه به یك فرد فراری از سپاه شائول برخورد کرد و وی همه چیز و بدبختی اسرائیلیان را و چگونگی کشته شدن شائول و پسرش یوناتان را به او گفت (کتاب سموئیل ۳۰-۲۹).

۶۶- کتاب دوم سموئیل ۱:۱۱-۲۷

سپس داود جامه‌هایش را گرفته پاره کرد، و همهٔ مردان که با او بودند چنین نمودند. آنها تا عصر برای شائول و پسرش یوناتان، برای قوم یهوه و برای خانهٔ اسرائیل ماتم گرفته، گریه کردند و روزه گرفتند، زیرا آنها به‌وسیلهٔ شمشیر افتاده بودند ... سپس داود این مرثیه را خواند:

«جلال تو ای اسرائیل در مکان‌های بلندت کشته شد!
قهرمانان چگونه افتادند؟...

ای کوه‌های جلبوع،
بگذار بر تو هیچ باران یا شبنم نبارد.
مزارع موت!
زیرا درآنجا سپر قهرمانان بی‌حرمت شد!
سپر شائول با روغن مسح نگردید...
شائول و یوناتان محبوب و دوست داشتنی،
در زندگی و در موت از یکدیگر جدا نشدند،
آنان از عقاب‌ها تیزتر بودند،
از شیرها قوی‌تر بودند.
ای دختران اسرائیل، برای شائول گریه کنید،
که شما را به قرمز ملبس می‌ساخت،
و زیورهای طلا بر لباس شما می‌گذاشت!
قهرمانان چگونه
در گرما گرم جنگ افتادند؟
ای یوناتان، بر مکان‌های بلند خود کشته شدی،
برادرم یوناتان، برای تو دلتنگ شده‌ام!
برای من تو خیلی عزیز بودی،
محبت تو برای من عجیب‌تر از محبت زنان بود!...
چگونه قهرمانان افتادند!
چگونه رزم آوران تلف شدند!...»

این مویه و نوحه دلسوز از برای افتخار سرآینده‌اش بسنده است. بر آن خطوطی از چهره بغرنج و غامض داود، شاه شاعر پیشه سایه افکنده است. این مرثیه در کتاب یاشر گردآوری شده است (ر.ک.۵۳).

۲- سلطنت داود

آغاز سلطنت

۶۷- کتاب دوم سموئیل ۲ تا ۵-۸



داود که پس از مرگ شائول به یهودا وارد شده بود از طرف بزرگان و شیوخ قبیله خود به شاهی برگزیده شد. در حبرون مسح و تدهین گردید. ابنیر سردار شائول که به ماوراء اردن پناهنده شده بود، پسر جوان شائول، اشبعل را شاه اسرائیل نامید. پس از چند سالی ابنیر داود رابطه ایجاد کرد اما به دلیل خیانت، به‌دست یواب برادرزاده و سردار داود کشته شد و در آن حال اشبعل در اثر توطئه دو ماجراجوی دیگر کشته گردید. داود دستور داد قاتلین اشبعل را اعدام کنند و برای ابنیر و همه خانواده شائول مقبره‌ای قابل احترام بر پا کرد. در این زمان از توطئه‌ها و حیله‌های دشمنان خلاص شده بود.

سپس تمام قبایل اسرائیل در حبرون پیش داود آمده گفتند: «ببین، ما از گوشت و خون خودت هستیم. در گذشته وقتی شائول پادشاه مان بود، این تو بودی که اسرائیل را در تمام اعمال بزرگشان رهبری نمودی، و یهوه به تو گفت: «تو مردی هستی که شبان قوم من اسرائیل خواهی بود، تو رهبر اسرائیل خواهی بود.» پس همهٔ بزرگان اسرائیل در حبرون پیش پادشاه آمدند، و پادشاه داود در حبرون، در حضور یهوه با آنان پیمانی بست، و آنان داود را به‌عنوان پادشاه اسرائیل مسح کردند.

اتحاد شمال (قلمرو اسرائیل) و جنوب (قلمرو یهودا) در شخص داود استوار می‌شود. تحت پرچم سلطنتی وی، وضع سیاسی عوض شد و جنگ با فلسطینیان به فتح اسرائیل انجامید پس از چند سالی فلسطین و کنعان به اسرائیل مالیات می پرداختند، در حالی‌که نفوذ داود بر دیگر ملل کوچك همسایه نیز گسترش یافت.

اورشلیم، پایتخت سیاسی و مذهبی

سپس اتفاق مهمی روی داد. داود مالك اورشلیم گردید و آنجا را پایتخت خود کرد.

۶۸- کتاب دوم سموئیل ۵:۶-۹ــ ۶

داود و مردانش به‌سوی اورشلیم بر ضد یبوسیانی که آنجا زندگی می‌کردند حرکت کردند. اینها به داود گفتند: «تو به اینجا داخل نخواهی شد. کورها و شل‌ها ترا بیرون نگاه خواهند داشت. (شهرت قلعهٔ صهیون این بود که غیر قابل تسخیر است.) اما داود قلعهٔ صهیون را که همان «دژ داود» است فتح کرد...

داود دوباره همهٔ سربازان برگزیدهٔ اسرائیل را گرد آورد. سپس داود با تمامی قومی‌که همراهش بودند به‌سوی بعلی یهودا براه افتاد، تا از آنجا صندوقچه عهد خدا را که به اسم یهوه صبایوت که بر کروبیان نشسته است مسمی است، بیاورد. آنها صندوقچه عهد را بر عرابه‌ای نو قرار داده، آن را آوردند. داود و همهٔ خاندان اسرائیل در مقابل یهوه با نوای بربط‌ها، چنگ‌ها، دایره‌های زنگی، قاشقك‌ها و سنج‌ها می‌رقصیدند... آنها تابوت یهوه را به آواز شادمانی و آواز کرنا آوردند... سپس تابوت یهوه را به‌داخل آورده و درون چادر در مکانی که داود برایش آماده کرده بود گذاشتند؛ و داود در مقابل یهوه قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی تقدیم نمود. و وقتی داود تقدیم قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی را به پایان رساند قوم را در نام یهوه صبایوت برکت داد. او سپس در میان تمام قوم، میان کل جماعت اسرائیلیان، مردان و زنان، به‌هریك گرده‌ای نان، یك پاره گوشت، و یك قرص کشمش تقسیم کرد. سپس همهٔ آنها پراکنده شده، هر یك به‌خانهٔ خود رفت.

۱- زمان رویداد این وقایع باید در حدود یك هزار سال قبل از میلاد باشد. اورشلیم پایتخت تمامی اسرائیل تبدیل به نشانهٔ اتحاد کشور می‌شود. در مورد صندوقچه عهد (ر.ك ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۶۰). در عصر داوران معبد صندوقچه عهد مکان مقدس مشترك قبایل متحد بود: پس از انتقال صندوقچه عهد به اورشلیم، این شهر پایتخت مذهبی سرزمین سلطنتی گردید. با وجود این «مکان‌های بلند» محلی (عبادتگاه‌ها) ویران نگردید.

۲- در طی مراسم، داود نقش کهانت را بر عهده گرفت. و این کاری بود که شائول نکرده بود از این جهت خصلت جدیدی به سلطنت داده شد. بنظر می‌رسد که فتح اورشلیم در این امر تأثیری بسزا داشته است.

سلطنت اورشلیم که داود آن را تأسیس کرده بود، (در چارچوب مذهب کهن سامی) از آن پس شاهان تواماً هم شاه و هم کاهن بودند (ر.ك ۱۲).

مراسم راه‌پیمایی صندوقچه عهد

با ورود صندوقچه عهد به اورشلیم می‌توان از این قطعه بسیار کهن مزمور که به‌صورت گفت و شنود است یاد کرد:

۶۹- مزمور ۲۴:۷-۱۰

ای دروازه‌ها سربرافرازید
ای دروازه‌های جاودانی برافراشته شوید،
تا پادشاه جلال وارد شود!
این پادشاه جلال کیست؟
خدای پرتوان و دلیر!
خدایی که در جنگ، شکست ناپذیر است!
ای دروازه‌ها سربرافرازید!
ای دروازه‌های جاودانی برافراشته شوید،
تا پادشاه جلال وارد شود!
به‌راستی این پادشاه جلال کیست؟
یهوه صبایوت،
پادشاه جلال اوست!

اگر منظور از یهوه صبایوت، فرمانده افواج آسمانی دست کم لشکریان آسمانی نباشد (ستارگان و یا فرشتگان بارگاه خداوندی: ۹۳ و ۱۱۴) شاید یادآور جنگ‌های مقدسی باشد که در آن هنگام صندوقچه‌عهد جلوی لشگریان اسرائیل در حرکت بود (۴۵، ۵۱، ۵۲، ۶۰) این مزمور اندیشهٔ عمیقی را ابراز می‌کند: مالك سرور آفرینش و وجدانها و تاریخ همان یهوه خداوند است و اسرائیل ملت و کشور وی است (ر.ك ۱۸۸) از آن به‌بعد اورشلیم اقامتگاه وی و شهر شاه بزرگ جاودانی است (۲۹۷، ۲۹۸).

کهانت شاهانه

بسیاری از مفسرین مزمور ۱۱۰ را هم در ستایش شاه پیروزمند و هم شاه کاهن می‌دانند.

۷۰- مزمور ۱۱۰:۱-۲؛ ۴-۶:

یهوه به خداوند من می‌گوید:
«به‌دست راست من بنشین ،
دشمنان ترا
پای انداز تخت تو خواهم ساخت»
خدا از صهیون ،
عصای قوت ترا می گستراند،
در میان دشمنان خود حکمرانی کن...
خداوند سوگند خورده است
و پشیمان نخواهد شد:
«تو کاهن هستی برای همیشه
در رتبهٔ ملکی صدق !»
خداوند که بدست راست توست
در روز غضب خود ، پادشاهان را شکست می‌دهد؛
در میان امت‌ها داوری خواهد کرد ،
و سر شاهزادگان را در زمین وسیع خواهد کوبید...

متن این مزمور خوب باقی نمانده است. اما معنای کلی آن روشن است: پادشاه عامل یهوه و سلطنت وی در این جهان است و خداوند مقام کهانت (قربانگذاری) را به او سپرده است (ر.ک ۱۲ ، ۶۸، ۷۶)

اما سخن از کدام پادشاه است؟ بعضی‌ها عقیده دارند که منظور مزمور ۱۱۰ ، مسیح است. دیگران نظرشان این است که در این مزمور سخن پرارزش یهوه، اول برای داود و سلسله اوست اما بعداً طبق سنت‌های بعدی یهود ، منظور اصلی مسیح است. حال موضوع هر چه بوده باشد در تفسیر و معنای این متن درباره مسیح موعود در زمان عیسی اتفاق نظر وجود داشته است (متی ۲۲ :۴۴) . همین‌طور درباره گفتارهای مسیحی، این خود نقطه شروعی برای توضیح دادن نقش کهانتی عیسی است (رساله به عبرانیان ۵:۱-۱۱و۷:۱-۲۸) و تجلیل و تمجید از او بدین نحو که «بدست راست خداوند» است (اعمال رسولان ۲ :۳۴-۳۵) .

نبوت ناتان

پس از جای گرفتن صندوقچه عهد در اورشلیم به اوج سلطنت داود می‌رسیم. در این هنگام است که ناتان نبی و پیامبر از طرف یهوه به شاه وعده‌ای می دهد که اثرات آن بسیار پردامنه بوده است.

۷۱- کتاب دوم سموئیل ۷:۱-۱۷

هنگامی که داود در خانه‌اش ساکن شده بود، و یهوه او را از تمام دشمنان اطرافش آسایش داده بود، پادشاه به ناتان نبی گفت:«ببین، من در خانه‌ای از سرو آزاد زندگی می کنم در حالی که صندوقچه عهد در یك چادر ساکن است.» ناتان به پادشاه گفت:«برو و هرچه در فکرت است انجام بده، زیرا یهوه با توست.»

اما همان‌شب کلام یهوه بر ناتان نبی آمد: برو به بنده‌ام داود بگو:«یهوه چنین می گوید: آیا تو آن مردی هستی که برای من خانه‌ای می‌سازی که در آن ساکن بشوم؟ من از روزی که اسرائیلیان را از مصر بیرون آوردم تا امروز، هرگز در خانه‌ای نمانده‌ام، در خیمه و مسکن گردش کرده‌ام. آیا در سفرم با کل قوم اسرائیل به هیچ یك از داوران اسرائیل که به‌عنوان شبانان قوم خود اسرائیل انتخاب نموده بودم سخن گفتم که: «چرا برای من خانه‌ای از سرو آزاد نساخته‌اید؟» این است آنچه به بنده‌ام داود باید بگویی:یهوه صبایوت این را می گوید: من ترا از چراگاه، از رفتن به‌دنبال گوسفندان گرفتم تا رهبر قوم من اسرائیل باشی؛ من در تمام سفرهایت با تو بوده‌ام؛ در مقابل تو دشمنانت را قطع کرده‌ام. من به تو شهرتی دادم به بزرگی شهرت بزرگانی که بر روی زمین‌اند. من برای قوم خود اسرائیل مکانی تعیین کردم و ایشان را مستقر نمودم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرك نشوند و شریران دیگر ایشان را مثل سابق ذلیل نسازند...

و وقتی روزهایت به‌پایان رسیدند و با پدرانت خوابیدی، نسل ترا بعد از تو استوار خواهم ساخت و سلطنت او را پایدار خواهم نمود..اوست که خانه‌ای برای نام من بنا خواهد کرد، و من تخت سلطنتش را برای ابد ایمن خواهم ساخت. برای او یك پدر خواهم بود و او پسری برای من. اگر بدی کند، او را با چوبی مانند آنچه انسان‌ها بکار می‌برند، با ضربه‌هایی مانند آنچه نوع بشر می‌دهد، تنبیه خواهم نمود. با این‌حال لطف خود را آن‌طور که از شخص پیش از تو دریغ داشتم از او دریغ نخواهم کرد. خانهٔ تو و سلطنت تو همیشه در مقابل من ایمن ایستاده و تختت برای ابد برقرار خواهد بود.»

ناتان تمام این سخنان و این مکاشفه را کلاً برای داود شرح داد.

۱- سروش ناتان دارای تعبیرها و تفسیرهای مخصوصی است. مهمترین آن (که با حروف ایرانیك نوشته شده است) مستقیماً مربوط به سلیمان پسر داود است که طرحهای اولیه پدر را به انجام می‌رساند. جملات آن که به نثر است آهنگی شعرگونه می یابد.

۲-سروش، یادآوری این نکته است که وعده‌های یهوه به اسرائیل به انجام رسیده است. آینده پر از امید است. از آن به بعد سلسله داود که دارای وظیفه سلطنت است به‌طور محکم به نهادهای بنی‌اسرائیل گره می‌خورد. اما شاه امانت‌دار وعده‌های یهوه و پسر خوانده جاودانی او خواهد بود. اگر روزی هم رسد که خداوند او را تنبیه کند، پس ازآن باز وعده الهی و خداوندی به‌جای خود باقی است. دورنمای نهایی همان سلطنتی تا به ابد مستحکم است که شاهد تحقق مشیت الهی در کامل‌ترین شکل آن بر روی زمین، یعنی سلطنت جهانشمول یهوه می‌باشد. این سروش سرچشمه ای بر انتظار مسیح شاهوار است (ر.ك. ۲۴، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۳۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰)

دو جنایت داود

در نبردی که یواب، رب عمون، پایتخت عمونیان را محاصره کرده بود، داود در اورشلیم بود. داود عاشق بتشبع، زن «اوریای حتی» سرفرمانده لشگر خویش گردید و او را به کاخ نزد خود برد. وقتی بتشبع به او خبر داد که باردار است، شاه خیلی ناراحت گردید. پس «اوریا» را به اورشلیم حاضر کرد تا شاید این وضع ناجور را بر دوش او گذارد. اما سرفرمانده خیال سازش نداشت و از دیدن زن خود خودداری کرد. داود «اوریا» را به خط اول جبهه فرستاد و او در آنجا کشته گردید.

بتشبع با شایستگی مراسم سوگواری را گذراند و بعد داود او را جزو زنان خود کرد و از او پسری بدنیا آمد. چه کسی جرأت داشت در برابر کارهای شاه حرف بزند؟



۷۲- کتاب دوم سموئیل ۱۲:۱-۲۳

اما آنچه داوود کرده بود یهوه را ناخشنود ساخت.

یهوه، ناتان نبی را پیش داوود فرستاد. او پیش وی آمده، گفت:«در یك شهر دو مرد بودند، یکی ثروتمند، دیگری فقیر. مرد ثروتمند گله‌های گوسفند و گله های گاو به فراوانی داشت؛ مرد فقیر هیچ چیز به‌جز یك بره میش که آن‌را خریده بود نداشت. او آن بره را می چراند، و در کنار خود و فرزندانش رشد می‌کرد،

از نانش خورده و از کاسه‌اش می‌نوشید، بر سینه‌اش می‌خوابید: آن برایش مانند یك دختر بود. وقتی مسافری نزد مرد ثروتمند آمد که بماند، او از گرفتن یکی از گلهٔ گوسفند یا گلهٔ گاو خود برای تهیه غذا امتناع کرد. به‌جای آن، او برهٔ مرد فقیر را گرفت و آن را برای میهمانش آماده کرد.

خشم داود بر ضد این مرد زبانه کشیده، به ناتان گفت:«همان‌طور که یهوه زنده است، مردی که این‌کار را کرده سزاوار مرگ است؛ او باید به‌خاطر انجام دادن چنین عملی، و چنین بی‌رحمی، بره را چهار برابر جبران کند.»

سپس ناتان به داود گفت:«تو آن مرد هستی. یهوه خدای اسرائیل این را می‌گوید:«من ترا به‌عنوان پادشاه بر اسرائیل مسح کردم؛ من ترا از دستان شائول نجات دادم؛ من خانهٔ اربابت را به تو داده زنانش را به آغوشت دادم. من خاندان اسرائیل و یهودا را بتو دادم؛ و اگر این کافی نمی‌بود، باز به‌همین اندازه برایت می‌افزودم. تو چرا به یهوه با انجام چیزی که او را ناخشنود می‌سازد، اهانت نموده‌ای؟ تو با شمشیر اوریای حتی را به کشتن دادی و زن او را برای خود گرفته‌ای...

داود به ناتان گفت:«من برضد یهوه گناه کرده‌ام.» سپس ناتان به داود گفت: «یهوه به‌نوبه خود، گناه ترا می‌بخشد؛ تو نخواهی مرد. با این همه چون با انجام این عمل یهوه را غضبناك نموده‌ای، فرزندی که برایت زائیده شده است خواهد مرد.» سپس ناتان به‌خانه رفت... یهوه، فرزندی را که زن اوریا برای داود زاییده بود زد به‌سختی بیمار شد. داود برای بچه به خدا التماس کرد؛ روزه‌گرفته، بخانه رفت و شب را بر روی زمین برهنه گذراند. بزرگان خانه‌اش آمده گرد او ایستادند تا وی را وادار به برخاستن از روی زمین نمایند، اما او امتناع کرده ،غذا نیز با آنها نمی‌خورد. در روز هفتم بچه مرد. افسران داود می‌ترسیدند به او بگویند که بچه مرده است. آنها اندیشیدند:«هنگامی که بچه زنده بود، هر چه به او گفتیم به ما گوش نکرد چگونه می‌توانیم به او بگوییم بچه مرده است؟ او دست به عملی وحشتناك خواهد زد.» به‌هرحال داود، متوجه شد که افسرانش در میان خود نجوا می‌کنند و فهمید که بچه مرده است. او از افسران پرسید:«آیا بچه مرده است؟» آنان جواب دادند:«او مرده است.» داود از روی زمین بلند شد، حمام کرده به خود روغن زد و لباس‌های نو پوشید. سپس به مکان مقدس یهوه رفته به‌زانو درآمد. در بازگشت به خانه‌اش غذا خواست که در مقابلش گذارند، و خورد. افسرانش گفتند:«چرا این‌گونه رفتار می‌نمایی؟ وقتی بچه زنده بود، تو روزه گرفته، گریه کردی؛ حال که بچه مرده است، تو بلند شده، غذا می خوری؟» او جواب داد: «وقتی بچه زنده بود، من روزه گرفته، گریه کردم، زیرا در این فکر بودم که: چه کسی می‌داند؟ شاید دل یهوه بر من بسوزد و بچه زنده ماند. اما اکنون او مرده است، چرا باید روزه بگیرم؟ آیا

می‌توانم او را باز بیاورم؟ من به سوی او خواهم رفت اما او نمی‌تواند به‌سوی من برگردد...!»

۱- روایت و داستانی بسیار متین و محکمی است که حتی کمال ادبی آن از وراء ترجمه نیز مشهود است. ضرب‌المثل ناتان نبی مثال خوبی از سبك ادبیات شرق است. برای حفظ یك چنین بی‌طرفی در دوران باستان آن هم از سوی تاریخ نگار پادشاه، باید وحی و الهام، نایب یهوه را نیز چون مردی بین دیگر مردان که مطیع همان قانون خدایی است نشان می‌داد.

۲- در تجزیه و تحلیل صفات داود، جوشیدن احساسات، بی‌رحمی، سنگدلی وی را به‌همراه ایمان وی می‌بینیم. او پشیمان است. بعد مطالب طوری حل می‌شود که مایه تعجب ماست اما طرز تفکر آن زمان را آشکار می‌سازد - داود بتشبع را نزد خود نگاه می‌دارد و پسر دوم وی که جانشین داود می‌گردید به‌دنیا می‌آید که همان سلیمان است.

۳- ناتان در برابر داود است که در حالی که وجودش پر از عدالت خداوندی است با سرزنش سخن می‌گوید اما با زبردستی (داود را وادار می‌کند که خودش، خودش را محکوم نماید) او از پیامبران بزرگی است که در برابر همه با آزادی حرف می‌زند زیرا می‌داند که از طرف خداوند حرف می‌زند.

شورش ابشالوم

واقعه نگاری که روایت قبلی هم از او است، به بیان سرگذشت درونی سلطنت می‌پردازد به‌نظر می‌رسد که از دیدگاه وی گناه داود آغازگر یك سلسله بدبختی‌ها شد:

۷۳- کتاب دوم سموئیل ۱۸-۱۹

«عمون»، ارشد و بزرگ شاهزادگان نسبت به «تامار» که ناخواهری وی بود تجاوز کرد. ابشالوم برادر «تامار» عمون را کشت و انتقام خواهرش را گرفت. داود او را تبعید نمود اما پس از مدتی یواب استدعا کرد که اجازه داده شود، بازگردد.

ابشالوم که اکنون به‌خاطر برتری سنش شاهزاده ارشد بود توطئه کرده، خود را شاه حبرون نامید و به طرف اورشلیم حمله کرد. داود در حالی که مردم وفادار به‌خود را در شهر واگذاشت، با تنها محافظش فرار کرده، از نهر اردن رد شد. در حالی‌که یکی از طرفداران مخفی داود، با ارائه مشورتی گمراه کننده، موجب از بین رفتن ابشالوم گشت و جریان نبرد به نفع داود چرخید. آبشالوم ناگهان خود را تنها دید در حالیکه سربازان شاه او را تعقیب می‌کردند، در حین فرار به شاخه درخت سقز گیر کرد و برخلاف دستور داود، یواب آبشالوم را کشت و شیپور پایان جنگ را به‌صدا درآورده پسر شورشی شاه را دفن کرد و مرد مزدوری اهل کوشی را فرستاد تا خبر واقعه را به شاه برساند.

سپس کوشی رسید و گفت: «سرورم پادشاه، برایت خبر خوش دارم! یهوه امروز انتقام ترا از هر که با

تو مقاومت می‌نمود کشیده است.» پادشاه از کوشی پرسید:«آیا ابشالوم جوان سلامت است؟» کوشی جواب داد:« دشمنان سرورم پادشاه، و همهٔ آنانی که بر ضد تو برای آزارت شورش کردند، به سرنوشت آن مرد جوان دچارشوند.» پادشاه لرزید. او به‌طرف اتاقی که بر دروازه بود بالا رفته، بگریه افتاد، و در حال گریه گفت:«پسرم ابشالوم! پسرم! پسرم ابشالوم! کاش من به‌جایت مرده بودم! ابشالوم، پسرم، پسرم!» به یوآب خبر رسید:«پادشاه اکنون برای ابشالوم گریه و ماتم می‌کند.» و پیروزی آن روز برای سربازان، به ماتم تبدیل شد، زیرا آنان فهمیدند که پادشاه برای پسرش گریه می‌کند. پادشاه صورت خود را پوشانده بلند فریاد می‌زد:«پسرم ابشالوم! ابشالوم پسرم، پسرم!» سپس یواب پیش پادشاه بدرون رفته گفت:«امروز تو صورت تمام بندگانت را از خجالت پوشانده‌ای در حالی‌که آنان امروز زندگی تو، پسرانت، دخترانت و همسرانت را نجات داده‌اند... حالا بلند شو، بیرون آمده به سربازانت قوت قلب بده...» پس پادشاه برخاسته، بر دروازه نشست. تمامی قوم را خبر داده گفتند:«اینك پادشاه نزد دروازه نشسته است.» و تمامی قوم مجهز به اسلحه به حضور پادشاه آمدند...

پس از بازگشت، داود به طرفداران ابشالوم و کسانی که به آنها سؤظن داشت عفو عمومی داد. با آنچه درباره داود گفته‌ایم وقتی آنها را کنار هم قرار دهیم می‌توانیم تصویر کامل او راترسیم نماییم. آیا او شخصیتی ساده بوده است؟ آیا مردی دوست داشتنی بوده است؟ آیا جذاب و فریبنده بوده است؟ چرا؟ البته این قهرمان ایمان یك قدیس مسیحی نیست، آیا تعجب‌آور است؟

جانشینی دشوار

پس از مرگ ابشالوم مدعی جدیدی پیدا شد.

۷۴- کتاب اول پادشاهان ۱

داود پادشاه پیر و سالخورده شده، هر چند او را به لباس می‌پوشانیدند، لیکن گرم نمی‌شد... آنگاه ادونیا پسر حجیت خویشتن را برافراشته، گفت من سلطنت خواهم نمود... او بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از ابشالوم زاییده بود. او با یوآب بن صَرویَه و ابیاتار کاهن مشورت کرد و ایشان ادونیا را اعانت نمودند. اما صادوق کاهن و بنایاهو ابن یهویاداع و ناتان نبی و شمعی و شجاعانیکه از

آن داود بودند با ادونیا نرفتند. روزی‌که ادونیا، گوسفندان و گاوان و پرواری ها را نزد سنگ زوحلت که به جانب چشمهٔ عین روجل بود ذبح نمود، تمامی برادرانش پسران پادشاه را با جمیع مردان یهودا که خادمان پادشاه بودند، دعوت نمود: اما ناتان نبی و بنایاهوو شجاعان و برادر خود سلیمان را دعوت نکرد.

ناتان و بتشبع یکی پس از دیگری به نزد شاه سالخورده رفتند و وعده او راکه تاج و تخت را به سلیمان خواهد داد به او یادآوری کردند و به او خبر دادند که «ادونیا» خود را شاه نامیده است: این خبر موجب ناراحتی وی گردید.

داود پادشاه صحبت کرده گفت: «بتشبع را پیش من بخوانید». و او در حضور پادشاه آمده، مقابلش ایستاد. سپس پادشاه این سوگند را ادا کرد: «همان‌طور که یهوه زنده است، که مرا از همهٔ بدبختی‌ها نجات داده، همان‌طور که برای تو به یهوه خدای اسرائیل سوگند خوردم که پسرت سلیمان باید پس از من پادشاه شود و جای مرا بر تخت بگیرد، آن‌را همین امروز به‌همان طور ادا خواهم کرد.» بتشبع زانو زده، رو بر زمین به پادشاه ادای احترام نمود. او گفت: «سرورم پادشاه داود تا ابد زنده باشد!» سپس داود پادشاه گفت: «صادوق کاهن، ناتان نبی، و بنایاهو پسر یهویاداع را نزد من بخوانید.». پس آنها به‌حضور پادشاه آمدند. پادشاه گفت: «بندگان آقای خویش را همراه خود بردارید، پسرم سلیمان را بر قاطر خود من سوار کنید و او را به جیحون ببرید. صادوق کاهن و ناتان نبی در آنجا او را به‌عنوان پادشاه اسرائیل مسح خواهند نمود؛ سپس شیپور را به‌صدا در آورده فریاد زنید، «زنده باد سلیمان پادشاه!» بعد شما به‌دنبال او به‌طرف بالا خواهید رفت و او آمده بر تخت من خواهد نشست و در جای من پادشاه خواهد بود، زیرا او مردی است که من به‌عنوان حاکم اسرائیل و یهودا تعیین کرده‌ام.»

فرمان‌های پادشاه در همان وقت به مرحله اجرا در آمد.

همهٔ قوم فریاد زدند: «زنده باد سلیمان پادشاه!» قوم همگی به‌دنبالش بالا رفتند، در حالی‌که نوای نی‌ها و صدای بلند شادمانی و فریادها زمین را می‌شکافت.

ادونیا و میهمانانش که تا آن‌موقع غذایشان را به اتمام رسانده بودند، همگی آن سر وصدا را شنیدند. یوآب نیز صدای شیپور را شنیده گفت: «این صدای همهمه در شهر چیست؟» در حالی‌که هنوز حرف می‌زد، یوناتان پسر ابیاتار کاهن رسید. ادونیا گفت: «به‌درون بیا، تو مردی امین هستی، پس حتماً خبر خوش آورده‌ای.» یوناتان جواب داد: «بله، سرورمان داود پادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است...»

و بعد صحنه را تعریف می‌کند .

در اینجا همهٔ میهمانان ادونیا ترسان شده ، برخاستند و هر یك به طرفی به راه افتادند. ادونیا نیز از ترس سلیمان برخاسته، دوید تا به شاخ‌های قربانگاه ملتجی شود .(او تقاضای پناهندگی می کند).

سلیمان ادونیا را بخشید و او در مقابل پادشاه تعظیم نمود .

هنگام مرگ ، داود به پسرش نصایحی می‌هد که حاکی از سیاستی مدبرانه و به‌دور از نرمش و گذشت بود : مخالفانی را که مورد عفو داود قرار گرفته‌اند همواره در نظر داشته باشد و آنان را قبل از آن‌که عمری از ایشان بگذرد و ریشه پیدا کنند از سر راه بردارد ...!

به‌همین خاطر با اولین حرکت مشکوکی که از ادونیا و یواب دیده شده ، اعدام گردیدند و ابیاتار به زمین های خود به عناتوت تعبید گردید . راه برای شاه جوان هموار شده بود .

به اهمیت تدهین و مسح پادشاه توجه کنید . این امر به‌معنای به سلطنت رسیدن شاه از سوی خداوند است (۶۳-۶۷- ۷۰) برای پی‌بردن به هیجانات و روی دادهای این جانشینی باید بیاد داشت که زمان وقوع این حوادث ۹۷۲ ق.م بوده است . داود بر عصر خود تأثیر زیاد نهاد وی سعی کرد که با عدالت و راستی سلطنت کند و صمیمانه به یهوه وابسته باشد و آیین سینا را پس از دوران سخت داوران به پیروزی برساند . یادبود وی در داستان‌ها و روایات اسرائیلی به عنوان شاه ایده‌آل ،همواره باقی خواهد بود .

گذشت زمان تیرگی‌ها را می‌زداید و قرن‌ها بعد، بر روی الگوی داود است که مسیح شاهوار در اذهان مجسم می‌شود .

یادبود داود

غیرت داود به یهوه و بارگاه مقدس او و وعده ناتان پیامبر در اوج سلطنت، برای اسرائیل قوم خداوند سرچشمه شوق مذهبی است. همان‌طور که مزمور زیر که بعداً سروده شده است شاهدی بر این مطلب می‌باشد .

۷۵- مزمور ۱۳۲

ای خداوند برای داود به‌یاد آور، همه مذلت‌های او را،
چگونه برای خداوند قسم خورد و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود:
«هیچ‌گاه به خیمهٔ خود داخل نخواهم شد،
و به بستر بر نخواهم آمد
به چشمان خود خواب را راه نخواهم داد
و پلك‌های خویش را بر هم نخواهم گذاشت،

تا مکانی برای خدا پیدا کنم
خانه‌ای برای قادر مطلق یعقوب . . . »
خدا برای داود سوگند یاد کرد
و به سخن خود وفادار خواهد ماند
کسی از ذریت توست
که من بر تخت تو خواهم گذارد . . .
اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند،
و فرایضی را که به ایشان شناسانده‌ام،
پسران ایشان نیز تا ابد،
بر تختی که از برای تو ساخته شده است ، خواهند نشست . »
زیرا که خدا ، صهیون را برگزیده است
به‌عنوان مسکنی که خواستارش بوده !
این است آرامگاه من تا ابدالاباد ،
زیرا این است مسکنی که می‌خواستم .
عادلانش را از خوشبختی سرشار کرده، برکت خواهم
داد ؛ و فقیرانش را به نان سیر خواهم ساخت.
کاهنانش را به نجات ملبس خواهم ساخت،
و مقدسانش هر آینه ترنم خواهند نمود .
در اینجا قدرت داود را خواهم رویانید ،
و برای مسیح خود چراغی آماده خواهم ساخت.
دشمنانش را از شرم خواهم پوشانید ،
و تاج او را بروی شکوفه خواهد داد . . . »

۱ - منظور از قادر مطلق یعقوب اشاره به کشتی گرفتن یعقوب با خداوند است (ر.ک۱۹)

۲ - برای رویدادهایی که به آنها اشاره شد ر.ک ۶۸و۷۱ . در این مطلب مسیح یهوه ، داود است. چراغی که برایش می‌گذارد بنظر می‌رسد منظور از چراغی که برایش می‌گذارد ، مسیح موعود به‌معنای واقعی باشد که از تبار و خاندان وی است .

۳- سلطنت سلیمان

شاه حکیم و خردمند

آغاز سلطنت سلیمان در روایات و داستان‌های کتاب مقدس خاطره ای بسیار دلپذیر بر جای گذاشته است. سلیمان واقعاً شاهی حکیم و خردمند بود.

۷۶- کتاب اول پادشاهان ۳:۴-۱۵



پادشاه برای قربانی به جبعون رفت، زیرا یکی از بزرگترین مکان‌های بلند در آنجا قرار داشت. سلیمان هزار قربانی سوختنی بر آن قربانگاه تقدیم نمود. در جبعون شب هنگام، یهوه در رؤیایی به سلیمان ظاهر شد. خدا گفت: «آنچه می‌خواهی به تو دهم بطلب». سلیمان جواب داد: ...به بنده‌ات قلبی بده که بفهمد چگونه نیکی و بدی را از یکدیگرتشخیص دهد، زیرا چه کسی می‌تواند بر این قوم تو که این‌قدر عظیم است حکومت کند؟ یهوه خشنود شد که سلیمان چنین چیزی درخواست نموده بود. یهوه گفت: «از آنجایی که تو این‌را خواسته‌ای، و برای خود عمر دراز یا ثروت یا جان دشمنانت را نخواسته‌ای، بلکه برای خود یك داوری خردمندانه طلبیدی، اینجا اکنون آنچه می‌خواهی انجام می‌دهم. به‌تو قلبی حکیم و هوشیار می‌دهم که هیچ کس قبل از تو نداشته و هیچ‌کس بعد از تو نخواهد داشت. آنچه را نیز نخواسته‌ای، به تو خواهم داد: چنان ثروت و جلالی که هیچ پادشاه دیگری هرگز نداشته است. و اگر راه‌های مرا دنبال نموده ،قوانین و فرمان‌های مرا نگاه داری، همان‌طور که پدرت داود آنها را دنبال نمود، به‌تو عمری دراز خواهم داد.» سپس سلیمان بیدار شد: این یك خواب بود. او به

اورشلیم بازگشته، در مقابل صندوقچه عهد یهوه ایستاد ؛ او قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی تقدیم نمود و ضیافتی برای تمام بندگانش ترتیب داد .

وقایع نگار سپس به برشمردن نمونه‌هایی از حکمت شاهانه می‌پردازد : اولاً داوری مشهور سلیمان. ثانیاً سازمان بخشیدن به ادارهٔ امور مملکت مبنی بر این‌که به‌جای چارچوب قبایل، دوازده استانداری را برقرار می‌سازد- به این ترتیب قبیلهٔ یهودا از مزایای ویژه‌ای برخوردار می‌شود . ثالثاً ، شهرت شاه دانشمند، موجب توسعهٔ ادبیات حکمتی در اسرائیل می‌گردد .

۱ - در «جبعون» سلیمان وظایف کهانت و قربانگذاری شاهی را انجام داد (۶۸، ۷۰) هنوز مراسم نیایش در اورشلیم متمرکز نگردیده بود و جایگاه‌های بلند قدیمی بعل که به یهوه تخصیص داده شده بود ، اهمیت خود را داشتند . به‌نظر می‌رسد سلیمان در معبد می‌خوابید تا در رویا کلام خداوند را درک کند .

۲ - حکمتی که در اینجا از آن سخن به میان رفته است دانستن راه و روش عملی مدیری بسیار با تدبیر بوده است (ر.ك به مثال‌هایی که بعداً خواهد آمد) . از نظر تفکر و اندیشه کتاب‌مقدس ، فقط خداوند سرچشمه آن حکمت است و تنها اوست که می‌تواند این خرد و حکمت را ببخشد . ادعای این‌که خود شخص می‌تواند نیك و بد را بشناسد تکبری کفر آمیز است (ر.ك۴) .

بناهای سلیمان : معبد

سلیمان که وارث سرزمینی بود که در صلح و صفا بسر می‌برد موفق به اجرای کارهای بزرگ سازندگی و ساختمانی برای عصر خود گردید . بنایی که در بناها چون جواهر می‌درخشید معبد (هیکل) اورشلیم بود .

۷۷- کتاب اول پادشاهان ۵: ۱-۱۰

حیرام پادشاه صور، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد ، زیرا فهمیده بود که وی به‌جانشینی پدرش به‌عنوان پادشاه مسح شده است و حیرام همیشه دوست داود بود . و سلیمان این پیام را پیش حیرام فرستاد : تو آگاهی که پدرم داود نتوانست معبدی برای نام یهوه خدایش بسازد ، زیرا دشمنانش از هر طرف علیه او جنگ می‌کردند ، تا این‌که یهوه آنها را تحت اختیار او می‌آورد . اما اکنون یهوه خدایم از تمام جهات به‌من آسایش داده است : طوری که هیچ دشمنی و هیچ واقعهٔ بدی وجود ندارد . بنابراین من تصمیم دارم برای نام یهوه خدایم معبدی بسازم ... پس اکنون بگو تا برای من سروهای آزاد لبنان را قطع نمایند ؛ بندگان من با بندگان تو کار خواهند کرد و من برای دستمزد بندگانت هر آنچه که تو تعیین کنی خواهم پرداخت . همان‌طور که میدانی ما هیچ‌کس را به مهارت صیدونی‌ها در قطع نمودن درختان

نداریم. وقتی حیرام آنچه را که سلیمان گفته بود شنید شاد شده، گفت: «اکنون یهوه متبارك باد که به داود پسری خردمند داده که بر قوم عظیمش حکومت نماید!» و حیرام به سلیمان پیام فرستاد: «پیغامت را دریافت کرده‌ام، من به‌نوبهٔ خود هر چه می‌خواهی در مورد چوب سرو آزاد و سرو کوهی تهیه خواهم کرد .بندگان تو این‌ها را از لبنان تا دریا پایین خواهند آورد، و من می‌دهم آنها را از طریق دریا به هر مکانی که تو نام ببری بکشند؛ در آنجا آنها را تخلیه خواهم نمود و تو آنها را تحویل خواهی گرفت. تو به نوبهٔ خود، آن‌طور که ارادهٔ من است به ذخایر غذایی اهل خانه من رسیدگی خواهی نمود.»

معبدی که بر پی‌های سنگ‌های تراشیده ساخته شد، علاوه بر دهلیزهای سقف‌دار شامل سه بخش بود: محل گرد آمدن ایمانداران، قدس و قدس‌الاقداس. شبیه این بنا در بناهای آشور، فنیقیه و مصر هم دیده می‌شود. دور تا دور ساختمان، طبقات سه‌گانه ای با اتاق‌های مربوطه به چشم مي خورد. در مقابل محل گرد آمدن ایمانداران، دو ستون از برنز استوار است. همهٔ اینها با غنای خاصی تزئین یافته‌اند.

در صحن حیاط، در مقابل در ورودی ساختمان اصلی، قربانگاه قربانی سوختنی قرار دارد که با پله‌هایی بدان می‌رسند. به‌جای قربانگاه قدیمی از سنگ خالص، اسلوبی بین‌النهرینی جایگزین آن می‌گردد که برج طبقه دار کوچکی است (زیگورات). این برج طبقه طبقه، خود، نماد و مظهر کوه مقدسی بود که جایگاه الهی بر آن قرار داشت (ر.ك۱۰). قربانگاه بر یکی از صخره‌های دست نخورده در بالای تپه بنا گردیده است که در گذشته بر بالای آن عبادتگاهی کنعانی وجود داشت. در اطراف قربانگاه لوازم عبادتی به چشم می‌خورد: مانند آب نمایی از مفرغ به نشانه دریای اولیه و حوضچه گردان پر از آب برای اجرای آیین‌های طهارتی. قدس‌الاقداس ،اتاقی مکعب شکل بدون پنجره و روزن است. جایگاه یهوه غرق در تاریکی اسرار آمیزی است نماد حضور یهوه، صندوقچه عهد یا همان تخت است. دو فرشته با بال‌ها گسترده تمام عرض اتاق را پوشانده و در حال نگهبانی از صندوقچه عهد می‌باشند. این دو چهره بزرگ که بدون شك «دو چهار پای بالدار با صورت انسانی هستند، نماد موجودات ماوراء طبیعی می‌باشند که در خدمت خداوندند. «شکل آنها» ملهم از موجودات ماوراءلطبیعه نگهبان و میانجی بین مردم و خدایان باستان خاورمیانه و آسیای میانه بوده است.»

برای اشیاء عبادتی و تزئینات، سلیمان با کمال سخاوتمندی مفرغ و روکش طلا را بکار می‌برد، چنان‌که نمونهٔ آن هرگز در اسرائیل دیده نشده بود! هیچ اثری از نمادی انسانی و یا خدایی در آن حریم مقدس به چشم نمی‌خورد. در کنار معبد، کاخ‌های شاهی قرار گرفته‌اند. برای داشتن فضای کافی در میان بناها باحمل خاك فراوان تمام تپه را هم سطح نمودند. این میدانگاه امروز وجود دارد و «حرم‌الشریف» نامیده می‌شود (که همان حرم مقدس مسجد عمر کنونی است).

با مقایسه این معبد با قربانگاه‌های صحرا پی به تحول بزرگ تاریخی بنی‌اسرائیل می‌بریم. ایشان فاتحین صحرا شدند و تمدن کنعانی را جذب خود نمودند و سلیمان نیز برای خدمت آیین یهوه،از ره آورد های این تمدن بهره جست.

تقدیس معبد

۷۸- کتاب اول پادشاهان ۸:۱-۱۴ ؛ آیه‌های۶۲-۶۶

سپس سلیمان بزرگان اسرائیل را در اورشلیم گرد هم خواند تا *صندوقچه* عهد یهوه را از دژ داود که صهیون است بیاورد ... و کاهنان تابوت و چادر اجتماع را با تمام وسایل مقدسی که در آن بود برداشتند .سلیمان پادشاه و تمام اسرائیل درحضور *صندوقچه*، گوسفندها و گاوهای نر بی‌حد و بیشماری قربانی نمودند . کاهنان *صندوقچه* عهد یهوه را به مکانش، در قدس‌الاقداس زیر بال‌های کروبیان آوردند ...

در این موقع چون‌کاهنان از جایگاه مقدس بیرون آمدند ، ابر، معبد یهوه را پر کرد ، و کاهنان به‌خاطر ابر دیگر نتوانستند وظایفشان را انجام دهند : جلال یهوه معبد یهوه را پر ساخت.

سپس سلیمان گفت :

«یهوه که خورشید را در آسمان‌ها به درخشش درمی‌آورد ،
تصمیم گرفته است که در ابر غلیظ ساکن شود .
آری ، من برایت مسکنی ساخته‌ام ،
مکانی برای تو که تا ابد در آن ساکن شوی. » (آیا این امر در کتاب عادل نگاشته نشده است؟)



«سلیمان به خداوند چنین دعا کرد: آوازهٔ اسم عظیمت و دست قویت و بازوی دراز تو را خواهند شنید پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا کند، آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هرآنچه آن غریب از تو استدعا نماید به‌عمل آور تا جمیع قوم‌های جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه ای که بنا کرده‌ام نهاده شده است. » (اول پادشاهان ۸:۴۲-۴۳).

سپس پادشاه بازگشته، کل جماعت اسرائیل را که

ایستاده بودند برکت داد...

پادشاه و تمام اسرائیل با او در مقابل یهوه قربانی تقدیم نمودند. سلیمان بیست و دو هزار گاو نر و صدو بیست هزار گوسفند به‌عنوان قربانی‌های سلامتی به یهوه تقدیم کرد؛ و به این ترتیب پادشاه و همه اسرائیلیان معبد یهوه را تقدیس نمودند... سپس سلیمان و تمام بنی‌اسرائیل جشنی برای هفت روز برپا نمودند. در روز هشتم شاه قوم را مرخص نمود و ایشان برای پادشاه برکت خواسته، با شادمانی و خوشحالی در قلب خود برای تمام آن نیکویی که یهوه به داود و به قومش اسرائیل نشان داده بود، به‌خانه‌های خود رفتند.

تأکید بر روی مفهوم معبد به نشانهٔ حضور خداوند در میان قومش قابل توجه است. مه‌غلیظ یادآور تجلی یهوه در طوفان است (۸۱). هنگامی‌که، بر قربانگاه بخور معطر واقع در قدس، مواد معطر می‌سوزند، دود آن قدس‌الاقداس را فرا گرفته، مظهر مه غلیظ یعنی مسکن جلال خداوند می‌گردد. به این ترتیب اعمال مربوط به آیین پرستش، پاسخگوی عمیق‌ترین اندیشه‌های مذهبی می‌شوند. می‌توان مطالب مذکور را با تجلی خداوند در کوه سینا مقایسه کرد تا موارد تشابه آنها مشخص گردند.

در مورد کتاب عادل، ر.ک. ۵۳، احتمالاً این مجموعه در زمان سلیمان گردآوری شده است.

پستی و بلندی‌های سلطنت بزرگ

۷۹- کتاب اول پادشاهان ۹:۱ تا ۱۱:۱۳

کتاب پادشاهان، افتخارات سلیمان را با زیبایی بسیار بازگو می‌کند، از قبیل: انجام ماموریت‌های دریایی در دریای سرخ، برای ایجاد ارتباط بازرگانی با کشور «افیر» (احتمالاً عربستان جنوبی). دیدار ملکه سبا. انباشته شدن مالیات‌ها و هدایایی که توسط شاه دریافت می‌شد، نه تنها به او امکان می‌داد اصطبل‌های بزرگ بسازد بلکه این امکان‌را نیز فراهم می‌آورد که به‌وسیله اسبان راه مصر و خاورمیانه همواره بازماند.

تمام این کارهای پرخرج، معایب خود را نیز داشت: بیگاری (کار بدون مزد) که بار آن حتی بر دوش مردان آزاد اسرائیل نیز سنگینی می‌کرد. تعداد زیاد زنان شاه که اغلب خارجی بودند. سلیمان از اینکه زنانش رب‌النوع‌های خود را می‌پرستیدند از این مطلب چشم پوشی کرده و آنها را آزاد گذاشته بود تا جایی که خودش نیز به‌همراه زنانش درمقابل بت‌ها زانو می‌زد. بدین ترتیب یهوه هم برای او خدایی مثل دیگر خدایان شده بود. طرز فکر مبنی بر ادغام اصول عقیدتی در مشرق، سلیمان بنیان گذار معبد را نیز تسخیر کرده بود. غرور، حکمت او را زائل کرد. درخشش سلطنت سلیمان نمی‌توانست بر روی نقطه ضعف‌ها سرپوش گذارد.

پیش درآمد بحران

مورخین کتاب‌مقدس مشکلاتی را که بروز می‌کند به‌عنوان توبیخ و تنبیهی در مقابل بی‌نظمی‌های دستگاه سلطنت به حساب می‌آورند: «هدد» پسر شاه «ادوم» که داود سلطنت او را بر باد داده بود در کشور خود دوباره زمام امور را به‌دست می‌گیرد. در دمشق «رزوین‌الیداع»کشوری مستقل ایجادمی‌کند. مخالفت‌های پنهانی داخلی به پشتیبانی برخی محافل انبیایی آشکار می‌شود. رهبری این مخالفت‌ها بر عهدهٔ یربعام رئیس بیگاری خاندان یوسف، می‌باشد.

۸۰- کتاب اول پادشاهان ۱۱:۲۹-۴۰

یك‌روز هنگامی که یربعام از اورشلیم خارج می‌شد، اخیای نبی اهل شیلوه در جاده به او برخورد. اخیا ردایی نو پوشیده بود؛ هر دوی آنها تنها در صحرا بودند. اخیا ردای تازه‌ای را که پوشیده بود برداشته، به‌دوازده تکه پاره نمود و به یربعام گفت: «ده تکه برای خود بردار، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «من قصد دارم این قلمرو را از دستان سلیمان گرفته، ده قبیله به تو دهم. اما به‌خاطر بنده‌ام داود و به‌خاطر اورشلیم، شهری که از میان تمام قبایل اسرائیل برگزیده‌ام یك قبیله را به او می‌دهم؛ زیرا او مرا برای پرستش عشتورت خدای موئث صیدونی‌ها، کموش خدای موآب، ملکوم خدای عمونی‌ها، فراموش کرده است؛ او راه‌های مرا با انجام آنچه در نظرمن درست است با نگاه داشتن قوانین و دستورات من همان‌طور که پدرش داود انجام می‌داد، دنبال ننموده است... به این طریق نسل داود را فروتن خواهم ساخت؛ اما نه برای همیشه.»

سلیمان سعی نمود یربعام را بکشد اما او به‌راه افتاده به مصر پیش شیشق پادشاه مصر فرار کرد، و تا مرگ سلیمان در مصر ماند.

این روایت بعدها نوشته شده. سخنان اخیای نبی نیز مانند سخنان دیگر پیامبران است که در جای دیگر بدان اشاره خواهد شد.
اما دخالت نبی در سیاست، منطبق با شرایط زمان است. انشقاق و پراکندگی قبایل به نشانه خشم یهوه در برابر گناهان سلیمان است: آنان که طبعی مذهبی دارند از این مطلب می‌توانند درس آموزند.

۴-آیین نیایش شاهی

در اینجا امکان این نیست که تمام مزامیر قدیمی را بیادآوریم. فقط منظور ما نشان دادن برخی مثال‌های ویژه از آیین نیایش در عصر سلطنت می باشد که نقش شخص شاه را در این نیایش مورد تأکید قرار می‌دهد.

سپاس شاهانه

سپاسگزاری شاه پس از پیروزی بر دشمنان:

۸۱- مزمور ۱۸

ای خدا ، ای قدرت من ، ترا دوست دارم
ای خدا ، صخره من ، قلعهٔ من
ای خدا ، ناجی من ، صخره پناه من
سپر من ، سنگر من و سلاح پیروزی من...
بندهای مرگ مرا احاطه کرده بودند
سیلاب کشنده مرا ترسانیده بود؛ بندهای هاویه مرا در بر گرفته بود
به دام موت گرفتار شده بودم
در تنگی خود ، خدا را خواندم
و نزد خدای خود فریاد برآوردم
او آواز مرا از معبد خود شنید
و فریاد من ، بگوش او رسید .
زمین متزلزل و مرتعش شده
پایهٔ کوه‌ها بلرزید .
دود از بینی او بر آمد
از دهانش ، آتش سوزان
آسمان را خم کرده، نزول فرمود ،

و زیر پای وی، ابری تیره می‌بود
بر کروبی سوار شده، پرواز نمود،
و بر بال‌های باد پرواز کرد،
تاریکی را پردهٔ خود و خیمه‌ای گرداگرد خویش بساخت،
تاریکی آب‌ها و ابرهای متراکم را،
از تابش پیش روی وی ابرهایش می‌شتافتند،
تگرگ و آتش‌های افروخته،
و خداوند از آسمان رعد کرده،
خدای متعال آوازش را به‌گوش رساند،
تیرهای خود را به همه جا پراکنده ساخت،
و برق‌ها بینداخت و ایشان را پریشان نمود.
آنگاه عمق‌های آب ظاهر شد،
و خشکی‌های زمین مکشوف گردید،
از تنبیه تو ای یهوه،
ازنفخهٔ باد بینی تو.
از آسمان دستش را پیش آورده تا مرا بگیرد،
و از آب‌های عمیق بیرون کشد،
مرا از دست دشمنان زورمندم رهایی داد
و از خصمانم زیرا که از من تواناتر بودند...
خدایا، تو نور چراغ من هستی
تو تاریکی مرا روشن می‌کنی!
به مدد تو بر فوج‌ها حمله می‌برم،
و با خدای خود از حصار می‌پرم...
برای جنگ مرا نیرومند می‌سازی
مخالفانم را زیر پایم انداخته‌ای.
دشمنانم از مقابلم می‌گریزند،

و خصمانم را نابود می سازی.
آنها فریاد برمی‌آورند، اما رهاننده‌ای نیست نزد خداوند،
و ایشان را اجابت نکرد!
ایشان را هماند غبار در باد سائیدم،
و مانند گل کوچه آنها را پایمال می‌نمایم...
پیروز و پاینده باد خدا ، متبارك باد صخرهٔ من
متعال باد خدای نجات من!
خدایی که برای من انتقام می‌گیرد ،
و امت‌ها را به زیر یوغ من درمی‌آورد !
مرا از تمامی دشمنانم می‌رهانی
و بر مهاجمین پیروز می‌گردانی
یهوه، تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت،
و بنام تو سرود خواهم خواند...

در اینجا تشریح طولانی و شاعرانه‌ای از خدایی که خود را در طوفان متجلی می‌سازد، ارائه داده شده است. نمادها قراردادی بوده، سنتاً برای یادآوری هرگونه تجلی خداوند بر روی زمین به‌کار برده می‌شود.

نمونه‌های قابل تحسینی از اعتماد به خداوند و به انگیزه‌های او به چشم می خورد. در نظام‌بندی امور دنیوی نیز، همه چیز فیض است. گمان نمی‌رود که انطباق دادن دعای مزبور با زندگی روحانی خودمان امری مشکل باشد: آیا سراسر زندگی روحانی ما مبارزه علیه «قدرت تاریکی‌ها» نمی‌باشد؟

نیایش برای شاه قبل از لشگر کشی

۸۲- مزمور ۲۰

خدا ترا در روزهای سخت مستجاب نماید!
و نام خدای یعقوب ترا حفظ کند!
برای تو از درگاهش یاری فرستد

و ترا از بلندی‌های صهیون حمایت کند!
جمیع هدایای ترا بیاد آورد
و قربانی‌های سوختنی ترا قبول فرماید!
خواسته‌های دلت را برآورد
و تمامی امیدهای ترا به انجام رساند!
ما پیروزی ترا خواهیم ستود
با برافراشتن نام خدایمان! ...
حال می‌دانم
خدا به مسیح خود پیروزی می‌بخشد.
و از فراز آسمان‌ها، او را پاسخ می‌دهد،
به قوت نجات بخش دست راست خود.
قدرت برخی در ارابه‌ها و بعضی در اسبان است،
لیکن افتخار ما در ذکر نام یهوه، خدای ماست.
ایشان خموده گشته و به خاک خواهند افتاد،
لیکن ما برخاسته‌ایم و استوار برپا خواهیم ماند.
یهوه، پادشاه را نجات بده!
روزی که بخوانیم ما را مستجاب فرما!

مراسم سپاسگزاری جهت شاه!

۸۳- مزمور ۲۱: ۱-۸

ای خداوند، در قدرت تو پادشاه شادی می‌کند،
و در نجات تو چه بسیار به‌وجد خواهد آمد.
او را به آرزوی دلش رساندی
و آرزوی لبانش را رد نکردی.
تو برکات و لطف نصیب او ساخته‌ای،

و تاجی از طلای خالص بر سر او می‌گذاری.
حیاتی را که از تو خواست ، به‌وی بخشیده‌ای
و طول ایام را ، تا ابدالاباد!
جلال او به سبب نجات تو عظیم شده،
از اکرام و حشمت ، او را پوشانیده ای.
او را مبارك ساخته‌ای برای همیشه،
و به حضور خود شادمان گردانیده‌ای.
آری ، پادشاه بر خداوند توکل می دارد:
به رحمت حضرت اعلی جنبش نخواهد خورد...

۱ - نیایش با دیگر اعمال زندگانی شاهانه همراه است: پس از نبردی پیروزمندانه (مزمور۱۸) ، تکیه بر خداوند قبل از شروع یك جنگ (مزمور۲۰)؛ تبرك در سالگرد تاجگذاری (مزمور۲۱): بدین ترتیب است که پادشاه آدمی تقدیس شده است.

۲ - از لحاظ جنبه دنیوی، این نیایش باید تکمیل گردد تا نیایشی برای ما محسوب شود. اگر دیدگاه این مزامیر وسیع شود می‌توانند دعای ما نیز محسوب شوند. با وجود این در این جا ، بیانی زیبا و دلکش از نیایش انسان و عقیده‌ای که بنیان‌گذار آنست وجود دارد: در برابر حرکات خداوند نسبت به انسان، انسان برد رفتار خود را محاسبه می‌کند.

دو نیایش فردی و شخصی

در کنار آیین نیایش شاهانه ،به ذکر دو نمونه نیایش می‌پردازیم که لحن آن خصوصی تر و درونی‌تر است:

تمنا از خداوند

۸۴- مزمور۶۱:۲-۵

ای خدا فریاد مرا بشنو!
دعای مرا مستجاب فرما!
از اقصای جهان تو را می‌خوانم،

آن‌گاه که قلبم لبریز از اضطراب است.
به صخره‌ای که از من بلندتر است
تو مرا خواهی برد !
زیرا تو برای من پناهگاهی،
و برج قوی از روی دشمن.
می خواهم در خیمهٔ تو ساکن شوم تا ابدالاباد ،
و زیر سایهٔ بال‌های تو پناه برم! ...

اشتیاق به خداوند

۸۵- مزمور۶۳:۲-۹

یهوه، خدای من ترا می‌طلبم.
جان من تشنهٔ توست.
جسم من مشتاق تو است،
همان‌طور که زمین خشك، تشنهٔ آب است:
ترا در قدس دیدم،
و جلال و نیرومندی ترا مشاهده نمودم.
ارزش محبت تو از زندگی بیشتر است:
پس لب‌های من تو را تسبیح خواهد خواند!
پس تا زنده هستم ، ترا متبارك خواهم خواند
و به‌نام تو دست‌هایم را بر می‌افرازم،
جان من سیر شده ، از ضیافت تو،
و به لبان شادی حمد ترا خواهم خواند!
چون تو را بر بستر خود یاد می‌آورم،
و در پاس‌های شب در تو تفکر می‌کنم،
زیرا تو مددکار من بوده‌ای،

و زیر بال‌های تو از شادی فریاد می‌زنم،
جانم با تمام وجود به تو پیوسته است.
زیرا دست راست تو مرا تأیید می‌کند.

این نیایش آن‌قدر کامل است که عهد جدید در واقع چیزی بدان اضافه نمی‌کند . این دعایی بود که مسیح به هنگام نیایش به‌درگاه پدر می‌سرود . دعای ما نیز باید از آن الهام گیرد : اعتماد به خداوند و اشتیاق به او نمی‌توانست بیانی شیواتر از این داشته باشد

***

بخش دوم

شهادت انبیا

فصل ششم

قلمرو اسرائیل

فرزندان پدرسالاران عبرانی تشکیل قوم یهوه را دادند. در طول هشت قرن از لحاظ روحانی صاحب میراثی گران‌بها و سازمان‌هایی بسیار قوی گشتند. در دوران سلطنت داود و سلیمان، کشور به اوج قدرت خود رسید. از آن به بعد ماجراهای اسرائیل آغاز می‌شود. جریانات ناگوار مذهبی که نتیجه بی‌وفایی به یهوه بود و جریانات ناگوار سیاسی که حاصل انحطاطی تدریجی بوده، به ویرانی کامل ملی می‌انجامد.

در قلب این جریانات نا خوشایند، پیامبران وجدان مذهبی قوم خداوند بودند. و از برکت وجود آنان آیین یهوه حفظ گردید و غنای بیشتری یافت و به این ترتیب جان انسان ها را به‌طرزی بی‌وقفه جهت پذیرش انجیل آماده می‌سازند.

۱ – ملتی منقسم

انشقاقی دوگانه

سلطنت سلیمان در خود فنا را پرورش می‌داد. همین‌که شاه بزرگ مرد، اتحاد کشورش از هم گسیخت.

۸۶– کتاب اول پادشاهان ۱۱:۴۳ –۱۲:۳۲

سلیمان با اجدادش خوابید و در شهر پدرش داود دفن گردید؛ پسرش رحبعام جانشین وی شد.
به محض این‌که یربعام پسر نبات خبر را شنید – وی هنوز در مصر بود، جایی‌که از دست پادشاه سلیمان پناهنده شده بود – از مصر بازگشت. رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه بسازند. آنان این‌را به او گفتند: «پدرت یوغ ما را سخت ساخت؛ اما تو الان بندگی سخت و یوغ سنگینی را که پدرت بر ما نهاد سبك ساز، و ما ترا خدمت خواهیم کرد.» او به آنان گفت: «برای سه روز بروید و سپس پیش من باز گردید.» و قوم رفتند.

پادشاه رحبعام با بزرگانی که وقتی پدرش سلیمان زنده بود در خدمتش بودند ، مشورت نموده، پرسید : «پیشنهاد می‌کنید چه جوابی به این قوم بدهم ؟» آنها گفتند : «اگر امروز این قوم را بنده شوی و ایشان‌را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان بگویی آنها برای همیشه بندگانت خواهند بود .» اما او پندی را که بزرگان به وی دادند رد نموده و با مردان جوانی که با او بزرگ شده و در خدمتش بودند مشورت کرد . او پرسید : «شما چگونه به‌ما توصیه می‌کنید قومی را که به‌من گفته‌اند ، «یوغی را که پدرت بر ما نهاد سبك نما» جواب دهم ؟ مردان جوانی که با او بزرگ شده بودند پاسخ دادند: «این جواب را به این قوم بده: انگشت کوچك من ضخیم‌تر است از کمر پدرم! پس در گذشته پدرم شما را وادار به تحمل باری سنگین نمود . من آن‌را از این هم سنگین تر خواهم ساخت . پدر من شما را با شلاق‌های چرمی می‌زد ؛ من قصد دارم شما را با تازیانه‌های سربی بزنم .»

در روز سوم همهٔ قوم پیش رحبعام آمدند ... پادشاه با رد کردن پیشنهادی که توسط بزرگان بوی داده شده بود ، جوابی تند بقوم داده، به‌همان‌طور که مردان جوان توصیه نموده بودند با آنان صحبت کرد . او گفت : «پدر من شما را وادار به تحمل باری سنگین نمود ، اما من آنرا باز هم سنگین‌تر خواهم ساخت. پدرم شما را با شلاقهای چرمی می‌زد ، من قصد دارم شما را با تازیانه‌های سربی بزنم!»... وقتی تمام اسرائیل دیدند که پادشاه به آرزوهایشان هیچ توجهی نمی‌کند ، این جواب را بوی دادند :

«ما چه سهمی در داود داریم ؟!
هیچ ارثی در پسر یسی نداریم !
اسرائیل ، به چادرهایت باز گرد !
داود ، از این پس از خانهٔ خود نگاهداری کن!»
و اسرائیل بسوی چادرهای خود حرکت کردند ...

پادشاه رحبعام ، ادورام را که مسئول کار اجباری بود فرستاد ، اما اسرائیلیان او را تا مرگ سنگسار کردند ؛ که در نتیجهٔ آن پادشاه رحبعام مجبور شد بر عرابهٔ خود سوار شده، به اورشلیم فرار کند...

وقتی تمام اسرائیل شنیدند که یربعام از مصر بازگشته است ، او را به مجمع احضار نموده، وی را پادشاه تمام اسرائیل ساختند ؛ هیچ کس به‌غیر از قبیلهٔ یهودا به‌خانهٔ داود وفادار نماند .

یربعام با خود فکر کرد : «این‌طور که معلوم است ، پادشاهی به خانهٔ داود باز خواهد گشت . اگر این قوم به‌سوی معبد یهوه در اورشلیم برای تقدیم قربانی‌ها بالا روند، قلب قوم بار دیگر به‌سوی رحبعام پادشاه یهودا باز خواهد گشت و آنها من‌را خواهند کشت...» پس پادشاه در این مورد تفکر کرده، سپس

دو گوسالهٔ طلایی ساخت؛ او به‌قوم گفت: «به قدر کافی به‌سوی اورشلیم رفته‌اید. اسرائیل، این‌ها خدایان تو هستند؛ این‌ها ترا از سرزمین مصر بیرون آوردند.» او یکی را در بیت ئیل بر پا نمود و قوم دسته جمعی آن دیگری را به‌طرف دان بردند. وی معبد مکان‌های بلند را برپا نموده، کاهنانی از خانواده‌های معمولی تعیین کرد که از پسران لاوی نبودند. یربعام همچنین جشنی در ماه هشتم، در پانزدهم ماه مانند جشنی که در یهودا برپا می‌شد، به‌راه انداخت و بالا به‌سوی قربانگاه رفت. تا قربانی تقدیم کند.

۱- *به‌علت‌های این انشقاق توجه کنید که چطور در روایت با مهارت تمام به ما می‌آموزد: که مرد خردمند پند پیران را می‌شنود.*

۲- *در زمان یربعام برپایی مراسم مذهبی درعبادتگاه‌های محلی منع نشده بود. اما مورخ، تاریخ را تحت تاثیر قانون جدیدتر «تثنیه» نگاه می‌کند (۱۴۲) که به موجب آن قانون وجود عبادتگاه‌های متعدد از نظر وی نادرست بوده است.*

سرنوشت یربعام و خاندان او

مورخ، پیش از آنکه به روی دادهای سلطنت یربعام توجه کند، متوجه سرنوشت خاندان وی است که در آن نشانه هایی از سرزنش الهی می‌بیند.

۸۷- کتاب اول پادشاهان ۱۴:۱-۱۷

در آن زمان ابیا پسر یربعام بیمار شد و یربعام به زنش گفت: «بیا، خواهش می‌کنم قیافهٔ خود را تغییر ده به‌طوری‌که هیچ‌کس ترا به‌عنوان زن یربعام نشناسد، و به شیلوه برو؛ اخیای نبی، آن مردی که پیشگویی کرد که من پادشاه بر این قوم خواهم شد، آنجاست. پیش او برو و ده گرده نان و مقداری غذای خوش مزه و یك کوزه عسل ببر؛ او به‌تو خواهد گفت که چه اتفاقی برای بچه خواهد افتاد.» زن یربعام چنین کرد: او به‌راه افتاده، به شیلوه رفت و به خانهٔ اخیا آمد. در این موقع اخیا نمی‌توانست ببیند، چشمانش از پیری تار شده بود، اما یهوه او را مطلع گردانید... پس وقتی اخیا صدای پاهایش را بر در شنید، صدا زد: «داخل شو، زن یربعام! چرا وانمود می‌کنی که کسی دیگر هستی؟ خبر بدی برایت دارم. برو و به یربعام بگو، «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: من ترا از قوم برافراشتم و رهبر قوم خود اسرائیل ساختم؛ من پادشاهی را از خانهٔ داود جدا کرده، آنرا به تو دادم. اما تو مانند بنده‌ام داود نبوده‌ای که فرمان‌های مرا نگاه داشته، مرا با تمام قلب خود با انجام تنها آنچه در چشمان من درست

است پیروی می‌نمود ؛ تو از همهٔ اشخاص قبل از خودت شرارت بیشتری انجام داده‌ای ، تو رفته ،برای خود خدایان دیگری ساخته‌ای ، بت‌هایی از فلز شکل یافته ، و خشم مرا تحریك کرده ، پشت خود را به‌من نموده‌ای . برای این من بر خانهٔ یربعام بدبختی خواهم آورد ، همهٔ ذکوران از خانوادهٔ یربعام اعم از اسیر یا آزاد را در اسرائیل ، نیست خواهم نمود. تمامی خاندان یربعام را دور می‌اندازم چنانکه سرگین را بالکل دور می اندازند. هر که از یربعام در شهر بمیرد ، سگان بخورند و هر که در صحرا بمیرد ، مرغان هوا بخورند، زیرا یهوه سخن گفته است . ... یهوه اسرائیل را لرزان خواهد ساخت ، به‌همان‌طور که یك نی در آب می‌لرزد ؛ ریشهٔ اسرائیل را از سرزمین نیکویی که به اجدادشان داد کنده و در ماورای رود آنان را پراکنده خواهد نمود . او اسرائیل را به‌خاطر گناهانی‌که یربعام مرتکب شده و اسرائیل را وادار به ارتکاب نموده است وا خواهد گذاشت! ... » زن یربعام برخاسته، آنجا را ترك نمود . او به «ترصه» رسید و هنگامی‌که از درگاه خانه گذشت ، بچه مرده بود .

طرز تفکر اخیای نبی را از لابلای کلماتی که در خطابه‌اش به‌کار برده و و با در نظر گرفتن وقایع بعدی ، می توان دریافت. البته این طرز تفکر با عبارات متعارفی که عادتاً مورخین کتاب تثنیه آنرا به‌کار می برند ، نگارش شده است (ر.ك. ۹۲) اما با این حال نیز، رفتار اخیا درست مطابق روش هدایتی مرسوم در میان پیامبران بوده است . از آنجایی که انبیاء مأمور دفاع از آیین یهوه بودند بنابراین کار ایشان تنها اعلام وقایع ناگوار به شاهان بی‌وفا بود .

۲-روایات مربوط به ایلیا و الیشع

خاندان عمری: اخابه و ایزابل

پس از چندی هرج و مرج سیاسی ، عمری موفق گردید قدرت را در دست بگیرد . او شهر سامره را بنا می‌کند . و آغازگر سلسله‌ای می‌شود ، چنان‌که پس از او پسرش اخاب به سلطنت می‌رسد.

۸۸- کتاب اول پادشاهان۱۶ :۲۹-۳۳

اخاب پسر عمری پادشاه اسرائیل شد ... و برای بیست‌و دو سال در سامره بر اسرائیل سلطنت نمود . اخاب پسر عمری آنچه در نظر یهوه ناپسند بود انجام داد و از همهٔ پیشینیان خود بدتر بود . کم‌ترین

کاری که کرد پیروی از گناهان یربعام پسر نباط بود : او با ایزابل ، دختر اتبعل پادشاه صیدونی‌ها ازدواج نمود ، و سپس به خدمت بعل و پرستش او پرداخت . برای وی قربانگاهی در معبد بعل که در سامره ساخت برپا نمود . اخاب همچنین یك تیر مقدس اشراء برافراشت و خطاهای دیگری نیز انجام داده، خشم یهوه ، خدای اسرائیل را از تمام پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند بیشتر تحریك نمود .

۱-در این ملاحظات ناخوشایند صحبتی از جنبهٔ سیاسی درخشان سلطنت اخاب نمی‌شود زیرا که این قبیل مسائل از نظر نویسندهٔ تقدیس شده، مطالب فرعی به نظر می‌رسند.

۲-«اشراء چوبی است که در زمین فرو می‌کردند و مظهر بت زادولد بود .

ایلیا پیام آور یهوه

در برابر شاه بت پرست،ایلیای نبی قد برمی‌افرازد:

۸۹- کتاب اول پادشاهان ۱۷ :۱تا۱۸ :۱۹

ایلیای تشبی اهل تشبه در جلعاد ، به اخاب گفت: «همان‌طور که یهوه زنده است ، خدای اسرائیل که او را خدمت می‌نمایم ، در این سال‌ها مگر بفرمان من ، نه شبنم و نه باران خواهد بود!... »

بعد از این واقعه،ایلیا به‌طرف شرق اردن رفته، نزدیك نهر کریت پنهان می‌شود . سپس به‌طرف «صرفه» که در سرزمین فنیقیه است، رفت. در آنجا نزد زن بیوه‌ای اقامت کرد و برای او دو معجزه به انجام رساند: آردش را زیاد کرد و به مقدار روغنش افزود و فرزند مرده‌اش را دوباره برخیزانید.

مدتی طولانی گذشت ، و یهوه در سال سوم خطاب به ایلیا گفت: «رفته، خود را به اخاب نشان بده ؛ من قصد دارم براین سرزمین باران بفرستم ». پس ایلیا برای نشان دادن خود به اخاب براه افتاد .

اخاب ، کاخدار خود عوبدیاء را که پنهانی یهوه را عبادت می‌نمود بفرستاد تا برای اسبانش آب و علوفه بیابد .

هنگامی که عوبدیا در راه بود ، به چه کسی جز ایلیا باید برمی خورد ؛ با شناختن او بر صورت خود افتاده، گفت: « پس این تویی ، سرورم ایلیا ؟ » او جواب داد «بله ، برو و به اربابت بگو ،«ایلیا

اینجاست» . اما عوبدیا گفت: «چه گناهی مرتکب شده‌ام که تو بنده‌ات را در قدرت اخاب گذاره و باعث مرگ من می‌شوی ؟ همان‌طور که یهوه خدایت زنده است ، ملت یا قلمرویی نیست که ارباب من به جستجوی تو نفرستاده باشد ؛ و وقتی آنها می‌گفتند : «او اینجا نیست! » . وی آن قلمرو یا ملت را وادار می‌کرد سوگند بخورند که نمی‌دانند تو کجا هستی . و اکنون تو به‌من می‌گویی : «رفته به اربابت بگو : «ایلیا اینجاست» . اما به محض این‌که ترکت نمایم ، روح یهوه ترا خواهد برد و نخواهم دانست به کجا ؛من آمده به اخاب خواهم گفت ؛ او قادر به پیدا کردن تو نخواهد بود ، و مرا خواهد کشت... با این حال بندهٔ تو از جوانیش به یهوه احترام گذاشته است . آیا کسی به سرورم نگفته است وقتی که ایزابل انبیای یهوه را کشتار می‌کرد ، من چگونه صد نفر از آنان‌را ، هر بار پنجاه نفر ، در غاری پنهان نموده ، آنها را با تهیهٔ غذا و آب نگاه داشتم ؟ و اکنون تو بمن می‌گویی «برو و به اربابت بگو : ایلیا اینجاست» . بله ، او مرا خواهد کشت! ایلیا جواب داد : «همان‌طور که یهوه صبایوت ، کسی که او را خدمت می‌نمایم زنده است ، من امروز خود را در مقابل او نشان خواهم داد ! »

عوبدیا رفت تا اخاب را یافته و خبر را به وی بگوید ، و سپس اخاب رفت تا ایلیا را پیدا کند . وقتی ایلیارا پیدا کرد ، اخاب گفت ، «پس تو اینجایی ، تو تازیانهٔ اسرائیل ! » او جواب داد : من نیستم ، من تازیانهٔ اسرائیل نیستم ، تو و خانواده‌ات هستید ؛ زیرا یهوه را ترک نموده و به‌دنبال بعل‌ها رفته‌اید . اکنون برای تمام اسرائیل فرمان‌هایی بده تا بر کوه کرمل گرد من آیند و همین‌طور آن چهار صد و پنجاه نبی بعل که بر سفرهٔ ایزابل می‌خورند... »

۱-***شخصیت و رسالت:*** *نام ایلیا معنی‌دار است : «ال . یاهو»=«یهوه خداست» . نبی مذکور مأمور دفاع از سنت‌های موسایی است ، در زمانی که آنها را فراموش کرده بودند .و او پیام خدا را با جرأت تمام اعلام می‌کرد . با نبوت خود در مورد خشکسالی علامتی از خشم یهوه را نشان داد و این امر مطابق مقرارت پیمان سینا بوده است (۴۳) اما شاه ایلیا را به‌جهت نبوت شومش مسئول این بدبختی شناخت .... لذا ایلیا از آنجا بگریخت : رسالت نبی ، به‌راستی دعوتی است پر خطر !*

۲ - ***روح یا نفخهٔ یهوه:*** *که در متن از آن سخن می‌رود به‌معنای روح‌القدس در مسیحیت نیست . بلکه دراصل به‌معنای باد است که نشانی از خشم خداوند است به (ر.ك۳۱) و بعد اشاره‌ای است به «نیرویی که به جهان حیات می‌دهد» (ر.ك۲ ۳۰) و سرانجام اشاره به نیروی ماوراء الطبیعه ایست که در اعمال خارق‌العاده رسولان خداوند دیده می‌شود (ژ.گیه) نبی در واقع با سخنان و اعمالش در دست خداوند است که روحی به وی دمیده شده است . او مردی روحانی و ملهم به‌معنای اخص کلمه می‌باشد .*

۳ - *به طرزبیان سوگند توجه کنید و آن را با دومین فرمان از فرمان‌های دهگانه مقایسه کنید (۳۷) .*

داوری خداوند

۹۰- کتاب اول پادشاهان۱۸: ۲۰-۴۶

اخاب، همهٔ اسرائیل را گرد هم خوانده انبیاء را بر کوه کرمل جمع کرد . ایلیا در جلوی همهٔ قوم بیرون قدم گذاشته، گفت: «تا کی در میان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یهوه خداست ، او را پیروی کنید ؛ اگر بعل است، او را پیروی نمایید . » اما قوم به هیچ وجه یك كلمه نگفتند . سپس ایلیا به آنان گفت: «من تنها به‌عنوان نبی یهوه باقی مانده‌ام در حالی‌که انبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند . بگذارید دو گاو نر به‌ما داده شود ؛ بگذارید آنها برای خود یکی را انتخاب نموده، قطعه قطعه کنند و بر چوب گذارند ، اما آتش بر آن روشن ننمایند . من هم به‌نوبهٔ خود گاو نر دیگر را آماده ساخته، اما بر آن آتش روشن نخواهم کرد . شما باید نام خدای خود را بخوانید ، و من نام خدای خود را خواهم خواند ؛ خدایی که با آتش جواب می‌دهد ، حقیقتاً خداست . » قوم همگی جواب دادند : «قبول است! » ایلیا سپس به انبیای بعل گفت : «یك گاونر انتخاب کرده، شما اول آنرا آماده سازید زیرا تعداد شما بیشتر است . نام خدای خود را بخوانید ، اما هیچ آتشی روشن ننمایید . » آنان گاو نر را برداشته، آماده ساختند ، و از صبح تا ظهر نام بعل را خواندند . آنها فریاد می‌زدند : «ای بعل به‌ما جواب ده!» اما هیچ صدا یا جواب در حالی‌که آنان به‌دور قربانگاهی که ساخته بودند رقص پر جست و خیز خود را اجرا می‌نمودند ، نبود . ظهر شد و ایلیا آنان‌را مسخره کرده، گفت : «بلندتر بخوانید ، زیرا او یك خداست : او خیلی گرفتار است ، یا مشغول می‌باشد ، یا به یك سفر رفته است ؛ شاید در خواب است و بیدار خواهد شد . » پس آنها بلندتر فریاد زده، خود را به‌طوری‌که رسمشان بود ، با شمشیرها و نیزه زخمی ساختند ، تا این‌که خون از آنها جاری شد . ظهر گذشت ، و آنان تا هنگامی که هدیهٔ قربانی تقدیم می‌شود به خواندن وردها ادامه دادند ؛ اما هیچ صدا و هیچ جوابی نبود ، هیچ توجهی به آنان نشد .

سپس ایلیا به تمام قوم گفت : «به من نزدیك‌تر شوید» و همهٔ قوم به او نزدیك‌تر شدند . او قربانگاه یهوه را که خراب شده بود تعمیرنمود ... دور قربانگاه گودالی به اندازهٔ گنجایش دو پیمانهٔ بذر ، کند . او سپس چوب را آماده نمود ، گاونر را قطعه قطعه کرد ، و آن‌را برروی چوب گذاشت . سپس گفت : «چهار کوزه آب پر کرده، بر قربانی سوختنی و بر چوب بریزید » ؛ آنها چنین کردند . او گفت : «آنرا بار دوم انجام دهید » ؛ آنها بار دوم چنین کردند . او گفت : «آن‌را بار سوم انجام دهید » ؛ آنها بار سوم چنین کردند . آب گرد قربانگاه جاری شد و خود گودال پر از آب بود . در موقعی که هدیهٔ قربانی تقدیم

می‌شد ، ایلیای نبی قدم به‌جلو گذاشت وگفت : «یهوه ، خدای ابراهیم ، اسحق و اسرائیل ، بگذار آنها امروز بدانند که تو در اسرائیل خدا هستی ، و من بندهٔ توام ، که من همهٔ این چیزها رابه‌فرمان تو کرده‌ام . به‌من پاسخ بده ، یهوه ، به‌من پاسخ بده ، تا این‌که این قوم بدانند که تو ، یهوه ، خدا هستی و قلب‌هایشان را باز پس می‌گیری . »

سپس آتش یهوه افتاده، قربانی سوختنی و چوب را بلعید و آب درون گودال را لیسید . وقتی همهٔ قوم این‌را دیدند ، بر صورت‌های خود افتادند . آنها فریاد زدند : «یهوه خداست ». ایلیا گفت : «انبیای بعل را بگیرید : نگذارید یکی از آنها فرار کند . » آنها انبیا را گرفتند و ایلیا آنان‌را به سوی نهر قیشون پایین برده، در آنجا آنها را قتل عام نمود .

ایلیا به اخاب گفت : «باز گشته بخور و بنوش ؛ زیرا صدای باران را می‌شنوم ». هنگامی‌که اخاب باز می‌گشت تا بخورد و بنوشد ، ایلیا تا قلهٔ کرمل بالا رفت و بر زمین تعظیم نمود ، صورت خود را بین زانوهایش گذاشت . او به خادم خود گفت : «اکنون بالابرو ، و به دریا نگاه کن . » او بالا رفته نگاه کرد و گفت : «هیچ چیز نیست . » ایلیا گفت : «هفت مرتبه دیگر برو » ، بار هفتم خادم گفت : «اکنون ابری است کوچك مثل دست یك انسان ، که از دریا بر می‌خیزد . » ایلیا گفت : «برو و به اخاب بگو :عرابه را آماده ساخته و قبل از این‌که باران ترا باز دارد ، پایین برو ». و در همان موقع ، آسمان با ابر و طوفان تاریك گشته، باران سیل آسا باریدن گرفت . اخاب بر عرابه‌اش سوار شده و به‌طرف یرزعیل براه افتاد . دست یهوه بر ایلیا بود ، او کمر خود را بست و پیش روی اخاب دوید تا به یرزعیل رسید...

۱ - از آنجا که بعل رب النوع طوفان است، داوری الهی که ذکر آن در بالا رفت به بهترین نحو درك می‌شود و نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که بعل وجود خارجی ندارد و تنها یهوه خدا است و اوست که به طبیعت فرمان می‌دهد . باران نشانه محبت مجدد اوست . همان‌طور که خشکسالی نشان خشم او بود . در هر زمان خداوند نشان‌هایی که بتوان درك کرد از خود مکشوف می‌سازد و در هر زمان غیرت مذهبی او آشکار می‌شود (ر.ك۵۲) در این بخش هنوز از معانی انجیلی خیلی دور هستیم! بعداً متوجه اهیمت استثنایی این صحنه خواهیم شد. آنچه فعلاً از آن قابل درك است آموزش اساسی وحی و الهام کتاب مقدس است : کدام‌یك خدایند یهوه یا بعل؟

۲ - این روایت پرهیجان اشاره به روایتی عام دارد . که خالی از کنایه و طنز نیست و چنان نوشته شده تا هر طرز تفکر ساده لوحانه را متوجه سازد !

ایلیا در کوه حوریب



۹۱- کتاب اول پادشاهان۱۹: ۱-۱۸

وقتی اخاب همهٔ آنچه را که ایلیا کرده بود ، و چگونگی سپردن تمام انبیا به‌مرگ توسط شمشیر را به ایزابل گفت ، ایزابل قاصدی پیش ایلیا فرستاد تا بگوید ، «کاش خدایان با من چنین کنند ، وحتی بیشتر از این ، اگر تا فردا همین موقع زندگی ترا مانند زندگی یکی از آنها نسازم!» او ترسیده برای زندگیش فرار کرد . وی به بئرشبع ، شهری در یهودا آمد ، جایی‌که خادمش را ترک نمود . او خود راهش را ادامه داده و در سفری یك‌روزه به‌داخل بیابان رفت ، و زیر یك بوتهٔ دارشیشان (بوته‌ای خاردار) نشسته، آرزو کرد که کاش مرده بود . او گفت : «یهوه ، به اندازهٔ کافی کشیده‌ام . جانم‌را بگیر ؛ من هیچ بهتر از اجداد خود نیستم . » سپس دراز کشیده، به‌خواب رفت . اما فرشته‌ای او را لمس کرده، بوی گفت: «برخیز و بخور!» چون نگاه کرد ، اینك نزدیك سرش قرصی نان بر ریگ‌های داغ و کوزه‌ای از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید. فرشتهٔ خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است!» پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراك چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت. در آنجا به غاری داخل شده، شب را در آن به‌سر برد...



سپس خود یهوه عبور نمود. بادی نیرومند آمد، آنقدر قوی که کوه‌ها را شکافت و صخره‌ها را در مقابل یهوه متلاشی نمود. اما یهوه در باد نبود. بعد از باد، زلزله‌ای آمد. اما یهوه در زلزله نبود. بعد از زلزله آتشی آمد . اما یهوه در آتش نبود . و پس از آتش صدای نسیمی ملایم

آمد. و وقتی ایلیا این‌را شنید صورت خود را با ردایش پوشاند و بیرون رفته بر در غار ایستاد سپس ندایی به او رسید که گفت: «تو اینجا چه می‌کنی؟» او جواب داد، من از غیرتی عظیم برای یهوه صبایوت پر شده‌ام، زیرا پسران اسرائیل ترا ترك کرده، قربانگاه‌هایت را در هم شکسته‌اند و انبیای ترا به شمشیر سپرده‌اند. من تنها شخص باقیمانده هستم و آنان می‌خواهند مرا بکشند.»

یهوه گفت: «برو، از همین راه به بیابان دمشق باز گرد. تو رفته حزائیل را به‌عنوان پادشاه آرام مسح خواهی کرد. تو ییهو پسر نمشی را به‌عنوان پادشاه اسرائیل مسح کرده و الیشع پسر شافاط اهل آبل محوله را به‌عنوان نبی مسح خواهی نمود تا جانشین تو شود؛ و هر کس از شمشیر حزائیل فرار کند، به‌وسیله ییهو به‌مرگ سپرده خواهد شد. و هر کس از شمشیر ییهو فرار کند، به‌وسیله الیشع به مرگ سپرده خواهد شد. اما من هفت هزار تن را در اسرائیل خواهم رهانید که تمام زانوهای ایشان در مقابل بعل خم نشده، و تمام دهان‌های ایشان او را نبوسیده‌اند.

۱ - چهل شبانه روز رقمی است قرار دادی (ر.ك۳۴و۳۵ ومتی۲ :۴) از دیدگاه عقیدتی و روانشناسی مذهبی صحنه کوه حوریب برجسته‌تر نمودار می‌گردد. ایلیا این نبی شجاع همان‌طور که بعدها در مورد ارمیای نبی خواهیم دید، هم‌چنان یك انسان است (۱۷۲ تا۱۷۵). هنگامی‌که یأس بر او مستولی می‌شود برای تقویت ایمانش، درست به جایی می‌رود که یهوه خود را بر موسی ظاهر کرد و عهد با قومش منعقد نمود (۲۶، ۳۳، تا۳۶). «موسی و ایلیا که در تجلی خداوند در حوریب به یکدیگر نزدیك شده‌اند، به هنگام تلألو مسیح که همان تجلی عهد جدید است نیز حضور دارند» (ر.پ. دو وُ).

۲ - این تجلی را با تجلی در سینا مقایسه کنید (۳۳و۳۵). معنای زمزمه آرام باد و نسیم را ایلیا به‌عنوان نشان حضور خداوند در آرامش روح شناخت. این مفهوم نمادی و سمبلیك با عناصر عنان گسیخته که برای انسان حاکی از جنبهٔ دیگری از خداوند می‌باشند، متضاد است. از آن به بعد حضور خداوند برای انسان‌ها بیش از پیش جنبهٔ درونی بخود خواهد گرفت (ر.ك۱۵۵، ۱۷۳).

۳ - سرانجام در سخنان یهوه به ایلیا اشاره‌هایی به باقی ماندن عادلان است که خداوند آنها را برای خود حفظ نموده است دقت کنید. درباره این مطلب مهم و اساسی ر.ك به ۹، ۱۰۴، ۱۲۱، ۲۲۱، - رساله به رومیان ۹ :۲۷و۱۱ :۴.

مدافع عدالت

آنچه را اکنون خواهیم خواند بخشی دیگر از زندگانی ایلیا است که قسمت دیگری از رسالت او را نشان می‌دهد .

۹۲- کتاب اول پادشاهان۲۱ :۱-۲۹

نابوت یزرعیلی تاکستانی نزدیك قصر اخاب پادشاه سامره داشت . و اخاب به نابوت گفت : «تاکستان خود را به‌من بده تا باغ سبزیجات من شود ، زیرا به خانه‌ام متصل است ؛ من به‌تو تاکستانی بهتر به‌عوض آن خواهم داد ، یا اگر ترجیح می‌دهی ، قیمت آن‌را به پول به‌تو خواهم داد . » اما نابوت به اخاب جواب داد : «یهوه نگذارد که ارث اجدادم را به تو بدهم ! »

اخاب غمگین و عصبانی از کلمات نابوت یزرعیلی که گفت: «من ارث اجدام را به‌تو نخواهم داد » ، به‌خانه رفت . زنش ایزابل پیش او آمده، گفت : «چرا این‌قدر افسرده هستی ، که غذا نمی‌خوری ؟ » او گفت : من با نابوت یزرعیلی صحبت می‌کردم ؛ گفتم : تاکستان خود را یا به‌عوض پول یا ، اگر ترجیح می‌دهی به‌عوض تاکستانی دیگر به‌من بده . اما او گفت : «من تاکستانم را به‌تو نخواهم داد . »سپس زنش ایزابل گفت : «آیا تو الان بر اسرائیل سلطنت می‌کنی؟ بلند شو و بخور ؛ شادمان باش ، من خود برای تو تاکستان نابوت یزرعیلی را خواهم گرفت . »

پس او به نام اخاب نامه‌هایی نوشته، با مهر او مهر نمود و آنها را به بزرگان و نجبایی که در محل زندگی نابوت زندگی می‌کردند ، فرستاد . در نامه‌ها نوشت : «اعلام روزه کنید ، و نابوت را در جلوی قوم قرار دهید . وی را با دو شخص بی‌سروپا که او را چنین متهم خواهند کرد ، «تو خدا و پادشاه را نفرین کرده‌ای» روبه‌رو نمایید . سپس او را بیرون برده، تا مرگ سنگسار کنید . »...

فرمان‌های سلطنتی ، همان‌طور که صادر شده بود به اجرا در آمد .

آنان به ایزابل خبر فرستادند : «نابوت تا مرگ سنگسار شده است: » وقتی ایزابل شنید که نابوت تا مرگ سنگسار شده است به اخاب گفت : «بلند شو ! مالك تاکستانی شو که نابوت یزرعیلی به‌جای پول به‌تو نمی‌داد ، زیرا نابوت دیگر زنده نیست ، او مرده است . » وقتی اخاب شنید که نابوت مرده است ، بلند شد و تا پایین به‌سوی تاکستان نابوت یزرعیلی رفته تا مالك آن شود .

سپس کلام یهوه بر ایلیای تشبی آمد: «برخیز! برای ملاقات اخاب پادشاه اسرائیل در سامره به‌پایین

برو. تو او را در تاکستان نابوت خواهی یافت؛ او پایین رفته است تا مالك آن شود. تو این‌را به او خواهی گفت: «یهوه این‌را می‌گوید: تو مرتکب قتل شده‌ای، اکنون به‌زور مالك هم می‌شوی. برای این – یهوه این‌را می‌گوید– در جایی که سگ‌ها خون نابوت را لیسیدند، سگ‌ها خون ترا نیز خواهند لیسید.» اخاب به ایلیا گفت: «پس تو مرا یافتی، ای دشمن من!» ایلیا جواب داد: «بله من تو را یافتم. به‌خاطر دو رویبت، و چون آنچه برای یهوه ناپسند است انجام داده‌ای اکنون بر تو بدبختی وارد خواهم آورد؛ نسلت را کلاملاً از بین برده، همهٔ متعلقات نر خانوادهٔ اخاب را اعم از اسیر یا آزاد در اسرائیل، نابود خواهم ساخت... سگان آنانی‌را که در شهر می‌میرند، خواهند خورد؛ و پرندگان هوا، آنانی‌را که در صحرا می‌میرند، خواهند خورد.»...

وقتی اخاب این کلمات را شنید، جامه‌هایش را پاره نموده و بر پوست خود پلاس نهاده، روزه گرفت؛ او در پلاس می خوابید و با قدم‌های آهسته راه می‌رفت. سپس کلام یهوه بر ایلیای تشبی آمد: «آیا دیده‌ای اخاب چگونه خود را در مقابل من فروتن ساخته است؟ چون خود را در مقابل من فروتن ساخته است، آن بدبختی را در روزهای او نخواهم آورد؛ بدبختی را در روزهای پسرش بر خانهٔ او وارد خواهم آورد.»

۱ – در اینجا به معنای عدالت اجتماعی باید توجه کرد که قبلاً هم در تورات موسائی گفته شده است (۳۸). در تمام سخنان انبیاء بر روی این امر تأکید شده است.

۲ – در نبوت ایلیا از مضامین سنتی بهره گرفته شده است (ر.ك۸۷). وقایع نگار با شرح روایت فوق، زمینه را برای مرگ دردناك اخاب و خانواده‌اش آماده می‌کند. همچنین اصول عقیدتی را در مورد پاداش و سزا یادآوری می‌کند.

میکایا پسر یمله و مرگ اخاب

در جریان جنگی بر ضد اهالی سوریه اخاب و یهو شافاط پادشاه یهودا برای محاصره «راموت جلعاد» آماده می‌گردند. آنها با انبیاء مشورت می‌کنند و همه نظر مساعدی می‌دهند که پیروزمند خواهند شد.

۹۳– کتاب اول پادشاهان۲۲:۷–۲۸

یهوشافاط گفت: «آیا برای مشورت ما هیچ نبی دیگری از یهوه نیست؟» پادشاه اسرائیل به یهوشافاط پاسخ داد: «مرد دیگری هست که توسط او می‌توانیم با یهوه مشورت نماییم، اما من از او

نفرت دارم زیرا هرگز نبوت مطلوبی برای من ندارد ، فقط چیزهای نامطلوب؛ او میکایا پسر یمله است . »
یهو شافاط گفت : « پادشاه نباید چنین چیزهایی بگوید . » بنابراین، پادشاه اسرائیل یکی از خواجه‌سرایان را احضار نموده، گفت : « فوراً میکایا پسر یمله را بیاور » . . .

قاصدی که رفته بود تا میکایا را احضار نماید گفت: «اینجا تمام انبیاء به یك زبان دربارهٔ پادشاه حرف‌های مطلوب می‌زنند . سعی کن مانند یکی از آنها صحبت کنی و موفقیت را پیشگویی نمایی . » اما میکایا جواب داد : « همان‌طور که یهوه زنده است ، آنچه یهوه می‌گوید ، آن‌را ادا خواهم کرد ! » وقتی او پیش پادشاه آمد ، پادشاه گفت : میکایا آیا ما باید برای حمله به راموت جلعاد بتازیم ، یا باید دست نگه داریم ؟ » او جواب داد : « بتازید و فتح کنید . یهوه آن‌را به قدرت پادشاه تسلیم خواهد نمود . » اما پادشاه گفت : « چقدر باید ترا سوگند دهم که به‌نام یهوه چیزی غیر از حقیقت به‌من نگویی ؟ » سپس میکایا سخن گفت :

« همهٔ اسرائیل را دیده‌ام که بر کوه‌ها پراکنده‌اند .
مانند گوسفندانی بدون شبان . »
و یهوه گفت : « اینها هیچ صاحبی ندارند ،
بگذارید هر کدام به‌خانهٔ خود روند » .

در اینجا پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت : « آیا به‌تو نگفتم که او هرگز نبوت‌های مطلوبی بمن نمی‌دهد ، و فقط چیزهای نامطلوب را اعلام می‌کند ؟ » میکایا ادامه داد : حداقل به کلام یهوه گوش بده . من یهوه را بر تختش نشسته دیده‌ام ؛ تمام لشکر آسمان در حضور او بر راست و برچپش ایستاده بودند . یهوه گفت : « چه کسی اخاب را در تاختن به‌سوی مرگ خود در راموت جلعاد فریب خواهد داد ؟ » در اینجا یکی به این‌طور سخن راند و دیگری به آن‌طور تکلم نمود . سپس روح جلو آمده، در مقابل یهوه ایستاد . او گفت: « من او را فریب خواهم داد . » یهوه پرسید : « چگونه ؟ » او جواب داد : « من رفته در دهان تمام انبیای او روحی کاذب خواهم شد . » یهوه گفت : « تو او را فریب خواهی داد ، موفق خواهی شد . برو و آن‌را انجام بده . » پس خداوند روحی کاذب در دهان جمیع انبیای تو گذاشته است و خداوند دربارهٔ تو سخن بد گفته است. »

سپس صدقیا پسر کنعنه بالا آمده، بر رخسار میکایا زد . او پرسید : «از چه طریق روح یهوه مرا ترك کرد ، که با تو سخن بگوید ؟ » میکایا در جواب گفت : «این چیزی است که آنروزی که برای پنهان شدن به اتاق اندرونی فرار کنی‌خواهی دید. » پادشاه اسرائیل گفت : « میکایا را گرفته، به آمون حاکم شهر و

شاهزاده یوآش بسپارید ، و بگویید : «اینها هستند دستورات پادشاه : این مرد را در زندان انداخته، هیچ چیز جز نان و آب به او ندهید تا اینکه من صحیح و سالم باز گردم . » میکایا گفت : «اگر توصحیح و سالم باز گردی ، یهوه توسط من صحبت ننموده است ! »

اخاب برای شرکت در نبرد ، قیافهٔ خود را تغییر داد . اما با تیری از پای در آمد . . .

۱- فرق بین کسانی که نبوت شغلشان بوده وکسانی که خداوند عطیهٔ نبوت را به ایشان بخشیده بود ، آشکار می‌شود . نبرد و مبارزه بر ضد انبیاء متملق درباری در تمامی زندگانی انبیایی واقعی دیده می‌شود . در مورد شرایط این گروه دوم از انبیاء به قواعد کتاب تثنیه رجوع شود (۱۴۴)

۲ - رویای میکایا را با رویای یعقوب (۱۸) موسی ومشایخ (۳۴) اشعیاء (۱۱۴) و حزقیال (۲۰۰) مقایسه کنید. به طرز بیانی که نوسط نبی به‌کار برده شده است توجه کنید. یهوه در جهان توسط فرستادگان خود عمل می کند. این فرستادگان از یك سو فرشتگان یعنی ،عضای لشکر آسمان می‌باشند و از سوی دیگر روحی است که به سوی انبیاء می‌فرستد (یادداشت شمارهٔ ۸۹) . چون قادر متعال است لذا مسئول هر چه فرا رسد اوست: همانا اوست که کسانی را که نیات پلید آنها را می‌داند کور می‌گرداند تا هلاك شوند (شماره‌های ۱۱۴ و۱۸۷ را مقایسه کنید) . اخاب جزو این دسته از افراد است و زمان سزای او فرا رسیده است

دعوت الیشع به‌سوی خداوند

این بخش دنباله سفر ایلیا به کوه حوریب است (۹۱)

۹۴- کتاب اول پادشاهان۱۹:۱۹-۲۱

ایلیای نبی، الیشع بن شافاط را یافت که شیار می‌کرد و دوازده جفت گاو پیش وی بود و خودش با جفت دوازدهم بود. چون ایلیا از او می‌گذشت ردای خود را بر وی انداخت. الیشع گاوها را ترك کرده، از عقب ایلیا دوید و گفت: «بگذار که پدر و مادر خود را ببوسم و بعد از آن در عقب تو آیم.» او وی را گفت: «برو و برگرد، زیرا به تو چه کرده‌ام؟» الیشع از عقب او برگشته، یك جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با ابزار گاوان پخت و به کسان خود داد که خوردند و برخاسته، از عقب ایلیا رفت و به خدمت او مشغول شد.

گرویدن الیشع به‌سوی خداوند را با نمونه‌هایی که انجیل معرفی می‌کند مقایسه کنید: «لوقا ۵:۱-۱۱ و۵:۲۷-۳۲ و۹:۵۷-

۶۲و۱۸: ۱۸–۲۳ . «در چه چیزی با دیگر دعوت‌های انبیایی تفاوت دارد ؟ » (۱۰۶، ۱۱۴، ۱۵۵، ۱۸۹) .

الیشع جانشین ایلیا

ایلیا از صحنه تاریخ ناپدید می‌گردد اما کارهای وی به‌وسیله الیشع ادامه می‌یابند

۹۵- کتاب دوم پادشاهان۲: ۱-۱۵

ایلیا و الیشع از جلجال براه افتادند ، و ایلیا به الیشع گفت : «خواهش می‌کنم اینجا بمان ، زیرا یهوه مرا تنها به بیت‌ئیل می فرستد ». اما الیشع پاسخ داد : «همان‌طور که یهوه زنده است ، و همان‌طور که تو خود زنده هستی ، ترا رها نخواهم کرد ! » و آنها به‌سوی بیت ئیل پایین رفتند . پسران انبیایی که در بیت ئیل زندگی می‌کردند بیرون آمدند تا الیشع را ملاقات نمایند و گفتند : «آیا می‌دانی که یهوه قصد دارد سرور و ارباب ترا امروز با خود ببرد ؟ » او گفت : «بله ، می‌دانم ، ساکت باشید . » ایلیا گفت : «الیشع ، خواهش می‌کنم اینجا بمان ، یهوه مرا تنها به اریحا می‌فرستد ». اما او جواب داد : «همان‌طور که یهوه زنده است ، و همان‌طور که تو خود زنده‌ای ، ترا رها نخواهم کرد ! »و آنها تا اریحا به‌رفتن ادامه دادند . پسران انبیایی که در اریحا زندگی می‌کردند به‌سوی الیشع رفته، گفتند : «آیا می‌دانی که یهوه قصد دارد امروز سرور و ارباب ترا با خود ببرد ؟ » او گفت : «بله ، می‌دانم ، ساکت باشید . » ایلیا گفت : «الیشع خواهش می‌کنم اینجا بمان ، یهوه مرا تنها به اردن می‌فرستد ». اما او جواب داد : «همان‌طور که یهوه زنده است و همان‌طور که تو خود زنده‌ای ، ترا رها نخواهم نمود ! » و آنها با یکدیگر به‌رفتن ادامه دادند .

پنجاه نفر از پسران انبیاء به‌دنبال آنان رفتند ، و هنگامی‌که هر دوی آنها در کنار اردن ایستادند ، آنان در فاصله‌ای دورتر توقف کردند . ایلیا ردای خود را برداشته ، آن‌را به‌هم پیچید و بر آب زد ؛ و آب به چپ و راست تقسیم شد ، و هر دوی آنان بر خشکی عبور نمودند . وقتی عبور کردند ، ایلیا به الیشع گفت : «خواست خود را بگو . قبل از این‌که از نزد تو برداشته شوم چه می‌توانم برایت انجام دهم ؟ » الیشع جواب داد : «بگذار از دو برابر ارث روح تو سهم داشته باشم » . ایلیا گفت : «درخواست تو چیزی است مشکل ، اگر در حالی‌که از نزد تو برداشته می‌شوم مرا ببینی ، همان‌طور که می‌خواهی می‌شود ؛ اگر نه ، چنین نخواهد شد . » در این موقع همان‌طور که پیش می‌رفتند و درحال رفتن صحبت می‌کردند ،

عرابه ای از آتش ظاهر شد ، با اسبانی از آتش ، ایشان را از یکدیگر جدا کرد؛ و ایلیا در گردباد به آسمان بالا رفت. الیشع آن‌را دیده، فریاد زد : «پدرمن! پدر من! عرابهٔ اسرائیل و اسبانش!» سپس دیگر او را ندید و لباس‌هایش را گرفته به‌دو نیم پاره کرد . او ردای ایلیا را که افتاده بود برداشته، بازگشت و بر ساحل اردن ایستاد . وی ردای ایلیا را برداشته ، آب‌را زد . او فریاد زد : «یهوه ، خدای ایلیا کجاست ؟» او آب‌را زد ، که به راست و چپ تقسیم شد ، و الیشع از آن گذشت. پسران انبیاء او را در آن فاصله دیده، گفتند : «روح ایلیا آمده تا بر الیشع قرار گیرد » ؛ آنها رفتند تا او را ملاقات نمایند و در مقابل وی بر زمین تعظیم نمودند .

۱ – جوهر و اساس روایت در جمله آخری است : روح ایلیا بر الیشع قرار گرفته است . رسالت ایلیا در الیشع ادامه می‌یابد . ردای ایلیا به نشانهٔ این میراث است . اما الهام عطیه‌ای صرفاً الهی است و نه بر طبق خواستهٔ بشر. الیشع از روح الیاس بهرهٔ دو چندان می‌برد : سهم دو برابر در قاعده تقسیم ارث به پسر ارشد و بزرگ تعلق دارد .

۲ – در اینجا روایت و داستانی عامیانه وجود دارد که قبل از آن‌که جمع‌آوری گردد در بین انبیاء زبان زد بوده است . تکرار مرتب جملات این نوع حکایت ، نیاز به تعریف آنچه که شگفت‌انگیز است را نشان می دهند . هر چند این طرز بیان تاریخ با آنچه امروز مرسوم است متفاوت می‌باشد ، با وجود این دارای نکات جالب روان شناسی است .

*۳ – **بالا رفتن ایلیا به آسمان.** شاگرد در رویا چنین می‌بیند که استادش به‌جای سرازیر شدن در گودال گور از طرف یهوه با جلال تمام به آسمان بالا برده می‌شود . این برای نخستین بار است که در کتاب عهد عتیق ، فکر پاداش آسمانی پس از مرگ به میان می آید . البته نه بمعنای یك قاعده عمومی برای همه بلکه دریك مورد خاص. تصویر عرابه آتشین و اسب‌های آتشین ، تصویری سنتی و مرسوم است و یادآور ظهور خداوند در طوفان می باشد (۸۱) .*

معجزه الیشع

در روایات کتاب‌مقدس به الیشع معجزات چندی نسبت داده می‌شود . به‌جا خواهد بود که لااقل یکی از معجزه‌های وی را در زیر بیاوریم:

۹۶- کتاب دوم پادشاهان۴ :۸-۳۷

یك روز در حالی‌که الیشع در راه شونیم بود ، زنی والامقام که آنجا زندگی می‌کرد ، او را وادار نمود

که در آنجا مانده، غذا بخورد . بعد از آن وی همیشه وقتی از آن راه می‌گذشت به آنجا به جهت نان خوردن میل می‌کرد . آن زن به شوهرش گفت : «ببین ، من مطمئنم مردی که دائم از راه ما می‌گذرد باید مرد مقدس خدا باشد . بگذار برای او اتاق کوچکی بر پشت بام ساخته ، تختی در آن برایش قرار دهیم ، و یك میزو صندلی و چراغ ؛ تا هر وقت پیش ما می‌آید بتواند آنجا استراحت کند . » یك‌روز وقتی او آمد ، به‌سوی اتاق بالایی حرکت نموده ، دراز کشید . او به خادمش جیحزی گفت : «زن شونمی ما را صدا کن ». او صدایش کرد و زن آمده، در مقابل او ایستاد . الیشع گفت : «به او این را بگو: «ببین ، تو برای ما این همه زحمت کشیده‌ای، چه می‌توانم برایت انجام دهم؟ آیا چیزی هست که میل داری برای تو به پادشاه یا به فرماندهٔ ارتش گفته شود ؟ » اما او جواب داد : «من با قوم خود که در اطرافم هستند زندگی می‌کنم ». او پرسید : «پس چه می‌توان برای او کرد ؟ » جیحزی پاسخ داد : «خوب ، او پسری ندارد و شوهرش پیر است . » الیشع گفت : «او را صدا کن ». خادم او را صدا کرد و او بر در ایستاد . وی گفت : «سال دیگر همین موقع ، پسری در آغوش خود خواهی گرفت . » اما زن گفت : «نه ، سرورم ، خادم خود را فریب نده . » اما آن‌زن آبستن شد ، و در وقتی‌که الیشع گفته بود ، پسری به‌دنیا آورد .

بچه بزرگ شد ؛ یك‌روز او پیش پدرش که با درو گران بود بیرون رفت ، و به پدرش فریاد زد : «آه ، سرم! سرم! » پدر به خادمی گفت که او را پیش مادرش حمل کند . او پسر را برداشته پیش مادرش برده و پسر بر زانوی او نشست تا ظهر ، که مرد . زن به طبقهٔ بالا رفته ، او را برتخت مرد خدا قرار داد ، در را بر او بست و بیرون رفت . او شوهرش را صدا زده ، گفت : «یکی از خادمان را با یك الاغ برای من بفرست . من باید با عجله پیش مرد خدا بروم و باز گردم . » او پرسید : «چرا امروز پیش او بروی ؟ ماه نو و سبت هم که نیست . » اما زن جواب داد : «اشکالی ندارد ». الاغ را داد تا زین کردند ، و به خادمش گفت : «به‌جلو هدایت کن و برو ! تا وقتی‌که دستور نداده‌ام افسار را نکش . » او به‌راه افتاده، پیش مرد خدا بر کوه کرمل رسید ؛ وقتی او زن را از دور دید ، به خادمش جیحزی گفت : «ببین ، زن شونمی‌ما میاید ! اکنون دویده او را ملاقات کن و از او بپرس ، «آیا سالم هستی ؟ آیا شوهرت سالم است ؟ آیا فرزندت سالم است ؟ » زن جواب داد : «بله. » وقتی به مرد خدا آنجا بر کوه رسید ، پاهایش را گرفت . جیحزی قدم به‌جلو گذاشت تا او را به‌زور دور کند . اما مرد خدا گفت : «او را رها کن ؛ در روحش تلخی است و یهوه این را از من پنهان داشته است ، او به‌من نگفته است ». زن گفت : «آیا من از سرورم یك پسر خواستم ؟ آیا نگفتم : مرا فریب نده ؟ »

الیشع به جیحزی گفت : «کمر خود را ببند و عصای مرا در دست خود بگیر و برو . اگر کسی را



ملاقات می‌کنی ، به او سلام نکن ؛ اگر کسی به تو سلام کند ، جوابش را نده . تو عصای مرا بر بچه دراز خواهی نمود . » اما مادر بچه گفت : «چنان‌که یهوه زنده است ، و چنان‌که تو خود زنده‌ای ، رهایت نخواهم کرد ». سپس او برپا شده ، به‌دنبال او رفت . جیحزی جلوتر از آنها رفته و عصا را بر بچه دراز نموده بود ، اما هیچ صدا یا عکس‌العملی نبود . او بازگشت تا الیشع را ملاقات کند و به او گفت: «بچه بیدار نشده است . » سپس الیشع به آن خانه رفته و در آنجا روی تخت او بچه ، مرده بود . او داخل شده در را بر هر دوی آنان بست و به یهوه دعا کرد . سپس از تخت بالا رفته خود را بر روی بچه دراز نمود و دهانش را بر دهان او ، چشمانش را بر چشمان وی ، و دستان خود را بر دستانش گذاشت ، و بر وی خم گشت، گوشت بچه کم کم گرم شد . سپس بلند شده، در خانه به این طرف و آن‌طرف قدم زد و بعد بر آمده بر وی خم شد تا هفت بار. سپس بچه عطسه‌ای نموده، چشمانش را باز کرد . » بعد او جیحزی را احضار نموده، گفت: «زن شونمی ما را صدا کن ؛ و او صدایش کرد . » وقتی زن پیشش آمد ، گفت :«پسرت را بردار ». زن به‌درون رفته، بر پاهایش افتاد و بر زمین تعظیم نمود ؛ و پسر خود را برداشته، بیرون رفت .



۱ - در دعاهای روزهای دوشنبه و سه‌شنبه سومین هفته روزه بزرگ دو معجزه دیگر نیز از الیشع یاد شده است : شفای نعمان سر لشکر سوری و معجزهٔ زیاد کردن روغن . دو معجزهٔ مشابه‌ای هم در کتاب‌مقدس به ایلیا نسبت داده شده است . این چنین معجزات قویاً و بدون تردید نه فقط در زندگانی مسیح بلکه حتی در زندگانی برخی از قدیسین معاصر مانند «پیرکوراتوآرس» و «دن‌بسکو» نیز مورد شهادت است .

۲- با وجود این، نوشتن وقایع به زبان مردم ، که در بردارنده نشانه‌های مربوط به قهرمانان آن است ، برای بیان ارزش‌های اخلاقی با روشی آزاد بوده . در دوران قرون وسطی تاریخ قدیسین را این چنین می‌نگاشتند . این

سبك ادبی با شهادت‌های بسیار ساده و منظمی که در انجیل‌ها آمده بسیار متفاوت می باشد . در اینجا می‌توان جنبه‌های کیفی روایت را که مملو از هیجان و زیبایی است مورد تحسین قرار داد .

الیشع و انقلاب ییهو

الیشع بر سیاست دوران خود نفوذ بسیاری داشته است . رسالتی که در کوه حوریب به ایلیا سپرده شد ، توسط الیشع به کمال رسید (۹۱) . ییهو شاه مسح شده اسرائیل قدرت را بدست می‌گیرد .

۹۷- کتاب دوم پادشاهان۹:۱-۱۶

الیشع نبی یکی از پسران انبیاء را خوانده، به او گفت : «کمر خود را ببند و ، این حقهٔ روغن را بردار ، و به راموت-جلعاد برو . وقتی آنجا رسیدی ، ییهو پسر یهوشافاط پسر نمشی را جستجو نما . سپس هنگامی‌که او را یافتی ، به وی بگو که بلند شده همراهانش را ترك کند ، و او را به یك اتاق اندورنی ببر . حقهٔ روغن را سپس بر سرش بریز ، و بگو : «این است کلام یهوه : من ترا به‌عنوان پادشاه اسرائیل مسح کردم» . آن‌وقت در را باز کرده، به‌سرعت هرچه تمام‌تر فرار کن . »

مرد جوان آنجا را به‌سوی راموت جلعاد ترك نمود ، وقتی رسید ، افسران ارتش را با یکدیگر نشسته یافت . او گفت : «فرمانده ، برای شما پیامی دارم » . ییهو پرسید : «برای کدام‌یك از ما ؟ » وی جواب داد : «برای شما فرمانده ». پس ییهو برخاسته، به‌درون خانه رفت . و مرد جوان روغن را بر سر وی ریخته گفت : «یهوه خدای اسرائیل این‌را می‌گوید : «من ترا به‌عنوان پادشاه بر قوم یهوه یعنی اسرائیل مسح کردم . تو خانوادهٔ اربابت اخاب را متلاشی خواهی کرد ، و من انتقام خون خادمانم انبیا و تمام خادمان یهوه را از ایزابل و کل خانوادهٔ اخاب خواهم گرفت . » این‌را گفته ، در را گشود و بگریخت.

ییهو بیرون پیش افسران اربابش آمد . آنها از او پرسیدند : «آیا همه چیز خوب پیش می‌رود ؟ چرا این مرد دیوانه پیش تو آمد ؟ » او جواب داد : «شما این شخص و طریقهٔ صحبتش را می‌شناسید ». آنها فریاد زدند : «این بهانه است! زود باش ، به‌ما بگو . » وی پاسخ داد . موضوع صحبتش این بود - او گفت : «یهوه این‌را می‌گوید : من ترا به‌عنوان پادشاه اسرائیل مسح کردم » پس از آن همهٔ آنها رداهای خود را برداشته، زیر او بر پله‌های بدون پوشش پهن کردند ؛ آنها شیپور را به‌صدا در آورده، فریاد زدند: «ییهو پادشاه است! » ... ییهو گفت : «اگر رأی شما این است ، نگذارید هیچ‌کس از شهر فرار کند تا

رفته این خبر را به یرزعیل ببرد . » سپس ییهو بر عرابهٔ خود سوار شده، آنجا را به‌قصد یرزعیل ترك نمود ؛ یورام در آنجا بستری بود ، و اخزیا پادشاه یهودا برای ملاقات وی فرود آمده بود .

شورش با موفقیت به انجام رسید : یورام پادشاه اسرائیل و اخزیای پادشاه یهودیه ، ایزابل ملکه مادر، تمام خاندان اخاب ، شاهزادگان یهودیه که به دیدار اخزیا آمده بودند و سرانجام کاهنان و طرفداران بعل یکی پس از دیگری کشته شدند . روایت عتلیا به همین شورش مربوط می‌شود و اثرات آن در یهودا ادامه می‌یابد. الیشع در زمان سلطنت «یواش» نوهٔ ییهو که به پیری کامل رسیده بود درگذشت.

۱- می‌توان به «عتلیا» نوشتهٔ «راسین» شاعر قرن هفدهم فرانسه رجوع کرد که سرشار از اشارات به وقایع مزبور است. ۲- هیچ نوشته‌ای نمی‌توانست به این خوبی موقعیت مبهم مذهب اسرائیل را در زمان پادشاهان بیان کند. اسرائیل توأماً یك دولت و یك مجمع مذهبی است. زمانی که پادشاهان بی‌ایمان هستند، چگونه می‌توان مذهب را جز از طریق انقلاب سیاسی، نجات داد؟ هنوز راه درازی در پیش است تا اسرائیل بتواند میان امور روحانی و سیاست تمایزی قائل شود. آیا بشریت امروزی علی‌رغم وجود انجیل توانسته است به چنین درکی نائل شود؟ اعمال سیاسی انبیاء (در اینجا الیشع) را می‌توان با در نظر گرفتن طرز تفکر آن زمان توجیه نمود.

۳ - عاموس نبی

پیامبر عدالت اجتماعی

در زمان سلطنت پر رونق یربعام دوم، عاموس نبی، مادی گرایی ثروتمندان را به‌شدت محکوم می‌نماید .

۹۸- عاموس۶:۱-۷

وای بر کسانی که در صهیون
راحت و آسوده زندگی می‌کنند،
و بر آنانی که خود را در کوه
سامره در امان حس می‌کنند ،
آن مردان مشهور این والاترین



ملت‌ها ،که خاندان اسرائیل به‌عنوان
محتاج پیش آنها می‌رود !...
بر تخت‌های عاج می خوابند،
و بر بسترها دراز می‌شوند.
بره‌های گلهٔ گوسفند ،
و گوشت گوساله‌های پروار شده در طویله
را می‌خورند ؛
با صدای چنگ می‌سرایند ،
و مانند داود نغمه‌هایی اختراع می‌کنند.
شراب را از کاسهٔ پر می‌نوشند ،
و برای تدهین خود از بهترین عطریات استفاده می کنند.
اما به جهت مصیبت یوسف غمگین نمی‌شوند!
بنابراین ایشان با اسیران اول به اسیری خواهند رفت،
و صدای عیش کنندگان دور خواهد شد!

۹۹- عاموس۵:۶-۷ ؛ ۱۰-۱۵

زندگی راحت حکمرانان امکان نداشت مگر با اعمال بی‌عدالتی‌های اجتماعی. عاموس آن مواردرا به‌شدت افشاء می‌کند .

یهوه را بجویید و زنده خواهید ماند ،
اگر نه او مانند آتش بر خانهٔ یوسف تاخته،
آن‌را خواهد سوزاند در حالی‌که هیچ‌کس در بیت ئیل قادر به خاموش ساختن شعله‌ها نخواهد بود .
زحمت و سختی برای آنانی‌که عدالت را به افسنطین تبدیل نموده ،
راستی را به‌زمین میاندازند ؛
ایشان از آنانی‌که در محکمه حکم می‌کنند تقرب دارند؛
و از آنانی‌که با درستی صحبت می‌کنند بیزارند .

پس، چون مرد فقیر را پایمال نموده،
مالیات‌های گندمش را بزور گرفتید -
آن خانه هایی را که از سنگ تراشیده ساخته‌اید،
هرگز در آنها زندگی نخواهید نمود؛
و آن تاکستان‌های با ارزشی را که کاشته‌اید،
هرگز شراب آنها را نخواهید نوشید.
زیرا می‌دانم که جرمهای شما بسیار است،
و گناهانتان عظیم:
شکنجه‌گران نیکان، رشوه خواران،
که فقیران را در محکمه از حق ایشان منحرف می‌سازید!...
نیکویی را بجویید و نه بدی را
که زنده بمانید،
و تا آن‌که یهوه، خدای صبایوت، حقیقتاً با شما باشد
چنان‌که می‌گویید.
از شرارت متنفر باشید، نیکویی را دوست بدارید،
عدالت را بر در محکمه ثابت نمایید،
شاید که یهوه خدای لشکرها،
بر بقیهٔ یوسف رحمت نماید!...

به زیر و بم‌های متوالی این خطابه توجه کنید: ابتدا دعوت به توبه، سپس نمایش اتهامات و سرانجام عبارت تهدید آمیز...

۱۰۰- عاموس۸:۴-۱۲

زیرا که خداوند داوری است آمادهٔ تنبیه خطاکران:

ای شما که می‌خواهید فقیران را ببلعید،
و مسکینان زمین را هلاک کنید، این را بشنوید!
و مگویید: «ماه نو کی خواهد گذشت

تا غله را بفروشیم،
و روز سبت تا انبارهای گندم را بگشاییم؟
پیمانه را کوچك و مثقال را بزرگ ساخته،
در میزان ها تقلب نماییم!...
حتی پس ماندهٔ گندم را هم خواهیم فروخت!...»
یهوه به جلال یعقوب قسم خورده است که
هیچ‌کدام از اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد!...
آن‌روز – این خداوند یهوه است که سخن می‌گوید–
کاری خواهم کرد که خورشید در ظهر غروب کند ،
و زمین را در روشنی آشکار روز تاریك خواهم نمود .
قصد دارم جشن‌های شما را به مجالس ترحیم ،
و تمام سرودهای شما را به سوگواری تبدیل کنم ؛
کمرهای شما را در پلاس گذارده ،
همهٔ سرهایتان را خواهم تراشید .
آنرا ماتمی چون ماتم برای تنها پسر خواهم ساخت .
و آخرش را مانند روز تلخی خواهم گردانید!
ببین چه روزهایی درحال آمدن هستند –این خداوند یهوه است که سخن می‌گوید–
روزهایی که قحطی بر کشور خواهم آورد ،
نه یك قحطی نان ، نه یك خشکسالی آب ،
بلکه از شنیدن کلام یهوه .
آنها از دریا تا دریا لنگ لنگان رفته ،
از شمال تا شرق سرگردان شده ،
کلام یهوه را جستجو خواهند نمود ،
اما آن‌را نخواهند یافت!...

پس از ایراد این ادعا نامه یهوه داوری خود را اعلام کرده، آن را با بیان بلاهای روز یهوه پایان می‌رساند . در بین تنبیه‌های گفته شده متوجه می‌شویم که خداوندقصد دارد کلام خود را از قومش پس بگیرد و این بزرگترین بدبختی‌است .

۱۰۱- عاموس ۵:۱۸-۲۰

با وجود این، کسانی که در دوران این نبی زندگی می‌کردند تصوری صحیح از روز یهوه نداشتند. به خیال ایشان، این روز پیروزی نهایی است که اسرائیل هم سهم خود را در آن دارا می‌باشد. عاموس سعی می‌کند آنها را از این خیال باطل بیرون آورد.

وای بر آنانی که مشتاق روز یهوه هستند!
روز یهوه برای شما چه معنایی خواهد داشت؟
معنی آن تاریکی خواهد بود، نه روشنایی،
مانند وقتی که مردی از دهان شیر فرار می‌کند،
و خرسی به او برخورد؛
مثل کسی که به خانه داخل شده، دست خود را بر دیوار بنهد،
و ماری او را بگزد!
آیا روز یهوه، تاریکی نخواهد بود و نه روشنایی!
ظلمت غلیظی که در آن هیچ درخشندگی نباشد!

جلال یهوه ارتباطی با پیروزی دنیوی قوم او ندارد، بلکه به اخلاق مربوط می‌شود. در اینجا چنان اندیشهٔ والایی از خداوند ارائه داده می‌شود که نظیر آن را در سراسر شرق باستان نمی‌توان یافت.

یهوه و قوم حق ناشناس او

وقتی خداوند نشانه‌های رحمتی را که به قوم اسرائیل در گذشته ارزانی داشته است خاطر نشان می‌سازد، ادعا نامهٔ یهوه جنبهٔ تأثرآوری بخود می‌گیرد.

۱۰۲- عاموس ۳:۲ ؛ ۲:۹-۱۲

من شما را فقط از تمامی قبایل زمین شناختم:
پس عقوبت تمام گناهان شما را بر شما خواهم رسانید!...
من اموریان را که قامت ایشان مانند قد سرو آزاد

بود و مثل بلوط تنومند بودند، پیش روی شما هلاك ساختم.
میوهٔ ایشان را از بالا،
و ریشه‌های ایشان را از پایین تلف نمودم.
این من بودم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم،
و برای چهل سال شما را در بیابان رهبری نمودم،
تا صاحب کشور آموریان شوید.
بعضی از پسران شما را انبیا،
و بعضی از جوانان شما را نذیره قرار دادم.
آیا این حقیقت ندارد، پسران اسرائیل؟
-این یهوه است که سخن می‌گوید-
اما شما نذیره‌ها را وادار به نوشیدن شراب کردید،
و به انبیا امر نموده، گفتید:
«نبوت نکیند».

در مورد نذیر به شماره ۵۹ ر.ك

هر قدر خداوند بیشتر به اسرائیلیان نعمت ارزانی می‌داشت آنان سنگدل‌تر می‌شدند و از نیکی‌های خداوند سوء استفاده می‌کردند. آن وقت خداوند به ایشان تذکراتی داد اما باز اعتنایی ننمودند زیرا که قدر ناشناس بودند

۱۰۳- عاموس۴:۶-۱۲

من نظافت دندان را در جمیع شهرهای شما،
و احتیاج نان را در جمیع مکان‌های شما به شما دادم،
و با این وجود شما هرگز پیش من باز نگشتید!
-این یهوه است که سخن می‌گوید-
و من، در حینی که سه ماه تا درو مانده بود باران را از شما منع نمودم،
و بر یك شهر بارانیدم و بر شهر دیگر نبارانیدم،
با این همه شما هرگز پیش من باز نگشتید!

–این یهوه است که سخن می‌گوید –
شما را بباد سموم و یرقان مبتلا ساختم،
و باغ‌ها و تاکستان‌های شما را خشکاندم؛
ملخ‌ها درختان انجیر و زیتون شما را بلعیدند؛
و با این همه شما هرگز پیش من بازنگشتید!
–این یهوه است که سخن می‌گوید –
بر شما طاعونی مانند طاعون مصر فرستادم؛
با شمشیر مردان جوانتان را کشتم،
و اسبان شما را بردند؛
و عفونت اردوهای شما به بینی شما بر آمد؛
و با این همه شما هرگز پیش من باز نگشتید!
–این یهوه است که سخن میگوید –
همان‌طور که خدا سدوم و عموره را برانداخت، شما را برانداختم،
و مانند مشعلی که از میان آتش گرفته شود بودید؛
و با این‌همه هرگز پیش من باز نگشتید!
–این یهوه است که سخن می‌گوید –

بلاهای طبیعی، علائم خشم خداوند است. روایت بلاهای مصر را با گفتار مزبور مقایسه کنید (۲۸).
بدین ترتیب، تاریخ بنی اسرئیل به‌صورت درامی با دو شخصیت ظاهر می‌گردد:
یهوه و قوم گردنکش (ر.ك به۴۴ تا۴۶). تعلیم و تربیت قوم بنی‌اسرائیل از میان رحمت‌ها و عقوبت‌ها می‌گذرد.
این بار یهوه را رای بر آن است که جزایی اساسی رساند تا فراموش نکنند:

۱۰۴– عاموس ۹:۸–۱۰

اینك چشمان خداوند یهوه بر مملکت گناهکار می‌باشد
تا آن‌را از سطح زمین محو سازم.
با این‌حال قصد ندارم آن‌را کاملاً نابود سازم،

– این یهوه است که سخن می‌گوید –
زیرا اینك من امر فرموده،
خاندان اسرائیل را در میان همهٔ ملت‌ها تکان خواهم داد ،
همان‌گونه که گندم در الك تکان داده می‌شود :
و دانه‌ای بر زمین نخواهد افتاد!
همهٔ گناهکاران قوم من به‌وسیلهٔ شمشیر خواهند مرد !
همهٔ آنانی که می‌گویند :
«بلا به ما نخواهد رسید و ما را در نخواهد گرفت! »...

تنبیه‌ای که به‌زودی واقع می‌شود معنای روز یهوه را روشن‌تر می‌سازد . کسانی از بنی‌اسرائیل باقی خواهند ماند ، کسانی که عادلند (ر.ك به روایت طوفان نوح شماره۹) عاموس نبی آنچه را بعداً روی خواهد داد بیان نمی‌کند . این احتمال وجود دارد که امیدهایی که از گذشته بدان دل بسته بوده‌اند موکول به زمان بعد ازاین تنبیه داوری خداوندی گردد ، یعنی موکول به زمان‌های آخر می‌شود . با شمارهٔ ۹۱ *مقایسه کنید.*

بر ضد تزویر و ریای عبادت

سر انجام باید نکته مهمی از پیام عاموس را ذکر کرد و آن طرد تزویر و ریای مذهبی است.
وی در عبادتگاه سلطنتی بیت‌ئیل (بدون تردید در زمان اجرای مراسم جشن) به موعظه‌ای مجادله آمیز (توهین آمیز) بر می‌خیزد :
موعظه او خطاب به زائرین چنین است :

۱۰۵ – عاموس ۴:۴-۵ ؛ ۵:۲۱-۲۴

به بیت‌ئیل بروید ، و گناه کنید ،
به جلجال ، آمده، گناه را زیاد کنید!
هر صبح قربانی‌های خود را تقدیم کنید
و هر سه روزعشرهای خود را!
و قربانی‌های تشکر با خیمرمایه بگذرانید،
و هدایای داوطلبانه را ندا کرده، اعلان نمایید،

زیرا این است آنچه شما را خوشحال می‌نماید ، پسران اسرائیل .
از جشن‌های شما متنفرم و آنها را خوار می‌شمارم
و عطر محفل‌های مقدس شما را استشمام نخواهم کرد!
و هدایای آردی به من تقدیم می نمایید ،
هدایای شما را نمی‌پذیرم!
و از نگاه کردن به قربانی‌های گاوان پروار شده خود داری می‌نمایم .
آهنگ سرودهای خود را از من دور کن،
زیرا نغمهٔ بربط‌های تو را گوش نخواهم کرد!
اما بگذارید عدالت مانند آب ،
و راستی چون نهری پایدار جاری شود .

مذهب واقعی شامل حرکات بی‌معنای ظاهری نیست ، بلکه خواستار کارهای پسندیده و اطاعت از تورات است (مقایسه کنید : ۱۱۷، ۱۱۸ متی۲۳ :۱۶-۱۸)

اما عاموس، رفتاری پیشه کرده که باعث بوجود آمدن اختلاف بین خود و کاهنان معبد گردید که در واقع از آیینی دفاع می‌کردند که معنای واقعی خود را از دست داده بود .

۱۰۶- عاموس ۷ :۱۰-۱۵ [+۳:۸]



سپس امصیا ، کاهن بیت‌ئیل به یربعام پادشاه اسرائیل چنین پیام فرستاد : «عاموس در قلب خانهٔ‌اسرائیل بر ضد تو نقشه می‌چیند ؛ کشور دیگر قدرت تحمل آنچه که او می‌گوید را ندارد . زیرا چیزی‌که وی می‌گوید این است : یربعام به‌وسیله شمشیر کشته شده ، و اسرائیل دور از کشور خود به تبعید خواهد رفت» . امصیا به عاموس گفت : «دور شو ، ای رایی؛ به سرزمین یهودا باز گرد ؛ نان خود را آنجا به‌دست آور ، نبوت خود را آنجا انجام بده . بیش از این در بیت‌ئیل نبوت نمی‌خواهیم ؛ این مکان مقدس

سلطنتی و معبد ملی است. » عاموس به امصیا پاسخ داد : «من نبی نبودم ، و به هیچ‌یك از پسران انبیاء تعلق نداشتم ، من یك چوپان بوده و از درختان افرا مراقبت می‌کردم : اما این یهوه بود که مرا از چوپانی گلهٔ گوسفند گرفت ، و یهوه بود که گفت : برو و بر قوم بنی‌اسرائیل نبوت نما!...

[«شیر غرش کرده است، کیست که نترسد؟»
خداوند یهوه تکلم نموده است، کیست که نبوت ننماید؟...]

دلایل اختلاف روشن است : عاموس می‌داند که دعوت الهی جهت نبوت دارد . این مشاجره نبی خداوند با کهانت رسمی، مقدمه‌ای بر وضع دردناك ارمیاء نبی می‌باشد (۱۶۵) همچنین رو در رویی عیسی و کاهنان اعظم اورشلیم نیز به همین دلایل بوده است .

۴ – هوشع نبی

ادعانامه یهوه بر ضد اسرائیل

هوشع، همانند عاموس، گناهان بنی اسرائیل را به‌طرزی سخت گیرانه برمی شمارد :

۱۰۷– هوشع ۴: ۱–۴

پسران اسرائیل ، به کلام یهوه گوش دهید ،
زیرا یهوه علیه ساکنان کشور اعلام جرم می‌نماید .
نه وفایی است ، و نه دلسوزی ،
نه هیچ معرفتی از خدا در کشور :
تنها شکستن عهد و دروغ ، کشتار ، دزدی
زنا و خشونت ، قتل پس از قتل!
به‌همین دلیل است که کشور در حال ماتم است ، و همهٔ کسانی که در آن زندگی می‌کنند از پا در می‌آیند ،
حتی حیوانات وحشی و پرندگان آسمان ،
و ماهیان دریا تلف می شوند...

با این سرزنش‌های سخت یهوه، گویی ندای فرمان‌های دهگانه بگوش می‌رسد (۳۷) . علائم خشم خداوند در آفات کشاورزی است . مقایسه کنید با عاموس (۱۰۳) .

سرزنش‌ها و ملامت‌های دیگری هم هست که مربوط به زندگی سیاسی و نظام عبادتی اسرائیل است . اینجا یهوه است که سخن می‌گوید .

۱۰۸- هوشع ۸:۴-۷ ؛با ۱۱-۱۳

آنها پادشاهان منصوب کرده‌اند ، اما نه با موافقت من ،
و شاهزادگان انتخاب نموده‌اند ، اما بدون اطلاع من .
از نقره و طلای خود بت‌ها ساخته‌اند ،
تا منقطع شوند.
سامره ، از گوساله‌ات منزجرم ،
خشم من بر ضد آن زبانه می‌کشد .
آن شیٔ را یك کارگر ساخت ،
این نمی‌تواند خدا باشد !
البته گوسالهٔ سامره خرد خواهد شد!
آنان باد را می‌کارند ، و گردباد را درو خواهند نمود ، ...
افرایم قربانگاه پشت قربانگاه ساخته است ،
پس قربانگاه‌ها برایش باعث گناه شد.
هزاران حکم شریعت برای او نوشتم:
اما آنها را مثل چیز غریب شمردند!
آنها قربانی کردن را دوست دارند ؛ خوبست ، بگذار قربانی کنند !
آنان گوشت را دوست دارند ؛ خوبست بگذار آن‌را بخورند !
یهوه در اینها هیچ لذتی نمی‌برد .
اما اکنون، شرارت ایشان را بیاد آورده،
گناهان‌شان را تنبیه خواهم نمود!...

۱ – راه و رسم نبی را در برابر نهاد سلطنتی باید در کنار روایت ضد سلطنتی قرار داد (۶۱ و۶۲)
درباره گوساله زرین به شماره‌های۸۶ و۴۴ ر.ك . (طبق کتاب)

۲ – هوشع نیز مانند عاموس در برابر تظاهرات دینی مبارزه می‌کند . پرهیزکاری واقعی نسبت به خداوند اطاعت از دستورات تورات است . در اینجا افرایم معادل بنی اسرائیل ، یعقوب ، یوسف و سامره است ... قبیلهٔ افرایم که با قبیله منسی «خاندان یوسف» راتشکیل می‌دهند ، قبیلهٔ حاکمهٔ قلمرو بنی اسرائیل بود . (پایتخت قلمرو بنی اسرائیل سامره است) .

تصاویر شاعرانه

هوشع شاعر است ، نبوت‌های وی از تصاویر زندگی روستایی گرفته شده است .

۱۰۹– هوشع ۴:۱۶ ؛ ۱۰:۱–۲ ؛۱۳:۷–۸

به‌درستی که اسرائیل مثل ماده گوساله‌ای سرکش، سرکشی نموده است.
حال، یهوه چگونه ایشان را مثل بره‌ها در مرتع وسیع بچراند؟ ...
اسرائیل یك درخت انگور با شکوه بود
که مقدار زیادی میوه می‌داد .
هر چه میوه‌اش بیشتر شد ،
قربانگان‌های بیشتری ساخت؛
هر چه سرزمینش نیکوتر شد،
تمثیل‌هارا نیکوتر بنا کرد...
یهوه قصد دارد قربانگاه‌های آنها را خراب کرده،
تمثال ایشان را منهدم سازد...
بنابراین آنها مانند ابرهای صبح،
و مانند شبنمی که به‌زودی می‌گذرد هستند،
مثل کاه که از خرمن پراکنده می‌شود ،
و مانند دود که از روزن برآید...

پس من برای ایشان مثل شیر خواهم بود،
و مانند پلنگ به‌سر راه در کمین خواهم نشست.
و مثل خرسی که بچه‌هایش را از وی ربوده باشند.
برایشان حمله خواهم آورد و پردهٔ دل ایشان را خواهم درید.
سگ‌ها آنان را خواهند بلعید،
و حیوانات وحشی آنها را تکه تکه خواهند نمود.

بعضی از این تصاویر تبدیل به موضوعات متداول در کتاب مقدس می‌شوند. مثلاً تصویر شبان (۳۱۱ و۲۱۵و۲۱۱ و۲۰۲ و۱۷۹) یا تاك (درخت مو) (۲۱۲ و۱۵۷ و۱۱۹) این اصطلاحات در کتاب عهد جدید نیز تکرار خواهد شد.

ازدواج سمبلیك نبی

زندگی زناشویی نبی برای او تجربه بسیار رنج آوری خواهد بود. در اثر آن، نبی بهتر از هر شخص دیگری که قبل از او بوده است، محبت خدا را نسبت به انسان‌ها درك خواهد کرد.

۱۱۰- هوشع ۱:۲-۹ ؛ ۳:۱-۵

یهوه به هوشع گفت: «برو و زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر، زیرا که این زمین از یهوه برگشته، سخت زناکار شده‌اند.» پس رفت و جومر دختر دبلایم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زایید. یهوه به هوشع گفت: «او را یزرعیل («خدا پراکنده می‌سازد») نام بنه زیرا که بعد از اندك زمانی انتقام خون یزرعیل را از خاندان ییهو خواهم گرفت و مملکت خاندان اسرائیل را تلف خواهم ساخت»... پس بار دیگر حامله شده، دختری زایید. یهوه به هوشع گفت: «او را لوروحامه («دوست داشته نشده») نام بگذار زیرا که نمی‌خواهم خاندان اسرائیل را دوست بدارم و بر او رحمت کنم...» چون لوروحامه را از شیر بازداشته بود حامله شده، پسری زایید. یهوه به هوشع گفت: «نام او را لوعمّی («قوم من نیست») بخوان زیرا که شما قوم من نیستید و من خدای شما نیستم!»

ازدواج هوشع دارای معنای نمادین است و فرزندان او با نام‌های سمبلیکشان مانند اعلامیه‌های زنده‌ای هستند که به معنای رو گردانی اسرائیل و نبوت پاداشی است که در حال آمدن است.

به‌نظر می رسد که بعدها همسر هوشع به او خیانت کرده و شوهر خود را ترك کرد و نهایتاً برده می‌شود و با وجود رنج فراوانش،

هوشع اقدامی سمبلیك می‌كند: زن بی‌وفا و خائن را می‌بخشد و او را به خانه باز می‌گرداند و خود هوشع جریان را این چنین تعریف می‌كند :

یهوه به‌من گفت : «برای بار دوم رفته به زنی كه مورد محبت شوهر خود بوده اما با این وجود یك زناكار است دوست بدار ، همان‌طور كه یهوه بنی اسرائیل را دوست می‌دارد با این‌كه آنان به خدایان دیگر رو می‌آورند و عاشق نان‌های كشمشی هستند » .: پس من او را به پانزده شِكِل نقره و یك و نیم پیمانه جو خریدم و به او گفتم : تو برای روزهای بسیاری باید خود را در آرامش برای من نگاه داری ، هرزگی نكنی یا خود را به دیگران تقدیم ننمایی ؛ و من نیز نسبت به تو همین‌كار را خواهم كرد .

زیرا برای روزهای بسیار پسران اسرائیل بدون پادشاه ، بدون رهبر ، بدون قربانی یا و بدون تمثال نگاه داشته خواهند شد ... سپس پسران اسرائیل باز خواهند گشت ؛ آنان یهوه خدایشان را جستجو خواهند نمود ...

۱ - در اینجا ، در زندگی هوشع نماد بخشایش خداوندی آشكار است : اسرائیل قوم زناكار یهوه ، تنبیه خواهد شد . اما باز یهوه وی را چون عروسی محسوب خواهد كرد . این است رفتار خداوند نسبت به گناهكار .

۲ -ازدواج هوشع تجسم عهد میان یهوه و اسرآئیل است ، چنان‌كه پذیرفتن بی‌وفای بخشوده شده ، تجسم عهد جدید است. هوشع اولین كسی است كه فرا رسیدن این عهد جدید را اعلام می دارد ، عهدی كه در آن محبت بخشایندهٔ خداوند نسبت به انسان‌ها در كاملیت خود به منصهٔ ظهور می رسد.

یهوه و عروس بی‌وفایش

در گفتاری انبیایی معنای نمادین ازدواج هوشع آشكار می‌شود . خداوند روی سخنش با فرزندان اسرائیل است قومی كه چون عروسی بی‌وفا رفتار می‌كند .

۱۱۱- هوشع ۲ :۱-۲۴

ننگ مادرتان را آشكار كنید ، ننگ او را آشكار نمایید ،
زیرا او زن من نیست
و من هم شوهرش نیستم .
بگذارید هرزگی هایش را از خود رفع نماید...
و اگر نه او را همانند بیابانی وا خواهم گذاشت؛

مثل زمین خشك گردانیده، به تشنگی خواهم کشاند!
بچه‌هایش را دوست نخواهم داشت ،
زیرا آنها بچه‌های هرزگی هستند .
آری ، مادر آنان هرزگی نموده است ،
او که آنها را آبستن بود ، خود را خوار کرده است .
او گفت : «من می‌خواهم به‌دنبال عاشقانم (خدایان کاذب) بروم
که به‌من نان وآب و پشم و کتان و روغن و شربت می‌دهند »...
او نمی‌دانست که من بودم که گندم و شیره و روغن را به او می دادم
و نقره و طلایی را که برای بعل صرف می‌کردند، برایش می افزودم!
پس من گندم خود را در فصلش،
و شیرهٔ خود را در موسمش باز خواهم گرفت
و نیز پشم و کتان خود را...
به تمام شادمانی او ، جشن‌هایش ، ماه‌های نو او ، سبت‌هایش و همهٔ اعیاد رسمی او پایان خواهم داد ...
درختان انگور و درختان انجیرش را ویران خواهم کرد ...
قصد دارم آنها را به بیشه‌ای تبدیل کنم،
برای حیوانات وحشی ، که در آن تاخت و تاز نمایند ...
تصمیم دارم او را مجبور به پرداخت قیمت تمام روزهایی که
به بعل‌ها تقدیمی می سوزاند بنمایم ...
او مرا فراموش کرده است .
–این یهوه است که سخن می‌گوید –
برای همین است که من قصد دارم راه او را با خارها ببندم ،
و او را محصور کنم به‌طوری‌که راه خود را نتواند پیدا کند ؛ ...
سپس او خواهد گفت : «پیش اولین شوهر خود باز خواهم گشت ،
آن زمان از امروز خوشحال‌تر بودم ».
برای همین است که من می‌خواهم او را فرا بخوانم

و بیرون به بیابان هدایتش نمایم
و با قلبش سخن بگویم.
قصد دارم تاکستان‌هایش را به او پس دهم،
و درهٔ عخور را به دروازهٔ امید مبدل سازم؛
در آنجا مانند ایام جوانیش،
و مثل روزی که از مصر بیرون آمد، به من پاسخ خواهد داد.
وقتی آن‌روز آید – این یهوه است که سخن می‌گوید –
او مرا «شوهر من» خواهد خواند...
دیگر مرا «بعل من» نخواهد خواند...
من به‌خاطر او با جانوران وحشی پیمانی خواهم بست،
با پرندگان آسمان و خزندگان روی زمین؛
کمان، شمشیر و جنگ را در کشور خواهم شکست،
و او را در امنیت بخواب فرو خواهم برد.
ترا برای ابد نامزد خود خواهم نمود،
با راستی و عدالت ترا نامزد خواهم کرد،
با مهربانی و محبت؛
ترا با وفاداری نامزد خود خواهم ساخت،
و تو یهوه را خواهی شناخت...
من آسمان‌ها را خطاب خواهم کرد،
و آنها زمین را خطاب خواهند کرد؛
و زمین، گندم و شیره و روغن را خطاب خواهد کرد...

۱ – نکات گوناگون این مثل همسر زانیه و بخشوده شده را با مثل فرزند گم‌گشته در انجیل تجزیه و تحلیل نمایید (لوقا۱۵). در کدام‌یك از این دو مثل محبت بخشاینده خداوندی با کلماتی موثرتر و شگفت‌تری بیان شده است؟

۲ – تشریحی که عهد جدید ارائه می‌دهد، نکاتی از گذشته را به امانت می‌گیرداز قبیل: رهایی از مصر، اقامت در صحرا، عهد، ورود به سرزمین موعود (تاکستان‌ها) از طریق درهٔ عخور که مشرف به اریحاست. زمان‌های آخر، همانند مراسم نامزدی جدید. دورهٔ خروج از مصر و اقامت در صحرا را از سر نو آغاز خواهد نمود. اما برتری عهد جدید نسبت به عهد قدیم انکار ناپذیر است. در این هنگام خدا وعده

می دهد که به انسان فضایلی را که از او انتظار دارد ببخشد و قوم خود را در صلح و رونق بهشت آسایی مستقر سازد . زمان‌های آخر که هم‌زمان است با محو شدن هرگونه خاطرهٔ گناه، در حقیقت همانند آغاز نوین تاریخ بشر خواد بود. آیا در این‌جا، بیان واضحی از نظریهٔ نجات، آن‌گونه که ایمان مسیحی بر ما آشکار می سازد، ارائه نشده است؟

یهوه و فرزندان حق ناشناس

در کنار این مثال همسر بی‌وفا ، هوشع نبی از مثال فرزند گمشده نیز آگاه است .

خداوند این چنین می گوید :

۱۱۲- هوشع ۱۱:۱-۹

هنگامی که اسرائیل یك بچه بود ، او را دوست داشتم ،
و پسرم را از مصر به بیرون خواندم.
اما هر چه بیشتر آنان را خواندم ، بیشتر از من دور شدند ؛
برای بعل‌ها قربانی گذرانیدند،
و به جهت بت‌های تراشیده بخور سوزانیدند...
من خود به افرایم راه رفتن را آموختم ،
من آنان را در آغوش خود گرفتم ؛
اما آنها نفهیمدند که من از ایشان مراقبت می‌کردم.
با عنان‌های مهربانی آنها را هدایت نمودم ،
و با ریسمان‌های محبت ایشان را جذب کردم،
من مانند کسی بودم که بچه‌اش را به گونهٔ خود می‌چسباند .
و خوراك پیش روی ایشان نهادم...
آنها مجبور خواهند بود که به‌مصر باز گردند ،
و آشور برایشان حکمرانی خواهد کرد...
شمشیر بر شهرهایشان هجوم خواهد آورد و ایشان را
به سبب نیات پلیدشان خواهد بلعید...

–افرایم چگونه تو را ترك كنم؟
ای اسرائیل ، چگونه تو را تسلیم نمایم؟
چگونه می‌توانم مانند ادمه با تو رفتار كنم ؟
یا با تو مانند صبوئیم معامله نمایم ؟
قلب من در اندرونم منقلب شده،
و تمام احشایم می لرزد.
حدت خشم خود را جاری نخواهم ساخت،
افرایم را دوباره از بین نخواهم برد ،
–زیرا من خدا هستم ، نه انسان؛
من در میان شماآن قدوس هستم،
و میل ندارم كه نابود سازم...

ادمه و صبوئم از شهرهای کنار بحرالمیت هستند که با شهر سدوم یکجا نابود شدند (۱۴) »احشا و قلب کلماتی هستند که به‌طرزی ملموس فضیلت رحمت‌را نشان می دهند. ما هم در مورد شخص بی‌رحم می‌گوییم قلب ندارد.

مبارزه‌ای است دلخراش بین خشم و بخشایش خداوند که در سراسر درام نجات به‌چشم می‌خورد . توجه کنید چگونه تمام مثال‌هایی که هوشع آورده همه مربوط به مذهب قلب است . آیا این خدای پدر که هوشع از آن سخن می‌گوید همان خدای مذکور در انجیل نیست؟ (رجوع کنید به متی۶:۲۵-۳۴ و ۷:۷-۱۱) .

مسالهٔ روی آوردن به خداوند

هوشع، در مورد روی آوردن به خداوند صدای خود را بلندتر می‌نماید . اکنون او پاسخ بنی اسرائیل را مجسم می‌کند. اما خداوند به پاسخ بنی اسرائیل اطمینانی چندان ندارد زیرا روی آوردن به خداوند ، کار بسیار مشکلی است .

۱۱۳- هوشع ۶:۱-۶

بیایید ، به‌سوی یهوه باز گردیم .
زیرا كه او پاره كرده است و ما را شفا خواهد داد؛
وی ما را زده است ، اما شكسته بندی خواهد نمود!

بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد و در روز سوم ما را خواهد برخیزانید،
و در حضور او زیست خواهیم نمود.
پس خداوند را بشناسیم؛ او را جستجو کرده، خواهیم یافت،
او بر ما مثل باران، مثل باران بهاری که زمین را سیراب می‌کند، خواهد آمد
افرایم، با تو چه کنم؟
اسرائیل، با تو چه کنم؟
نیکویی تو مثل ابرهای صبح،
و مانند شبنم است که بزودی می گذرد...
زیرا که رحمت را دوست دارم و نه قربانی را؛
و معرفت خدا را بیشتر از قربانی های سوختنی...

خداوند فریب نمی خورد. او می‌داند که کیفیات روحی انسان هر چند نیکو، همگی سطحی هستند. بنابراین، آنچه را که ا و خواهان است، مذهبی است عمیق که بر اساس رحمت و معرفت خداوندی استوار است. منظور از رحمت حالتی است که ملهم از محبت بی‌شائبه نسبت به خدا باشد (مانند محبت زن به شوهر و نیز محبت فرزند نسبت به پدر). معرفت خداوندی نیز شامل معرفتی است که بر عمل استوار است و نه بر حرف و نظر. مثلاً تبعیت از احکام تورات نشانه‌ای از این نوع معرفت است.این همان مذهب انجیل است که پیش روی ماست. (متی ۹:۱۳).

* * *

فصل هفتم

اشعیاء نبی و دوران او

یکی از بزرگترین انبیاء بنی‌اسرائیل در قرن هشتم، اشعیاء نبی است. ایلیا و الیشع، عاموس و هوشع نبی رسالت خود را در قلمرو شمالی (اسرائیل) به انجام رساندند. اما اشعیاء که از خاندان بزرگ زادگان یهود بود کلام خداوند را در قلمرو جنوبی (یهودا) و در شهر اورشلیم اعلام داشت. درکار انتقاد دلیر بود و مشاور شاهان بود، همچنین بر امید نجات مسیحایی با چهره تابناك مسیح، پسر داود شهادت می‌داد. مقام و نفوذ او مرزهای دورانش را بشکافت. پس از وی شاگردانش کارش را ادامه دادند.

۱ -پیام انبیایی اشعیا

دعوت اشعیا

از اشعیاء روایت بسیار جذابی از رویای خارق‌العاده‌ای که بر او ظاهر شد، باقی مانده است. در این رؤیا بود که وی به رسالت انبیایی فرا خوانده می‌شود:

۱۱۴- اشعیاء ۶:۱-۱۳

در سال مرگ عزیا پادشاه، خداوند یهوه را بر تختی بلند نشسته دیدم؛ دنبالهٔ لباسش مکان مقدس را پر کرد؛ در بالای آن سرافین ایستاده بودند، هر کدام با شش بال: دو بال برای پوشاندن صورت، دو بال برای پوشاندن پاها و دو بال برای پرواز کردن.

و آنان یکدیگر را به این طریق صدا می‌زدند،

قدوس، قدوس، قدوس است یهوه صبایوت.

جلالش تمام زمین را پر می‌سازد.



اساس آستانه از آواز او که صدا
می‌زد، لرزید ومعبد ازدود پر
شد، من گفتم:
وای بر من که هلاك شده‌ام زیرا
که مرد ناپاك لب هستم،
و در میان قوم ناپاك لب ساکنم،
و چشمانم پادشاه، یهوه صبایوت را دیده
است.
سپس یکی از سرافین، در حالی‌که در
دستش اخگری که با انبری از روی قربانگاه
برداشته بود داشت، به‌طرف من پرید. او
دهان مرا با آن لمس نموده، گفت:
حال ببین، این لب‌های ترا لمس نموده است،
گناهت برداشته شده،
جرمت پاك گشته است.
سپس صدای خداوند را شنیدم که می‌گفت:
چه کسی را بفرستم؟ که پیام برندهٔ ما خواهد بود؟
جواب دادم، من اینجا هستم، مرا بفرست... او گفت:
«برو، و به این قوم بگو،
البته خواهید شنید اما نخواهید فهمید،
و هر آینه خواهید نگریست اما درك نخواهید کرد.
قلب این قوم را سخت بساز،
و گوش‌هایش را سنگین؛
چشم‌هایش را ببند،
مبادا با چشم‌هایش ببیند،
با گوش‌هایش بشنود،

با قلبش بفهمد ،
و بازگشت نموده، شفا یابد . »
سپس من گفتم ، «تا کی ، خداوند ؟» او جواب داد :
«تا وقتی که شهرها ویران شده و متروك گردند ،
خانه‌ها بدون مستاجران باقی بمانند،
و زمین خراب و ویران شود ،
و یهوه قوم را بیرون براند ،
خلا عظیمی در کشور خواهد بود .
و اگر حتی یك دهم قوم باقی بماند، بار دیگر تلف خواهد گردید.
مثل درخت بلوط و چنار ،
که اگر قطع گردد ، تنها تنهٔ آن ، باقی می‌ماند . »

*۱ - **دیدار با خداوند** - اشعیاء نبی در معبد که بارگاه خداوندی است ، می‌باشد .*

یهوه مانند پادشاهی درمیان فرشتگان که همان سرافین‌ها بودند و موجوداتی آسمانی‌اند و نام آنها به‌معنای آتشین است و شاید شبیه کروبیان بوده‌اند ، به‌نظرش ظاهر می‌گردد (ر.ك به زیرنویس ۳ شماره۶) . اندیشه‌ای بسیار والا از تقدس خداوندی ارائه داده شده است که انسان به‌هر حال در برابر آن خود را گناهکار احساس می‌کند . برای آن‌که نبی بتواند کلام خداوند را بیان دارد باید پاك گردد (مقایسه کنید با ۲۶، ۳۴، ۳۵، ۲۰۰)

*۲ - **رسالت انبیایی** - اشعیاء ازمنشاء الهی رسالت خود آگاه است (ر.ك ۱۰۶ ،۱۷۲ و بعد از آن و ۱۸۹) باید دعوت خداوند را به دیگران اعلام دارد . اما از آنجا که مردم سنگدلند بر ایشان عقوبتی و جزایی در نظر دارد . با وجود این از این قوم تعدادی باقی خواهند ماند ، بقیه مردمان عادل که از برکت آنان تاریخ به جریان خود ادامه می‌دهد (مقایسه کنید با عاموس نبی۴ ۱۰) در اینجا خلاصه‌ای از عقاید برجسته اشعیاء وجود دارد . موضوع فرو بستگی و سنگدلی باز در انجیل در گفتارهای عیسی تکرار خواهد شد (متی۱۳ :۱۴-۱۵؛ یو ۱۲ :۴۱) .*

روز یهوه

نوشته ترسناك عاموس نبی را در مورد روز یهوه خواندیم (۱۰۱) اشعیاء همین مطلب را با تفصیل در شعری آورده است که متأسفانه بر اثر جریانات روزگار به آن آسیب رسیده است .

۱۱۵- اشعیاء۲:۶-۱۹ ؛ ۱۴:۵-۱۶؛ ۲۱:۲

آری ، تو قوم خود یعنی خاندان یعقوب را ترك كرده‌ای،
زیرا که مانند فلسطینیان پر شده است از فالگیر و جادوگر...
سرزمین او پر است از نقره و طلا
و گنج هایی بیش از حد شمارش ؛
سرزمین پر از اسب‌هاست
و عرابه‌هایش بی‌شمار ؛
سرزمین او پر است از بت‌ها [و مجمسه های بی شمار].
آنها در برابر صنعت دست‌های خویش،
که به انگشت‌های خود ساخته‌اند سجده می‌کنند!...
شخص فانی فروتن خواهد گردید ، انسان بزیر آورده خواهد شد ؛ ...
به میان صخره‌ها بروید ،
در غبار مخفی شوید ، در برابر وحشت یهوه ،
و درخشش عظمت شاهوار او ،
هنگامی که بر می‌خیزد
تا زمین را به‌لرزه در آورد !...
آری ، آن روز، روز یهوه صبایوت خواهد بود!
به‌ضد همهٔ غرور و تکبر
به‌ضد همهٔ آنچه که عظیم است ، تا آنرا پایین آورد ،
به‌ضد همهٔ سروهای لبنان
و همهٔ بلوط‌های باشان
به‌ضد تمام کوه‌های مرتفع
و تمام تپه‌های بلند ،
به‌ضد همهٔ برج‌های رفیع
و همهٔ استحکامات،
به‌ضد تمام کشتی‌های ترشیش

و تمام چیزهای قیمتی ...
غرور انسانی حقیر خواهد گردید ،
تکبر مردان به‌پایین آورده خواهد شد .
در آن روز ،
تنها یهوه متعال گشته ،
و تمام بت‌ها نابود خواهند شد.
به‌درون حفره های صخره و غارهای زمین داخل شوید ،
در برابر وحشت یهوه ،
و درخشش عظمت شاهوار او ،
هنگامی‌که بر می‌خیزد ،
تا زمین را به‌لرزه در آورد !...
از این سبب هاویه حرص خود را زیاد کرده ،
و دهان خویش را بی‌حد باز نموده است.
و جلال و شوکت ایشان و هر که در ایشان شادمان باشد در آن فرو می‌رود ...
مردان ذلیل خواهند گردید ،
و چشمان متکبران پست خواهد شد.
و یهوه صبایوت به انصاف متعال خواهد بود ،
و خدای قدوس به عدالت تقدیس کرده خواهد شد!
در آن‌روز ، انسان به درون شکاف‌های صخره‌ها ،
و درزهای تخته سنگ‌ها پناه خواهد برد ،
در برابر وحشت یهوه ،
و درخشش عظمت شاهوار او ، وقتی برخیزد ،
تا زمین‌را به‌لرزه در آورد .

توجه کنید که غرور و تکبر انسان تا چه حد از نظر خداوند مذموم است. روز یهوه ه یکی از موضوعات اساسی انبیاء است . خداوند برای استقرار سلطنتش بر زمین، اول دست به داوری بزرگی خواهد زد که شکوهش در کوبیدن دشمنان دیده خواهد شد . اصول اعتقادی مسیحیت درباره واپسین داوری این موضوع را که زبان زد انبیاء است بیشتر گسترش خواهد داد . در صحنه‌های هنری بارها دیده‌ایم آنهایی

که لعنت گردیده‌اند به دهان اژدها (لویاتان) فرو رفته‌اند . در شعری که خواندید سرچشمه آن همین تصویر است هر چند هاویه (اقامتگاه مردگان) از نظر اشعیاء نبی همان دوزخ در تفکر مسیحی نیست .

لعن

بیان نفرین ولعنت یکی از سبک‌های ادبی است که اغلب انبیاء از آن استفاده کرده‌اند .

دامنه آن حتی تا به انجیل هم می‌رسد (لوقا۶:۲۴-۲۶) . در اینجا اشعیاء نبی به همان هرج و مرج اجتماعی که موجب تنفر عاموس نبی نیز بود حمله‌ور می‌گردد .

۱۱۶- اشعیاء ۸:۵ ؛ آیه‌های۱۱-۱۲ ؛آیه‌های۲۰-۲۳

وای بر آنانی که خانه بر خانه می‌افزایند
و مزرعه به مزرعه متصل می‌کنند
تا این‌که همه جا به آنها متعلق شده ،
و آنان تنها ساکنان آن سرزمین گردند . . .
وای بر آنانی که از صبح زود
به‌دنبال مسکرات می‌روند ،
و شب دیر می نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید!
در بزم‌های ایشان عود و بربط و دف و نای و شراب می‌باشد.
اما به فعل خداوند نظر نمی‌کنند،
و به عمل دست‌های وی نمی‌نگرند! . . .
وای بر کسانی که شرارت را نیکویی ، و نیکویی را شرارت می‌خوانند ،
که تاریکی را جانشین نور می‌سازند
و نور را جانشین تاریکی ،
که تلخ را به‌جای شیرین
و شیرین را به‌جای تلخ قرار می‌دهند . . .
وای بر آنانی که خود را عاقل می‌پندارند

و معتقدند که زیرك می‌باشند.
وای بر کسانی که مجرمین را برای رشوه‌ای تبرئه نموده
و در بدهی مرد نیکو کلاهبرداری می‌کنند.

ریشهٔ هرج و مرج میان انسان‌ها فقدان حکمت و ترك احکام تورات است. به‌راستی دیوانگی انسان نظم نیکی و بدی را واژگون می‌سازد. (ر.ك به۴ و۵) در اینجا شباهت گفتار اشعیاء نبی و عاموس نبی بسیار چشمگیر است (ر.ك ۹۸ تا ۱۰۰).

بر ضد تزویر و ریای مذهبی

اشعیاء نبی نیز مانند عاموس، تزویر و ریای مذهبی را که مایه خشم و سزاوار عقوبت خداوندی است پست می شمارد.

۱۱۷- اشعیاء ۲۹:۱۳-۱۴

یهوه گفته است: «چون این قوم تنها با دهان خود به‌من نزدیك می‌شود،
و به لب های خویش مرا تمجید می‌نماید،
اما دل خود را از من دور کرده‌اند،
و ترس ایشان از من وصیتی است که از انسان آموخته اند،
بنابراین من بار دیگر با این قوم عمل عجیب و غریب به‌جا خواهم آورد،
و حکمت حکیمان ایشان باطل،
و فهم فهیمان ایشان مستور خواهد شد!...

کارهای شگفت، پاداش‌هایی است که یهوه با آنها اسرائیل را تنبیه خواهد کرد و در اینجا به‌معنای معجزه نیست. پدیده‌های طبیعی درست بمانند رویدادهای مهم تاریخی از نظر آنان که به مسائل با دید مذهبی نگاه می‌کنند، خود علائم و نشان‌هایی است. تمامی این بخش باز در انجیل متی۱۵ :۸-۹ تکرار شده است.

در خطابهٔ انتقاد آمیز شدید الحنی، اشعیاء به طعنه‌های خود بعد می‌بخشد:

۱۱۸- کتاب اشعیاء نبی۱:۱۱-۲۰

یهوه می گوید: از کثرت قربانی‌های شما مرا چه فایده؟

از قربانی‌های سوختنی قوچ‌ها و پیه گوساله‌ها سیر شده‌ام.
و به خون گاوها و بزها رغبت ندارم؛
وقتی می‌آیید تا خود را در برابر من حاضر کنید ،
چه کسی از شما خواست که درگاه مرا پایمال نمایید ؟
هدایای بی‌ارزشتان را دیگر برایم نیاورید ،
دود آنها مرا بیزار می‌کند .
و ماه‌های نو ، سبت‌ها و اجتماعات نیز...
نمی توانم گناه را با محفل مقدس تحمل نمایم.
از ماه‌های نو و عیدهای شما نفرت دارم
آنها بر من سنگینی می‌کنند ،
از تحمل آنها خسته شده‌ام .
وقتی دست‌های خود را دراز می‌کنید،
چشمان خود را بر می‌گردانم.
شما دعاهای خود را چند برابر می کنید ،
من نخواهم شنید .
دستان شما آغشته به خون است ،
بشویید ، خود را پاك نمایید .
اعمال اشتباه خود را از جلوی چشم من بردارید .
از بدی کردن دست بردارید .
نیکویی کردن را بیاموزید ،
عدالت را جستجو کنید ،
به مظلومان یاری نمایید ،
نسبت به یتیم عادل باشید ،
از بیوه زن دفاع کنید ...
حال بیایید این مسئله را حل کنیم ،
یهوه می‌گوید .

با این‌که گناهانتان مانند ارغوان است ،
مثل برف سفید خواهند شد ؛
و اگر مثل قرمز سرخ باشد،
مانند پشم خواهند شد .
اگر اطاعت نمایید،
چیزهای نیکوی زمین را خواهید خورد .
اما اگر ابا نموده، تمرد کنید،
شمشیر شما را خواهد خورد .

اشعیاء نبی در مقابل توقعات اخلاقی تورات بسیار حساس است . بدون آنها ، آیین عبادی تبدیل به مراسم ظاهری پوچی می‌گردد (ر.ك. ۱۰۵) . این گفتار بدان معنی نیست که اشعیاء اصولاً آیین را محکوم می‌کند، بلکه او قبل از هر چیز مردم را به توبه و تطهیر روح فرا می‌خواند.

مثَل تاك (مو)

با استفاده از سبك آوازهای عامیانه ، اشعیاء درتمثیلی سراسر تهدید، خشم خداوند را علیه اسرائیل به ترتیب زیر خلاصه می‌کند:

۱۱۹- اشعیاء۵:۱-۷



می‌خواهم سرودی برای
محبوبم بسرایم، سرود سرشار
از محبت دربارهٔ تاکستانش.
محبوبم تاکستانی داشت،
بر دامنهٔ یك تپه حاصلخیز .
او خاك را کنده ، آن‌را از
سنگ پاك کرد ،و درختان
انگور مرغوب در آن کاشت .
در وسط آن برجی بنا نمود ،

آنجا چرخشتی نیز در زمین
کند .
او انتظار داشت که باغ انگور بدهد ،
اما آنچه که داد انگور بد بود . و اکنون ، ساکنان
اورشلیم و مردان یهودا ، از شما می‌خواهم داوری
کنید مابین من و تاکستانم .برای تاکستان
خود چه می‌توانستم انجام
دهم که انجام نداده‌ام ؟
انتظار داشتم که انگور بدهد .چرا در عوض
انگور بد آورد ؟ لهذا ،
به‌شما خواهم گفت‌که‌قصددارم با تاکستانم چه
کنم : حصارش را برمی‌دارم و چراگاه خواهد شد ،
دیوارش را منهدم می‌سازم و پایمال خواهد گردید .
آن‌را خراب می کنم که نه پازش و نه کنده خواهد شد ،
و خار و خس در آن خواهد رویید.
به ابرها فرمان خواهم داد
تا هیچ باران بر آن نبارانند .
آری ، تاکستان یهوه صبایوت
خانهٔ اسرائیل است ،
و مردان یهودا
آن گیاه برگزیده .
او انتظار عدالت را داشت ، اما تعدی یافت،
و برای عدالت انتظار کشید و اینك فریاد شد!...

در مورد مضمون تاکستان به ۱۰۹ ر.ك

مفهوم مثال روشن است . با مرقس۱۲ :۱-۱۲ مقایسه شود .

۲- دوران سلطنت احاز

اشعیاء باور به خداوند را موعظه می‌نماید

نخستین موعظهٔ اشعیاء در دوران سلطنت یوتام است. پس از مرگ او، احاز پسرش به‌جای وی می‌نشیند.

۱۲۰- کتاب دوم پادشاهان ۱۶:۱-۵

در سال هفدهم فقح پسر رملیا، آحاز پسر یوتام پادشاه یهودا شد. آحاز وقتی بر تخت نشست ۲۰ ساله بود، و ۱۶سال در اورشلیم سلطنت نمود. او آنچه‌را که برای یهوه خدایش خوشایند بود انجام نداد، همان‌طور که جدش داود انجام داده بود. او رفتار پادشاهان اسرائیل را دنبال نمود، به‌طوری‌که حتی پسرش را از میان آتش گذرانید و بدین‌گونه از اعمال شرم آور ملت‌هایی که یهوه از حضور بنی اسرائیل بیرون کرده بود، تقلید نمود. او قربانی‌ها و بخور بر مکان‌های بلند، بر تپه‌ها و زیر هر درخت سبز تقدیم می‌کرد.

در همان هنگام بود که رصین پادشاه آرام و فقح پسر رملیا، پادشاه اسرائیل به لشکر کشی بر ضد اورشلیم مبادرت کردند. آنها آحاز را محاصره نمودند...

شاهان سوریه (قلمرو آرامی دمشق) و اسرائیل خواستند احاز را در پیمانی بر ضد پادشاه آشور وارد کنند... او رد کرد لذا به این فکر افتادند که او را از سلطنت پایین آورند و برای دفع طلسم بود که احاز پسرش را از آتش رد کرد. هدف این رسم دوران توحش کنعانی، دور کردن بدبختی و بلا از کسی بوده است که دچار آن گردیده و پسر در این موارد جور پدر را می‌کشد. (ر.ک۱۵). پیش از آن‌که شاه بدین مرحله رسد اشعیاء او را تشویق کرده بود که فقط به خداوند توکل داشته باشد:

۱۲۱- اشعیاء ۷:۱-۹

خبر به خانهٔ داود آورده شد. آنها گفتند: «آرام در افرائیم اردو زده است.» سپس قلب پادشاه و قلب‌های قوم مانند وقتی‌که درختان جنگل در مقابل باد می‌لرزند لرزید. یهوه به اشعیاء گفت: «با پسرت شآریاشوب رفته، احاز را در انتهای آبراه استخر بالایی بر جادهٔ مزرعه «رختشو» ملاقات نما، و به وی بگو:

«توجه نما ، آرام باش ، ترسی نداشته باش ،
نگذار دلت ضعیف شود
به‌خاطر دو ته مانده نیم‌سوز در حال خاموش شدن . . .
یا به‌خاطر این‌که آرام ، افرائیم و پسر رملیا
نقشه کشیده‌اند تا ترا نابود سازند ، و گفته‌اند :
بیایید یهودا را فتح کنیم و آن‌را محاصره کرده، به جهت خویشتن تسخیر نماییم
و در آنجا پادشاهی بگماریم ،
پسر طبئیل را ! »
خداوند یهوه اینرا می‌گوید :
این به حقیقت نخواهد پیوست ؛ این نخواهد شد !
زیرا که سر آرام دمشق،
و سر دمشق، رصین است،
سر افرایم، سامره است،
و سر سامره، پسر رملیا می‌باشد . . .
اگر باور نکنید،
هر آینه ثابت نخواهید ماند. »

۱ - به‌نظر می‌رسد همان‌طور که گفته شد این متن ناقص است . قبل از آخرین آیه باید گفته شود : «و . . . سر یهودا اورشلیم است وسر اورشلیم یهوه. » «در آخرین‌آیه با کلمات بازی گردیده که ترجمه آن ناممکن است : «باور کردن» و «ثابت ماندن» در زبان عبرانی از یك ریشه است . دراین مورد باید پی‌برد که امر ایمان در افکار اشعیاء چقدر پراهمیت است زیرا فضیلت اساسی قوم یهوه ، قوم مسیحایی باید ایمان باشد .

۲ - نام پسر اشعیاء «شاریاشوب» یعنی «آن بقیه‌ای که باز خواهد گشت» می‌باشد .این نام‌گذاری شاید حاکی از الهامی بسیار موثر به‌هنگام تولد طفل باشد :

آن‌روز بقیهٔ اسرائیل و باز ماندگان یهودا
از اعتماد بر مردی که آنان‌را می‌زند دست بر خواهد داشت
و حقیقتاً بر یهوه،

آن قدوس اسرائیل تکیه خواهند نمود.
بقیه‌ای باز خواهند گشت، بقیهٔ یعقوب،
به‌سوی خدای نیرومند. (۱۰: ۲۰-۲۱)

این کلام و سروش ربانی در بردارنده این معناست که بقیه قوم و برجستگان وفادار به‌سوی خداوند روی خواهند آورد که این خود موضوعی اساسی در ایمان اشعیاء بوده است (ر.ک ۱۱۴). نام بردن از پسر نبی، بمانند نام بردن از فرزندان هوشع یك یادآوری دائم و پیوسته است همان‌طور که اشعیاء نبی در جای دیگر گفته است:

«من و فرزندانی که یهوه به‌من داده است
در اسرائیل علامت و نشانه هستیم
از سوی یهوه» (۸:۱۸)

۳ - از این پس اقدامات اشعیاء روشن‌تر می‌گردد. وجود پسر در کنار پدر دعوتی برای گرایش به‌سوی خداوند است. اگر به خدای روی آورده شود، احاز می تواند کاملاً به یهوه که خدای قوی و تواناست و شاه اسرائیل است تکیه کند اما اگر تحقق نیابد قوم یهوه تنبیه خواهد گردید و فقط بخشی از آن به سوی خداوند خواهند رفت. در قسمت آخر، گفتار اشعیاء لحن ترسناکی بخود می‌گیرد. در بقیه روایت و داستان پی‌به بی‌ایمانی احاز خواهیم برد.

سزای بی‌ایمانی و وعده مسیح

۱۲۲- اشعیاء ۷: ۱۰-۲۲

اشعیاء بار دیگر احاز را مخاطب قرار داده، گفت: «از یهوه خدایت نشانه‌ای برای خود بخواه که یا از اعماق هاویه، و یا از بلندی‌های بالا آید.» احاز جواب داد: «خیر، من یهوه را در آزمایش قرار نخواهم داد.»

سپس اشعیاء گفت:
«حال بشنوید، خاندان داود:
آیا شما با لبریز کردن صبر انسان‌ها قانع
نشده‌اید



که می‌خواهید صبر خدای مرا نیز لبریز نمایید ؟
بنابراین ، خود خداوند ،
به‌شما نشانه‌ای می‌دهد .
آن چنین می‌باشد : اینك باکره حامله شده،
و به‌زودی پسری خواهد زایید
که او را عمانوئیل خواهند خواند .
سرشیر و عسل خواهد خورد ،
تا آن‌که بداند چگونه شرارت را به عقب زده
نیکویی را انتخاب کند.
زیرا قبل از آن‌که این بچه بداند چگونه
شرارت را به عقب زده،
خوبی را انتخاب نماید ،
سرزمینی که دو پادشاه آن ترا به‌وحشت می‌اندازند
متروك خواهد شد .
یهوه زمان‌هایی برای شما ،
و قومتان و خانهٔ پدرتان پیش خواهد آورد ،
که از زمان‌هایی که افرایم از یهودا جدا شد تا حال نیامده باشد.
در آن‌روز واقع خواهد شد که یهوه برای مگس‌هایی که به کناره‌های نهرهای مصرند
و زنبورهایی که در زمین آشورند صفیر خواهد زد
و تمامی آنها بر آمده، در وادی‌های ویران و شکاف‌های صخره،
و بر همهٔ بوته‌های خاردار و همه مرتع‌ها فرود خواهند آمد...
آن‌روز هر مردی
یك گوساله و دو گوسفند پرورش خواهد داد ،
و به‌خاطر فراوانی شیری که می‌دهند ، سر شیر خواهد خورد .
تمام آنهایی که در کشور باقی‌مانده‌اند،
سرشیر و عسل خواهند خورد... »

این کلامی است بسیار نامعلوم ولی مشهور! به نخستین فکری که در آن برخورد می‌کنیم اعلام پاداش است . همان‌طور که در کلام زیرین نیز در همان اوضاع و احوال چنین بیان شده است :

۱۲۳- اشعیاء ۸:۵-۸

یهوه بار دیگر مرا خطاب کرده، گفت:
چون‌که این قوم آب‌های شیلوه را که به ملایمت جاری می‌شود خوار شمرد ،
و در مقابل رصین
و پسر رملیا می‌لرزد ،
خداوند بر ضد شما
آب‌های نیرومند و عمیق رودخانه را برخواهد آورد :
و از بستر خود به بیرون لبریز گشته،
همهٔ سواحلش را سرشار خواهد کرد .
آب، یهودا را فرا گرفته ، طغیان نموده ، بیرون خواهد ریخت ،
و آنرا تا گردن زیر سیل خواهد پوشاند ،
و بال‌هایش گسترده خواهند شد ،
بر تمامی پهنهٔ کشور تو ، ای عمانوئیل .

۱ - شیلوه، چشمه مقدس معبد اورشلیم است که در پای تپه صهیون قرار دارد . منظور از رودخانه ، رود فرات است یعنی رود آشور. پس اشعیاء هجوم و حمله دیگری از آشوریان را اعلام می‌دارد که پس از ویران کردن سوریه و اسرائیل به یهودیه حمله ور خواهند شد تا آنها را به خاطر بی‌ایمانی به سزا رسانند :اشعیاء نشانه‌های خشم الهی را بیان می‌دارد . البته به زبان نمادین سخن از این حمله در میان است : در متن دوم با بیان طغیان رود و در متن اول با اعلام گروه مگسان و زنبوران.

۲- اما مطلب مهم‌تری وجود دارد : مژده تولد عمانوئیل (یعنی = خدا باماست) .

این شخص با این نام نمادین چه از نظر ایمان یهود و چه مسیحی همان مسیح پسر داود است که در دیگر نبوت‌های اشعیاء نیز از او سخن گفته شده است (۱۲۶، ۱۲۷) .

شاید نبی در اینجا اشاره به نجاتی می‌کند که در دوران او زبانزد همه بوده است ؟ به‌هر حال، فرا رسیدن زمانی را وعده می‌دهد که آن را با صفات فردوس تصویر کرده است . در این باب حتی از زبان متداول در متون مربوط نیز کمك می‌گیرد . مثلاًخامه و عسل در افسانه‌های

فنیقی غذای بت‌ها بوده است. در کتاب مقدس هم به‌همین خاطر وقتی صحبت از سرزمین موعود است، سرزمینی است که در آن شیر و عسل جاری است. عمانوئیل هم از کره و عسل می‌خورد و نتیجه آن‌که وقتی به سن بلوغ رسد بر خلاف آدم در فردوس زمینی، او بدی را کنار زده و خوبی را انتخاب خواهد کرد. (ر.ك ۵) بنابراین، دراین فردوس حاصلخیز که سرزمین مقدس خواهد شد تمام افراد این باقیماندهٔ کوچك به فراوانی شیر و عسل خواهند یافت.

اما دربارهٔ مادر عمانوئیل، نبی برای معرفی او از لغتی استفاده می‌کند که به‌معنای دختری جوانی است که به سن ازدواج رسیده، اما هنوز صاحب فرزند نگردیده است. اگر دراینجا از به‌کار بردن کلمه Vierge «باکره» خودداری می‌کند برای آن است که خوانندگان آن روز، به چنین مادری باورنمی‌آورند اما در متن یونانی کتاب مقدس چنین آمده است:

«اکنون باکره باردار شده و پسری خواهد زائید...» و بدین ترتیب به وضوح یك تولد معجزه آسا بیان می‌گردد.

۳ - به‌هر حال، باید گفت که متن این پیام زیاد روشن نیست، مخصوصاً دو زمانی که به‌کار برده که اگر دقت کنید در هم ادغام شده‌اند. نبی در آینه فکری خود نمودار آینده را گنجانیده است: اگر عمانوئیل باید به زودی به جهان آید سزای قوم بی‌ایمان و دیر باور پیش از آن‌که او به سن بلوغ رسد روی خواهد داد و دوران فردوس گون سلطنت وی خیلی زود پس از بلاها، فرا خواهد رسید. و بدین ترتیب نشان امید در پیامی تهدید آمیز مخفی است.

بدین جهت است که تفسیر کنندگان گوناگون گمان برده‌اند عمانوئیل، پسر احاز است (یعنی حزقیا) یا پسر اشعیاء. به‌هر حال، کسی است که در زمان نبی به‌سر می‌برده است (که البته بر اساس این تفسیر هم متن مذکور ارزش مژده نجات مسیحایی خود را از دست نمی‌دهد.). اما این تفاسیر چندان موافق با متن به‌نظر نمی‌رسند. بهتر است که در آن به نبوتی توجه کرد که مستقیماً به مژده تولد مسیح اشاره می‌کند. (ر.ك متی۱ :۱۸-۲۵). هیچ پیام دیگری برای بیان تزلزل و ناپایداری ایمان احاز مناسب‌تر از این نمی‌توانست باشد.

۱۲۴- کتاب دوم پادشاهان۱۵:۲۹- ۳۰-۱۶:۷-۱۰

احاز پند اشعیاء را گوش نکرد و کمك آشور را به کمك یهوه ترجیح داد. در کتاب پادشاهان جنگ آشور بر ضد دمشق و اسرائیل مختصراً نوشته شده است.

احاز، قاصدانی پیش تغلت فلاسر پادشاه آشور فرستاد تا بگوید: «من خادم و پسر تو هستم. آمده مرا از دست پادشاه آرام و پادشاه اسرائیل که می‌خواهند بر ضد من جنگ نمایند نجات بده.» و احاز نقره و طلایی را که در معبد یهوه و در خزانهٔ قصر یافت می‌شد برداشته و آن‌را به‌عنوان هدیه‌ای برای پادشاه آشور فرستاد. پادشاه آشور این در خواست را پذیرفت و برضد دمشق رفته آن‌را گرفت؛ او ساکنان آن‌را به قیر تبعید نموده، رصین را کشت.

پادشاه احاز برای ملاقات تغلت فلاسر پادشاه آشور به دمشق رفت...
در روزهای فقح پادشاه اسرائیل تغلت فلاسر پادشاه آشور آمده عیّون ، آبل بیت‌معکه ، یانوح ، قادش ، حاصور ، جلعاد و جلیل ، تمام سرزمین نفتالی ، را گرفت و ساکنانشان را به آشور تبعید نمود .
هوشع پسر ایله بر ضد فقح پسر رملیا توطئه‌ای‌چید ؛ او آن پادشاه را کشته، جانشینش شد .

سرزنش فرزندان حق ناشناس

نبرد بر ضد دمشق و اسرائیل ، سرزمین یهودیه را به‌خاک سیاه نشاند و احتمالاً این باز برای اشعیاء نبی فرصتی بود که مردم را به توبه و استغفار دعوت نماید .

۱۲۵- اشعیاء ۱:۲-۹

ای آسمان‌ها بشنوید ؛ زمین ، توجه نما
زیرا یهوه سخن می‌گوید ،
من پسران پروردم ، آنان‌را بار آوردم ،
اما آنان برضد من شوریدند .
گاو نر صاحب خود را می‌شناسد
و الاغ آخور اربابش را ،
اسرائیل هیچ نمی‌داند ،
قوم من هیچ نمی فهمند .
وای بر امت خطاکار و قومی که زیر بار گناه می باشند ،
وای بر نسل شریران و پسران مفسد!
آنان یهوه را ترك نموده ، آن قدوس اسرائیل را تحقیر کرده‌اند ،
آنها از او رو برگردانده‌اند .
چرا دیگر شما را بزنم،
شما که زیاده فتنه می کنید؟
تمام سر بیمار است ، تمام قلب ضعیف شده ؛

از کف پا تا سر تندرستی درآن نیست:
بلکه جراحت و کوفتگی و زخم متعفن
که نه بخیه شده و نه بسته گشته و نه با روغن التیام شده است.
سرزمین شما متروکه است ، و شهرهایتان سوخته ،
مزارعتان را - بیگانگان در جلوی چشم شما می خورند...
دختر صهیون واگذاشته شده است،
مانند کلبه‌ای در یك تاکستان،
مثل سایبانی در یك زمین خربزه،
چون یك شهر محاصره شده .
اگر یهوه صبایوت برای ما چند بازمانده نمی‌گذاشت ،
باید مثل سدوم می شدیم.
و مانند عموره می گشتیم...

در مورد مضمون «خدای پدر» ر.ك به ۱۱۲ و متی۶:۲۵-۳۳ . رساله به رومیان ۸:۱۵-۱۶ . در این مضمون هم عطوفت الهی و هم ناسپاسی آدمی به چشم می‌خورد . درباره اصطلاح «بقیت» ر.ك ۱۲۱ .

امید به نجات

پس از نبرد آشوریان (مقارن۷۳۲ ق.م) ساکنان شمال اسرائیل ناچار گردیدند که تبعید را بپذیرند (ر.ك به۱۲۴) در حین این رویداد دلخراش، اشعیاء نبی هر چند اهل جنوب و یهودیه بود ، ضربه‌ای را که بر قوم یهوه خورده بود حس می‌کرد و با وجود همه بدبختی‌ها از امیدی که وعده داده شده بود در ابعاد و سیع‌تری سخن می‌راند:

۱۲۶- اشعیاء ۹:۱-۶

قومی که در تاریکی راه می‌رفت ،
نور عظیمی دیده است ؛
و بر ساکنین زمین سایهٔ موت،
نوری تابیده است .

تو و وجد ایشان را افزون‌تر ساخته‌ای،
و شادی ایشان را عظیم گردانده‌ای.
آنها در حضور تو شادی می‌کنند
همان‌گونه که مردان در هنگام درو شادی می‌نمایند ،
همان‌گونه که مردان هنگام تقسیم غنایم خوشحالند .
زیرا یوغی که بر او سنگینی می‌نمود ،
و عصای گردنش،
یعنی عصای جفا کنندهٔ وی را شکستی، چنان که در روز مدیان کردی.
کفش‌های پرغوغای جنگاوران،
و ردای آغشته به خون،
برای سوختن و هیزم آتش خواهند بود.
زیرا برای ما فرزندی زائیده ،
و پسری به‌ما بخشیده شده است
و پادشاهی بر شانه‌های او گذارده شده ؛
و این است نامی که به او می‌دهند :
«عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور آرامش».
ترقی سلطنت و آرامش او را بر کرسی داود و بر ممکلت وی انتها نخواهد بود ،
تا آن‌را به انصاف و عدالت از الان تا ابدالاباد ثابت و استوار نماید!
غیرت یهوه صبایوت این‌را به‌جا خواهد آورد!

۱ - امید اسرائیل طبق پیام ناتان پس از داود مربوط به جانشینان وی است . (۷۱) دراین متن اشعیاء به فکر روزی است که این امید به وقوع خواهد پیوست: روز نجات که تمام دشمنان اسرائیل در هم خواهند شکست (درباره روز «مدیان» به ۵۸ ر.ك) صلح ، حق و عدالت در زیر سایه سلطنت پسر آرمانی و ایده‌آل داود رشد خواهند کرد ، پسری که نام‌های نمادین آن نشان دهنده «خصوصیت‌های والای مذهبی فهرمانان هم نژادش یعنی حکمت سلیمان ، دلیری داود صفات برجسته مذهبی موسی و پدران قوم» می‌باشند (کتاب مقدس اورشلیم) . درخشان‌ترین دوران سلطنت داود و سلیمان برای اشعیاء نبی همه تصویری از سلطنت مسیح موعود است .

۲ -اما باید باز جلوتر رفت. حق و عدالت و به‌خصوص صلح از نشانه و خصوصیات دورانی است که با زندگانی شاد فردوس اولین

پیوند یافته است (ر.ك۱۲۲و۱۲۲۷ و در نزد انبیاء دیگر۱۱۱ ، ۲۰۵ ،۲۲۱). اشعیاء با اصطلاحات سمبلیك، رهایی و نجات بشریت درد کشیده را مژده داده و از پیش تولد مسیح شاهوار پسر داود را می ستاید. پی‌بردن به این ارزش عقیدتی متن مهتر از آنست که بدانیم در چه اوضاعی اعلام شده است (همان‌طور که برخی عقیده دارند که این متن به‌مناسبت تولد فرزندی از سلسله شاهان گفته شده باشد).

عین این تعلیم در پیام دیگری نیز به شرح زیر آمده است:

۱۲۷- اشعیاء ۱۱:۱-۹

نهالی از تنهٔ یسی بیرون آمده،
شاخه‌ای از ریشه هایش خواهد شکفت.
روح یهوه بر او قرار خواهد گرفت،
روح حکمت و بینش،
روح مشورت و قدرت،
روح معرفت و ترس یهوه.
او به ظواهر داوری نخواهد کرد،
و بر حسب شایعه حکمی نخواهد نمود.
بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد،
و به جهت مظلومان زمین، به‌راستی حکم خواهد
نمود. جهان را به عصای دهان خویش زده،
شریران را به نفس لب‌های خود خواهد کشت.
کمربند کمرش عدالت خواهد بود،
و کمربند میانش، امانت.
گرگ با بره سکونت خواهد داشت،
و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید،
و گوساله و شیر با هم،
و طفل کوچك آنها را خواهد راند.
و گاو با خرس خواهد چرید،
و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید.



شیر مانند گاو نر کاه خواهد خورد،
و طفل شیرخوار بر سوراخ مار بازی خواهد کرد؛
و طفل از شیر باز داشته شده، دست خود را بر خانهٔ افعی خواهد گذاشت.
و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادی نخواهد بود...

یادآوری پرحشمتی از سلطنت مسیحایی ارائه داده شده است.

بر روی سه مضمون تأکید شده است: اولاً روح که مسیح یهوه را تبدیل به پادشاه نبوی می‌کند، ثانیاً حکمت (ر.ک. به ۷۶) و ثالثاً مضمون عدالت که با مظالم دوران اشعیا در تناقض است (۱۱۵، ۱۱۶). سعادتی که به همراه این سلطنت ایده‌آل می‌آید، همان تصویر بهشت اولیه است. معنای سمبول‌های آخر که در دیگر ادبیات شرقی نیز آمده است، عبارت است از تصویر دنیایی بدون نقص و تکامل یافته که در آن خونی ریخته نمی‌شود (ر.ک به ۱۸۴).

میکاه نبی که معاصر اشعیاء نبی نیز بود از امیدی مشابه یاد می‌کند:

۱۲۸- میکاه۵:۱-۵

و تو ای (بیت الحم) افراته!
گرچه در میان قبایل یهودا، کوچکترین هستی،
از تو، کسی بیرون خواهد آمد که بر اسرائیل
حکمرانی خواهد نمود،
منشاء او از قدیم و از ایام ازل بوده است.
بنابراین یهوه ایشان را تا زمانی که «زن حامله
بزاید» تسلیم خواهد نمود...
او خواهد ایستاد و در قوت خداوند،
و در کبریای اسم یهوه حکمرانی خواهد نمود.
اهالی به آرامی ساکن خواهند شد زیرا که او تا اقصای زمین بزرگ خواهد شد.
او سلامتی خواهد بود، زمانی که آشور به‌زمین ما داخل شده، آنرا تسخیر نماید،
او ما را خواهد رهانید...

قبیله افراته همان قبیله یهودا است که داود نیز از آن قبیله بود.

بیت لحم شهری است که این قبیله سرانجام در آنجا سکنی گزید (محتملاً این کلمه بعداً توسط ویرایشگری وارد متن شده است) لذا پیام میکاه نبی بر ریشه خانوادگی مسیح تکیه می‌نماید. اما بر حسب سنت‌ها و روایات منظور این طرز نامیدن اشاره‌ای به محل تولد وی است (متی۲:۱-۶).

منشاء باستانی مسیح شاهوار را با مراجعه به قدمت خانواده‌اش می‌توان دریافت و نه با در نظر گرفتن اینکه مشیت الهی از ازل بر او قرار گرفته بود. جمله: «زن حامله بزاید.» همان مضمون «دختر جوان» مادر عمانوئیل را به‌خاطر می‌آورد «۱۲۲».

۳- ویرانی سامره و اصلاحات حزقیا

روز یهوه بر سامره

نخستین تبعید که به‌سال ۷۳۲ (ق.م) روی داد موفق نشد قلوب مردمان را چه در اسرائیل (قلمرو شمالی) و چه در یهودیه (قلمرو جنوبی) به‌سوی خداوند بگرداند. لذا نبوت‌ها همچنان وقوع فجایع را اعلام می‌دارند. میکاه نبی، ویرانی آتی سامره را پیشگویی می‌کند:

۱۲۹- میکاه ۱:۲-۹

ای جمیع قوم‌ها بشنوید!
و ای زمین و هر چه در آن است گوش بدهید!
یهوه می‌خواهد بر ضد شما شهادت دهد،
خداوند، در حالی‌که از قصر مقدس خود بیرون می‌آید.
زیرا ببینید، یهوه از قدس خود بیرون میاید،
او پایین می‌آید و بلندی‌های زمین را می‌پیماید.
حینی‌که او می‌رود، کوه‌ها آب می‌شوند،
دره‌ها از یکدیگر گسیخته‌اند،
مانند موم در مقابل آتش،
مانند آبی که بر مکان شیب‌داری ریخته شده است.
تمام اینها به‌خاطر جرم یعقوب،

و گناه خاندان اسرائیل می‌باشد .
جرم یعقوب چیست ؟
آیا سامره نیست ؟
گناه خاندان یهودا چیست ؟
آیا اورشلیم نمی‌باشد ؟
مصمم هستم که سامره را خرابه‌ای در بیرون شهر گردانم ،
جایی‌که در آن بوته‌های انگور کاشته خواهد شد .
سنگ‌هایش را بدرون دره غلطان خواهم ساخت،
بنیادهایش را برهنه خواهم نمود . . .
این است که می‌خواهم ماتم گرفته، سوگواری نمایم ،
برهنه و عریان راه خواهم رفت.
مانند شغال زوزه‌های تلخ خواهم کشید ،
و مانند شترمرغ نوحه گری خواهم نمود .
زیرا که جراحت‌های وی علاج ناپذیر است چون‌که به یهودا رسیده است،
و به دروازه‌های قوم من یعنی به اورشلیم داخل گردیده است. . .

آشور که موجب ویرانی سامره می‌گردد فقط عامل خشم خداوند است .

به این علت است که ویرانی شهر گناهکار و محکوم با صحنه‌ای خشمگین و ترسناک از ظهور یهوه همراه است . برای این‌که حضور خداوند را در این رویدادها بفهمیم ، نبی آن را به صورت شعر و با استفاده از سمبل‌های مذهبی بیان کرده است .

ویرانی سامره

نبوت نبی علیه سامره دیری نپائید که به تحقق پیوست . به سال۷۲۲ (ق.م) پایتخت اسرائیل به زیر ضربات لشگریان آشور افتاد .

۱۳۰- کتاب دوم پادشاهان ۱۷:۳-۲۴

شلمناسر پادشاه آشور به ضد هوشع، پادشاه اسرائیل برآمد. هوشع بندهٔ او شد و برایش پیش‌کشی آورد. اما پادشاه آشور در هوشع خیانت یافت زیرا که رسولانی نزد سؤا پادشاه مصر فرستاده بود و

پیشکش مثل هر سال نزد پادشاه آشور نفرستاد. لذا در نهمین سلطنت هوشع، پادشاه آشور او را بند نهاد و به زندان انداخت. پادشاه آشور تمامی سرزمین را تصرف نموده، به سامره برآمد و آن‌را سه سال محاصره نمود... هنگامی که پادشاه آشور سامره را تسخیر کرد، ساکنین آن‌را به آشور به اسیری برد... سپس مردمانی از بابل، کوت، عوا، حمات و سفروایم آورده، ایشان را به جای بنی اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد...

این امر واقع شد، از این جهت که بنی اسرائیل به یهوه خدای خود که ایشان را از زمین مصر، از زیر دست فرعون، پادشاه مصر بیرون آورده بود. گناه ورزیدند و خدایان دیگر را پرستش کرده، بر وفق فرایض امت‌هایی که یهوه از حضور بنی‌اسرائیل اخراج نموه بود، عمل کردند...

معهذا، یهوه توسط جمیع انبیا و رائیان به اسرائیل امر فرموده بود که: «از طریق‌های زشت خود بازگشت نمایید و اوامر و فرایض مرا موافق تمامی شریعتی که به پدران شما امر فرمودم و به‌واسطهٔ بندگان خود انبیا نزد شما فرستادم، نگاه دارید!»

اما ایشان اطاعت ننموده، گردن‌های خود را مثل گردن‌های پدران ایشان که به یهوه خدای خود ایمان نیاوردند، سخت گردانیدند. آنها فرایض او و عهدی که با پدران ایشان بسته و شهاداتی را که به ایشان داده بود ترک نمودند...

ویرانی سامره به وقایع نگار کتاب تثنیه، اندیشه‌های اخلاقی که به بهترین طرزی افکار درونی و روحیه او را نشان می‌دهد الهام می‌بخشد. در این ماجراهای دردناك که ارادهٔ خداوند بر آن قرار گرفته است، وی تحقق تهدیدهای انبیاء و کیفر قوم اسرائیل را می‌بیند. در نوشته‌های او امر وفاداری آن‌قدر مهم و روشن است که احتیاج زیادی به توضیح و تفضیل ندارد. وقایع، خود روشنگر امر می باشند.

از سال ۷۲۲ (ق.م) ایمان داران اورشلیم دارای همین گونه اندیشه ها بوده اند. ویرانی سامره، نشانهٔ تهدید آمیزی برای یهودیه محسوب می‌شد.

تهدید اورشلیم

در سال ۷۱۶ (ق.م) حزقیا به جای پدرش احاز به سلطنت نشست. وضع اخلاقی سرزمین یهودیه هم چنان تأسف آور بود تا آنجایی که میکاه نبی همان سرنوشتی که سامره دچار آن شده بود برای اورشلیم نیز پیش بینی نمود :

۱۳۱- میکاه ۳:۹-۱۲

ای رؤسای خاندان یعقوب،
و ای داوران خاندان اسرائیل، این‌را بشنوید!
شما که از عدالت متنفرید
و تمام آنچه‌را که راست است منحرف می‌سازید ،
شما که صهیون را با خون بنا می‌کنید ،
و اورشلیم را با جرم!
رؤسای ایشان برای رشوه داوری می نمایند،
و کاهنان ایشان برای اجرت تعلیم می‌دهند،
و انبیای ایشان برای نقره فال می گیرند،
و با این همه بر یهوه تکیه نموده، می‌گویند ،
«آیا یهوه در میان ما نیست ؟
هیچ شرارتی بر ما وارد نخواهد آمد . »
بنابراین، به سبب شما ، صهیون مثل مزرعه شیار خواهد شد،
و اورشلیم به توده های سنگ،
و کوه معبد به بلندی‌های جنگل مبدل خواهد گردید!

این متن را با متن عاموس نبی مقایسه کنید (۹۸-۱۰۰) . این کلمات و سخنان تند و سخت سرانجام نتایج خود را بروز داد . حزقیای جوان تحت تاثیر تهدیدهای میکاه و شاید موعظه‌های اشعیاء از همان سال های اول سلطنت خود در صدد اصلاحات مهم مذهبی بر آمد (ر.ک. ۱۶۵) .

اصلاحات دینی حزقیا

مورخ جدیدتر کتاب‌های تواریخ ایام با استفاده از بیان مختصر کتاب پادشاهان و دیگرمنابع کهانتی ویژه در مورد اصلاحات حزقیا چنین نوشته است :

۱۳۲– کتاب دوم تواریخ ایام ۲۹–۳۰

او بود که در اولین ماه سال اول پادشاهیش درهای خانه یهوه را گشوده، آنها را تعمیر نمود . سپس کاهنان و لاویان را آورده، در میدان شرقی جمع نمود و به آنها گفت : «به من گوش دهید ، لاویان! اکنون خود را پاك نموده و خانهٔ یهوه خدای اجداد ما را تقدیس کنید ، آنچه را که ناپاك است از مکان مقدس بیرون اندازید . زیرا که اجداد ما خیانت ورزیده، آنچه راکه یهوه خدایمان را ناخشنود می‌ساخت انجام داده‌اند ... پس خشم یهوه بر یهودا و اورشلیم افتاده است و ایشان را محل تشویش و دهشت ساخته است... »

مأموران دینی ، تطهیر مقرر شده را بانجام می‌رسانند . کتاب پادشاهان خیلی دقیق می‌گوید که ستون‌های نذری و تیرهای چوبی مقدس (اشیره ها) و همچنین ماری از مفرغ را که می‌گفتند متعلق به موسی بوده است (ر.ك۴۶) و مردم برای آن آیین خرافی برگزارمی‌کردند، خراب نمودند.

پس حزقیاپادشاه صبح زود برخاست و رؤسای شهر را جمع کرده، به خانهٔ خداوند برآمد. و ایشان هفت گاو و هفت قوچ و هفت بره و هفت بز نر آوردند تا برای مملکت و قدس و یهودا قربانی گناه بشود... و چون به گذرانیدن قربانی سوختنی شروع نمودند، سرودهای خداوند را بنا کردند و کرناها در عقب آلات داود پادشاه اسرائیل نواخته شد... و چون قربانی‌های سوختنی تمام شد، پادشاه و جمیع حاضران با وی رکوع کرده، سجده نمودند...

پس خدمت خانه خداوند آراسته شد. حزقیا و تمامی قوم شادی کردند، چون‌که قوم را مستعد ساخته بود ، زیرا این امر ناگهان واقع شد. و حزقیا نزد تمامی اسرائیل و یهودا فرستاد و مکتوبات نیز به افرایم و منسی نوشت تا به خانهٔ خداوند بیایند و عید گذررا برای یهوه خدای اسرائیل نگاه دارند...

پس قاصدان با مکتوبات از جانب پادشاه و سرورانش به تمامی اسرائیل و یهودا رفته، گفتند: «ای بنی‌اسرائیل، به‌سوی یهوه بازگشت نمایید!... مثل پدران و برادران خود که به یهوه خدای پدران خویش خیانت ورزیدند مباشید: که ایشان را محل دهشت گردانیده است!... اگر به سوی خداوند بازگشت نمایید، برادران و پسران شما به نظرآنانی که ایشان را به اسیری برده‌اند التفات خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهند نمود ، زیرا که یهوه خدای شما مهربان و رحیم است و اگر به‌سوی او بازگشت نمایید، روی خود را از شما برنخواهد گردانید... »

پس گروه عظیمی در اورشلیم برای نگاه داشتن عید فطیر، جمع شدند... ایشان مذبح‌هایی را که در

اورشلیم بود، خراب کردند و همهٔ مذبح های بخور را خراب کرده به رودخانهٔ قدرون انداختند. سپس گذر را ذبح کردند... و تمامی جماعت مشورت کردند که عید را هفت روز دیگر نگاه دارند، پس هفت روز دیگر را با شادمانی نگاه داشتند... از ایام سلیمان، پسر داود، پادشاه اسرائیل، مثل این در اورشلیم واقع نشده بود.

۱ - در این روایت اشتباهات تاریخی چندی وجود دارد چنان‌که از تاریخ متأخر آن و سبك ادبی کتاب تواریخ ایام برمی‌آید (هم‌چنین به‌نظر نمی‌رسد که قبل از دوران تبعید، کاهنان و لاویان دو گروه مجزا از یك‌دیگر بوده باشند). ولی به‌هر حال دارای اطلاعات جالبی نیز هست.

۲ - حزقیا در اصلاحاتی که به‌عمل آورد به بت‌پرستی حمله ور شد. علاوه بر آن با دعوت همه ایمان‌داران یهوه به اورشلیم (اهالی یهودیه و «بقایای» اسرائیل) برای برگزاری هر چه باشکوه‌تر عید گذر، در واقع دوران پر شوکت سلیمان را تجدید کرده و تمرکز آیین عبادی چنان‌که در دوران سلیمان رواج داشت دوباره احیاء کرد.

سلطنت نهایی خداوند در معبدش

در زمان برگزاری گذر بزرگ، زمان حزقیا، نویدی بر زبان‌ها بود که معبد که محل اقامت یهوه است، نه فقط مرکز اسرائیل بلکه مرکز سراسر جهان خواهد شد:

۱۳۳- اشعیاء ۲:۱-۴= میکاه ۴:۱-۴

در ایام آخر، واقع خواهد شد
که کوه خانهٔ خداوند بر قلهٔ کوه‌ها ثابت خواهد شد،
و فوق تل‌ها برافراشته خواهد گردید.
تمام ملت‌ها به سوی آن روان خواهند شد،
قوم‌های بی‌شمار به‌طرفش خواهند آمد؛ و خواهند گفت:
«بیایید تا به کوه خداوند،
و به خانهٔ خدای یعقوب برآییم،
تا طریق‌های خویش را به ما تعلیم دهد،



و به راه‌های وی سلوك نماییم؛
زیرا شریعت از صهیون صادر خواهد شد ،
و کلام یهوه از اورشلیم ! »
او امت ها را داوری خواهد نمود ،
و بر قوم‌های بسیاری حکومت خواهد کرد.
ایشان شمشیرهای خودرا برای گاو آهن
و نیزه‌های خویش را برای اره‌ها خواهند
شکست.
ملت بر ضد ملت شمشیر نخواهد گرفت ،
و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.
و هر کس زیر موِ خود و زیر انجیر خویش خواهد
نشست،
و ترساننده ای نخواهد بود ، زیرا که دهان یهوه تکلم نموده است!

پیام، دورنمای آینده نامشخص است. بعد از وحی های نبوی مربوط به سلطنت مسیحایی (۱۲۶ ،۱۲۷ ،۱۲۸) ، در اینجا به جنبهٔ دیگری از «زمان های آخر برمی خوریم، یعنی سلطنت خداوند بر سراسر گیتی. این سلطنت مقوله‌ای است اخلاقی و مذهبی، زیرا که اساس آن بر روی بازشناشی جهان شریعت نهاده شده است.

۲-بشریت با بازیابی خدای یکتا ، اتحاد خود را که به‌وسیله گناه گسسته شده بود ، به‌دست می‌آورد: معبد به‌عنوان مرکز جهان، نقطهٔ مقابل برج بابل یعنی پراکندگی است (۱۰). دو متن مزبور یکی روشنگر دیگری است.

۳- زمانی که «آرامش» بر اریکهٔ قدرت قرار می‌گیرد ، با یادآوری آرامش فردوس (۱۲۷) ، نقطهٔ مقابل کینه ای است که از ابتدا میان «فرزندان آدم» (۷) به ظهور رسید. تصویر آخر به واقعیتی زمینی و ملموس اشاره می کند.اما باید یادآور بود که اسرائیلیان، در این دوره، نمی‌توانستند خوشبختی بعد از مرگ را در ذهن خود مجسم سازند: تربیت روحانی ایشان می بایست در آتیه به تکامل برسد.

۴ – دوران تهاجمات سناخریب

ضدیت با سیاستی صرفاً انسانی

هنگام به قدرت رسیدن سناخریب (۷۰۵ ق .م) مصر، یهودیه و ملل مجاور را به اتحادی بر ضد پادشاه آشور برمی‌انگیزد. مشاوران حزقیا با این سیاست موافق بودند. اشعیاء نبی به جهات مذهبی با آن مبارزه می‌کند. از نظر وی تنها خداوند حامی اسرائیل است.

۱۳۴– اشعیاء ۳۱:۱-۳

وای بر آنانی که به جهت کمك به مصر فرود آیند،
و بر اسبان تکیه نمایند،
و بر عرابه‌ها، از آن رو که کثیرند،
و بر سواران از آن‌رو که بسیار قوی اند توکل کنند
اما هرگز به‌سوی آن قدوس اسرائیل نگاه نمی‌کنند،
و با یهوه مشورت نیز نمی نمایند...
مصری یك انسان است، نه یك خدا،
اسبانش جسم می‌باشند، نه روح؛
یهوه دست خود را دراز خواهد کرد
تا اعانت کننده را بلغزاند،
و اعانت شده را افتان گرداند،
و هر دو ایشان هلاك خواهند شد!

اعلام دلهره و رهایی

با وجود این تهدیدات، حزقیا به گروه مخالفان آشور می پیوندد. سناخریب برای جنگ آماده می شود و اورشلیم با کوشش تمام خود را برای محاصره‌ای احتمالی آماده می‌کند. بدان هنگام اشعیاء نبوت می‌کند که شهری که محاصره خواهد شد به اضطرابی عظیم دچار خواهد شد اما... یهوه که همه رویدادها و ماجراها در دست قدرتمند اوست اورشلیم را رهایی خواهد بخشید.

۱۳۵- اشعیاء ۲۹:۱-۸

وای بر اریئیل ، اریئیل ،
شهری که داود در آن اردو زد .
سال بر سال اضافه کنید ،
و عیدها دور زنند:
سپس اریئیل را محاصره خواهم نمود ،
مانند داود بر ضد تو اردو خواهم زد .
راهت را با نرده‌های میله‌دار سد خواهم کرد ،
و بر ضد تو عملیاتی برای حمله ترتیب خواهم داد .
تو افتاده به زیر – از زمین سخن خواهی گفت ،
کلام تو از میان غبار پست خواهد گردید.
صدایت از زمین مانند صدای یك روح بر خواهد خاست ،
تو در یك زمزمه از میان غبار سخن خواهی گفت .
ناگهان ، بدون انتظار ،
از سوی یهوه صبایوت دیداری خواهی داشت
با رعد ، زلزله ، خروش نیرومند ،
گردباد ، طوفان ، شعلهٔ آتش فرو برنده .
گروه بیشمار دشمنانت مانند غبار ریز پراکنده خواهند شد ،
و گروه ظالم مانند کاه در هوا ؛
گروه تمام ملت‌های در حال جنگ با ارئیئل
مثل یك خواب ، مثل رویایی در شب نیست خواهند گردید .
و همهٔ آنانی که بر ضد او می‌جنگند ،
نیروهای متجاوزی که وی را محاصره نموده‌اند ،
مانند مرد گرسنه‌ای خواهند بود که خواب می‌بیند که غذا می خورد ،
و با شکمی خالی بیدار می‌شود ،
و مانند مرد تشنه‌ای که خواب می‌بیند که آب می نوشد،

ودر ضعف بیدار گشته ، گلویش خشك است ؛
برای گروه تمام ملت‌هایی که
با کوه صهیون جنگ آغاز می‌نمایند چنین خواهد شد .

*۱ – **اریئیل** نامی است سمبولیك که معنی تحت الفظی آن شیر خدا (اسدالله) می باشد. اما شاید صحیح‌تر آن باشد که «اورئیل» خوانده شود که در این صورت تحول لغوی کلمهٔ قدیمی اورشلیم یعنی «اوری شالم» خواهد بود. به این ترتیب می‌بینیم که نام خدا (ال) به جای (شالم) که الههای محلی بوده است می‌نشیند. در این حالت معنای آن «بنیاد خداوند» است که به نظر قابل قبول تر می رسد.*

۲ – زیبایی سبك ادبی در پیام نبوی مزبور قابل توجه است: متن در عین موجز بودن ساده است و تصاویر زنده و درخشانند. رهایی به‌صورت تظاهر خداوند در طوفان (تجلی) ترسیم شده است که این تصویرسنتاً در مورد مداخلهٔ خدا در تاریخ به‌کار برده شده است (ر.ك ۱۲۹)

اورشلیم محاصره شده، سپس آزاد می گردد

کتاب پادشاهان مفصلاً از نبرد سناخریب بر ضد شهر اورشلیم سخن می‌راند . بر یك سلسله وقایع نگاری اولیه و مختصر، دو روایت همانند راجع به نجات شهر پیوند خورده است که مفصل تر است . در اینجا کوشش خواهیم نمود که با کنار یکدیگر قرار دادن بخش‌هایی از سه روایت، نگاه جامعی بر حوادث را ارائه دهیم (این سه بخش در زیر از یکدیگر مشخص گردیده است) .

۱۳۶– کتاب دوم پادشاهان ۱۳:۱۸ تا ۳۶:۱۹

در سال چهاردهم حزقیا پادشاه، سنخاریب پادشاه آشور شهرهای حصار دار یهودا را مورد حمله قرار داده، آنها را گرفت... (۱۳:۱۸)

پادشاه آشور از لاکیش رئیس ساقیان را با نیرویی عظیم به پیش حزقیا پادشاه در اورشلیم فرستاد . او به اورشلیم رفت و هنگامیکه به آنجا رسید ، مسیری نزدیك آبراه برکهٔ بالایی را که در جاده‌ای که به‌طرف مزرعهٔ رختشو می‌رود است برگزید . او پادشاه را احضار نمود . الیاقیم پسر حلقیا ناظر قصر ، شبنای منشی و یوآخ پسر آساف وقایع نگار به‌سوی او بیرون رفتند . رئیس ساقیان به آنان گفت: به حزقیا بگویید : «سلطان بزرگ ، پادشاه آشور چنین می‌گوید : چه چیزی تو را این‌قدر مطمئن می‌سازد ؟ آیا گمان میبری که کلمات خالی به‌خوبی مشورت و قوت جنگ است ؟ بر چه کسی اتکا داری که جرأت می‌کنی بر ضد من شورش نمایی ؟ ما می دانیم که تو بر آن نی– بوریای شکسته یعنی مصر که دست شخص را که بر آن تکیه می‌نماید می‌خراشد و سوراخ می‌کند اتکا داری... پس حال با آقایم پادشاه

آشور شرط ببند و من به تو دو هزار اسب خواهم داد اگر بتوانی سوارکارانی بر آنها بگذاری. چطور توانستی شخصی از کمترین خادمان اربابم را نپذیری ؟ و با این همه برای عرابه‌ها و سواران به مصر اتکا نموده‌ای !...»

الیاقیم ، شبنا و یوآخ به رئیس ساقیان گفتند : «خواهش می‌کنیم که با خدامان خود به ارامی صحبت کن ، زیرا ما آنرا می‌فهمیم . با ما به زبان یهودی در گوش قومی که بر استحکامات هستند صحبت نکن . » اما رئیس ساقیان گفت : «آیا فکر می‌کنید سرورم مرا اینجا فرستاد تا این چیزها را به اربابتان یا به شما بگویم ؟ برعکس ، سخنم به قومی بود که بر استحکامات نشسته‌اند و مثل شما محکوم هستند که فضولات خود را خورده و بول خود را بنوشند . »

سپس رئیس ساقیان ایستاده و با فریاد بلندی به‌زبان یهودی صدا زد : «به کلام سلطان بزرگ ، پادشاه آشور گوش دهید . پادشاه چنین سخن می‌گوید : «نگذارید حزقیا شما را فریب دهد . او برای نجات دادن شما از دست من بی‌قدرت خواهد بود . نگذارید حزقیا شما را به اتکا بر یهوه راضی کرده، بگوید: یهوه حتماً ما را نجات خواهد داد !... آیا خدای امت‌های دیگر، کشور خود را از قدرت پادشاه آشور رهایی داده است ؟ خدایان حمات و ارفاد کجا هستند ؟ یا خدایان سفروایم؟... خدایان سرزمین سامره کجایند ؟ آیا آنها سامره را از دست من نجات دادند؟ بمن بگویید کدامیك از تمام خدایان هر سرزمینی ، کشور خود را از دستان من نجات داده‌اند ، که یهوه قادر به رهانیدن اورشلیم باشد ؟ »».

آنان سکوت کرده، در جواب هیچ نگفتند ، زیرا پادشاه فرمان داده بود که پاسخی داده نشود. الیاقیم پسر حلقیا ناظر قصر ، شبنای منشی و یوآخ پسر آساف وقایع نگار ، با جامه‌های پاره ، به پیش حزقیا رفته و آنچه‌را که رئیس ساقیان گفته بود گزارش دادند .

حزقیا پادشاه با شنیدن این امر جامه‌هایش را پاره نموده ، پلاس پوشید و به معبد یهوه رفت [۱۸:۷ تا ۱:۱۹]

حزقیا این دعا را در حضور یهوه گفت : «یهوه صبایوت خدای اسرائیل ، که بر کروبیان به تخت نشسته‌ای ، تو تنها خدای تمام ممالك زمین هستی !...

یهوه ، گوش ده ، و بشنو .
یهوه ، چشمان خود را باز کن و ببین .
کلمات سنخاریب را بشنو
که برای توهین به خدای زنده فرستاده است» .

یهوه ، این راست است که پادشاهان آشور تمام ملت‌ها را نابود ساخته‌اند ، آنان خدایان ایشان را بر آتش انداخته‌اند ، زیرا اینها خدایان نبودند ، بلکه کار دستان انسان‌ها ، چوب و سنگ ، و بدین ترتیب آنها را نابود کرده‌اند . اما اکنون یهوه خدای ما ، التماس می‌کنم ، ما را از دستش رهایی بده و بگذار تمام ممالك زمین بدانند که تنها تو خدا هستی ای یهوه » . [۱۹:۱۵-۱۹]

حزقیا ، الیاقیم ناظر قصر ، شبنای منشی و بزرگان کهنه را پوشیده در پلاس پیش اشعیاء نبی پسر آموص فرستاد . آنان به او گفتند : این است آنچه حزقیا می‌گوید : «امروز روز رنج ، تنبیه و خواری است . کاش یهوه خدای تو کلمات رئیس ساقیان راکه اربابش پادشاه آشور برای توهین به خدای زنده فرستاده است بشنود ، و کاش یهوه خدایت کلماتی را که شنیده است تنبیه کند . دعای خود را به حضور خداوند برای آن بقیه‌ای که مانده‌اند تقدیم نما . »

هنگامیکه وزیران حزقیا پادشاه پیش اشعیاء آمدند، او جواب داد : «به ارباب خود بگویید: یهوه اینرا می‌گوید : از کلماتی که شینده‌اید یا کفرهایی که نوکران چاپلوس پادشاه آشور بضد من بر زبان رانده‌اند نترسید . من می‌خواهم روحی در او قرار دهم تا هنگامیکه شایعه‌ای بشنود به کشور خود باز گردد ، و در کشورش او را با شمشیر بزیر خواهم آورد . » ... [۱۹:۲-۷]

پس این است آنچه یهوه دربارهٔ پادشاه آشور می‌گوید :
«او به این شهر وارد نخواهد شد ،
و به اینجا تیر نخواهد انداخت؛
و در مقابلش با سپرنخواهد آمد ،
خاك‌ریزی برضدش نخواهد ساخت .
از جاده‌ای که به پیش آمده ، باز خواهد گشت !
وی به این شهر داخل نخواهد شد . این یهوه است که سخن می‌گوید .
من از این شهر مراقبت نموده ، آن‌را نجات خواهم داد ،
به‌خاطر خود و به‌خاطر خادمم داود . » [۱۹:۳۲-۳۴]

سپس حزقیا پادشاه یهودا این پیغام را به پادشاه آشور در لاکیش فرستاد : «من در اشتباه بوده‌ام . از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری ادا خواهم کرد . » پادشاه آشور سیصد وزنهٔ نقره و سی‌وزنهٔ طلا از حزقیا پادشاه یهودا خواست ، و حزقیا تمام نقره را در معبد یهوه و در خزانهٔ قصر سلطنتی یافت شد به او داد . در آن هنگام بود که حزقیا طلا را از درهای معبد خداوند و از ستون هایی که پادشاه یهودا آنها را

به طلا پوشانده بود، کنده، آن‌را به پادشاه آشور داد...[۱۸:۱۳-۱۶].

ساقی بازگشته، پادشاه آشور را یافت که با لبنه جنگ می‌کرد. ساقی اکنون می‌دانست که پادشاه آشور لاکیش را ترك کرده بود، زیرا با خبر شد که ترهاقه پادشاه حبشه علیه او وارد کارزار گردیده است». [۱۹:۸-۹]

همان‌شب فرشتهٔ یهوه بیرون رفته صدوهشتاد و پنج هزار مرد را در اردوی آشوری به‌زمین زد .بامدادان، چون برخاستند، اینك همهٔ آنها لاشه های مرده بودند.

سنخاریب اردوی خود را برچیده، آنجا را ترك نمود؛ وی به خانه بازگشته، در نینوا ماند. [۱۹:۳۵-۳۶]

۱ - نگارش وقایع اولیه با آنچه در اسناد آشور نوشته شد کاملاً با هم مطابقت دارد . (ر.ك به کتاب مقدمه درباره شناخت عهد عتیق و عهد جدید) .

اما دو روایت بعدی که شبیه بهم می‌باشند، قصد داشتند خواننده را به درام مذهبی که در آن نهفته است متوجه کنند: و آن برخورد غرور شاه آشور با قدرت یهوه‌است.

۲ -پس از خواندن پایان وقایع اولیه چنین درك می‌گردد که سناخریب به مالیات پرداختن از جانب حزقیا رضایت می‌دهد . اما پایان روایت دوم چنین می نمایاند که مداخله مصریان باعث آن می‌گردد که سناخریب از ادامه نبرد صرفنظر کرده و در نتیجه اورشلیم نجات می‌یابد . به این ترتیب به شکرانه رویدادهایی که مشیت الهی بر آنها قرار گرفته بود وعده نجات داده شده بنام یهوه از سوی اشعیاء به تحقق می‌رسد . برای تأکید بیشتر بر دیدگاه مذکور روایت سوم با سبکی حماسی، طبق گفتاری که آخرین بلای مصر را به‌یاد می‌آورد ، به پایان می‌رسد (۳۰) . آیا این امر اشاره به جنگی خونین بین مصریان و آشوریان دارد که موجب کشتار بزرگی از نیروهای سناخریب می‌گردد ؟ و یا احتمالاً طبق نظر برخی از مورخین بر اساس اطلاعات تائید نشده و گرد آوری گردیده از سوی هردوت، اشاره به ظهور مرضی مسری در میان آشوریان دارد . بیشتر امکان دارد که این طرز بیان استفاده از بیانی متداول *در جهت روشن گرداندن مداخله یهوه در تاریخ بشری باشد . (ر.ك.۱۳۵) . نویسنده روایت سوم با بیانی حماسی تجلی خداوند را یادآوری می کند حال آنکه یك وقایع نگار به شرح یك سلسله رخ دادهای بشری اکتفا می کرد . کم نیستند مورخینی که معتقدند که سنخاریب دوباره اورشلیم را محاصره کرده است، یك‌بار در سال ۷۰۱ ق.م (سالی که واقعه نگار وقایع اولیه به آن اشاره کرده) و بار دوم در سال ۶۸۹ ق.م.*

کلام یهوه علیه آشور

نبوت های اشعیای نبی در مورد عقوبت آتی آشور که مغرور از فتوحات خود، ابزاری در دست خشم خداوند می گردد، در ارتباط با

وقایعی است که ذکر آن رفت:

۱۳۷- اشعیاء ۱۰:۵-۱۵

وای بر آشور که عصای غضب من است،
و عصایی که در دست ایشان است خشم من می باشد!
او را بر امتی منافق می فرستم،
و نزد قوم مغضوب خود مأمور می دارم،
تا غنیمتی بربایند و غارتی ببرند،
و ایشان را مثل گل کوچه‌ها پایمال سازند.
اما او چنین گمان نمی کند و دلش بدین‌گونه قیاس نمی نماید:
بلکه مراد دلش این است که امت‌های بسیار را هلاك و منقطع سازد.
او می‌گفت: «به قوت دست خود و به حکمت خویش،
چون‌که فهیم هستم اینرا کردم،
مرزهای قوم‌ها را منتقل ساختم
و خزاین ایشان را غارت نمودم...
دست من ثروت قوم‌ها را مثل آشیانه ای گرفته است،
به‌طوری که تخم‌های رها شده را جمع کنند، من تمامی زمین را جمع کردم،
و کسی نبود که بال بجنباند،
یا دهان خود را بگشاید یا جیك جیك کند!»
آیا تبر بر کسی که با آن می‌شکند فخر خواهد نمود؟
یا اره بر کسی که آنرا می‌کشد افتخارخواهد کرد؟
مثل این است که بگوییم عصا دست کسی را که می‌زند هدایت می‌کند،
یا چوب، دست را به حرکت در می آورد!....

خداوند تاریخ را هدایت می‌کند و به‌هر قومی وظیفه‌ای داده است! اسرائیل قوم او و آشور وسیله خشم وی است.

گناه آشور چیست؟ آیا می‌توان آن را با گناه فرعون (۲۷) مقایسه کرد و آیا درست همان است؟

و سرانجام اعلام روز یهوه بر علیه آشور:

۱۳۸- اشعیاء ۳۰ :۲۷-۳۳

اینك یهوه، از جای دور می آید:
در غضب خود سوزنده و در ستون غلیظ.
لب هایش پر از خشم،
و زبانش مثل آتش سوزان است.
نغمۀ او مثل رودی در حال طغیان،
تا به گردن می رسد.
تا آنکه امت‌ها را به غربال مصیبت ببیزد،
و دهنۀ ضلالت را بر چانۀ قوم‌ها بگذارد...
یهوه جلال آواز خود را خواهد شنوانید،
و فرود آوردن بازوی خود را با شدت غضب،
و شعلۀ آتش سوزنده، و طوفان و سیل و تگرگ، ظاهر خواهد ساخت.
زیرا که آشور به آواز یهوه شکسته خواهد شد،
و او را با عصا خواهد زد.
و هر بار، عصای قضا را که یهوه بر او خواهد آورد، نصیبش خواهد شد...
زیرا که توفت از قبل مهیا شده است
و حفره‌ای عمیق و وسیع آماده است.
کاه و چوب کم نخواهد آمد،
و نفس یهوه مثل نهر گوگرد، آن‌را مشتعل خواهد ساخت...

در اینجا خطوطی سنتی از تجلی خداوند در رعد و طوفان ترسیم شده است (۸۱،۱۳۵، ۱۳۶). شاید رهایی سال ۷۰۱ ق.م. با بیانی تعزلی و شاعرانه سروده شده است. اما اشعیا بسی دورتر را می‌نگرد: ویرانی نینوا در سال ۶۱۲ ق.م. کیفر کامل تکبر آشوری را تحقق می‌بخشد (۱۶۳، ۱۶۴).درسی که در وحی مزبور نهفته است به آسانی قابل اطلاق است به هرگونه قدرت بشری که مغرور از نیروی خویش، در مقام مبارزه با خداوند بر می آید (ر.ك. ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۹۲).

***

فصل هشتم

جریانات دوران تثنیه

محققین متفق‌القولند که «قانون تثنیه» همان تورات موسایی است که به تناسب اوضاع و احوال زمانه در اواخر قرن هشتم ق. م درمحیط کهانتی در سرزمین شمال تهیه شده و عمیقاً تحت تأثیر نبوت‌هایی انبیایی چون ایلیا و هوشع نبی، تنظیم گردیده است و بدین ترتیب به‌نحوی شاهدی بر زنده بودن اثر موسی در طول قرون متوالی می‌باشد. برای بیان بهتر جنبه‌های سنتی آن، نگارندگان، کتاب تثنیه را به‌شکل موعظه‌ای از سوی موسی به بنی‌اسرائیل نوشته‌اند البته در این فصل باکنار گذاشتن جنبه‌های اجتماعی (ر.ك به ۳۸ ۳۹) به جنبه های برجستهٔ مذهبی آن و صفحاتی چند که نشان دهندهٔ دیدگاه روحانی آن است می‌پردازیم.

۱ - سنت تثنیه

عکس‌العمل در برابر بت پرستی

طبق شریعت‌موسی بت پرستی ممنوع بود (۳۷). اما قبلاً دیدیم که در قرن‌های نهم و هشتم (ق.م) چه مبارزاتی بر ضد آن در گرفته بود. کتاب تثنیه این عکس‌العمل نجات بخش را علیه بت پرستی مهاجم، در قالب قانون می‌ریزد.

۱۳۹- کتاب تثنیه ۱۸ :۹-۱۲

چون به زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد داخل شوی، یاد مگیر که موافق رجاسات آن امت‌ها عمل نمایی، در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذراند و نه فالگیر و نه غیب‌گو و نه افسونگر و نه جادوگر و نه ساحر و نه سؤال کننده‌ای از اجنه و نه رمال و نه کسی که از مردگان مشورت می‌کند. زیرا هر که این کارها را کند، نزد خداوند مکروه است و به سبب این رجاسات است که یهوه خدایت آنها را از حضور تو اخراج می‌کند.

۱۴۰- تثنیه ۱۷:۲-۵

برای مؤثر واقع شدن این ممانعت‌ها ، قانون پاداش‌های سختی‌تری را در نظر می‌گیرد :

اگر کسی اعم از مرد یا زن در میان تو در هر شهری که یهوه خدایت به تو می‌دهد وجود دارد ، که با شکستن عهد خود آنچه در نظر یهوه خدایت ناخوشایند می‌باشد انجام می‌دهد ، که رفته خدایان دیگر را خدمت نموده، پرستش می‌کند ، یا خورشید یا ماه یا هر لشکر آسمانی را آنچه من منع نموده ا م - و از آن اطلاع یافته، بشنوی، اگر پس از رسیدگی دقیق به حقیقت آن پی‌برده شد و تأیید گردد که این چیز منفور در اسرائیل انجام گرفته است ، باید مرد یا زن مقصر در این عمل شریرانه را بیرون دروازه‌های شهر ببری ، و در آنجا آن مرد یا زن را تا مرگ سنگسار کن .

این فرمان آن‌قدر قاطع بود که درباره پدران و مادران و خویشاوندان هم اجرا می‌گردید :

۱۴۱- تثنیه ۱۳:۷-۱۲

اگر برادر تو ، پسر پدرت یا مادرت ، یا پسر یا دختر تو ، یا همسرت که به او دلبسته‌ای ، یا دوستی که زندگی خود را با وی شریك هستی ، اگر هر کدام از اینها در نهان سعی در فریب دادن تو نموده، بگوید: «بیا خدایان دیگررا خدمت کنیم .»... نباید به وی راه داده ، یا به او گوش دهی ، نباید به او هیچ رحمی بنمایی ، تو نباید جانش را نجات دهی ، نباید تقصیر وی را بپوشانی. تو باید او را بکشی ؛ دست تو باید در بلند شدن بر ضدش ، برای کشتن او اولین باشد .دست همهٔ قوم سپس خواهد آمد . باید اورا تا مرگ سنگسار کنی ، زیرا سعی نموده است تا ترا از یهوه خدایت که ترا از سرزمین مصر ، از خانهٔ بردگی بیرون آورد گمراه کند . تمام اسرائیل آن‌را شنیده، خواهند ترسید و دیگر هرگز دوباره چنین شرارتی در میان شما انجام نخواهد داد .

۱ -این احکام را با دو فرمان نخستین فرمان‌های دهگانه مقایسه کنید (۳۷) . در مورد وجود کارهای ناپسند ر.ك به شماره‌های ۵۷، ۶۵، ۸۸، ۹۰، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۳۲ و غیره ...

آیا این خرافات در زندگانی معاصر مجدداً خود نمایی نکرده و همان پاداش‌ها بر آن مقرر نشده است؟

۲ - شدت پاداش ما را متحیر می‌سازد . اما برای تربیت قوم «گردنکش» ضروری بود . شخص گناهکار ازمیان قوم خدا ، رانده می‌شد : در واقع این نوعی راندن از جامعه و تکفیر بوده و به قتل رساندن در اینجا فقط جنبه عملی امر را در بر دارد آن‌هم در دورانی که

اطلاعی از جزای آن دنیا نداشتند. درباره روش و رفتار در برابر والدین به لوقا ۱۴: ۲۶-۳۲ ر.ك. آیا سخنان عیسی در این باره ملایم‌تر بوده است؟

سنت وحدت معبد

احکام تثنیه درعین حال که علیه بت‌پرستی قیام کرده، عبادت بر جایگاه‌های بلند را نیز محکوم می‌کند چرا که موجب آن همه سوء استفاده‌های بسیاری گردیده بود:

۱۴۲- تثنیه ۱۲: ۲-۷

شما باید تمام مکان‌هایی را که ملت‌های رانده شده به‌وسیلهٔ شما، در آنجا خدایان خود را بر کوه‌های بلند، بر تپه‌ها، و زیر هر درخت افشانی خدمت کرده‌اند، نابود سازید؛ شما باید قربانگاه‌هایشان را شکسته، ستون‌های آنها را خرد نمایید، تیرهای مقدسشان را قطع کنید، اشکال تراشیده شدهٔ خدایان آنها را به آتش بکشید و آن مکان را از اسمشان پاك سازید.

نسبت به یهوه چنین رفتار نمائید: شما باید یهوه خدایتان را تنها در محلی که خود وی از میان قبایلتان انتخاب می‌کند تا نامش را در آنجا قرار دهد بجویید. در آن جا شما قربانی‌های سوختنی خود و ذبایح‌تان، ده‌یك‌های خود، تقدیمی‌های از دست‌هایتان، تقدیمی‌های نذری خود و تقدیمی‌های داوطلبانه‌تان، نخست زادگان گلهٔ گاو و گوسفند خود را خواهید آورد؛ آنجا شما در حضور یهوه خدایتان خورده و برای تمام آنچه که دستانتان تقدیم کرده‌اند شما و افراد خانه‌تان شادی خواهید نمود و به‌خاطر آن یهوه خدایتان به شما برکت خواهد داد...

در دوران چادر نشینی و در زمان داوران، تمام قبایل همبسته اسرائیل دارای یك عبادتگاه مرکزی بودند. عبادتگاهی که جایگاه صندوقچه عهد بود (۳۶، ۵۴، ۶۰) اما طبق رسوم و عادت، عبادت یهوه مانند دوران پدرسالاران بر «مکان‌های بلند» آزاد بود (۱۳،۱۱، ۱۵، ۵۷، ۶۳، ۷۶). تأسیس عبادتگاه سلطنتی اورشلیم به نشانه بازگشت به‌سوی تمرکز فعالیت‌های دینی بوده است (۶۸، ۷۸،۷۷). این معبد دارای همان احترام عبادتگاه قبایل متحد بود و جایگاه یهوه در بین قومش محسوب می‌شد (۷۸، ۱۴۶،۱۱۴).

تفرقه و دوگانگی سیاسی، مانع این تمرکز شد: هنوز ایلیا نبی بر جایگاه‌های بلند قربانی می‌کرد

(۹۰) اما خطر بت پرستی که در عبادتگاه‌های محلی نفوذ کرده بود ، بیش از پیش از سوی انبیاء اعلام می‌شد (۱۰۸ ،۱۱۱) لذا تمرکز فعالیت‌های دینی به منزله تنها راه فیصله بخشیدن به این پراکنده‌گی‌ها بود . اصلاحات حزقیا زمینهٔ به تحقق پیوستن این مهم را فراهم کرده بود (۱۳۲) . از لحاظ تثنیه ، این امر ، اصلی اساسی به حساب می‌آمد .

رسالت و تشخیص انبیاء

نگارندگان کتاب تثنیه این کتاب را در اوج دوران انبیاء می‌نوشتند و سعی داشتند انبیاء را چون سخنگویان یهوه و وارثین اصلی روحیه موسی معرفی نمایند . این معنای تمام سخنانی است که ایشان از دهان قانون گذار بنی اسرائیل نقل می کند:

۱۴۳- تثنیه ۱۸:۱۵-۱۹

زمانی‌که یهوه خدایت، نبی را از میان تو، از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث گرداند، او را بشنو. این همان چیزی است که در حوریب، در روز اجتماع، از یهوه خدای خود مسئلت نموده، گفتی: «آواز یهوه، خدای خود را دیگر نشنوم، و این آتش عظیم را دیگر نبینم ، مبادا بمیرم!» لذا یهوه به من گفت: «آنچه گفتند، نیکو گفتند. نبی را برای ایشان، از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که به او امر فرمایم به ایشان بگوید. هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید، نشنود، من از او حساب پس خواهم گرفت.»

آگاهی از الهی بودن دعوت انبیاء از شهادت خود انبیاء نشأت می‌گیرد (۱۰۶، ۱۱۴ و ...) متنی را که در بالا خواندیم در کتاب اعمال رسولان در مورد عیسی مسیح بکار رفته است (کتاب اعمال رسولان ۴ : ۲۰-۲۳) .

آیا او به‌راستی نبی خدا به‌معنای اخص کلمه که بر سنت موسی و دیگر الهام یافتگان بزرگ بنی اسرائیل، نقطه پایان نهاد نیست؟

نهایتاً آنچه که اهمیت دارد تشخیص پیامبران حقیقی از پیامبران دروغین است . در این باره قانون تثنیه دارای دو قاعده است : نبی واقعی نه انجام اعمال مغایر تورات را توصیه می‌نماید و نه دستور به خدمت و عبادت خدایان دیگر می‌دهد و آنچه را هم بگوید ، روی می‌دهد .

۱۴۴- تثنیه ۱۳ :۲-۴ ؛ ۱۸:۲۰-۲۲

اگر در میان تو، نبی یا بینندۀ خواب برخیزد و آیت یا معجزه‌ای برای تو ظاهرسازد و آن آیت یا معجزه واقع شود و به تو بگوید: «برویم و خدایان غیر را پیروی نموده، عبادت کنیم» سخنان آن نبی یا بینندۀ خواب را مشنو. زیرا که یهوه خدای شما، شما را امتحان می‌کند تا بداند که‌آیا یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می‌نمایید...

اگر نبی جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته باید کشته شود. اگر در دل خود بگویید: «سخنی را که خداوند نگفته است چگونه تشخیص دهم؟» هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن‌را از روی تکبر گفته است، پس از او نترس.

این قاعده تشخیص در زمانی که انبیای بت پرستان وکسانی که نبوت را به‌عنوان شغلی پیشه می‌کردند رو به افزایش بود بسیار مهم و اساسی بود (ر.ك ۹۱، ۹۳، ۱۳۱ ...)

به درستی که مهم ایمان است زیرا خداوند اجازه می‌دهد که انبیاء دروغین نیز علائمی آشکار نمایند تا بدین طریق قوم خود را امتحان کند (ر.ك متی ۲۴ :۲۳-۲۷) . یا چنان‌که پاسکال در کتاب «اندیشه‌ها» گفته است: «معجزات مشخص کننده ایمان و ایمان مشخص کننده معجزات است.»

۲ - اصلاحاتی نافرجام

سلطنت شرارت بار منسی (۶۸۷-۶۴۲۰ ق.م)

تثنیه در بردارندۀ آموزش ایده‌آل‌ها و آرمان‌هایی بوده است، اما نه تنها کاربرد آن به‌زودی به مرحله اجرا در نیامد بلکه برعکس، این کتاب در دوران سلطنت منسی بدست فراموشی سپرده شد. به‌طوری‌که رفتار مذهبی منسی کاملاً بر خلاف رفتار مذهبی حزقیا بود :

۱۴۵- کتاب دوم پادشاهان۲۱ :۱-۱۶

حزقیا با پدران خود خوابید و پسرش منسی به جایش سلطنت نمود. وقتی منسی بر تخت نشست دوازده ساله بود و... سال در اورشلیم پادشاهی کرد. اسم مادرش حفصیبه بود. او هر چه در نظر یهوه

ناخوشایند بود انجام داد و اعمال خجالت آور ملت‌هایی را که یهوه از حضور پسران اسرائیل رانده بود تقلید کرد. وی مکان‌های بلندی‌را که پدرش حزقیا نابود نموده بود از نو ساخت، او قربانگاه‌هایی برای بعل بنا نمود و تیری مقدس مانند آنچه اخاب پادشاه اسرئیل کرده بود ساخت. او در معبد یهوه، جایی که خداوند درباره‌اش گفته بود: «اسم خود را در اورشلیم خواهم گذاشت» مذبح‌هایی برای تمامی لشکر آسمان بنا نمود. او پسرش را از آتش گذراند. وی پیشگویی و جادوگری کرده، با احضار گنندگان ارواح و ساحران مراوده می‌نمود. او اعمال بسیار دیگری که از نظر یهوه ناخوشایند بود انجام داد و به این ترتیب خشم او را تحریك نمود ...

پس خداوند توسط بندگان خود انبیاء تکلم نموده، گفت: «چون که منسی پادشاه یهودا این اعمال شرم‌آور را بجا آورد و بدتر از جمیع اعمال اموریانی که قبل از او بودند عمل نمود و به بت‌های خود، یهودا را نیز مرتکب گناه نمود-یهوه، خدای اسرائیل چین می گوید: اینك من بر اورشلیم و یهودا بلا خواهم رساند که گوش‌های هر که آن‌را بشنود صدا خواهد کرد. بر اورشلیم ریسمان سامره و ترازوی خانهٔ اخاب را خواهم کشید و اورشلیم را پاك خواهم نمود به‌طوری که کسی بشقاب را زدوده و واژگون ساخته، آنرا پاك می‌کند. بقیهٔ میراث خود را پراکنده خواهم ساخت و ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم خواهم نمود و برای جمیع دشمنانشان یغما و غارت خواهند شد، چون‌که آنچه در نظر من ناپسند است به‌عمل آوردند، از روزی‌که پدران ایشان از مصر بیرون آمدند تا امروز خشم مرا به هیجان آوردند. علاوه بر این منسی خون بی گناهان را بیش از حد ریخت طوری که سراسر اورشلیم را پر کرد...

سلطنت آمون (۶۴۲،۶۴۰ ق.ك) تغییری در موقعیت حاکم بر وقت بوجود نیاورد و یوشیا (۶۴۰ ،۶۰۹ ق.م) به‌هنگام نشستن به نخت شاهی فقط هشت ساله بود.

۱ - این تصویر از سلطنت منسی را با بحران‌های سابق مقایسه کنید: زمان داوران (۵۵) سلطنت اخاب در اسرائیل (۸۸). تناقض موجود در متون مذکور با اصلاحات حزقیا چشمگیر است (۱۳۲).

۲ - از زمان سلطنت منسی، متن انبیایی در دست نیست. مورخ تثنیه نگار محتملاً با بیانی بسیار کلی (ر.ك به ۸۷ ،۹۲) می‌خواهد نشریح نماید که چه تصمیم الهی موجب تعیین رفتار منسی بوده است. از دید وی ویرانی اورشلیم بسال ۵۸۶ ق.م علی‌رغم کوشش اصلاح گرایانهٔ یوشیا - پاداش آن بوده است.

۳ - مراد از جنود یا لشگریان آسمان در متن، ستایش ستارگان است.

اصلاحات یوشیا

ناگهان درسال ۶۲۲ ق.م بر اثر اتفاقی، جریانات کاملاً تغییر چهره داد. یوشیا که درآن هنگام بیست و شش ساله بود به کاتب خویش شافان دستور داد که در اجرای کارهای تعمیر معبد نظارت نماید. به‌هنگام عملیات ساختمانی نسخه خطی بدست آمد که همان سنت نامه تثنیه بود.

۱۴۶- کتاب دوم پادشاهان ۲۲-۲۳

حلقیا کاهن اعظم به شافان کاتب گفت: «من کتاب شریعت را در معبد یهوه پیدا کرده‌ام.» حلقیا کتاب را به شافان داد که آن‌را خواند. شافان نویسنده پیش پادشاه رفت... و پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیای کاهن به‌من کتابی داده است»؛ و شافان آن‌را با صدای بلند در حضور پادشاه خواند.

پادشاه باشنیدن محتویات کتاب شریعت، جامه‌هایش را پاره نموده، فرمان زیر را به حلقیای کاهن، اخیقام پسر شافان، عکبور پسر میکایا، شافان نویسنده و عسایا وزیر پادشاه داد: «رفته، با یهوه از طرف من و قوم و تمام یهودا دربارهٔ محتویات این کتاب که پیدا شده است مشورت نمایید. خشم یهوه باید بسیار عظیم باشد که بر ضد ما شعله‌ور است زیرا اجدادمان به سخنان این کتاب گوش نداند تا موافق هر آنچه دربارهٔ ما مکتوب است عمل نمایند»...

مأموران یوشیا برای مشورت به نزد حلده نبیه رفتند که او از دو چیز خبر داد: اولا پاداشی وحشتناک برای یهودا و اورشلیم بی‌وفا و ثانیاً برکتی شخصی برای یوشیا که به‌خاطر رفتار پسندیده خود این بدبختی را نخواهد دید.

سپس پادشاه تمام بزرگان یهودا و اورشلیم را پیش خود احضار نمود، و پادشاه با همه مردان یهودا و همهٔ ساکنان اورشلیم، کاهنان، انبیاء و تمام قوم، از درجات بالا یا پایین به‌طرف معبد یهوه بالا رفت. او در گوش آنها همه چیز راکه درکتاب عهد یافت شده در معبد گفته شده بود خواند. پادشاه کنار ستون ایستاده، در حضور یهوه عهدی بست که یهوه را پیروی نموده، فرمان‌ها و احکام و شریعت او را با تمام قلب و جان خود نگاه دارد، تا سخنان عهد را همان‌گونه که در آن کتاب نوشته شده است اجرا نماید. تمام قوم به پیمان اظهار وفاداری کردند.

پس از این تجدید عهد و پیمان یوشیا در صدد اجرای اصلاحات عمقی بر اساس سنت تثنیه بر آمد. او از یهودا کلیه مظاهر بت‌پرستی کنعان را برانداخت چه از مجسمه، ستون، عبادتگاه، مکان‌های بلند و جز آن... تمام عبادتگاه‌های یهوه مگر معبد اورشلیم را و تمامی

اثاثیه عبادتی ممنوع را که بر حسب رسم وارد مراسم عبادی گردیده بود از بین برد . حتی این اصلاحات را به بخشی از قلمرو اسرائیل که برآن نفوذی چند داشت به‌کار گرفت .

پادشاه این فرمان را به تمام قوم داد : «به افتخار یهوه خدایتان فصحی برگزار نمایید ، به‌طوری‌که در این کتاب عهد آمده است » . هیچ فصحی مانند این هرگز از روزهایی که داوران بر اسرائیل حکومت می‌کردند یا سراسر کل دوران پادشاهان اسرائیل و پادشاهان یهودا برگزار نشده بود . این امر در هجدهمین سال پادشاه یوشیا واقع شد که چنین فصحی به افتخار یهوه در اورشلیم برگزار گردید .

هیچ پادشاهی پیش از او مانند وی با تمام قلبش ، تمام جان خود ، تمام قدرتش ، در وفاداری کامل نسبت به شریعت موسی ، به یهوه رو نکرده بود ؛ و هم‌چنین دیگر هیچ پادشاهی مثل او دیده نشد .

با این‌حال، یهوه از حرارت خشم عظیمش که بر ضد یهودا به‌خاطر تمام اعمال تحریك آمیزی که منسی انجام داده بود ، زبانه می‌کشید چشم پوشی ننمود . یهوه اعلام کرد : «من یهودا را نیز به‌همان‌طور که اکنون اسرائیل را رانده‌ام ، از خود دور خواهم نمود ؛ اورشلیم ، این شهر را که بر گزیده بودم ، و معبدی را که گفته بودم : «نام خود را در آن خواهم گذاشت» ، دور خواهم انداخت .

روش و رفتار یوشیا نمایی از ویژگی ایمان او را به‌ما ارائه می دهد ، بدین معنا که وی ایمان‌داری از سلك یهویست است که آمادهٔ شنیدن سخن انبیاء می‌باشد . این مراسم تجدید عهد با مراسم مشابه قابل مقایسه است (۳۶ ،۵۴) . اصلاحات یوشیا دنباله اصلاحات حزقیا و در جهت تکمیل آن بود (۱۳۲) . پس از یوشیا ، آیین گذر که از ابتداء مراسمی خانوادگی بود ، فقط دراورشلیم موافق شریعت وحدت معبد برپا می‌گردید .

مرگ یوشیا

کوشش یوشیا نهایتاً باعث برقراری اصلاحات گردید . اما این اصلاحات ادامه چندانی نداشت . به‌سال ۶۰۹ ق.م شاه به‌طرز دلخراشی کشته شد .

۱۴۷- کتاب دوم پادشاهان ۲۳:۲۹-۳۰

فرعون نکوه پادشاه مصر بر پادشاه آشور به رود فرات بر آمد و یوشیا پادشاه به مقابله او برآمد. اما نکوه در مجدو در اولین برخورد او را کشت. خادمانش جسد وی را با عرابه از مجدو حمل کردند ؛ آنان

او را به اورشلیم آورده ، در قبر خودش دفن نمودند . مردم کشور یهو آحاز پسر یوشیا را گرفته ، او را مسح کردند ، و به‌جانشینی پدرش پادشاهی وی‌را اعلام نمودند .

این مرگ دلخراش، تردیدی در میان یهودیان ایمان‌دار به اصلاحات، بوجود آورد . از دید دیگران این امر نشانهٔ آن بود که یهوه اصلاحات را تأیید نمی‌کرد . از روز به تخت نشستن جانشین یوشیا ، سیاست اصلاحات مذهبی به کناری نهاده شد و قوم خداوند به گمراهی رفتند . دنباله ماجرا را در زندگانی ارمیاء نبی باز می‌یابیم (۱۶۵ و دنباله آن) کوشش اصلاحات مذهبی سرانجام نافرجام ماند ، اما با وجود این روح این اصلاحات در بین مومنین به آن همچنان زنده ماند .

۳ - دیدگاه روحانی تثنیه

دیدگاه روحانی تثنیه، در لابه‌لای گفتارهایی که شریعت نامه را احاطه کرده است و در بسیاری از آثار تاریخی از کتاب یوشع بن نون گرفته تا کتاب پادشاهان، بیان گردیده است . بسیاری از متونی که در قبل آمد ناشی از این مکتب فکری است (۲ ،۴ ۵ ،۵۵ ، ۸۰ ،۸۶، ۸۷ ،۸۸ ،۹۲ ، ۲۰! ،۱۳۰ ،۱۴۵ ،۱۴۶ ،۱۴۷) .آنچه که مربوط به گفتارها می شود ، همانند شریعت نامه، از زبان موسی خطاب به قوم به‌هنگام ورود به کنعان ابراز شده است.

محبت به خداوند و رعایت تورات

۱۴۸- ثنیه ۶:۴-۱۸

بشنو ، اسرائیل : یهوه خدای ما یهوه واحد است. تو یهوه خدای خود را با تمام قلبت ، با تمام جان خود ، و با تمام قوتت دوست خواهی داشت . بگذار این کلماتی را که من امروز بر تو اصرار می‌نمایم بر قلبت نوشته شود . تو آنها را برای فرزندانت تکرار کرده و آنها را چه حین استراحت در خانه‌ات یا راه رفتن در بیرون ، هنگام دراز کشیدنت یا برخاستن خود بگو ؛ توآنها را بر دست خود به‌عنوان یك علامت ببند و در میان چشمانت عصابه باشد. آنها را بر سر درهای خانهٔ خود و بر دروازه‌هایت خواهی نوشت .

وقتی یهوه ترا در سرزمینی که به پدرانت سوگند خورد آورد ... هنگامی که خورده سیر شدی ، مواظب باش یهوه را که ترا از سرزمین مصر ، از خانهٔ بندگی بیرون آورد فراموش نکنی . باید از یهوه خدایت بترسی ، باید او راخدمت نمایی ، به اسم وی باید سوگند بخوری .

به‌دنبال خدایان دیگر، خدایان قوم‌های اطرافت نرو، زیرا یهوه خدای تو که درمیانت زندگی می‌کند خدایی غیور است؛ خشم وی می‌تواند بر ضد تو شعله کشیده واز روی زمین محوت نماید ... و آنچه به چشمان یهوه درست و نیکوست انجام ده تا این‌که خوشبخت شده و مالك سرزمین ثروتمندی شوی که یهوه برای پدرانت قسم خورد.

آغاز این متن قسمتی از دعایی است که به عبری (شمع = سمع = بشنو) می‌باشد که یهودیان آن را روزانه ادا می‌کنند. در روزگار عیسی مسیح برخی از فریسیان آن را موبه مو عمل می‌کردند بدین گونه که با چسبانـدن آیات در حاشیه لباس خود آن را بر خود حمل می‌کردند (متی۲۳: ۵).



۱۴۹- تثنیه ۷: ۶-۱۱

تو قومی هستی که برای یهوه خدایت تقدیس گشته‌ای؛ این تو هستی که یهوه خدایت برگزیده است تا از میان تمام قوم‌های زمین قومی مخصوص برای خود او باشی.

اگر خداوند دل خود را با شما بست و شما را برگزید از این سبب نبود که از سایر قوم‌ها کثیرتر بودید، زیرا که شما از همهٔ قوم‌ها قلیل‌تر بودید. لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می داشت و می‌خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود به‌جا آورد، پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد و از خانهٔ بندگی از دست فرعون پادشاه مصر نجات داد.

پس بدان که یهوه خدای تو اوست خدا، خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست می‌دارند و اوامر او را بجا می‌آورند تا هزار پشت نگاه می‌دارد، اما شخصاً آنانی که او را دشمن می‌دارند تنبیه می‌کند. و به هر که او را دشمن دارد، تأخیر ننموده، مکافات رسانده، هلاك می گرداند. پس اوامر و فرایض و احکامی را که من امروز به جهت عمل نمودن به‌تو امر می‌فرمایم نگاه‌دار.

۱-رفتار روحانی آدمی نسبت به خداوند باید ناشی از ترس آمیخته با احترام و محبت باشد . این حکم اساسی است که دیگر دستورات و احکام را در بر می‌گیرد زیرا نتیجه آن رعایت تورات است و همچنین دلیلی اساسی برای کوشش اخلاقی است . مقایسه شود :
متی۲۲ :۳۴-۴۰ ، مرقس۱۲ :۲۸-۳۴ ، لوقا ۱۰ :۲۵-۲۸ ، رساله به رومیان۱۳ :۸-۹ و از این جاست که اخلاق مسیحیت یهودی نبار از دیگر روش‌های اخلاقی کاملاً مشخص و جدا است .

۲ - محبت آدمی به خداوند فقط یك احساس نیست بلکه اطاعت از تورات است که این محبت را می‌رساند . مقایسه شود متی ۷ :۲۱ و رساله اول یوحنا۲ :۳-۶ . مسلماً در این امر اندیشه پاداش موعود نیز در بین هست (هنوز بحث در خصوص پاداشی دنیوی و فردی و شخصی است) اما متن، بر روی محبت خداوند نسبت به بنی‌اسرائیل نیز تأکید دارد ، قومی که به عهد فرا خوانده شده و به خداوند تعلق دارد (عیسی مسیح سایر اقوام جهان را نیز به همین مقام دعوت نمود) . محبت آدمی به خداوند ، پاسخ به محبتی است که از قبل پیش قدم شده بود .

پیش از انجیل ، اخلاق مذکور درکتاب تثنیه یك اخلاق ناشی از محبت است (رساله اول یوحنا ۴ :۷-۱۱) . از اینجا بدین نکته پی‌می‌بریم که عهد عتیق را به صورت قانون ناشی از ترس ، در برابر عهد جدید به‌عنوان قانون ناشی از محبت قرار دادن چقدر اشتباه است!

۱۵۰- تثنیه ۳۰ :۱۱-۱۴

خداوند با بخشیدن تورات به ما ، راه دوست داشتن وی و سلوك مطابق میل او را آسان ساخته است:

این حکمی که من امروز به تو امر می‌فرمایم برای تو مشکل نیست و از تو دور نیست. نه در آسمان است که بگویی: «کیست که به آسمان برای ما صعود کرده، آن‌را نزد ما بیاورد و آن‌را به‌ما بشنواند تا به‌عمل آوریم؟» نه آن‌طرف دریاست که بگویی: «کیست که برای ما به آن طرف دریا عبور کرده، آنرا نزد ما بیاورد و ما را بشنواند تا به‌عمل آوریم؟» بلکه این کلام بسیار نزدیك تو است و در دهان و دل توست تا آن‌را به‌جا آوری.

استفاده از این متن را در رساله به رومیان ۱۰ :۵-۱۳ ملاحظه کنید . آن کس که از تورات اطاعت کند کلام خداوند را در قلبش بنا می‌کند . مزبور ۱۱۹ تمجید و تعریفی طولانی از محبت به تورات بوده و سرچشمه شادی برای ایمان‌داران است (۳۱۴) .

احکام تورات سرچشمه حکمت

انسان در پی این حکمت است . یهوه با بخشیدن تورات خویش به قومش آنها را به زیور حکمت آراسته است :

۱۵۱- تثنیه ۴:۵-۸

ببینید ، همان‌طور که یهوه خدایم به‌من فرمان داده است ، به شما قوانین و رسومی را که باید در سرزمینی که داخل شده آن‌را از آن خود خواهید نمود به‌جا آورید ، تعلیم می‌دهم . آنها را نگاه دارید ، آنها را به‌جا آورید ، و آنها دانایی و فهم شما را به اقوام نشان خواهند داد . وقتی آنان از تمام این قوانین آگاه شوند با تعجب خواهند گفت : «هیچ قوم دیگری مانند این ملت عظیم و دانا و خردمند نیست . » و حقیقتاً کدام ملت عظیم است که خدایانش به‌طوری‌که هر وقت ما یهوه خدای خود رامی‌خوانیم نزدیك ماست به آنها نزدیك باشند ؟ و کدام ملت عظیم است که قوانین و رسومش به پای این شریعت کاملی که من امروز جلوی شما می‌گذارم میرسد ؟

۱ -انطباق یافتن حکمت و احکام تورات به‌طور غیر مستقیم علیه حکمت دروغین انسان متکبر و مغرور به جدل می‌پردازد ، انسانی که مدعی چشم پوشی از خداوند است (مقایسه کنید ۵ و۷۶ و۱۱۵ و۱۱۷) .

۲ - به تأکید بر نزدیکی خداوند توجه کنید . فرد ایمان‌داران در جستجوی حضور خداوند است اما خداوند به‌طور دردناکی در اوج آسمان‌ها بس دور به‌نظر می‌رسد . در اسرائیل با خواندن نام خداوند در معبدش، حضور او درمیان خویش به‌شکل مرموزی میسر می‌شود . این نوع حضور الهی مقدمه‌ای بر حضور او در راز قربانی مقدس است .

نصایحی بر علیه غرور

۱۵۲- تثنیه ۸:۷- ۲۰ -۹:۴-۶

یهوه خدایت، تو را به درون سرزمینی نیکو می‌آورد ، سرزمین نهرها و چشمه‌ها ، آب‌ها که در دره‌ها و تپه‌ها از اعماق بالا می‌آیند ، سرزمین گندم و جو ، بوته‌های انگور ، انجیرها ، انارها ، سرزمین زیتون‌ها ، روغن ، عسل ، سرزمینی که بدون محدودیت در آن نان خواهی خورد ، جایی‌که به هیچ چیز احتیاج نخواهی داشت، سرزمینی که در آن سنگ‌ها از آهن هستند ، جایی‌که تپه‌ها برای مس کنده می‌شوند . تو خورده، سیر خواهی شد و یهوه خدای خود را در سرزمین ثروتمندی که به تو داده است متبارك خواهی خواند ... در قلب خود نگو... ، «این به‌خاطر عدالت خود من می‌باشد که یهوه مرا مالك این سرزمین نموده است» ؛ ...به‌خاطر شرارت این ملت‌ها و به‌خاطر نگاه داشتن کلامی که به پدران شما ، سوگند خورده است که یهوه خدایت آنها را از حضور تو بیرون می‌نماید . پس در واقع مطمئن باش که

بخاطرعدالت تو نیست که یهوه این سرزمین ثروتمند را برای مالکیت به تو می‌دهد ، زیرا تو قومی گردنکش هستی... مواظب باش در قلب خود نگویی: «نیروی خود من و قوت دست خودم این توانگری را از آن من ساخت. » یهوه خدایت را بیاد آور: او بود که این نیرو را به تو داده ، تا توانگری پیدا کنی، تا عهد خود را که برای پدرانت قسم خورده بود استوار بدارد... مطمئن باش که اگر یهوه خدایت را فراموش کنی، اگر خدایان دیگر را پیروی نمایی ، اگر آنها را خدمت نموده، سجده کنی- امروز به شما هشدار می دهم- به‌طور حتم از بین خواهید رفت. مانند ملت‌هایی که یهوه پیش روی شما هلاك می‌سازد ، به همان‌گونه شما هلاك خواهید شد از این جهت که قول یهوه، خدای خود را نشنیدید!

*۱ - **در وصف سرزمین موعود** - تصرف این سرزمین مایه شادی و مایه اساسی امید بنی‌اسرائیل است . اگر مفهوم این شادی انسانی به‌نظر مادی آید با شور ومحبت نسبت به خداوند که پیشتر گفتیم در تعادل خواهد بود . اصطلاح «مالك سرزمین شدن» در ادبیات یهود جای معنای شادی موعود از سوی خداوند به انسان را می‌گیرد (وارثین زمین ر.ك به متی ۵:۴) .*

۲ - در این برهه از زندگی قوم اسرائیل به مانعی بر می‌خوریم که با حیات روحانی شدیداً در تناقض است و آن غرور می‌باشد . آدمی نه می‌تواند به قوت خویشتن ببالد و نه به درستکاری خود . همه چیز بخشش خداوندی است و همه چیز فیضی است که سزاوار آن نیستیم . بدین ترتیب دیدگاه روحانی تثنیه از پیش خبر از عهد جدید می‌دهد (رساله اول به قرنتیان۱ :۲۶-۳۱ ، رساله به رومیان۳ :۲۱-۲۷) .

نیایش از برای اسرائیل

با وصف تقدیس معبد سلیمان ، مورخ تثنیه نگار ، جریان روایت خویش را قطع می‌نماید تا رشته سخن را برای نیایشی تحسین برانگیز به شاه بسپارد . این دعا به‌خوبی بیانگر برخی جنبه های روحانی است که در متون قبلی به آن اشاره شد:

۱۵۳- کتاب اول پادشاهان ۸:۲۳-۵۱

یهوه ، خدای اسرائیل ، خدایی مانند تو که نسبت به عهد خود و محبتت به‌سوی خادمانت هنگامی که با تمام قلب خود در راه تو قدم بر می دارند امین هستی ، نه بالا در آسمان و نه زیر بر زمین وجود دارد ... روز و شب بگذار چشمانت بر این خانه ، بر این مکانی که تو گفته‌ای :«نام من آنجا خواهد بود » باشد . به دعایی که خادمت در این مکان تقدیم خواهد نمود گوش گیر.

«استدعای خادم خود و قومت اسرائیل را در حالی‌که در این محل دعا می‌کنند بشنو . از آسمان که محل سکونت توست ، بشنو ؛ و وقتی می‌شنوی ، ببخش...

هنگامی که قوم تو اسرائیل به‌خاطر این‌که برضد تو گناه نموده‌اند به‌وسیلهٔ دشمن شکست بخورند ، اگر پیش تو باز گردند و نامت را تمجید گفته، به‌سوی تو دعا نمایند و در این معبد از تو استدعا نمایند، از بالای آسمان او را بشنو. گناه اسرائیل، قومت را ببخش و او را به سرزمینی که به پدرانش داده‌ای بازگردان!...

اگر قرار باشد در این سرزمین قحطی، و یا باد سموم یا یرقان، ملخ یا کرم آید ، اگر دشمن این قوم بنا باشد دروازه‌های شهرش را محاصره نماید، اگر هرگونه بلایا یا مرضی باشد، اگر کسی در قلب خود احساس پشیمانی نموده، با دراز کردن دستانش به‌سوی این معبد دعا یا استدعا نماید ، از آسمان که خانهٔ تو آنجاست بشنو ؛ ببخش و با هر کس طبق شایستگی رفتارش عمل نما ؛ زیرا تو هر قلبی را می‌شناسی ، تنها تو قلب‌های تمام نوع بشر را می‌شناسی – تا آن‌که ایشان در تمام روزهایی که بر روی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای زنده باشند، از تو بترسند! و اجنبی که به قومت اسرائیل متعلق نمی‌باشد نیز اگر به‌خاطر نام تو از کشوری دور دست آید ... اگر آمده در این معبد دعا نماید ، از آسمان که خانهٔ تو آنجاست شنیده، تمام آنچه که اجنبی می‌خواهد ارزانی کن ، تا آنکه همهٔ قوم‌های زمین نام ترا بشناسند و مانند قومت اسرائیل ، بتو احترام گذارند ، و بدانند که نام تو به معبدی که ساخته‌ام داده شده است...

اگر آنان بضد تو گناه کنند–زیرا هیچ‌کس نیست که گناه نکند–و تو بر آنها خشمگین شده، آنان را تسلیم دشمن نمایی ، و فاتحانشان آنها را به کشور دور یا نزدیك به اسیری ببرند ، اگر در سرزمین تبعیدیشان به‌خود آمده توبه کنند ، و در سرزمین فاتحان خود از تو استدعا نموده بگویند : «ما گناه کرده‌ایم ، عصیان ورزیده و شریرانه رفتار نموده‌ایم» ، و اگر در کشور دشمنانی که آنها را اسیر کرده‌اند با تمام قلب و جان خود باز به‌سوی تو رو نمایند و به تو دعا کرده به‌طرف سرزمینی که تو به اجدادشان دادی ، بطرف شهری که انتخاب نموده‌ای ، و به‌طرف معبدی که من برایت ساخته‌ام باز گردند ، از آسمان ، جایی که خانهٔ توست شنیده ، تقصیرهایی را که قومت برضد تو مرتکب گردیده‌اند و تمام عصیان‌هایی که ورزیده‌اند، بر آنان ببخش، عطا کن که موجب خشنودی فاتحان خویش شوند تا این‌که بر آنها ترحم کنند ؛ زیرا آنان قوم تو و وارث تو می‌باشند که از مصر ، آن کورهٔ آهن ، بیرون آوردی .

۱ –در این نیایش اشاره‌هایی به برخی از حوادث تاریخی بعدی شده است مانند : تبعید به بابل ، پراکندگی یهودیان در بین بت‌پرستان و نفوذ آیین بت‌پرستان در آیین یهود . به‌طوری‌که از این متن بر می آید آیین یهود درهایش بر روی همگان باز بوده است (ر.ك به ۲۴۲و۲۴۵) .

۲ - نگارنده از مفهوم پاداش چه معنایی به‌دست می دهد ؟ آیا این معنا مانع از وجود مفهومی دقیق از حقوق خداوند ، تکالیف انسانی ، گناه و رحمت الهی است ؟ (مقایسه کنید با ... ۱۱۱و۱۰۳و۸۹ و۵۵، ۴۵، ۲۸) .

۳ - به تأکیدی که بر معنای معبد در اینجا شده است دقیقاً توجه کنید که به نشانهٔ حضور خداوند در بین آدمیان می‌باشد . پس از دوران تبعید به بابل سراسر حیات مذهبی یهود که عمیقاً تحت تأثیر کتاب تثنیه بوده است ، به‌دور محور معبد می چرخد. سپس خداوند ، نشانهٔ دیگری از حضور خود در این جهان را جایگزین معبدی که به‌دست بشر ساخته شده است می‌نماید و آن عبارتست از بدن عیسای مسیح، پسر خدا که جسم گردید (ر.ک. یوحنا ۲ :۲۱و مرقس ۱۴ :۵۸) .

***

فصل نهم

ارمیاء نبی و دوران وی

پشت قوم خداوند در زیر بار تجربه‌ای بزرگ خرد می‌گردد. شهر مقدس که خداوند آنجا را جایگاه خود کرده بود به زودی به ویرانه ای مبدل خواهد شد و پادشاه و برگزیدگان قوم بنی اسرائیل به اسارت می‌روند. خداوند ارمیاء نبی را برای این لحظات دردناک نگاه داری نموده بود. اعلام وقوع پاداشی بسیار نزدیك و پس از بروز آن باز ندای امید را به گوش‌ها رساندن: این است رسالت دوگانهٔ نبی. ارمیاء این رسالت را با رنج فراوان بجای می‌آورد و سرنوشت دلخراش وی انسان را به اندیشهٔ شکنجه و درد مسیح فرو می‌برد.

۱- پیام توبه

موعظه صفنیای نبی

حدود سال ۶۳۰ ق.م. هنوز وضع و روحیهٔ اخلاقی دوران منسی در قلمرو یهودا (سرزمین جنوبی) بر جای مانده بود (۱۴۵) در چنین اوضاع و احوالی صفنیای نبی، روش عاموس، میکاه و اشعیاء نبی را پی گیری کرده و مردم هم زمان خود را به توبه دعوت می‌کند و خطری که ایشان را تهدید می‌کند به توصیف می‌آورد که همان «روز یهوه» باشد.

۱۵۴- صفنیا ۱:۷،۱۴-۱۸،۲:۱-۳

در برابر خدواند یهوه خاموش باشید!
زیرا روز یهوه نزدیك است.
آری، یهوه قربانی آماده ساخته،
وی میهمانانش را تقدیس نموده است...



روز عظیم یهوه نزدیك است،
نزدیك است و با شتاب تمام می‌آید...
آن‌روز روز غضب است،
روز تنگی و اضطراب،
روز خرابی و ویرانی،
روز تاریکی و ظلمت،
روز ابر و ظلمت غلیظ،
روز صدای شیپور و فریاد جنگ
بر ضد شهرهای حصاردار
و به ضد برج‌های بلند.
مردمان را چنان به تنگ می‌آورم،
که مانند نابینایان راه خواهند رفت.
خونشان مثل غبار پراکنده خواهد شد،
و گوشت ایشان مانند فضولات ریخته
خواهد شد.
در روز غضب یهوه و در آتش غیرت او،
نه نقره و نه طلای ایشان می‌تواند ایشان را برهاند...
ای امتی که حیا ندارید، فراهم آیید و جمع شوید،
قبل از آن‌که مانند کاهی که می‌گذرد، رانده شوید
قبل از آن‌که حدت خشم یهوه بر شما وارد آید.
یهوه را بجویید،
همهٔ شما ،فروتنان روی زمین،
که فرمان‌هایش را اطاعت می‌نمایید.
درستی را بطلبید،
فروتنی را بجویید،
شاید که در روز خشم یهوه، در امان مانید...!

با شمارهای ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۹ مقایسه شود. در تصویر «روز یهوه»، دامنه آن تا به روز داوری واپسین کشیده می‌شود. آهنگ «روز خشم ۱» از این متن الهام یافته است. اشاره به فروتنان زمین و دعوت به فروتنی در خور توجه است: فلسفهٔ روحانی «فقیران یهوه» از همین دوران نشأت می‌گیرد. (ر.ك به فصل ۱۷)

رسالت ارمیاء نبی

شخصیت صفنیای نبی در زیر انوار شخصیت ارمیاء نبی که چند سالی از وی جوانتر بود به دست فراموشی سپرده می‌شود. ارمیاء نبی رسالت انبیایی خود را که حدود سال ۶۲۵ ق.م بوده است برای ما بجا گذاشته است:

۱۵۵- ارمیاء ۱:۴-۱۰و۱۳-۱۶

کلام یهوه بر من نازل شده، گفت:
«قبل از آن‌که ترا در رحم شکل دهم، ترا شناختم
قبل از آن‌که به دنیا آیی ترا تقدیس نمودم؛
ترا برای ملت‌ها به‌عنوان نبی انتخاب کردم.»
من گفتم، «آه، خداوند یهوه؛ ببین، من نمی‌دانم چگونه صحبت کنم: من یك بچه‌ام!»
اما یهوه پاسخ داد،
«نگو «من یك بچه‌ام».
اکنون به پیش آنانی‌که ترا به‌سویشان می‌فرستم رفته
هر چه به‌تو فرمان می دهم بگو.
از آنها نترس،
زیرا من با تو هستم تا از تو حمایت نمایم-
این یهوه است که سخن می‌گوید!»
سپس یهوه دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس نمود و بمن گفت:
«حال من کلام خود را در دهانت می‌گذارم.
بدان که امروز تو را بر امت‌ها و ممالك مبعوث کردم،
تا از ریشه برکنی و منهدم سازی،

۱-به رکوئیم‌های برلیوز، وردی ،موزار و ...رجوع شود.

بنا نمایی و بکاری.»
کلام یهوه بار دیگر به من رسیده، گفت: «چه می‌بینی؟»
گفتم: «دیگی جوشنده می بینم که رویش از طرف شمال است.»
یهوه گفت:
بلایی از طرف شمال بر تمام سکنهٔ این زمین پخش خواهد شد.
زیرا اکنون می خواهم همهٔ قلمروهای شمال را فرا خوانم –
این یهوه است که سخن می‌گوید.
آنها خواهند آمد، و هر کدام تخت خود را
جلوی دروازه‌های اورشلیم،
و بر تمامی حصارهایش گرداگرد،
و برضد تمام شهرهای یهودا برپا خواهد داشت.
می‌خواهم برضد آنان داوری‌های خود را صادر کنم،
به‌خاطر تمام شرارتشان؛ زیرا مرا ترک کردند،
و برای خدایان غیر بخور سوزانیدند،
و اعمال دست‌های خود را سجده نمودند.»

۱– این دعوت را با دعوت اشعیاء نبی مقایسه کنید (۱۱۴): رفتار متفاوت ایشان دال بر اختلاف خوی ایشان می‌باشد. آیا در پیامی که آورندهٔ آن بوده‌اند تفاوتی هست؟ آنچه در اینجا در خور توجه است، اندیشهٔ سرنوشتی است که از پیش تعیین گردیده است. از طرفی وسعت یافتن دور نما نیز حائز اهمیت است: ارمیاء نبی رسالت خویش را در دوران پر آشوب تاریخی که مورد توجه ملل بی شماری خواهد بود، به جای آورده است.

۲– رؤیای دوم، مستقیماً موضوعات اولین رسالت ارمیا را مهیا می‌سازد مانند: تهدید علیه قوم روی گردان از خدا، اعلام «نگون بختی که از شمال می‌آید». تصویر، توسط یك رویداد معمولی زندگی روزانه، اشاره شده است، اما الهام خداوندی، جلوه‌ای از آینده را برای نبی مکشوف می سازد.

ارتداد قوم خداوند

اولین موضوع موعظهٔ ارمیاء، افشای گناهان قوم خداوند می‌باشد. در این موعظه‌ها که متعلق به دوران جوانی وی است، شخصیت

ما آرام او آشکار می‌شود:

۱۵۶- ارمیاء ۲:۲-۱۳

یهوه چنین می‌گوید:
هیجان جوانی تو و محبت نامزد شدن تو را،
حینی‌که از عقب من در بیابان و در زمین لم‌یزرع می‌خرامیدی به‌خاطر می‌آورم.
اسرائیل برای خداوند مقدس و نوبر محصول او بود:
هر که از آن می‌خورد، مجرم شده، بلا بر او مستولی می‌شد...
پدران شما در من چه بی‌انصافی یافتند،
که از من دوری ورزیدند و اباطیل را پیروی کرده، خود نیز باطل شدند.
هرگز نگفتند،«یهوه کجاست،
که ما را از سرزمین مصر بیرون آورده،
ما را در بیابان و زمین ویران و پر از حفره،
و زمین خشك و سایهٔ موت،
و زمینی که کسی از آن گذر نکند و آدمی در آن ساکن نشود، رهبری نمود؟»
من شما را به سرزمین بستان‌ها آوردم،
تا میوه‌ها و چیزهای خوب آن‌را بخورید.
اما چون داخل آن شدید،
زمین مرا نجس ساختید و میراث مرا مکروه گردانیدید!
کاهنان هرگز نپرسیده‌اند، «یهوه کجاست؟»
آنانی که شریعت را مستقر می‌نمایند هیچ‌گونه آگاهی از من ندارند.
شبانان بر من عاصی شدند،
و انبیاء برای بعل نبوت کرده،
در عقب چیزهای بی فایده رفتند.
پس یك‌بار دیگر بایدشما را به‌محاکمه بکشم
-این یهوه است که سخن می گوید-...

به جزیره های کتیم گذر کرده،
قاصدان به قیدار بفرستید!
به دقت تعقل نمایید و دریافت کنید که آیا حادثه ای مثل این واقع شده است:
آیا هیچ امتی خدایان خویش را عوض می‌کند،
(با آن‌که آنها خدا نیستند!)
اما قوم من جلال خویش را به آنچه فایده‌ای ندارد عوض نمودند.
ای آسمان ها متحیر باشید،
و به خود لرزیده، به‌شدت مشوش شوید
-این یهوه است که سخن می گوید-
زیرا قوم من دو کار بد کرده است:
مرا که چشمهٔ آب حیاتم ترك نموده،
و برای خود حوض ها کنده‌اند،
حوض های شکسته‌ای که آب را نگاه نمی دارند...

درجاهای دیگر، بدگویی، صوری را به عاریت می‌گیرد که نزد پیشینیان ارمیاء به آن برخورد کرده‌ایم:

۱۵۷- ارمیاء ۲:۲۱-۲۲،۳:۱۹-۲۰

من تو را مو اصیل از تخم نیکو کاشته بودم،
پس چگونه نهال مو بیگانه برای من گردیده‌ای؟
اگر چه خود را با اشنان بشویی،
و صابون برای خود زیاده به‌کار بری،
گناه تو پیش من رقم شده است
-این خداوند یهوه است که سخن می‌گوید...-
و گفتم، می خواهم تو را در میان پسران قرار دهم،
و زمین مرغوب و میراث زیباترین امت‌ها را به تو دهم،
پس گفتم: مرا«پدر» خواهی خواند و از من دیگر مرتد نخواهی شد!

اما مثل زنی که به شوهر خود خیانت ورزد،
خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدند!...

۱- در این متون به تصاویری که بیان کنندهٔ محبت خداوندی نسبت به بنی اسرائیل و روی گردانی قوم خداوند است توجه کنید. این موعظه را با موعظهٔ هوشع نبی (۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲) و اشعیاء نبی (۱۱۹، ۱۲۵) مقایسه کنید. ارمیاء موضوع را در قالب روش‌های محکم انبیایی بیان می‌دارد. اما بیش از آنان، ارمیاء شاهد راستین ایمان قلبی است، و بدین جهت موعظهٔ وی هنوز به همان شدت اولیهٔ خویش مؤثر است.

۲- به اهمیت افکار و اندیشه‌های وی دربارهٔ دوران صحرا و فتح توجه کنید (ر.ک به طرح اعتقاد نامهٔ بنی اسرائیل: ۱و۲) از دید ارمیاء این دوران طلائی اسرائیل بوده است (با هوشع نبی مقایسه شود ۱۱۱).

هجوم شمالی

تنبیه الهی که ارمیاء سایهٔ آن را دیده بود، به‌صورت حمله‌ای از سوی شمال پدید آمد که اسرائیل را به زیر ضربات خود افکند (ر.ک ۱۵۵):

۱۵۸- ارمیاء ۶:۲۲-۲۶

یهوه چنین می گوید:
اکنون قومی از سرزمین شمال می آید،
و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست.
و کمان و نیزه خواهند گرفت.
ایشان مردان ستم کیش می‌باشند که ترحم ندارند.
آواز ایشان مثل دریا در خروش است،
و بر اسبان سوارشده، مثل مردان جنگی،
به ضد تو ای دختر صهیون صف آرایی خواهند کرد!
آوازهٔ این‌را شنیدم و دست‌های ما سست گردید،
تنگی و درد مثل زنی که می‌زاید ما را در گرفته است:
«به صحرا بیرون مشوید و به‌راه مروید،

زیرا که شمشیر دشمنان و خوف از هر طرف است!»
ای دختر قوم من! پلاس بپوش!
و خویشتن را در خاکستر بغلطان!
ماتم پسر یگانه و نوحه‌گری تلخ برای خود بکن،
زیرا که تاراج کننده ناگهان بر ما می‌آید.

شاید یادبودی از تهاجم آشوریان (۱۳۶) و یا همچنین حملهٔ سواران سکایی است که الهام بخش این تصویر بوده‌اند. اما به روشنی از هیچ قومی سخن در میان نیست.

به ناگاه دامنهٔ این منظره گسترش می‌یابد: ارمیاء نبی این هجوم مرموز را با استفاده از روایت سنتی «روز یهوه» توصیف می‌کند:

۱۵۹- ارمیاء ۴:۱۹-۳۱

قلب من در اندرونم مشوش گردیده، ساکت نتوانم شد،
زیرا که آواز کرنا و نعرهٔ جنگ را شنیده‌ام.
«ویرانی بر ویرانی» اعلان شده، زیرا که تمام سرزمین غارت شده است.
در یك لحظه خیمه‌هایم نابود شده،
در یك چشم بهم زدن پرده‌هایم به تاراج رفته است
از آواز «سواران و تیراندازان»،
تمام اهل شهر فرار می‌کنند وبه جنگل‌ها داخل می‌شوند،
و بر صخره‌ها بر می آیند و تمامی شهرها ترك شده،
احدی در آنها ساکن نمی شود...
تا به کی پرچم را ببینم و آواز کرنا را بشنوم؟...
به‌سوی زمین نظر انداختم: و اینك تهی و ویران بود،
و به‌سوی آسمان: و هیچ نور نداشت.
به‌سوی کوه‌ها نظر انداختم و اینك متزلزل بود،
و تمام تل‌ها از جا متحرك می‌شد.
نظر کردم و اینك آدمی نبود،

و تمام مرغان هوا فرار کرده بودند.
نظر کردم و اینك بوستان‌ها بیابان گردیده،
و همهٔ شهرها از حضور خداوند و از حدت خشم وی خراب شده بود!
آری یهوه چنین می‌گوید:
«تمامی زمین خراب خواهد شد لیکن آن‌را بالکل فانی نخواهم ساخت.
از این سبب جهان ماتم خواهد گرفت و آسمان از بالا سیاه خواهد شد.
زیرا که این‌را گفتم و اراده نمودم و پشیمان نخواهم شد،
و از آن بازگشت نخواهم نمود!»
و تو، چه می کنی، خود را به قرمز ملبس می‌سازی،
و به زیورهای طلا خود را می‌آرایی،
و چشمان خود را از سرمه جلا می‌دهی؟
لیکن خود را به عبث زیبایی می‌دهی،
زیرا که یاران تو تو را خوار شمرده، قصد جان تو دارند!

به لحظات بی‌وقفهٔ این شعر مرثیه گونهٔ تحسین برانگیز توجه کنید:

-رنج نبی، هماوا با قوم خود، در برابر هجوم و حملهٔ اعلام شده منعکس می گردد.

- روز یهوه که در آن فاجعه‌ای در سطح کائنات روی می دهد و آفرینش زیر و زبر می‌شود (ر.ك ۱۱۵، ۱۵۴). این تصاویر در روایات مکاشفه ای مربوط به آخرت نیز دیده می‌شود (ر.ك.: مرقس ۱۳: ۲۴-۲۵، مکاشفهٔ یوحنا ۶: ۱۲-۱۷؛ ۱۶: ۱۷-۲۱).

- وحی الهی که پاداش حتمی قوم یهوه را اعلام می‌کند.

- خطاب به اورشلیم برای بیان بیهودگی کوشش‌های سیاسی وی (بازگشت به موضوع همسر بی‌وفا).

- یادآوری لحظات احتضار اسرائیل.

- ارمیاء با نقطه نظر کاملاً مذهبی به وقایع می‌نگرد. اما چه وسعت نظری! علاوه بر این به کیفیت ادبی قطعهٔ مزبور توجه نمایید که ضرورتاً هرگونه ترجمه‌ای ازقدر آن می‌کاهد.

۲- دوران اصلاحات یوشیا

دعوت به‌سوی خداوند

در دورانی که یوشیا اصلاحات بزرگ خود را به انجام می رساند (حدود سال ۶۲۲ق.م) ارمیاء در ردهٔ محقر خویش، توبه را چنین موعظه می کند:

۱۶۰- ارمیاء ۳:۱۲-۱۳و۲۱-۲۵، ۴:۱-۴

«ای اسرائیل مرتد، رجوع نما؛
– خداوند می گوید- بر تو غضب نخواهم نمود؛
زیرا که رئوف هستم- یهوه می گوید-
و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت.
فقط به گناهانت اعتراف نما
که بر یهوه خدای خویش عاصی شدی،
به‌سوی خدایان غیر متمایل شدی
و آواز مرا نشنیدی- یهوه چنین می گوید!...»
آواز تضرعات و گریهٔ بنی‌اسرائیل از بلندی‌ها شنیده می شود،
زیرا که راه‌های خود را منحرف ساخته و یهوه خدای خود را فراموش کرده‌اند.
«اینك نزد تو می آییم زیرا که تو یهوه، خدای ما هستی...
به درستی که نجات اسرائیل در یهوه خدای ما است،
حال آن‌که بعل، ثمرهٔ کار پدران ما را تلف کرده است...
در خجالت خود بخوابیم، و رسوایی ما ما را بپوشاند،
زیرا که هم ما و هم پدران ما به یهوه، خدای خویش گناه ورزیده‌ایم...»
«اسرائیل، اگر می‌خواهی بازگشت نمایی،- خداوند چنین می گوید!-
می توانی نزد من بازگشت نمایی!
اگر اعمال شرم آور را از خود دور نمایی، پراکنده نخواهی شد!

اگر «به حیات یهوه» قسم بخوری، در نهایت راستی و انصاف،
آنگاه امت‌ها آرزو خواهند کرد که همچون تو متبارك و مفتخر گردند.»
زیرا خداوند به مردان یهودا و اورشلیم چنین می‌گوید:
«زمین‌های خود را شیار کنید و دیگر در میان خارها مکارید!
خویشتن را برای خداوند مختون سازید،
و غلفهٔ دل‌های خود را دور کنید،
مبادا حدت خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش
صادر شده، افروخته گردد!»

در مورد موعظه باز آمدن و گرایش به‌سوی خداوند به نکات مشابه آن در آثار هوشع رجوع کنید (۱۱۳) ارمیاء نبی نه تنها اهالی یهودا بلکه بقایای قوم بنی‌اسرائیل را نیز به‌سوی خداوند دعوت می‌نماید (وطن ارمیاء «عناتوت» دربخشی که در گذشته جزو اسرائیل بود، قرار داشت).

یادآوری آوای ملتمسانه اسرائیلیان ممکن است اشاره‌ای به اصلاحات یوشیا باشد. اما ارمیاء بر ضرورت دگرگونی درونی تأکید می‌کند: آنچه که در قلب می‌گذرد مهم است (در مورد ختنه ر.ك به ۱۸۶) از راه «روی آوردن به خداوند» است که وعده‌های عهد تحقق می‌یابد (۴۳ ر.ك ۱۱) با این اندیشه آخرین موضوع وعده‌های نجات مسیحایی به موعظه ارمیاء راه پیدا می‌کند.

امید به بازسازی

اگر یهودا و باقیماندهٔ قوم اسرائیل صمیمانه به اصلاحات مذهبی روی آورند، ارمیاء نجات ایشان را تضمین می‌کند. وی از پیش، نابلویی از بازسازی اسرائیل شمالی که به یهودا پیوند می‌خورد، همانند ایام خوش صحرا یا دوران سلطنت داود و سلیمان، پیش روی ما می‌گذارد:

۱۶۱- ارمیاء ۳۱:۲-۶

یهوه چنین می گوید:
قومی که از شمشیر رستند در بیابان فیض یافتند.
اسرائیل به سوی محل آرامگاه خود می‌رود،
از دور یهوه به وی ظاهر می‌شود:

من تو را با محبت ازلی دوست داشتم،
از این جهت تو را به رحمت جذب نمودم.
ای باکرهٔ اسرائیل ! تو را بار دیگر بنا خواهم کرد
و تو بنا خواهی شد،
بار دیگر با دف‌های خود خویشتن را خواهی آراست،
و در رقص‌های شادی آفرین بیرون خواهی رفت.
بار دیگر تاکستان‌ها بر کوه‌های سامره خواهی کاشت.
آری، روزی خواهد آمد که دیده‌بانانت بر کوهستان افرایم ندا خواهند کرد:
«برخیزید و نزد یهوه خدای خود به صهیون برآیید!»

محبت یهوه برای قومش با مثال‌های نامزدی بیان شده (ر.ك ۱۵۶ و مقایسه شود با هوشع ۱۱۱) به یاد بود دوران صحرا، یاد بود دوران سلطنت آمیخته می‌گردد یعنی به زمانی که معبد مرکز مملکت بود. اصلاحات یوشیا موجب تجدید حیات این عصر طلایی گردیده بود. بنابراین ارمیاء نبی مژده بخشایش و تسلارا می‌دهد:

۱۶۲- ارمیاء ۳۱:۱۵-۲۰

آوازی در رامه شنیده شد -ماتم و گریهٔ بسیار تلخ -
این راحیل است که برای فرزندان خود گریه می‌کند،
و برای فرزندان خود تسلی نمی پذیرد...
یهوه چنین می گوید:
«آواز خود را از گریه و چشمان خویش را از اشك باز دار!
برای اعمال خود اجرت خواهی گرفت:
ایشان از سرزمین دشمنان مراجعت خواهند کرد.
برای عاقبت تو امید هست: فرزندانت به حدود خویش خواهند برگشت.
افرایم را شنیدم که برای خود ماتم گرفته، می‌گفت:
مرا تنبیه نمودی و متنبه شدم،
مثل گوساله‌ای رام نشده.

مرا برگردان تا برگردانیده شوم – زیرا که تو یهوه خدای من هستی!... »
آیا افرایم پسر عزیز من یا ولد ابتهاج من است،
زیرا هرگاه به ضد او سخن می‌گویم، او را تا به حال به یاد می‌آورم؟
به همین دلیل است که احشای من برای او به حرکت می‌آید.
آری بر او ترحم خواهم نمود.
–یهوه چنین می‌گوید! »

در متن فوق یادآوری از راحیل مادر یوسف و بنیامین (قبایل مرکزی بنی اسرائیل) صرفاً جنبهٔ شاعرانه دارد. افرایم در اینجا مظهر قلمرو شمال است. یهوه فرزند گمگشته خویش را (ر.ك هوشع ۱۱۲) با پاسخ به ندای پشیمانی پر تواضع‌اش، می‌بخشاید.

البته تمامی این وعده‌ها شرط دارد. باید دید که آیا اصلاحات یوشیا عمیقاً قادر به دگرگونی قلب ها می‌باشد. البته چنین نخواهد شد. قوم برگزیده بدین ترتیب متوجه نیازی که به فیض الهی برای درمان و نجات دارد پی می‌برد.

ویرانی نینوا

در حالی که در یهودیه درام روحانی به وقوع می پیوندد، داوری خداوند علیه آشور به‌دست بابلیان که با مادها همدست شده‌اند به تحقق می‌رسد (۱۳۷و۱۳۸): نینوا درسال ۶۱۲ ق.م سقوط می‌کند. این رویداد باعث تهییج انبیایی چون حبقوق نبی و ناحوم نبی می‌گردد.

۱۶۳- حبقوق ۱:۶-۱۱

اینك آن امت تلخ و تندخو یعنی کلدانیان را بر می انگیزانم،
که در وسعت جهان می خرامند،
تا مسکن‌هایی را که از آن ایشان نیست به تصرف آورند.
ایشان هولناك و مهیب می باشند.
حکم و جلال ایشان از خود ایشان صادر می شود.
اسبان ایشان از پلنگ ها چالاکتر و از گرگان شب تیزروترند.
سواران ایشان جست و خیز می‌کنند، از جای دور آمده‌اند.
ایشان مثل عقابی که برای خوراك بشتابد، می پرند.
جمیع ایشان برای ظلم می‌آیند؛

وحشت از جلوی ایشان می‌رود.
اسیران را مثل ریگ جمع می‌کنند.
این قوم پادشاهان را استهزا می‌کنند،
و سروران، مسخرهٔ ایشان می‌باشند.
بر همه قلعه‌ها می‌خندند و خاك را توده نموده، آن‌را مسخر می‌سازند.
مثل باد به شتاب رفته، عبور می‌کنند؛
قوت ایشان خدای ایشان است...

۱۶۴- ناحوم ۳:۱-۳و۱۴-۱۵و۱۹

وای بر شهر خون‌ریز که تمامش از دروغ و قتل مملو است،
و غارت از آن دور نمی‌شود!
آواز تازیانه‌ها و صدای غرغر چرخ‌ها و جهیدن اسبان و جستن عرابه‌ها!
سواران هجوم می‌آورند و شمشیرها براق و نیزه‌ها لامع می‌باشد!
کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشه‌ها را انتها نیست:
برلاشه‌های یکدیگر می‌افتند!...
برای محاصره‌ات آب بیاور؛ قلعه‌های خود را مستحکم ساز؛
به گل داخل شو و ملاط را پا بزن و کورهٔ آجرپزی را مرمت نما!
با وجود این آتش تو را خواهد سوزانید و شمشیر تو را منقطع خواهد ساخت...
برای شکستگی تو التیامی نیست و جراحت تو علاج نمی‌پذیرد.
هر که آوازهٔ تو را می‌شنود بر تو دستك می‌زند،
زیرا کیست که شرارت تو به‌طور مداوم بر او وارد نمی‌آمد؟

این وصف روز خشم یهوه علیه نینوا است. و همچنین نمونه‌ای از تنبیهی است که تمام نیروهای ضد خداوند دچار آن می‌شوند. غرور بابل نیز این کشور را با سرنوشتی مشابه روبه‌رو گرداند.

۳- نبی تحت تعقیب و آزار

پس از مرگ دلخراش یوشیا به سال ۶۰۹ ق.م، اصلاحات وی فراموش گردید (۱۴۷). ارمیاء نبی که دیگر مردی پخته و کامل شده بود به موعظه‌های توبه و بازگشت از گناه که متعلق به زمان جوانی‌اش بود باز می‌گردد. او مدت بیست سال تمام با کار شکنی‌ها و مخالفت‌ها مقابله نمود.

گفتار معبد

یکی از موعظات جسورانهٔ نبیّ خطاب به جمعیتی که در معبد گرد آمده بودند، سرو صدای زیادی بر پا کرد.

۱۶۵- ارمیاء ۲۶:۱، ۷:۲-۱۵، ۲۶:۷-۲۴

در ابتدای سلطنت یهویاقیم پسر یوشیا، پادشاه یهودا، این کلام از جانب یهوه بر ارمیا نازل شد: «به دروازهٔ خانهٔ خداوند بایست و این کلام را در آنجا ندا کن: ای تمامی یهودا که با این دروازه‌ها داخل شده، خداوند را سجده می‌نمایید، کلام یهوه را بشنوید!

یهوه صبایوت، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: طریق‌ها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید. به سخنان دروغ توکل منمایید و نگویید: «اینجاست معبد یهوه! معبد یهوه! معبد یهوه!»... آیا مرتکب دزدی و زنا و قتل نمی‌شوید و به‌دروغ قسم نمی‌خورید و برای بعل بخور نمی سوزانید و به دنبال خدایان غیر که نمی‌شناسید نمی‌روید؟... و بعد به حضور من در این خانه که به اسم من مسمی است می‌ایستید و می‌گویید: «در محل امن هستیم!» آیا این خانه‌ای که به اسم من مسمی است در نظر شما مغارهٔ دزدان شده‌است؟ اینك من نیز این را دیده‌ام- یهوه چنین می‌گوید!- به مکان من که در شیلو بود و نام خود را اول آنجا قرار داده بودم، بروید و آنچه را که به سبب شرارت قوم خود اسرائیل به آنجا کرده‌ام ملاحظه نمایید.

بسیار خوب! حال که رفتار شما این‌گونه است- یهوه چنین می‌گوید!- در آنجا که مصرانه با شما صحبت کردم اما نشنیدید، شما را خواندم اما جواب ندادید، از این جهت به این خانه که به اسم من مسمی است و شما به آن توکل دارید و به مکانی که به شما و به پدران شما دادم. به نوعی که به شیلو عمل نمودم، عمل خواهم کرد. شما را از حضور خود خواهم راند به طوری که جمیع برادران شما یعنی تمامی نسل افرایم را راندم...»

و کاهنان و انبیا این سخنان را که ارمیاء در خانهٔ خداوند گفت، شنیدند. چون ارمیاء از گفتن هر آنچه خداوند او را مأمور فرموده بود که به تمامی قوم بگوید، فارغ شد، کاهنان و انبیاء او را گرفته، گفتند: «البته خواهی مرد! چرا به اسم یهوه نبوت کرده، گفتی که این خانه مثل شیلوه خواهد شد و این شهر خراب و غیر مسکون خواهد گردید؟» پس تمامی قوم در خانهٔ خداوند نزد ارمیاء جمع شدند.

و چون رؤسای یهودا این چیزها را شنیدند، از خانهٔ پادشاه به خانهٔ خداوند برآمده، به دهنهٔ دروازهٔ جدید خانهٔ یهوه نشستند. کاهنان و انبیاء، رؤسا و تمامی قوم را خطاب کرده، گفتند: «این شخص مستوجب قتل است زیرا چنان‌که به گوش‌های خود شنیدید، به خلاف این شهر نبوت کرد.»

پس ارمیا جمیع سروران و تمامی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «خداوند مرا فرستاده است تا همهٔ سخنانی را که شنیدید به ضد این خانه و به ضد این شهر نبوت نمایم. پس الان راه‌ها و اعمال خود را اصلاح نمایید و قول یهوه خدای خود را بشنوید تا خداوند از این بلایی که دربارهٔ شما فرموده است پشیمان شود. اما بدانید که اگر مرا به قتل رسانید، یقین بدانید که خون بی‌گناهی را بر خویشتن و بر این شهر و ساکنانش وارد خواهید آورد، زیرا حقیقتاً خداوند مرا نزد شما فرستاده است تا همهٔ این سخنان را به گوش شما برسانم.» آنگاه رؤسا و تمامی قوم به کاهنان و انبیاء گفتند: «این مرد مستوجب قتل نیست زیرا به اسم یهوه، خدای ما به ما سخن گفته است.» برخی از مشایخ سرزمین برخاسته، خطاب به تمامی جماعت قوم گفتند: «میکای مورشتی در ایام حزقیا پادشاه یهودا، نبوت کرد و به تمامی قوم یهودا تکلم نموده، گفت: یهوه صبایوت چنین می‌گوید: «صهیون را مثل مزرعه شیار خواهند کرد و اورشلیم خراب شده، کوه معبد به بلندی‌های جنگل مبدل خواهد گردید...» آیا حزقیا پادشاه یهودا و تمامی یهودا او را کشتند؟ خیر، بلکه از خداوند ترسید و نزد خداوند استدعا نمود و خداوند از آن بلایی که دربارهٔ ایشان گفته بود پشیمان گردید؟...» به سبب حمایت اخیقام پسر شاخان، ارمیا به‌دست قوم سپرده نشد تا او را به قتل رسانند.

۱-باب هفتم دربردارندهٔ موعظه در معبد است و باب بیست و ششم بیان کنندهٔ مجموعهٔ حوادث. با این باب زندگی نامهٔ ارمیاء که توسط باروخ منشی وی نوشته شده، آغار می‌گردد.

روشی را که بدان ارمیاء دین و آئین اصیل را در نظر دارد با احکام دهگانه (۳۷)، موعظه‌های پیشینیان خود (۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۸) و روش مسیح (متی ۲۴:۱-۲، ۲۱:۱۲-۱۳، ۲۳:۱۶-۲۴) مقایسه نمایید. از انبیاء تا مسیح، رشته‌ای ناگسستنی موجود است که آن کوشش در جهت خلوص اخلاقی است که به نشان صداقت مذهبی است. بدون آن هر چه هست تزویر و تکبر و ادعا و خرافات می‌باشد.

این صحنه قابل مقایسه با حکم مرگ مسیح (متی ۲۶:۶۱) و استیفان (اعمال رسولان ۶:۱۱-۱۲). است: دلیل قاتلان، همیشه

یکی است (ر.ك متی ۲۱:۳۴-۴۱ ، ۲۳:۲۹-۳۹) .

نشان تجرد

ارمیاء دیگر مرد پخته و کاملی شده است. بر اساس الهامی الهی، وی ازدواج نکرده بود، که این خود امری بسیار شگفت آور برای یك یهودی، آن هم در آن زمان بود. اما اصل آن بود که وی نیز بمانند هوشع نبی (۱۱۰) و اشعیاء نبی (۱۲۱) از برای هموطنان خود با انتخاب راه و روش زندگانی خویش «یك نشان و یك دلالت» باشد.

۱۶۶- ارمیاء نبی ۱۶:۱-۹

سخن یهوه مرا بدین منوال مخاطب ساخت:

«تو در این مکان نباید زنی گرفته یا پسر و یا دختری داشته باشی. زیرا یهوه این را در مورد پسران و دخترانی که در این مکان به‌دنیا خواهند آمد، دربارهٔ مادرانی که آنان‌را به‌دنیا می‌آورند، و دربارهٔ پدرانی که آنها را در این سرزمین مولود می سازند می گوید: آنان مرگی بی رحمانه خواهند داشت، بدون عزاداری و دفن نشده خواهند مرد؛ آنها مثل فضولاتی که بر زمین گسترده شده است خواهند بود؛ آنان به‌وسیلهٔ شمشیرو قحطی بپایان خود خواهند رسید، و اجسادشان برای پرندگان هوا و حیوانات زمین غذا خواهد بود.

به‌درون هیچ خانه‌ای که در آن ماتم است نرو؛ برای ایشان تعزیت منما، زیرا من آرامش خود یعنی احسان و رحمت خویش را از این قوم خواهم برداشت. این یهوه است که سخن می‌گوید- آنها، چه بزرگ و چه کوچك، بدون تدفین یا عزاداری، در این سرزمین خواهند مرد؛ برای آنها خویشتن را مجروح نخواهند ساخت و موی خود را نخواهند تراشید. برای عزاداری به خاطر مردگان، نان را پاره نخواهند کرد؛ به خاطر پدر یا به‌خاطر مادر پیالهٔ تعزیت را نخواهند نوشید...

«و به‌خانه‌ای که در آن جشن است برای نشستن با آنان وخوردن و نوشیدن وارد نشو. زیرا یهوه صبایوت، خدای اسرائیل، اینرا می گوید: اکنون در جلوی چشمان تو، در روزهای خودت ، فریادهای خوشحالی و شادمانی، و آواز داماد و عروس را خاموش خواهم ساخت.

تمامی این نشانه‌ها دارای یك معنا می‌باشند: ارمیاء نبی به قوم یهود که با سنگدلی در راه بد قدم بر می‌دارد بلای قریب الوقوعی را خبر می‌دهد.

شفاعتی ناممکن

هر شفاعتی بعد از این از جانب نبی به جهت قوم بیهوده خواهد بود، همان‌طور که شفاعت ابراهیم از برای شهر سدوم نیز بی‌فایده ماند (۱۴) و همچنین شفاعت موسی از برای عبرانیان گناهکار (۴۴). یهوه به وی اعلام کرد که تصمیم غیر قابل بازگشتی در مورد عقوبت ایشان اتخاذ شده است:

۱۶۷- ارمیاء ۱۶:۷ (=۱۴:۱۱) ۱۵:۱-۳

«تو، به‌نوبهٔ خود، نباید برای این قوم میانجیگری کرده یا تقاضا و یا دعایی از طرف آنان بنمایی؛ برای من دلیل نیاور، زیرا به‌تو گوش نخواهم داد»...

یهوه بمن گفت، «حتی اگر موسی و سموئیل در حضود من ایستاده بودند، جان من به این قوم مایل نمی‌شد. آنها را از جلوی چشمم بران؛ آنان‌را دور کن! و اگر از تو بپرسند، «کجا برویم؟» به آنها بگو، «یهوه این‌را می‌گوید:

آن‌که مستوجب موت است به موت!
آن‌که مستحق شمشیر است به شمشیر!
آن‌که سزاوار قحطی است به قحط!
و آن‌که لایق اسیری است به اسیری!

آنها را به چهار نوع مجازات می‌سپارم: شمشیر برای کشتن، سگان برای دریدن، پرندگان آسمان و حیوانات زمین برای بلعیدن و برای نابود ساختن...»

دیگر یهوه به ندای شفاعت کنندگان گوش فرا نمی‌دهد. پس چه کسی خواهد توانست بخشایش گناهکاران را از وی بخواهد؟ سرودهای خادم یهوه به این پرسش پاسخ می‌دهند (۲۲۸).

شکست مصر در کرکمیش

یك واقعهٔ بزرگ که درسال ۶۰۵ ق.م رخ نمود ارمیاء را نسبت به راز ارادهٔ خداوندی آگاه می‌دارد. نکوه فرعون مصر که در برابر جاه طلبی‌های بابل مقاومت می‌کرد در کرکمیش به کرانه فرات شکست خورد. ارمیاء دراین شکست، داوری خداوند را علیه مصر می‌نگرد:

۱۶۸- ارمیاء ۴۶:۳-۱۲

سپرها را حاضر کنید و برای جنگ نزدیك آیید!
ای سواران، اسب‌ها را بیاراييد و سوار شوید!
با خودهای خود بایستید! نیزه‌ها را صیقل دهید و زره‌ها را بپوشید!
ای اسبان برآیید! و ای عرابه‌ها تند بروید! و شجاعان بیرون بروند.
ای اهل حبش و قوت که سپرداران هستید، وای لودیان که کمان را می‌کشید!
چه می بینم؟ ایشان هراسان شده به عقب برمی‌گردند.
شجاعان ایشان خرد شده و به عقب نمی‌نگرند.
خوف از هر طرف می باشد - یهوه چنین می‌گوید!-
تیز روان فرار نکنند و زور آوران رهایی نیابند؛
به طرف شمال به کنار نهر فرات می‌لغزند و می‌افتند!
این کیست که مثل رود نیل سیلان می‌کند و آب‌های او مثل نهرهایش متلاطم می‌گردد؟
چه کسی می‌گفت: «من سیلان کرده، زمین را خواهم پوشاند،
و شهر و ساکنانش را هلاك خواهم ساخت؟»
آن‌روز روز یهوه صبایوت، روز انتقام تا از دشمنان خود انتقام بگیرد!
شمشیر هلاك کرده، سیر می‌شود و از خون ایشان مست می‌گردد.
آری، خداوند یهوه صبایوت،
در زمین شمال، نزد نهر فرات، ذبحی دارد.
ای باکره، دختر مصر به جلعاد برآی و بلسان بگیر!
درمان‌های زیاد را عبث به کار می‌بری، برای تو علاج نیست.
امت‌ها رسوایی تو را می‌شنوند و جهان از نالهٔ تو پر شده است،
زیرا که شجاع بر شجاع می‌لغزد و هر دوی ایشان با هم می‌افتند...

در اینجا دوباره با یك موضوع نبوتی یعنی «روز خشم یهوه» روبه‌رو می‌شویم. وصفی زیبا از نبرد داده شده است. اما بیش از همه، این رویداد از برای ارمیاء یك نشانه است: بابل همان «دشمن مرموز شمال» است که در موعظه‌های قبلی یهوه نیز از آن سخن به میان رفته است (۱۵۸، ۱۵۹) و داوری خداوند را بر یهودا فرود می‌آورد.

کاسهٔ خشم

همزمان با نبرد کرکمیش، کلام یهوه از زبان ارمیاء چنین شنیده می‌شود:

۱۶۹- ارمیاء ۲۵:۱۵-۱۶، ۲۷-۳۱

یهوه این‌را به‌من گفت، «این پیالهٔ شراب را از دست من گرفته، تمام ملت‌هایی را که ترا پیش آنان می‌فرستم به نوشیدن آن مجبور کن. بگذار نوشیده، تلو تلو خورند و در برابر شمشیری که به میانشان می‌فرستم عقل و هوش خود را از دست بدهند»...

«تو به آنها خواهی گفت، «یهوه خدای اسرائیل، این‌را می‌گوید: بنوشید! مست شوید! قی کنید! با شمشیری که به میان شما می‌فرستم، بیفتید، تا هرگز برنخیزید!» اگر آنها در گرفتن پیاله از دستت و نوشیدن آن خودداری ورزند، به آنان خواهی گفت، «یهوه صبایوت این‌را می‌گوید: شما باید بنوشید! زیرا من اکنون بدبختی را با شهری که نام مرا برخود دارد آغاز می‌کنم. آیا شما بی‌عقوبت خواهید ماند؟ مسلماً نه، زیرا بعد از آن شمشیری را برضد تمام ساکنان زمین احضار خواهم نمود- این یهوه صبایوت است که سخن می‌گوید.»

بگذار نبوت تو شامل تمام این کلمات باشد، و به آنان بگو:
«یهوه از بالا می‌غرد،
وی صدای خود را از مکان مقدس سکونتش می‌شنواند،
او بر ضد مرتع خویش بلند می‌غرد،
او مانند آنانی‌که انگور را پایمال می نمایند با صدای بلند فریاد می زند.
صدا به تمام ساکنان زمین می‌رسد،
به دورترین نقاط جهان.
زیرا یهوه ملت‌ها را متهم ساخته،
همهٔ انسان‌های گناهکار را برای داوری احضار می نماید؛
شریران را به سوی شمشیر رها می کند.
- این یهوه است که سخن می‌گوید!...»

در این برهه از تاریخ، بابل در حکم شمشیر خداوند است (مقایسه شود با ۱۳۷) در این متن رسالت ارمیاء به‌عنوان «نبی همه ملل»

آشکار می‌گردد: وی نه تنها سرنوشت اسرائیل بلکه تمامی ملل همسایه را که به زیر ضربات بابل در خواهند افتاد، اعلام می‌دارد.

طومار نبوت‌ها

در پرتو این ایمان نوین، ارمیاء به نخستین موعظه‌های نبوتی خویش رجوع رجوع می‌کند تا به مدد آنها وقایع روز را توضیح دهد:

۱۷۰- ارمیاء ۳۶

در سال چهارم یهویاقیم، این کلام از جانب خداوند بر ارمیاء نازل شده، گفت: «طوماری برداشته، همهٔ کلامی را که من به‌تو دربارهٔ اورشلیم... از روزی که با تو در زمان یوشیا سخن گفتم تا امروز، بر آن بنویس. شاید هنگامی که خاندان یهودا همهٔ بلایی را که می‌خواهم برایشان وارد بیاورم، بشنوند، هر شخصی از راه شریرانهٔ خود بازگردد، تا من عصیان و گناهانشان را ببخشم.» بنابراین ارمیا، باروخ پسر نیریا را احضار کرد، و از دهان ارمیاء، تمام کلامی را که یهوه بوی گفته بود بر طومار نوشت.

همین موقع، در پنجمین سال یهویاقیم، در نهمین ماه، دعوتی برای روزه در حضور یهوه به‌خاطر تمام سکنهٔ اورشلیم و به‌خاطر تمام مردمی‌که از شهرهای یهودا به اورشلیم آمده بودند، به‌عمل آمد. سپس ارمیا به باروخ این فرمان‌را داد: «چون من محبوس هستم و نمی‌توانم به خانهٔ خداوند داخل شوم، تو خود باید رفته و از طوماری که از دهان من نوشتی، در روز پرهیز تمام کلام یهوه را برای قوم در این معبد بخوانی؛ ... شاید آنان به حضور خداوند استغاثه نمایند، هر کدام از راه شریرانهٔ خود باز گردند، زیرا عظیم است خشم و غضبی که یهوه با آن این قوم را تهدید نموده است.» باروخ پسر نیریا دقیقاً فرمانی را که ارمیای نبی به وی مبنی بر خواندن تمام کلام یهوه از کتاب در معبد او داده بود اجرا کرد... وی کلام ارمیا را از کتاب خواند؛ این در اتاق جمریا، پسر شافان منشی اتفاق افتاد...

خبر به گوش بزرگان قوم رسید. ایشان باروخ را خواستند و وی سخنان ارمیاء را به آنان باز گفت. سراسیمه تصمیم بر آن گرفتند که شاه را آگاه سازند.

سپس مقامات رسمی به باروخ گفتند، «بهتر است که تو و ارمیا پنهان شوید؛ و به هیچ‌کس نگویید که کجا هستید». آنها هم پیش پادشاه در تالار قصر رفته، طومار را در اتاق الیشاماع نویسنده به امانت سپردند. و آنان پادشاه را از تمام ماجرا با خبر ساختند.

پادشاه یهودی را به‌دنبال طومار فرستاد، و او آن‌را از اتاق الیشاماع نویسنده آورده، برای پادشاه و همهٔ مقامات رسمی که گرد پادشاه ایستاده بودند خواند. پادشاه در اتاق های زمستانی خود نشسته بود. به همراه آتشی که در یك منقل روبه‌روی وی می‌سوخت. هر زمان که یهودی سه یا چهار ستون می‌خواند، پادشاه آنها را با قلمتراش می برید و آنها را به‌درون آتشی که در منقل بود می انداخت، تا این‌که تمام طومار در آتش منقل سوخت. اما نه پادشاه و نه هیچ‌یك از خادمانش حتی پس از شنیدن تمام این کلام، متوجهٔ خطر نشدند، یا جامه‌های خود را پاره ننمودند؛ ... او به شاهزاده یرحمییل و سرایا پسر عزرییل و شلیما پسر عبدئیل فرمان داد تا باروخ منشی و ارمیای نبی را دستگیر کنند. اما یهوه آنها را مخفی نموده بود.

پس از آن ارمیاء باز از نو طومار خود را با اضافه کردن مطالبی علیه یهویاقیم دیکته کرد.

این بخشی از نخستین مجموعه آثار ارمیاء بود که متشکل از وحی‌های قدیمی است که از نظر نبی هنوز معتبر و قابل اجرا برای مسائل روز است (۱۵۵تا۱۵۹). در این روایت می‌توان به تجزیه و تحلیل وضع و رفتار ارمیاء، باروخ، بزرگان سرزمین، شاه و خادمانش پرداخت. خود روایت گزیده‌ای است از اثر باروخ. چنان‌که از متن برمی‌آید، بعد از موعظه معروفی در بالا ذکر آن رفت، ورود ارمیاء به معبد قدغن شده بود (۱۶۵).

سبوی شکسته

پس از گذشت زمانی چند از این ماجراء، ارمیاء دست به‌کاری نمادین زد که سراپا تهدید بود.

۱۷۱- ارمیاء۲۰:۶تا۱۹:۱

یهوه به ارمیا گفت، «برو کوزه ای سفالین بخر. چند تن از بزرگان قوم و عده‌ای کاهن با خود ببر و به‌سوی دروازهٔ کوزه‌گران برو... تو باید این کوزه را در مقابل مردانی که با تو هستند شکسته، به آنان بگویی، «یهوه صبایوت این‌را می‌گوید: قصد دارم این قوم و این شهر را درست همان‌طور که شخصی کوزهٔ یك کوزه‌گر را می شکند، بشکنم، که دیگر قابل تعمیر نباشد.»

هنگامی که ارمیا از جایی که یهوه او را برای نبوت فرستاده بود بازگشت، رفته در تالار معبد یهوه ایستاد و تمام قوم را خطاب کرد: «یهوه صبایوت، خدای اسرائیل، این‌را می گوید: «آری، من

قصد دارم هر بدبختی را که تهدید نموده ام، بر این شهر و بر تمام شهرهای اطرافش وارد آورم، زیرا آنها بسیار خود سر شده و از شنیدن کلام من خودداری نموده‌اند.»

در این هنگام فشحور کاهن، پسر امیر، که ناظر اول در معبد یهوه بود، ارمیا را که نبوت می‌نمود، شنید. فشحور ارمیا را زده، و سپس او را بر دروازهٔ بالایی بنیامین، نزدیك معبد یهوه در کنده‌ای (وسیلهٔ شکنجه) گذاشت. روز بعد، فشحور ارمیا را از کنده بیرون آورد؛ ارمیا به‌وی گفت: «خداوند اسم تو را نه فشحور بلکه ماجور مابیب (وحشت از هر طرف) خوانده است. زیرا یهوه این‌را می‌گوید، «قصد دارم ترا به‌دستان وحشت تسلیم نمایم، تو و تمام دوستانت را... تمام یهودا را نیز، به‌دست پادشاه بابل تسلیم خواهم نمود؛ او آنها را به‌عنوان اسیر به بابل برده و به شمشیر خواهد سپرد. و همهٔ ثروت این شهر... همهٔ گنج های پادشاهان یهودا را به دشمنانشان که آن‌را غارت نموده و گرفتار نموده، به بابل خواهند برد تسلیم خواهم نمود. در مورد تو فشحور، و تمام خاندانت، شما به اسارت خواهید رفت؛ به بابل خواهی رفت و در آنجا خواهی مرد؛ همانجا دفن خواهید شد، تو و همهٔ دوستانت که به آنان نبوت دروغ نموده ای.»

به کلمات و سخنان تندی که آورده شده است دقت کنید. ارمیاء باید شدت عمل به خرج می‌داد تا اگر شنوندگان ندای وی را نپذیرند لااقل باقیماندهٔ کوچك اسرائیل به سوی خدا باز گردند و بفهمند که نبوت نبی حقیقت دارد. و اما ارمیاء برای تأیید سخنانش به نشان زود رسی اشاره می‌کند و آن تبعید فشحور بسال ۵۹۸ ق.م بوده است. در مورد کوزهٔ شکسته باید گفت که نبوتی کامل بوده است (ر.ك متی ۲۱:۱۹-۲۰).

بحران بزرگ اخلاقی ارمیاء

ارمیاء خجالتی و کم رو در واقع نشان داد که قهرمانی پر جرأت است. اما در برابر شکست‌های پی در پی ناشی از وعظ و خطابهٔ خویش و دسیسه‌هایی که علیه وی در جریان بود، احساس می‌کند که یأس از هر سو وی را در برگرفته است. به‌سوی خداوند دست به شکایت برده، و خواهان اجرای عدالت می‌گردد؛

۱۷۲- ارمیاء ۱۸:۱۸-۲۳

آنان گفتند: «بیایید بر ضد ارمیا نقشه‌ای بچینیم. زیرا که شریعت از کاهنان و مشورت از

حکیمان و کلام از انبیاء ضایع نخواهد شد. بیایید با زبان خودش او را بزنیم؛بیایید با دقت به هر کلمه‌ای که می‌گوید گوش دهیم.»

یهوه، به‌من گوش ده،
و آواز دشمنان مرا بشنو!
آیا بدی به عوض نیکویی ادا خواهد شد؟...
(زیرا آنان در حال کندن یك گودال برای من می‌باشند.)
بیاد آور که چگونه در حضور تو می‌ایستادم
تا به‌خاطر آنها التماس کنم،
تا غضب ترا از آنان دور نمایم!
پس پسرانشان را به قحطی تسلیم کن،
به لبهٔ شمشیر آنها را رها نما!
کاش زنانشان بدون فرزند و بیوه گردند.
کاش مردان ایشان به سختی کشته شوند،
و جوانان ایشان در جنگ به شمشیر مقتول گردند!
بگذار فریادهایشان از خانه‌های آنان دوبار منعکس گردد
هنگامی‌که تو ناگهان غارتگران را بر آنها می‌آوری!
زیرا آنان گودالی کنده‌اند تا مرا بگیرند،
و دام‌ها برای پای‌هایم پنهان کرده‌اند.
اما تو، یهوه،
همهٔ نقشه‌های جنایتکارانهٔ آنها را بر ضد من می‌دانی!
تقصیر آنان را نبخش.
گناهشان را از جلوی چشمت محو نساز
بلکه ایشان به حضور تو لغزانیده شوند!
هنگامی‌که زمان خشم تو می‌رسد با آنها عمل کن.

این لعن و نفرین به‌نظر شگفت آور می‌نماید. اما در زمانی که از جزای و پاداش دنیای باقی بی‌اطلاع بودند، موضوع کاملاً قابل درك است چه اگر خداوند بدکاران را در این جهان به پاداش نرساند پس داوری و عدالتش کجاست؟ ضمناً نباید فراموش کرد، شخصی که

چنین سخن می‌گوید، زندگانی خود را در راه خدا نهاده است و لحظه‌ای از دور کردن هموطنان خویش از گناه باز نایستاده است تا به نیستی نگرایند.

۱۷۳- ارمیاء ۲۰:۷-۹

ارمیاء نه تنها از شکست‌ها، بلکه ارمیاء از رسالت خویش نیز رنجور است، چرا که وی را تنها به اعلام بلایاء واداشته و به همین جهت در معرض توهین مخاطبانش قرار می‌گرفت. وی غم جانکاه دل خویش را در نیایشی به خداوند چنین می‌گوید:

ای یهوه مرا فریفتی، پس فریفته شدم.
از من زورآورتر بودی و غالب شدی!
تمامی روز مضحکه شدم وهر
کس مرا استهزاء می‌کند.
زیرا هرگاه می‌خواهم تکلم
نمایم، ناله می‌کنم و به ظلم
و غارت ندا می‌دهم.
آه که کلام یهوه تمامی روز
برای من موجب عار و
استهزاء گردیده است...
اما اگر بگویم: «او را ذکر
نخواهم نمود و بار دیگر به
اسم او سخن نخواهم گفت!»
آنگاه در دل من مثل آتش
افروخته شد و در
استخوان‌هایم بسته گردید،
و از خودداری خسته شده، باز
نتوانستم ایستاد...



این آگاهی به رسالت الهی را که بر آدمی تحمیل گردیده با شهادت مشابه آن نزد عاموس نبی (۱۰۶) مقایسه کنید. در اینجا

شیوایی بیان انبیایی هر چه زنده‌تر بگوش می‌رسد.

۱۷۴- ارمیاء ۲۰:۱۴-۱۸

با همهٔ اینها، ارمیاء در حالی‌که به‌خاطر رسالتش از پا افتاده است. درست مانند ایلیا در زمان یأس (۹۱) آرزوی مرگ می‌کند:

ملعون باد روزی که در آن مولود شدم!
مبارك باد روزی که مادرم مرا زایید!
ملعون باد کسی که پدرم را مژده داد و گفت:
«برای تو پسری زاییده شده است!»
و او را بسیار شادمان گردانید!
و آن شخص مثل شهرهایی که یهوه بر آنها شفقت ننموده، واژگون ساخت بشود!
و فریادی در صبح و نعرهٔ جنگ در ظهر بشنود،
زیرا که مرا از رحم نکشت تا مادرم قبر من باشد،
و رحم او همیشه آبستن ماند!
چرا از رحم بیرون آمدم تا مشقت و غم را مشاهده نمایم،
و روزهایم در خجالت تلف شود؟ ...

این موضوع مجدداً با شکوه بیشتر در کتاب ایوب تکرار می‌گردد (۲۵۶)

۱۷۵- ارمیاء ۱۵:۱۰-۲۰

اما بحران روحی ارمیاء به نقطهٔ اوج خود می رسد، در رسالت خویش شك می‌ورزد و بدان هنگام خداوند رسالت او را احیاء می‌کند:

وای بر من، مادرم، زیرا تو مرا زاییده‌ای
تا برای تمام سرزمین مرد کشمکش و اختلاف باشم.
من نه قرض می‌دهم و نه قرض می‌گیرم،

با این همه تمام آنها مرا نفرین می‌کنند.
در حقیقت، یهوه، آیا منتهای کوشش خود را برای خدمت تو نکرده‌ام،
آیا به‌خاطر دشمنانم در برابر تو پا در میانی ننمودم
در زمان بدبختی آنها و درماندگی‌شان:
یهوه، تو این را خوب می‌دانی!...
وقتی سخنانت یافت شد، آنها را خوردم و کلام تو شادی من شد...
در مجلس عشرت کنندگان ننشستم تا قلب خود را به شادی بسپارم:
به سبب دست تو به تنهایی نشستم، زیرا که مرا از خشم مملو ساختی.
چرا رنج من دائمی،
و جراحت مهلك و علاج ناپذیر می‌باشد؟
آیا تصمیم داری برای من نهری فریبنده
با آب‌های ناپایدار باشی؟
در اینجا یهوه پاسخ داد:
«اگر برگردی،
ترا به خدمت خود باز خواهم گرداند؛
و اگر افکار عالی بر زبان آوری، و نه افکار پست را،
به‌عنوان دهان خود من خواهی بود.
آنها به‌سوی تو باز خواهند گشت،
اما تو نزد ایشان بازگشت نخواهی نمود.
من تو را برای این قوم دیوار برنجین حصاردار خواهم ساخت.
آنان برضد تو خواهند جنگید،
اما بر تو مسلط نخواهند شد،
زیرا من با تو هستم
تا ترا نجات دهم و ترا رها سازم
-این یهوه است که سخن می‌گوید!-»

این متن پر تأثیر را با روایت مربوط به رسالت ارمیاء مقایسه کنید (۱۵۵). در مورد اشاره‌ای که به امر تجرد نبی شده است به

شماره ۱۶۶ رجوع کنید. ارمیاء باوفاداری کامل به ندای الهی، باز رسالت خویش را صمیمانه بر عهده می‌گیرد و این برای مردی که هنوز اگاهی به پاداش اخروی ندارد، عملی قهرمانانه محسوب می‌شود که از عشقی پاك به خداوند نشأت یافته است. عهد عتیق نیز دارای قدیسین خویش می‌باشد، که آگاه به نبرد درونی ایمان بوده‌اند.

۴-در برابر فاجعه



بردگی در بابل

به سخنان ارمیاء توجه‌ای نشد. برای بر هم زدن توطئه‌های دربار اورشلیم بسال ۵۹۸ق.م نبوکدنصر شهر را در محاصره گرفت. یهویاقیم شاه یهودا تسلیم گردید. وی و بزرگان یهودا و گروهی زیاد از صنعتگران به بابل تبعید گردیدند. جانشین وی صدقیا سوگند وفاداری یاد نمود اما بسال ۵۹۴ ق.م تحت تأثیر انبیاء درباری، وی نیز به دام توطئه ها در افتاد. از دید ارمیاء این سیاست بیهوده و بی‌معنا بود. آنچه فوریت داشت روی آوردن به خداوند بود. بردگی بابل پاداش‌خداوندی است که باید آن را پذیرفت. نبی برای آن‌که مطلب را بتواند بهتر بفهماند دست به اشاره‌های پر معنا می زند:

۱۷۶- ارمیاء۲۷:۲-۱۱

یهوه این‌را به‌من گفت: «برای خود طناب‌ها و یوغی ساخته آنها را برگردنت بگذار. سپس برای پادشاه ادوم، پادشاه موآب، پادشاه امونیان، پادشاه سور، پادشاه صیدون، به‌وسیلهٔ فرستادگانی که به اورشلیم نزد صدقیا پادشاه یهودا آمده‌اند، خبر بفرست. برای اربابانشان به آنها چنین پیغام بده: «یهوه صبایوت، خدای اسرائیل، این‌را می‌گوید: شما باید به اربابانتان این‌را بگویید: من با قدرت عظیم خود و بازوی افراشته، زمین، انسان و حیواناتی را که بر زمین هستند ساختم. و می توانم آن‌را به هر کس که بخواهم بدهم. در حال حاضر تمام این کشورها را به نبوکدنصر پادشاه بابل، خادم خود، تسلیم نموده‌ام؛ من حتی حیوانات وحشی را نیز در خدمت او گذاشته‌ام. هر ملت یا قلمروی که به نبوکدنصر پادشاه بابل

تسلیم نشود، و گردن خود را بر یوغ پادشاه بابل خم نسازد، با شمشیر، قحطی و طاعون تنبیه خواهم نمود- این یهوه است که سخن می‌گوید- تا وقتی‌که آن‌را به‌قدرت وی تسلیم کنم. اما ملتی که گردن خود را بر یوغ پادشاه بابل خم ساخته تسلیم او شود من وی را در آرامش بر خاک خود رها خواهم نمود- این یهوه است که سخن می‌گوید- تا آن‌را کشت کرده در آن بماند.»

از دید کسانی که امر سیاست را بالاتر از مسایل روحانی قرار داده بودند مطمئناً ارمیاء خائن محسوب می‌شد.

تبعیدیان به بابل و باقی ماندگان اسرائیل

الهامی نوین بر ارمیاء آشکار ساخت که تنها امید بنی اسرائیل همان گروه‌هایی هستند که به بابل برده می‌شوند. اینان همان باقی ماندگان اسرائیل هستند که روی به خداوند آورده، بازسازی آینده در دست‌های آنان خواهد بود (ارمیاء ۲۵:۱-۱۰) لذا این نامه را بدیشان می‌نویسد:

۱۷۷- ارمیاء ۲۹:۴-۱۴

یهوه صبایوت، خدای اسرائیل این‌را به تمام تبعید شدگانی که از اورشلیم به بابل تبعید گشته‌اند می‌گوید، «خانه‌ها ساخته، ساکن شوید؛ باغچه‌ها کاشته، هر چه بار می‌آورند بخورید؛ زنان گرفته، پسران و دختران داشته باشید؛ برای پسرانتان زنان انتخاب نمایید، برای دخترانتان شوهران پیدا کنید، تا اینان بتوانند به‌نوبهٔ خود پسران و دختران به‌دنیا آورند؛ شما باید در آنجا افزایش یابید و کم نشوید. برای خیریت کشوری که شما را به آن تبعید نموده‌ام کار کنید؛ به‌خاطر آن به حضور یهوه دعا نمایید، زیرا سعادت شما به سعادت آن بستگی دارد. زیرا یهوه این‌را می‌گوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود، شما را ملاقات نموده، در جهت بازگرداندنتان به این مکان قول خود را به‌خاطر شما انجام خواهم داد. نقشه‌هایی که برای شما در فکر دارم می‌دانم - این یهوه است که سخن می‌گوید - نقشه‌هایی برای آرامش، نه بدبختی، و آینده‌ای پر از امید برای شما اندوخته‌ام. سپس وقتی مرا می‌خوانید، و نزد من تضرع می‌کنید، شما را اجابت خواهم کرد. هنگامی که به‌دنبال من می‌گردید، مرا پیدا خواهید نمود، وقتی با تمام قلب خود به‌دنبال من می‌گردید؛ به شما اجازه خواهم داد که مرا بیابید (-این یهوه است که سخن می‌گوید- اسیران شما را باز خواهم آورد، و از همهٔ ملت‌ها و مکان‌هایی که شما را به آنجا مهاجرت داده‌ام جمع خواهم نمود- این یهوه است که سخن می‌گوید. من شما را به محلی که از آن

تبعیدتان کردم باز خواهم آورد...»

ارمیاء یك دورهٔ اسیری دراز مدتی را پیش بینی می‌کند (هفتاد سال یك رقم قراردادی است). نکتهٔ مهم و اساسی از دید وی روی آوردن جامعهٔ تبعیدی به خداوند است تا یهوه وعده‌هایی را که قرن‌ها پیش بدیشان داده بود جامهٔ عمل بپوشاند. در مورد این نکتهٔ اخیر، نبی هیچ شك و تردیدی باقی نمی‌گذارد.

دوران محاصرهٔ اورشلیم

سیاست توطعه آمیز اورشلیم باعث دخالت تازهٔ نبوکدنصر می گردد. در دوران محاصره، ارمیاء تحت نظر گروه‌های ملی افراطی است. از اساس فکری خود هرگز روی برنمی‌گرداند اما با خطرناکترین دوران زندگانی خود مواجه می‌گردد:

۱۷۸- ارمیاء ۳۷:۵-۲۱، ۳۸:۱-۱۳

در این هنگام ارتش فرعون از مصر بیرون آمدند و کلدانی‌ها که اورشلیم را محاصره نموده بودند، هنگام شنیدن این خبر از پیش اورشلیم رفتند...

با استفاده از فرصت مناسب ارمیاء بفکر افتاد که از شهر خارج شده و به‌طرف سرزمین بنیامین برود تا مسایل خانوادگی و ارثی خود را سرو صورتی دهد.

او بر دروازهٔ بنیامین بود که یرئیا پسر شلمیا پسر حنانیا، که رئیس کشیکچیان بود ارمیای نبی را دستگیر نموده، گفت: «تو به‌سوی کلدانی‌ها فرار می‌کنی!» ارمیا پاسخ داد: «این دروغ است! من بسوی کلدانی‌ها فرار نمی‌کنم.» اما یرئیا به سخنان وی گوش نمی‌داد و او را دستگیر نموده، پیش مقامات برد. مقامات که بر ارمیاء خشم نموده، او را زدند و او را در منزل یوناتان نویسنده که به‌صورت زندان درآمده بود حبس کردند. بدین طریق ارمیا خود را در سلولی زیر زمینی یافته، برای مدتی طولانی آنجا ماند.

پادشاه صدقیا بدنبالش فرستاده و به‌طور خصوصی در قصر خود از او سؤال کرده پرسید: «آیا از یهوه سخنی هست؟» ارمیا جواب داد: «آری هست،» او گفت: «تو به‌قدرت پادشاه بابل تسلیم خواهی شد.» سپس ارمیا به پادشاه صدقیا گفت: «به تو یا خادمانت یا این قوم چه بدی کرده‌ام، که مرا در این زندان گذاشته‌ای؟ انبیای شما که نبوت می‌کردند: پادشاه بابل به شما یا این مملکت حمله نخواهد نمود

اکنون کجا هستند؟ بگذار سرور من پادشاه اکنون از گوش دادن به من خشنود گردد؛ بگذار خواهش من مورد قبول تو واقع گردد. نگذار من به خانهٔ یوناتان نویسنده پس فرستاده شوم، اگر نه آنجا خواهم مرد.» سپس پادشاه صدقیا فرمانی داد، و ارمیا در صحن زندان نگهداشته شده، روزانه یك گرده نان از خیابان نانوایان تا روزی‌که در شهر نانی مانده بود بوی داده می‌شد...

اما شفطیا پسر متان، جدلیا پسر فشحور، یوکل پسر شلمیا و فشحور پسر ملیکا سخنانی را که ارمیا به تمام قوم می‌گفت شنیدند: «یهوه چنین می‌گوید: هر کس در این شهر بماند به‌وسیلهٔ شمشیر، قحطی یا طاعون خواهد مرد؛ اما هر که آن‌را ترك نموده به کلدانی‌ها تسلیم گردد زنده خواهد ماند... یهوه این‌را می‌گوید: این شهر مسلماً به‌قدرت ارتش پادشاه بابل، که آن‌را فتح خواهد نمود، داده خواهد شد.»



بنابراین، رهبران با پادشاه صحبت کردند: «تمنا این‌که این مرد کشته شود، او بدون شك قلب سربازان باقیمانده در شهر و همهٔ قوم را نیز، با این طرز صحبت سست می‌کند...» پادشاه صدقیا پاسخ داد: «چنان‌که می‌دانید او در دستان شماست، زیرا پادشاه بر ضد شما قدرتی ندارد.» پس آنان ارمیا را گرفته او را با پایین بردن به‌وسیلهٔ طناب به‌درون سیاه چال ملکیا در صحن زندان انداختند. هیچ آب در چاه نبود، بلکه تنها گل بود، و ارمیا به‌درون گل فرو رفت.

اما عبدملك حبشی، که یك خواجه سرای وابسته به قصر بود شنید که ارمیا به‌درون چاه گذاشته شده است. هنگامی‌که پادشاه بر دروازهٔ بنیامین نشسته بود، عبدملك از قصر بیرون آمده با پادشاه صحبت کرده، گفت: «سرورم پادشاه، این مردان با چنین رفتاری نسبت به ارمیای نبی کاری شرارت آمیز انجام داده‌اند: آنان او را به‌درون سیاه‌چال انداخته‌اند که در آنجا خواهد مرد.» در اینجا پادشاه به عبدملك حبشی این فرمانرا داد: «از اینجا سه مرد همراه خود برده ارمیای نبی را قبل از آنکه بمیرد از چاه بیرون بکش.» عبدملك مردان را با خود برداشته به‌درون قصر از زیر خزانه داخل شد و از آنجا مقداری پارچه‌های پاره و پوسیده برداشته، آنها را به‌وسیلهٔ طناب به‌سوی ارمیا در چاه فرستاد. سپس عبدملك

حبشی به ارمیا گفت: «این پارچه‌های مندرس و پوسیده را زیر بغل خود در زیر طناب‌ها بگذار.» ارمیا این کار را کرد. سپس آنها ارمیا را با طناب‌ها ببالا آورده او را از چاه بیرون کشیدند. و ارمیا در صحن زندان ساکن شد...

از آن پس صدقیا باز با ارمیاء مشورت کرده و همان پاسخ‌ها را دریافت داشت و بنظر می‌رسد که حاضر به پیروی اندرزهای ارمیاء است اما او می‌ترسید، هم از اهالی یهودا که دشمنانش بودند و هم از افسرانی که مقاومت را رهبری می‌کردند. سرانجام ارمیاء را با این سفارش که از مذاکرات چیزی به کسی نگوید روانه کرد...

رفتار ارمیاء، سران، شاه و صاحب منصب حبشی را تجزیه و تحلیل کنید. در اینجا دو دیدگاه مختلف با هم برخورد می‌نمایند: بنی‌اسرائیل ملتی دنیوی بمانند دیگر ملل، است یا جامعهٔ دینی و قوم یهوه می‌باشد؟ ارمیاء تنها علیه همگان در حفظ این مفهوم دینی قوم بنی اسرائیل پای می‌فشارد.

سخنان امید بخش

درسال ۵۸۶ ق.م محاصره کنندگان سوراخی در دیوار شهر پدید می‌آورند و صدقیا با تعداد کمی از همراهانش سعی می‌کنند مخفیانه و شبانه بگریزند. وقتی صدقیا به اریحا رسید به صف کلدانیان گرفتار آمد و در منطقهٔ ربله بر کرانهٔ رود اورنتس وی را به حضور نبوکدنصر آوردند. تمامی پسرانش را در برابر چشمانش سر بریدند و سپس شاه فاتح چشمان وی را از حدقه به‌در آور و وی را به‌طرف بابل فرستاد. تمام نخبگان قوم نیز به اسارت رفته و تبعید گردیدند و در یهودا فقط دهقانان فقیر باقی ماندند. با ارمیاء به احترام رفتار شد، وی نزد جدلیا ماند که حاکم آن منطه گردیده بود.

هنگام بروز این فاجعه، نبی سالخورده به سخنانی پر از امید دست یافت و به موعظه‌های سابق خود که متعلق به عصر اصلاحات دینی یوشیا بودند (۱۶۱-۱۶۲) وعده‌های نوین مسیحایی را اضافه نمود. و بدین ترتیب از همان زمان، بازگشت تبعیدیان را به شیوایی سروده است:

۱۷۹- ارمیاء ۳۱: ۱۰-۱۴

ملت‌ها، به سخن یهوه گوش دهید.
این‌را به جزایر دور دست بگویید،
او که اسرائیل را پراکنده نمود، وی را جمع می‌کند،
او همان‌طور که یك شبان از گلهٔ گوسفندش نگاهبانی می‌کند، از وی محافظت می‌نماید.

زیرا یهوه یعقوب را فدیه داده،
او را از دستی قوی‌تر از خودش رهایی داده است!...
آنها آمده، به بلندی‌های صهیون با شادی فریاد خواهند زد،
آنان ازچیزهای نیکوی یهوه بهره خواهند برد،
یعنی از ذرت و روغن و شراب،
گوسفندان و گاوهای نر؛
جانشان مانند باغ سیراب خواهد شد،
و دیگر هرگز غمگین نخواهند بود.
در آن هنگام باکره به رقص شادی خواهد کرد،
مردان جوان و پیران خوشحال خواهند بود؛
ماتم آنان‌را به شادمانی تبدیل خواهم کرد،
آنها را تسلی داده، پس از گرفتاری‌هایشان به آنان شادی خواهم داد،
کاهنانم را با غذاهای غنی رفع خستگی داده،
و قوم من از چیزهای نیکویم سیر خواهند شد!

در پس آنچه گفته شد می توان خاطرهٔ رهایی از مصر و ورود به سرزمین موعود را حدس زد. ارمیاء نبی وعده باز خرید و نجات را می‌دهد که قوم خداوند را به‌سوی شادمانی راهنمایی می‌کند. تصوری که از نجات در مسیحیت هست، با این اندیشه تفاوت اساسی ندارد: اما دیدگاه ارمیاء هنوز محدود به یك شادی زمینی است. مقایسه کنید با کتاب تثنیه (۱۵۲). خداوند برای روزگار آینده شادی برتری را محفوظ داشته است. به‌هر حال، در اندیشه ارمیاء نبی خوشبختی مادی نشان و علامت لطف پروردگار است که با گرایش درونی به‌سوی خداوند به‌دست آمده است، لذا باید توجه داشت که در اینجا از اخلاقیات مادی گرایانه و منفعت پرستی کاملاً به‌دور هستیم.

۱۸۰- ارمیاء ۲۳:۵-۶

خاطرهٔ پادشاهی داود الهام بخش متن زیر است که در عین حال اشاره ایست به نبوت ناتان (۷۱) و به مسیح شاهوار در کتاب اشعیاء نبی:

ببینید، روزهایی می‌آیند–این یهوه است که سخن می گوید–
که من شاخه‌ای عادل برای داود بر خواهم خیزاند،
او با فطانت سلطنت خواهد نمود،
و انصاف و عدالت را در سرزمین مجرا خواهد داشت.
در روزهای وی یهودا نجات یافته
و اسرائیل در امنیت زندگی خواهد کرد.
و این نامی است که او به آن خوانده خواهد شد:
یهوه– عدالت – ما.

علاوه بر این‌که قطعهٔ فوق ارزش مربوط به‌خود را دارا می‌باشد در ضمن دارای طعنه‌ای نیز نسبت به صدقیا پادشاه می‌باشد که معنای نام وی این است: «یهوه عدالت من است».

سرانجام در درون وعده های مسیحایی ارمیاء، ندای عهدی جدید به‌گوش می‌رسد:

۱۸۱– ارمیاء ۳۱:۳۱-۳۴

روزهایی می‌آیند–این یهوه است که سخن می‌گوید– که عهدی تازه با خاندان اسرائیل خواهم بست، اما نه عهدی مانند آن که با اجدادشان بستم، در روزی‌که آنان‌را دستگیری نمودم تا از سرزمین مصر بیرون آورم. آنها آن عهد مرا شکستند، با آن‌که من ارباب ایشان بودم. این عهدی است که هنگام فرا رسیدن آن‌روزها، با خاندان اسرائیل خواهم بست– این یهوه است که سخن می‌گوید. در عمق درونشان شریعت خود را، با نوشتن آن بر قلب‌هایشان خواهم نهاد. سپس من خدایشان خواهم بود و آنان قوم من خواهند بود. دیگر احتیاجی به آن‌که همسایه سعی در یاد دادن به همسایه داشته باشد، یا برادر به برادر بگوید: «شناختن یهوه را بیاموز!» نیست. آنها همگی مرا خواهند شناخت، از خرد و بزرگ. این یهوه است که سخن می‌گوید– زیرا خطای آنان‌را بخشیده و دیگر گناهشان را بیاد نخواهم آورد...

به همین ترتیب در «زمان آخر» کار یهوه دوباره آغاز می‌گردد: نجات نوین و ورودی جدید به سرزمین مقدس، پادشاهی جدید و معبدی جدید... عهد نوینی که ارمیاء با صدای بلند آن را اعلام می‌دارد در پیوستگی پیمان موسایی است، اما تفاوتی نیز در بر دارد: خداوند فقط احکام و شریعت خویش را نخواهد شناساند بلکه قلب‌ها را به مهر و محبت و عمل بدان بر خواهد انگیخت (ر.ک ۱۴۸ ، ۱۵۰، ۱۷۷)

خلاصه آن‌که پس از بخشایش گناهان آدمی، فیض ربانی خویش را به‌ایشان خواهد بخشید. و آیا این همان نجات در مفهوم مسیحی آن نیست؟ (در این باره رساله به رومیان ۷:۱-۸، عبرانیان ۸:۷-۱۳، انجیل لوقا۲۲: ۲۰ را بخوانید). وعده نجات روحانی تشکیل دهندهٔ هستهٔ مرکزی نجات مسیحایی است. از دید کسانی عیسی می‌تواند منجی شناخته شود که در انتظار نجاتی بدین معنا می‌باشند.

* * *

فصل دهــم

جریان کهانتی

روشن است که قوانین و رسوم مربوط به مسایل دینی و عبادی از دوران موسی در میان بنی‌اسرائیل وجود داشته است (ر.ك به ۴۰، ۴۱ و۴۲) این نوع قانون‌گذاری و شریعت کم‌کم با گذشت زمان تکامل یافته است. اما جریان کهانتی که یکی از جنبه‌های مهم سنت موسایی است فقط محدود به جنبه‌های حقوقی نمی‌باشد بلکه در بردارنده صفاتی است که مختص آن می‌باشند. در حدود دوران تبعید در زمینه الهیات و روحانیت چنان شکوفایی بچشم می‌خورد که عمیقاً در یهودیت قرون بعدی تأثیر می‌گذارد. «قانون قدوسیت» و تاریخ مقدس کهانتی در این باره شواهد ارزنده‌ای هستند.

۱- روحانیت در جریان کهانتی

قوم خدای قدوس

درست به‌مانند کتاب تثنیه، «قانون قدوسیت» (لاویان ابواب ۱۷ تا۲۶) به‌صورت گفتاری از سوی موسی به بنی‌اسرائیل تنظیم گردیده است. دستورات فرمان‌های دهگانه و برخی ملاحظات قضایی در این مجموعه با روحیه و سبك کاملاً خاصی ارائه شده‌اند:

۱۸۲- لاویان ۱۹ تا ۲۲: فشرده

یهوه با موسی صحبت نموده، گفت:
«با تمام جماعت بنی اسرائیل صحبت کرده، به آنان بگو:
قدوس باشید، زیرا من، یهوه خدای شما، قدوسم.
«هر کدام از شما باید به پدر و مادر خود احترام گذارد.
«و شما باید سبت‌های مرا نگاه دارید؛ من یهوه خدای شما هستم. [۱۹:۱-۳]»

«نباید در قلب خود نسبت به برادرت نفرت داشته باشی. البته همسایهٔ خود را تنبیه کن و به سبب او متحمل گناه مباش. نباید از فرزندان قوم خود انتقام بگیری یا کینه‌ای داشته باشی. باید همسایهٔ خود را مانند خویشتن محبت نما. من یهوه هستم... [۱۹:۱۷-۱۸]

در پیش ریش سفید برخیز و روی مرد پیر را محترم دار و از خدای خود بترس. من یهوه هستم! (۱۹:۳۲) چون غریبی با تو در سرزمین شما مأوا گزیند، او را میازارید، با او همانند یك هموطن رفتار نمایید. او را همچون خویشتن محبت نما، زیرا که شما در سرزمین مصر غریب بودید. من یهوه خدای شما هستم! (۱۹:۳۳-۳۴).

اوامر مرا نگاه داشته، آنها را به‌جا آورید: من یهوه هستم! [۲۲:۳۱]

نام قدوس مرا بی‌حرمت مسازید تا در میان بنی اسرائیل تقدیس شوم. من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌نمایم، من که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه هستم! [۲۲:۳۲-۳۳].

دلیل فرمانبرداری از شریعت، اقتدار خداوند و قدوسیت وی می باشد، و فرد انسانی با نگاه داشتن اوامر خداوند، در آن سهیم می‌شود.

این جنبهٔ روحانی را می‌توان با جنبهٔ روحانی نهفته در فرامین دهگانه (۳۷) و در تثنیه (۱۴۸ تا ۱۵۰) مقایسه کرد. دستور مبنی بر محبت نمودن به همسایه در اینجا به وضوح ابراز شده است، انجیل نیز به آن رجوع می‌کند (مرقس ۱۲:۲۸-۳۴؛ متی ۱۲:۳۴-۴۰). در جایی که این محبت تنها در مورد قوم اسرائیل قابل اطلاق است، خداوند ما عیسی مسیح بیان خواهد نمود که منظور از همسایه، هر فرد انسانی است (لوقا ۱۰:۲۵-۳۷).

کاهنان خداوند قدوس

حرمت قدوسیت خداوند قواعد رفتاری را که کاهنان، کاهن اعظم و بیگانگان بدان موظف هستند، تعیین می کند:

۱۸۳- لاویان ۲۱-۲۲، فشرده

کاهنان برای خدای خود قدوس باشند و نام خدای خود را بی‌حرمت ننمایند: زیرا که ایشانند که هدایای آتشین خداوند و طعام خدای خود را می گذرانند. پس قدوس باشند (۲۱:۶).

آن‌که از میان برادرانش رئیس کاهنان باشد که بر سر او روغن مسح ریخته شده و تخصیص گردیده

است تا لباس مقدس بپوشد، نباید موی سر خود را بگشاید و گریبان خود را چاك کند... از مکان مقدس بیرون نرود تا مکان مقدس خدای خود را بی‌عصمت نسازد. زیرا که تاج روغن مسح خدای او بر وی می‌باشد. من یهوه هستم! (۲۱:۱۰-۱۲). هیچ غریبی چیز مقدس نخورد و مهمان کاهن و مزدور او چیز مقدس نخورد... ایشان چیزهای مقدس بنی‌اسرائیل را که برای خداوند می‌گذرانند نباید بی‌حرمت سازند: زیرا که در این‌صورت ایشان را متحمل جرم گناه خواهند ساخت. من یهوه هستم که این چیزها را تقدیس نمودم. (۲۲:۱۰؛۱۵-۱۶).

قدوس بودن به معنی جدا شدن از هر آنچه که جنبهٔ غیر روحانی دارد، می‌باشد. این جدا شدن مقوله ای است اخلاقی و در عین حال عبادی: هر دو این نقطه نظر در روحیه کهانتی کاملاً در هم آمیخته‌اند. با رعایت این احکام بسیار دقیق، تمام زندگی، تبدیل به نوعی خدمت در جهت عبادت خداوند، به‌خاطر جلال و افتخار نام وی می گردد.

۲- تاریخ مقدس کهانتی

در چهار کتاب نخستین از کتاب‌های پنجگانه (تورات)، یك سلسله روایات که سبك و ایمان آنها شباهت‌های بسیاری با یکدیگر دارد قابل تشخیص و تمایز است. ترکیب آنها بوجود آورنده یك تاریخ مقدس کهانتی واقعی است که از آن میان سنن اسرائیلی با دید ایمانی بسیار مشخصی بیان گردیده است. به ویژه از آن میان می‌توان به سه اندیشه اساسی دست یافت: عهد بین خداوند و آدمی که در مراحل متمادی تحقق پذیرفته، بسط و کمال تدریجی احکام تورات که از سوی یهوه به قوم مقدس داده شده و دقت و وسواسی که یهوه نسبت به جلال نام خویش نشان می‌دهد که علت اصلی تمام کارهایش است.

آفرینش

طرح الهی با آفرینش آغاز می‌گردد. متن زیرین با روایتی که قبلاً ذکر شده (ر.ك به شماره‌های ۳و۴) مقایسه شود.

۱۸۴- پیدایش ۱:۱تا۲:۳

در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. در این هنگام زمین یك مکان خالی بدون شکل بود، بر عمق‌ها تاریکی بود، و روح خدا بر آب‌ها قرار گرفت.

خدا گفت: «روشنایی بشود»، و روشنایی شد. خدا دید که روشنایی نیکوست، و خدا روشنایی را از تاریکی جدا نمود. خدا روشنایی را «روز» خواند، و تاریکی را «شب» خواند. شامگاه آمد و بامداد آمد: روز اول .

خدا گفت: «فلکی باشد در میان آب‌ها و آب‌ها را از آب‌ها جدا کند.» و چنین شد. خدا فلك را ساخت، و آن آب‌های زیر فلك را از آب‌های بالای فلك جدا نمود. خدا فلك را «آسمان» خواند. شامگاه آمد و بامداد آمد: روز دوم.

خدا گفت: «آب‌های زیر آسمان در یك جا جمع شود، و زمین خشك ظاهر گردد. و چنین شد. خدا زمین خشك را «زمین» و تودهٔ آب‌ها را «دریا» خواند، و خدا دید که نیکو بود.

خدا گفت: «زمین گیاهان سبز بدهد: گیاهان دانه دار، و درختان میوه که بر روی زمین میوه آورد که تخمش در آن باشد.» و چنین شد. زمین گیاهان سبز داد: گیاهی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داری که تخمش در آن موافق جنس خود باشد. خدا دید که نیکو بود. شامگاه آمد و بامداد آمد: روز سوم.

خدا گفت: «نیرها در فلك آسمان باشد تا روز را از شب جدا نماید، و نشانهٔ فصل‌ها، روزها و سال‌ها باشند. و نیرها در فلك آسمان باشند تا بر زمین روشنایی‌دهند!» و چنین شد. خدا دو نیر بزرگ را ساخت: نیر بزرگتر که روز را اداره نماید، نیر کوچکتر که شب را اداره کند، و ستارگان را. خدا آنانرا در فلك آسمان قرار داد تا بر زمین بدرخشند، که روز و شب را اداره نمایند و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. خدا دید که نیکوست. شامگاه آمد و بامداد آمد: روز چهارم.

خدا گفت : «آب‌ها با مخلوقات زنده پر شود، و پرندگان بر فراز زمین بر روی فلك آسمان پرواز نمایند.» و چنین شد. خدا نهنگان بزرگ آفرید و همهٔ جانداران خزنده را که آب‌ها از آنها موافق اجناس آنها پر شد و همهٔ پرندگان بالدار را موافق اجناس آنها و خدا دید که نیکوست. خدا آنان‌را برکت داده، گفت: «بارور و کثیر شوید، و آب‌های دریاها را پر سازید؛ و پرندگان بر زمین کثیر گردند.» شامگاه آمد و بامداد آمد: روز پنجم.

خدا گفت: «زمین هر نوع مخلوق زنده‌ای موافق اجناس آنها بعمل آورد: چار پایان، خزندگان، و هر نوع حیوان وحشی به اجناس آنها.» و چنین شد. خدا هر نوع حیوان وحشی، هر نوع چارپا، و هر نوع خزندهٔ خشکی را موافق اجناس آنها ساخت. خدا دید که نیکو بود.

خدا گفت: «آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا، پرندگان آسمان،

چهارپایان، همهٔ حیوانات وحشی و تمام خزندگانی که بر زمین می‌خزند حکومت نماید.»

پس خدا انسان را به شکل خود آفرید،
او را به صورت خدا آفرید؛
آنها را نر و ماده آفرید.

خدا آنان‌را برکت داده، به آنها گفت: «بارور و کثیر شوید، زمین را پر ساخته، در آن تسلط نمایید! و بر ماهیان دریا، پرندگان آسمان و همهٔ حیواناتی که بر زمین می خزند حکومت کنید!» خدا گفت: «من به شما همهٔ گیاهان دانه داری را که بر تمام زمین هستند، و همهٔ درختان را که میوهٔ دانه دار دارند، به شما می‌دهم؛ این غذای شما خواهد بود. به تمام حیوانات وحشی، تمام پرندگان آسمان و تمام خزندگان زمین که در آنها حیات است هر علف سبز را برای خوراك دادم.» و چنین شد. خدا تمام آنچه را که ساخته بود دید، و حقیقتاً بسیار نیکو بود. شامگاه آمد و بامداد آمد: روز ششم.

بدین ترتیب آسمان و زمین با تمام لشکر خود کامل شدند. در روز هفتم خدا از همهٔ کار خود که ساخته بود، فارغ شد و در روز هفتم از همهٔ کار خود که ساخته بود آرامی گرفت. پس خدا روزهفتم را مبارك خواند و آن‌را تقدیس نمود زیرا که در آن آرام گرفت از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت.

۱- به سبك نگارش قطعات با تکرار و بازگشت به گفتارها و آهنگ متناسب آن توجه کنید. این سبك نگارش جهت قرائت با صدای بلند نگاشته شده و برای استفاده در آ ئین عبادی بسیار مناسب است. کارهای خداوندی در آنچه آمد به ترتیبی منطقی طبقه‌بندی شده است. تشخیص و تمییز پدیده‌ها و سپس پر شدن بخش های مختلف جهان بدین ترتیب که هشت عمل خداوندی در شش روز به‌طور مصنوعی تقسیم گردیده است. در متن بالا مطلقاً نباید در صدد جستجوی تطابق آن با دوران‌های زمین شناسی بر آمد.

۲- نویسنده از بیان کیهان شناسی قدما استفاده کرده است. بدین طریق که «فلك» به‌صورت سقفی محکم بنظر آمده است که بر «آب های فوقانی» قرار گرفته و ستارگان از آن آویزان می‌باشد (آیا ما خود در زبان خویش از «سقف فلك» سخن نمی‌گوییم ۱؟) همچنین در آغاز خلقت، کیهان شناسی سامی عقیده به وجود مقدار زیادی آب‌های بی‌شکل و متلاطم داشته است. اساطیر و افسانه‌های بابلی به یك جفت خدا عقیده داشتند؛ روایت کنندهٔ کهانتی در اینجا تنها یك نوع مخلوق می‌بیند: اختلاف بین عهد عتیق و متون بت پرستان در آموزش عقیدتی آن می‌باشد .

۳- تعلیمات

برای آفرینش (اصطلاح فنی)، از برای خداوند تنها بیان یك کلمه کافی بود (مقایسه شود با ۳). در اینجا توصیف خداوند به شکلی «انسان گونه» تقریباً کاملاً از بین رفته است.

آدم در میان این معبد عظیم که جهان باشد، به‌صورت خداوند آفریده شد، و اشرف مخلوقات است. در امر ازدواج، مؤلف در مورد

۱- ... فلك را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم (حافظ)

انتشار زندگانی که رأی خداوندی بر آن قراردارد، اصرار می‌ورزد (ر.ك به ۴).

تصویر دنیای اولیه، جهانی بدون گناه است (نماد آن این است که خونی ریخته نشده است) جهان کاملی که فقط گناه بشر باعث ایجاد بی‌نظمی در آن می‌گردد (ر.ك به ۱۲۷).

فعالیت خلاقه خداوند الگویی است برای کار آدمی که ادامه دهندهٔ آن می‌باشد. به همین خاطر است که امر آفرینش به صورت نمادین در چارچوب متعارف و متداول یك هفته نشان داده شده است. از این طریق روایت کننده به خوانندگان خود این اندیشه را القاء می کند که «هفته» به‌عنوان آهنگ و نظم زندگی بشری دارای ارزشی مقدس می‌باشد. با تقدیس روز سبت (روز هفتم) آدمی در واقع بقیه ایام و کار خود را تقدیس می نماید. لذا در این سخن، نهادی بنیادی از امر دینی وجود دارد.

عهد خداوند با تمامی نوع بشر

ترسیم شجره‌نامه ای ساده، آفرینش را به طوفان نوح متصل می‌سازد. اگر مؤلف در این مرحله درنگ می‌نماید به‌خاطر آن است که مفهومی دوگانه را در مد نظر دارد: پاداشی که از سوی خداوند فرستاده شده است یعنی طوفان نوح نشان دهنده آن است که نوع بشر عهد اولیه را با تسلیم خویش به گناه زیر پا گذارده است، اما تجدید تاریخ پس از نوح، دلیل بر آن است که خداوند در صدد ادامهٔ طرح خود برای نجات بشر گناهکار می‌باشد، از این رو عهد خویش را به وی عطا می کند.

۱۸۵- پیدایش ۹:۱-۱۷

روایت کهانتی از طوفان نوح با آنچه قبلاً آورده شده است تفاوتی ندارد (۹) مگر در شرح مطالب فرعی و ثانوی - از جمله در مورد دوران طوفان به مدت صد وپنجاه روز. وقتی نوح از کشتی خارج می‌شود، تاریخ بشری از نو آغاز می‌گردد.

خدا نوح و پسرانش را برکت داده، گفت: «بارور و کثیر شوید! زمین را پر سازید! و خوف شما و هیبت شما بر همهٔ حیوانات زمین و بر همهٔ پرندگان آسمان و بر هر چه بر زمین می خزد و بر همهٔ ماهیان دریا خواهد بود: به دست شما تسلیم شده اند. و هر جنبنده‌ای که زندگی دارد برای شما طعام باشد، همه را چون علف سبز به شما دادم. فقط گوشت را با خون آن نخورید. هر آینه در مورد خون شما، انتقام آن‌را خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن‌را خواهم گرفت و از دست انسان، انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم گرفت. هر که خون انسان ریزد، خون وی ریخته خواهد شد زیرا خدا انسان را به‌صورت خود ساخت...

... اینك من عهد خود را با شما و بعد از شما با نسل شما و نیز با همه موجودات زنده استوار

می‌سازم... دیگر هیچ ذی جسدی از آب طوفان هلاك نخواهد شد و دیگر طوفانی بعد از این نخواهد بود تا زمین را خراب کند!...

اینست نشان عهدی که من می بندم در میان خود و شما و همهٔ جانورانی که با شما باشند نسلاً بعد نسل: قوس خود را در ابر می گذارم و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است خواهد بود. هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم و قوس در ابر ظاهر شود، آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و هر موجود زندهٔ روی زمین می‌باشد به یاد خواهم آورد...

۱- در اینجا نیز مانند متون پیش به اهمیتی که روایت کننده برای امور تربیتی قائل است، توجه کنید. منع قانونی ریختن خون و احترام به خون انسانی را با پیوند به اصولی بسیار مهم توضیح می‌دهد: خون چیز مقدسی است و به خداوند تعلق دارد زیرا زندگی در درون آن است و تنها خداوند صاحب آن است. زندگانی آدمی امری مقدس است زیرا آدمی تصویر خداوند است: بدین جهت قتل منع گردیده است.

۲- همان برکتی که به «آدم» داده شده است به نوح نیز داده می‌شود. در هر حال، کمال اولیه از میان رفته است، خوردن گوشت دیگر ممنوع نیست: و این نمادی بسیار پر معناست. خداوند مصرف مخلوقات را به آدمی وا می‌گذارد به‌شرطی که آدم آشنا به حقوق والای خود باشد.

*۳- **عهد با نوح،** از دید تاریخ مقدس کهانتی حاوی معنایی بسیار مهم است. زیرا نوح چون پدر دوم بشریت معرفی گردیده است، خداوند به تمامی بشریت است که عهد خود را وعده می‌دهد آن‌هم پس از آن‌که بشریت در گناه غلطیده است.این وعده عهد آتی با ابراهیم و قوم بنی اسرائیل را آماده می‌سازد تا موعد عهد جدید فرا رسد. در سراسر تاریخ بشری وحدتی وجود دارد و آن تاریخ طرح عهد است که از آغاز از سوی خداوند برقرار شده و در طی قرون به تحقق پیوسته است.*

*۴- **نشان رنگین کمان-** پدیده های طبیعی برای پیشینیان نشان‌ها و علائم مقدسی بوده است که حالت خداوند را نسبت به بشر نشان می‌دادند: طوفان علامت و نشان خشم و رنگین کمال پس از طوفان نشان آرامش باز یافته است. بدین ترتیب بنی اسرائیل ردپای خداوند را در طبیعت باز می‌یافت. آنان در جهانی پر از نماد می‌زیستند که همه چیز از آفریدگار سخن می‌گفت.*

پیمان پدرسالاران

از نوح تا ابراهیم شجره نامهٔ نوینی به نشانه پلی میان این دو پدرسالار نگاشته شده که نمایانگر تداوم تاریخ بشریت است. در کنعان خداوند عهدی با ابراهیم می‌بندد: این سومین مرحله ازطرح الهی عهد است (ر.ك ۱۳).

۱۸۶- پیدایش ۱۷:۱-۱۴

خداوند بر ابراهیم ظاهر شده، گفت: «من ال-شدای هستم. در حضور من بخرام و کامل شو. من عهد خود را بین خودم و تو، و فرزندانت پس از تو، نسل پس از نسل استوار خواهم ساخت، عهدی در جاودانگی، تا خدای تو وخدای فرزندانت پس از تو باشم. من به تو و به نسل‌هایت پس از تو زمین غربتی را که در آن زندگی می کنی، کل سرزمین کنعان را می دهم، تا برای همیشه مالك آن باشید...»

خدا به ابراهیم گفت: «تو به‌نوبهٔ خود عهد مرا نگاه خواهی داشت، خودت و فرزندانت پس از تو، نسل بعد از نسل. حال این است عهد من که باید بین خود من و تو، و فرزندانت بعد از تو نگاه داری: همهٔ افراد مذکر شما باید ختنه شوند... همهٔ فرزندان مذکرتان هنگامیکه هشت روزه هستند،... فرقی نمی‌کند که درون خانواده به‌دنیا آمده باشند یا از یك خارجی که از نسل شما نیست خریده شده باشند. عهد من به‌عنوان عهد در جاودانگی برگوشت شما به‌جا خواهد ماند. مذکر ختنه نشده‌ای که گوشت قلفه‌اش ختنه نگشته است، چنین مردی از قومش بریده خواهد شد: او عهد مرا شکسته است...»

*۱- **ال شدائی** نام باستانی خداوند است که توسط مورخ کهانتی در عهد پدرسالاران حفظ گردیده است. به عهد صفتی جاودان بخشیده شده است. هیچ عاملی طرح خداوند را تغییر نخواهد داد و تحقق تدریجی آن معنای عمیق تاریخ است.*

۲- روایت کننده به موجب وسواس و دقت تربیتی به عهد پدرسالاران، نهادی نوین پیوند می‌زند که همان ختنه می باشد. در اسرائیل وقتی نوزاد ذکور هشت روزه می‌شد این رسم را بجا می آوردند. این عمل را با کاردی از سنگ به مرحله اجرا می‌نهادند که نشان دهنده قدمت این آئین می‌باشد. این امر خاص بنی‌اسرائیل نبود، اما مفهوم بدوی آن هر چه باشد، نزد قوم اسرائیل به‌معنای پیوستن به قوم یهوه بود و تا حدی مانند عمل مقدسی محسوب می‌شد، و در این مراسم بود که نامی بر کودك می‌نهادند (ر.ك لوقا ۱:۵۹-۶۳؛۲:۲۱).

رهایی قوم خداوند

روایت کننده کهانتی با خطوطی برجسته، تاریخ دوران پدرسالاران و فراخواندن موسی از سوی خداوند را بیان می‌کند. با وصف «نبرد یهوه علیه فرعون» (ر.ك ۲۸-۲۷) وی ابایی از برجسته ساختن خطوط اساسی روایات سنتی ندارد تا بتواند به این ترتیب با روشنی هر چه محسوس‌تر، برتری خرد کنندهٔ یهوه را بیان دارد. این چنین است که خروج از مصر را روایت می نماید (تا جایی که بتوان روایت او را که اکنون به شکل قطعاتی درمجموعهٔ کتاب خروج گنجانده شده‌اند، به کناری نهاد ر.ك ۳۰).

۱۸۷- خروج ۱۲:۳۷-۳۸، ۱۳: ۲۰، ۱۴

بنی اسرائیل، رعمسیس را به‌قصد سکوت ترک نمودند، که حدوداً ششصد هزار مرد پیاده سوای اطفال بودند. و گروهی مختلفهٔ بسیار نیز به آنان پیوستند و گله‌های گوسفند، و گله‌های گاو در دسته‌های بسیار عظیم ...

آنان از سکوت کوچ کرده در ایتام در حاشیهٔ بیابان اردو زدند ...

یهوه با موسی صحبت نموده، گفت: «به بنی اسرائیل بگو که بازگشته، در جلوی فم الحیروت، بین مجدل و دریا، روبه‌روی بعل صفون اردو بزنند. شما باید اردوی خود را در مقابل این محل، بر کنار دریا بر پا نمایید. فرعون خواهد گفت: بنی اسرائیل در زمین گرفتار شده اند و صحرا آنها را محصور کرده است. سپس قلب فرعون را سخت خواهم ساخت و او در تعقیب آنها براه خواهد افتاد. در فرعون و تمام لشکرش جلال خود را جلوه خواهم داد تا مصریان بدانند که من یهوه هستم!» و اسرائیلیان این‌را انجام دادند... یهوه قلب فرعون، پادشاه مصر را سخت ساخت و او بنی اسرائیل را دنبال نمود. پس مصریان با تمامی اسبان و عرابه‌های فرعون و سوارانش و لشکرش درعقب ایشان تاخته بدیشان در رسیدند وقتی که به کنار دریا نزد فم الحیروت برابر بعل صفون فرود آمده بودند. و در حالی‌که فرعون نزدیك می‌شد، بنی‌اسرائیل گرد خود نگاه کردند، اینك مصریان بودند که آنان‌را تعقیب می کردند! بنی اسرائیل وحشت زده شده، نزد خدا فریاد برآوردند...

یهوه به موسی گفت: «چرا نزد من این‌طور فریاد می‌کنی؟ به بنی اسرائیل بگو تا کوچ کنند. تو خود عصایت را بلند نموده دستت را بر دریا دراز کن و آن‌را برای بنی اسرائیل منشق کن تا از میان دریا بر زمین خشك راه روند. من به‌نوبهٔ خود قلب مصریان را آن‌قدر سخت خواهم ساخت که آنان‌را دنبال خواهند نمود. به این ترتیب از فرعون، تمام ارتش او، عرابه‌هایش و سوارانش، جلال خواهم یافت. و هنگامی‌که از فرعون و عرابه‌هایش و ارتش او جلال یافتم، مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم...» موسی دست خود را بر دریا دراز کرد... و آب منشق گردید. و پسران اسرائیل، با دیوارهایی از آب بر راست و بر چپشان، در میان دریا بر خشکی می‌رفتند. مصریان به تعقیب پرداختند و با تمامی اسبان و عرابه‌ها و سواران فرعون به میان دریا درآمدند... یهوه به موسی گفت: «دست خود را بر دریا دراز کن، تا آبها بر مصریان و عرابه‌هایشان و سواران آنها برگردد.» موسی دست خود را بر دریا دراز کرد... آب‌هایی که برمی‌گشت عرابه‌ها و سواران و تمام ارتش فرعون را که به دنبال بنی‌اسرائیل بدرون دریا آمده بودند به زیر انداخته پوشانید. اما بنی اسرائیل در میان دریا به خشکی رفتند و آب‌ها برای

ایشان دیواری بود به طرف راست و به‌طرف چپ...

۱- وقایع نگار کهانتی، خط سیر دقیق خروج را نشان داده است (هر چند تعیین دقیق محل‌های آن مشکل است). از سوی دیگر برای تأکید بر اندیشه‌ای که عمل خداوندی راهنمای رویدادهاست از روایت تمامی مطالب فرعی و ثانوی خودداری می نماید (مثلاً در مورد عبور از دریا دیگر سخنی از بادی که بر می‌خیزد نیست و جز آن).

۲- به بسیاری از اصطلاحات که مورد توجه الیهات کهانتی است دقت شود از جمله: خداوند «مایل است به شکوه و جلال آراسته آید» تا «بدانند که او یهوه است» (ر.ک ۱۸۲-۱۸۳).

عهد سینا

پس از گذر از صحرا، عبرانیان که موسی راهبرشان بود به حوریب فرود آمدند. خداوند در آنجا طرح عهد خویش را بر موسی آشکار نمود:

۱۸۸- خروج ۱۹:۳-۶

«به بنی اسرائیل بگو: شما آنچه را که من به مصریان کردم دیده‌اید و چگونه شما را بر بال‌های عقاب برداشته، نزد خود آورده‌ام. و اکنون اگر آواز مرا بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانهٔ خاص من از جمیع قوم‌ها خواهید بود زیرا که تمامی جهان از آن من است. اما شما برای من مملکت کاهن و امت مقدس خواهید بود...»

در این متن نفوذ سبك تثنیه‌ای دیده می‌شود، (ر.ك۱۸۴ - ۱۵۰) اما در آنجا اندیشه اساسی که مسلط بر تمام قانون گذاری و تاریخ مقدس کهانتی است دیده می‌شود: «قلمرو کاهنان و امت مقدس.» (ر.ك به ۱۸۲, ۱۸۳) این اصطلاح به درستی مشیت بنیانی ربانی را که پطرس قدیس آن را بر مسیحیان منطبق می دارد (رساله اول پطرس ۲:۹) مشخص می‌سازد. از عهدی به عهد دیگر، همین مشیت با عمق تمام در مراحل مختلف به تحقق می پیوندد.

موسی به کوه صعود می نماید. در ابری که یهوه در آنجا حاضر است فرو می‌رود و از دست وی احکام تورات را دریافت می کند.وقتی از کوه پایین می‌آید، بر چهره‌اش نور جلال خداوندی می‌درخشید... راوی در اینجا انبوهی از مجموعه‌های قوانین کهانتی را یکجا می‌آورد از جمله مراسم قربانی، دستورات معینی بر طهارت شرعی، کهانت، جشن‌ها و دیگر نهادهای دینی ... خیمهٔ صحرایی که نمونه کامل العیار معبد اورشلیم است با دقت و ظرافت هر چه بیشتر توضیح داده شده و تشریح می‌گردد... سپس جریان تاریخ با ترسیم خطوطی برجسته، ماجراها را تا دوران یوشع بن نون بر می‌نگارد.

سراسر این احکام و شریعت در واقع پایه‌های یهودیت پس از دوران تبعید است که وارث قانونی «جامعه صحرا» بوده و این ثمره ـصیل کارهای موسی بوده است.

* * *

فصل یازدهم

حزقیال، نبی کاهن

در حالی که ارمیاء نبی رسالت دردناك خود را به پایان می برد، الهام یافته دیگری برمی خیزد که به‌نام نبی دوران تبعید معروف است. وی حزقیال برخاسته از محیط کهانتی، در نخستین تبعید به‌سال ۵۹۸ ق.م (طبق اطلاعات مطمئن) جزو تبعیدیان بوده است. درسال ۵۹۳ ق.م ندای الهی را به گوش دل می شنود. وی که واعظ توبه است، تا ویرانی اورشلیم، از اعلام فاجعه دست نمی کشد. سپس به‌صورت یار و مددکار و پناه تبعیدیان در آمده، بازسازی آتی را مهیا می کند. در اثر وی اندیشه‌ها و نگرانی‌هایی وجود دارد که او را به جریان کهانتی منسوب می کند. با وجود این او اساساً یك نبی باقی می ماند. بدین ترتیب. در شخص وی دو جنبه اساسی سنت اسرائیلی در هم می آمیزد.

۱- کلام تهدید آمیز

رسالت و مسئولیت نبی

از زمانی که خداوند وی را به‌سوی خود خواند، حزقیال نبی روایتی همه جانبه و مفصل اما پیچیده از خود بر جای نهاده است. قبلاً از روایاتی شروع می‌کنیم که گویای رسالت و مسئولیت انبیایی وی است.

۱۸۹- حزقیال ۳:۹ تا۳:۲

در سال پنجم اسارت یهویاکین پادشاه، کلام یهوه بر من، حزقیال پسر بوزی کاهن نازل شد... او مرا گفت: «پسر انسان، من تو را نزد بنی اسرائیل می‌فرستم یعنی نزد امت فتنه‌انگیزی که مانند پدرانشان تا به امروز بر من عصیان ورزیده‌اند... به ایشان خواهی گفت: «یهوه چنین می گوید!...» و ایشان خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا که خاندان فتنه انگیزی می باشند، لااقل خواهند دانست که نبی

در میان ایشان است. و تو، ای پسر انسان، از ایشان مترس و از سخنان ایشان بیم مکن، حتی اگر به ضد تو حرف بزنند، یا تو را حقیر شمارند و یا اگر در میان عقرب ها ساکن باشی ... و تو، ای پسر انسان، آنچه را که من به‌تو می‌گویم بشنو... و مثل این خاندان فتنه‌انگیز، عاصی مشو! دهان خود را گشوده، آنچه را که من به تو می‌دهم بخور!»

پس نگریستم و اینك دستی به‌سوی من دراز شد و در آن طوماری بود. آن‌را پیش من بگشود: رو و پشتش هر دو نوشته بود و آن نوحه و ماتم و شکایت بود. به من گفت: «پسر انسان، این طومار را بخور!...» دهان خود را گشودم و آن طومار را به من خورانید... و در حالی‌که آن را می‌خورم، در دهانم مثل عسل شیرین بود. مرا گفت: «ای پسر انسان، نزد خاندان اسرائیل برو و کلام مرا برای ایشان بیان کن ... زیرا نزد امتی که زبان بیگانه‌ای دارند فرستاده نمی‌شوی و نه نزد اقوامی که سخن ایشان را نمی‌فهمی - یقیناً ایشان به حرف‌های تو گوش می‌دادند اگر تو را نزد آنها می‌فرستادم؛ اما خاندان اسرائیل نمی‌خواهند تو را بشنوند زیرا که نمی خواهند مرا بشنوند. چون‌که تمامی خاندان اسرائیل سخت پیشانی و قسی القلب هستند. هان من روی تو را در مقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت و پیشانی تو را در مقابل پیشانی ایشان سخت خواهم گرداند... پس ازایشان مترس و از روی‌های ایشان هراسان مباش زیرا که خاندان فتنه‌انگیز می باشند!»

این بیان در فراخوانی حزقیال نبی از سوی خداوند با فراخوانی اشعیاء نبی (۱۱۴) و ارمیاء نبی (۱۵۵) مقابله شود. حزقیال نبی شاعری با تصورات پر جوش و خروش است که هرگز از آوردن تصاویر جسورانه خودداری نمی‌نماید و به‌طور زنده مطالبی را آن‌چنان آشکار، بیان می‌دارد که پیشینیان وی فقط به اشارتی از آن می‌گذشتند (ر.ك به مکاشفه ۱۰:۸-۱۱). درست مانند اشعیاء، نیش کلام وی متوجه سرسختی قوم بنی اسرائیل است که تنها بلا و رنج می‌تواند آن را به زانو در آورد.

۱۹۰- حزقیال ۳:۱۶-۲۱

نبی به مفهوم رسالت خویش باز می‌گردد:

کلام یهوه مرا به این ترتیب خطاب کرد: « پسر انسان، ترا به‌عنوان دیده‌بان برای خاندان اسرائیل انتخاب نموده‌ام. هر وقت که از من سخنی می‌شنوی، بنام من به آنان اخطار کن. اگر به مرد شریری

بگویم: خواهی مرد، و تو به او اخطار نکنی... تا زنده بماند، بنابراین برای گناهش خواهد مرد، اما من ترا برای مرگ او مسئول خواهم دانست. اما اگر به مرد شریری اخطار نمایی و او از شرارتش و از راه‌های بد خود دست برندارد، آنوقت برای گناهش خواهد مرد، اما تو خود زندگیت را نجات داده‌ای. هنگامی که مرد درستکار از راستی خود دست بر می‌دارد تا بدی نماید و من برایش دامی درست کنم تا بمیرد، اگر او را تهدید ننمایی، وی برای گناهش خواهد مرد، و آن راستی که به آن عمل می‌نمود دیگر بیاد نخواهد آمد؛ اما من ترا مسئول مرگ وی خواهم دانست. اما اگر بر مرد درستکار اخطار کنی که گناه نکند و او از گناه کردن خودداری نماید، به‌خاطر اخطار تو زنده خواهد ماند، و تو نیز زندگی خود را نجات داده‌ای.



مسئولیت نبی شبیه مسئولیت هر آن کسی در روزگار ماست که در کلیسا قبول مسئولیتی می نماید: وی وجدان بیدار قوم خداوند است. درباره لزوم تنبیه کسانی که گناه می‌کنند باید آنچه را که قانون تقدس می‌گوید دید (۱۸۲). حزقیال نبی وابسته به جریانات عقیدتی و روحانی محافل کهانتی که این قانون از آن برخاسته است می‌باشد.

گناهان قوم خداوند

حزقیال نبی مانند دیگر انبیاء نیز طوماری از شکایات خداوند علیه قوم خود، ارائه می نماید:

۱۹۱- حزقیال ۲۲:۲۳-۳۱

کلام یهوه با این عبارات بر من نازل شد: «پسر انسان، به خاندان اسرائیل بگو: تو زمینی هستی که در روز غضب بر تو بارانی باریده نشد. شاهزادگانش، در میان او، مثل شیر غران که شکار را می درد، جان‌ها را می‌خورند و گنج‌ها و نفایس را می‌برند و بیوه زنان را در میانش زیاد می‌کنند. کاهنانش به شریعت من مخالفت ورزیده، موقوفات مرا حلال می‌سازند و در میان مقدس و غیر مقدس تمیز

نمی‌دهند و در میان نجس و طاهر فرق نمی‌گذارند. چشمان خود را از سبت های من می پوشانند و من در میان ایشان بی‌حرمت گردیده‌ام...

انبیایش با رؤیاهای باطل و تفأل دروغ، حقایق را می‌پوشانند و می‌گویند: «یهوه چنین گفته است!...» حال آن‌که یهوه تکلم ننموده است. قوم زمین، به شدت ظلم نموده، مال یکدیگر را غصب کرده‌اند و بر فقیران و مسکینان جفا نموده، غریبان را به بی‌انصافی مظلوم ساخته‌اند.

و من در میان ایشان کسی را طلبیدم که دیوار را بنا نماید و برای دفاع از سرزمین، به حضور من در شکاف بایستد، تا آن‌را خراب ننمایم، اما کسی را نیافتم. پس خشم خود را بر ایشان ریختم و ایشان را به آتش غضب خویش هلاک ساخته، طریق ایشان را بر سر ایشان وارد آوردم.-وحی یهوه!»

آنچه که در این متن در مورد رؤسای قوم و مردم گفته شده است با گفتارهای عاموس نبی (۹۸تا ۱۰۰) هوشع نبی (۱۰۷، ۱۰۸)، اشعیاء نبی (۱۱۶تا ۱۱۸) میکاه نبی (۱۲۹و۱۳۱) و قانون تقدس (۱۸۲) مقایسه و مقابله شود. در مورد کاهنان به احکام تقدس ۱۸۳ ر.ك در مورد انبیاء به کتاب تثنیه ر.ك (۱۴۳، ۱۴۴).

به‌موجب سنن انبیایی، حزقیال نبی نسبت به خطاهای اخلاقی حساس است، اما به عنوان کاهن، از قصور در مراسم مذهبی نیز در نمی‌گذرد. خطابت وی با جریان اصلاح طلبانه محافل کهانتی پیوند دارد.

تاریخ نمادین بنی اسرائیل

حزقیال نبی، شکایت نامه یهوه را علیه قوم بنی‌اسرائیل، در کنایه و اشاره طویلی که دست کم شایسته است برخی از بخش های اساسی آن را بخوانیم بسط و گسترش می‌دهد.

۱۹۲- حزقیال ۱۶:۱-۴۳

کلام یهوه بدین‌گونه بر من نازل شد: «پسر انسان! اورشلیم را از اعمال شرم آورش آگاه ساز و بگو: یهوه چنین می‌گوید: اصل و ولادت تو از زمین کنعان است. پدرت اموری و مادرت حتی بود. روزی که متولد شدی... تو را در آب شتستشو ندادند و نمك نمالیدند و در قنداق نپیچیدند. چشمی بر تو شقفت ننمود تا یکی از این کارها را برای تو به عمل آورد تا رحمت خود را نسبت به تو نشان دهد. در روز ولادتت جان تو را خوار شمرده، تو را در صحرا انداختند. من از نزد تو گذر نمودم و تو را در خونت غلطان دیدم، پس تو را گفتم: «زنده شو و مثل نباتات صحرا رشد نما!» پس نمو کرده، بزرگ شدی تا

بزیبایی کامل رسیدی... چون از تو گذر کردم، بر تو نگریستم و اینك زمان محبت برای تو فرا رسیده بود... پس قسم خوردم و با تو عهد بستم و از آن من شدی. تو را در آب شستشو دادم، ترا از خونت طاهر ساختم و تو را به روغن تدهین کردم. تو را به لباس قلابدوزی ملبس ساختم و کفش های پوست خز به پایت کردم و کمربند کتان نازك و ردای ابریشمی بر تو پوشاندم. تو را به زیورها زینت داده، دستبندها بر دستت و گردن بندی بر گردنت، حلقه ای در بینی ات و گوشواره‌ها بر گوش‌هایت و تاج جمالی بر سرت نهادم. خوراکت بهترین آرد و عسل و روغن بود و بی‌نهایت زیبا شدی و به درجهٔ ملوکانه ممتاز گشتی. آوازهٔ تو به سبب زیبائیت در میان امت‌ها شایع شد زیرا که آن زیبایی از جمال من که بر تو نهاده بودم، کامل شد.

اما بر زیبایی خود توکل نمودی و به سبب آوازهٔ خویش، زناکار گردیدی... زیورهای نقره و طلایی را که من به تو داده بودم برای ساختن بت ها بکار بردی: چنین بود هرزگی تو. لباس‌های قلابدوزی را گرفته، بت‌ها را با آن پوشاندی، روغن و بخور مرا پیش آنها گذاشتی، و نان مرا که به تو داده بودم و بهترین آرد و روغن و عسل را که روزی تو ساخته بودم، به‌عنوان هدیه ای خوشبو، پیش آنها نهادی ... و در تمامی اعمال شرم آور و زنای خود ایام جوانی خود را آن هنگام که در خون خود می‌غلطیدی به یاد نیاوردی...»

نبی از سیاست بسیار دنیوی بنی اسرائیل و پیمانهای او با مصریان، آشوریان، کلدانیان یاد می‌کند و ادعا نامه خود را چنین پایان می‌برد:

بنابراین ای زانیه؛ کلام یهوه را بشنو! یهوه چنین می‌گوید ... بر تو فتوای زنانی را که زنا می‌کنند خواهم داد ... تو را به دست امت‌ها، عاشقانت تسلیم خواهم کرد. آنها مکان‌های بلند تو را ویران خواهند کرد، لباس‌هایت را از تو خواهند کند، و زیورهای تو را خواهند گرفت ... گروهی را علیه تو خواهند آورد و تو را سنگسار خواهند کرد و به شمشیرهای خود تو را پاره پاره خواهند نمود. خانهٔ تو را به آتش سوزانیده، در نظر زنان بسیار بر تو عقوبت خواهند رساند... حدت خشم خود را بر تو فرو خواهم نشاند... چون که ایام جوانی خود را به یاد نیاوردی و مرا به همهٔ این کارها رنجانیدی، من نیز رفتار تو را بر سرت وارد خواهم آورد.- وحی یهوه!»

*۱- **تصویری است از ازدواج،** که از هوشع گرفته شده است (۱۱، ۱۱۱) و کمی پیشتر ارمیاء آن را بکار برده بود.*

(۱۵۶، ۱۵۷) حزقیال نبی آن را با تصویری از فرزند ناسپاس درهم می آمیزد (۱۱۲، ۱۵۷). در نزد حزقیال نبی نمادها با سیری منطقی در لباس رمز و اشاره به‌سوی کمال پیش می‌رود، به‌نحوی که به‌دنبال هم مراحل اساسی تاریخ و سرگذشت بنی اسرائیل بازگو می‌گردد. سرگذشت روابط بین یهوه و قوم او بصورت سرگذشتی عشقی دردناک و رقت انگیز در می‌اید (ر.ك ۱۴۸ تا ۱۵۰).

۲- به همین جهت است که گناهان قوم بنی اسرائیل و به‌خصوص بت پرستی و هم پیمان شدن با بیگانه، به ننگ و زنا تشبیه گردیده است (ر.ك۱۱۱ و ۱۵۷). پاداش پیش بینی گردیده همان پاداشی است که در حق زنان زانیه اعمال می‌گردد (۳۹). محبت خداوند که به مسخره گرفته شده است، به تندخویی وخشم تبدیل می‌گردد. انطباق این زبان رمز و اشاره به فاجعه هر گناهکاری امری سخت و دشوار نیست: محبت خداوندی او را از فیض و برکاتش غنی ساخته بود، اما او در عوض آنرا تحقیر کرد، لذا به‌جاست که پاداش این گناه عظیم را بر دوش کشد.

رویای عقوبت اورشلیم

درسال ۵۹۲ ق.م در رویایی نمادین، نبی از پیش پاداش اورشلیم را می‌بیند. روایتی که دربارهٔ آن نوشته، طولانی و پیچیده است. ممکن است که این روایت بدون ترتیب و با برخی نقد و تفاسیر بدست ما رسیده باشد در اینجا سعی کرده‌ایم داده‌های اساسی آن را با نظم منطقی جمع آوری نماییم.»

۱۹۳- حزقیال ۸ تا ۱۱

در سال ششم، از ماه ششم، من در خانه نشسته بودم، و بزرگان یهودا با من نشسته بودند، که دست خداوند یهوه بر من فرود آمد... و آن روح مرا در میان زمین و آسمان بلند کرد و، در رویایی از طرف خدا مرا به اورشلیم نزد دهنهٔ دروازهٔ صحن درونی که به طرف شمال متوجه است برد ... [۸:۱-۳]

نبی در عالم خلسهٔ خویش اهالی یهودا را بدید که در چهار سوی معبدند به بت پرستی مشغول‌اند (۸:۴-۱۸). یهوه وی را خبر داد که همگان به مجازات مرگ محکوم خواهند شد (۱۱:۱-۱۳).

سپس آواز بلندی به گوشم ندا کرده، گفت: «ای بلاهای شهر به اینجا بیایید...» فوراً شش مرد از دروازهٔ بالایی شمالی ببالا آمده، هر کدام اسلحه‌ای مرگبار در دست داشتند. در میان آنها مردی سفید پوش بود، که در کمربندش دوات کاتب را داشت. ایشان داخل شده، نزد مذبح برنجین ایستادند... یهوه مردی که به کتان ملبس بود و دوات کاتب را در کمر داشت خطاب کرد و گفت: «از میان شهر بگذر و بر

پیشانی کسانی که به سبب رجاساتی که کرده می شود آه و ناله می‌کنند، نشانی بگذار.» به آنان به سمع من گفت: «از شهر بگذرید در عقب او و هلاك سازید! شفقت نکنید و ترحم ننمایید! پیران و جوانان و دختران و اطفال و زنان را تماماً به قتل رسانید! اما به هر کس که این نشان را دارد نزدیك نشوید و از قدس من شروع کنید! خانه را نجس سازید و صحن‌ها را از کشتگان پر ساخته، بیرون آیید و سپس شهر را بزنید!»

چون ایشان می‌کشتند و من باقی مانده بودم، بر روی خود در افتاده، استغاثه نمودم: «آه، یهوه! چون غضب خود را بر اورشلیم می‌ریزی، تمامی بقیهٔ اسرائیل را هلاك خواهی ساخت؟» او گفت: «جرم خاندان اسرائیل و یهودا بسیار عظیم و بی حد است؛ کشور پر از خونریزی و شهر لبریز از شرارت می‌باشد؛ زیرا می‌گویند: «یهوه کشور را رها کرده، یهوه نمی‌تواند ببیند.» بسیار خوب، پس من نیز رحمی نشان نخواهم داد، من نیز امان نخواهم داد. تصمیم دارم رفتار ایشان را بر سرشان بیاورم». مرد سفید پوش که دوات کاتب را در کمربندش داشت، آمده، گزارش خود را داد: «من دستورهای ترا به انجام رسانده‌ام»... او سپس به مرد سفید پوش گفت: «برو!... دست‌هایت را از اخگرهای آتش پر کن و بر شهر بپاش!» همان‌طور که نگاه می‌کردم داخل شد... او دست خود را به‌سوی آتش دراز کرده، از آن برداشت و خارج شد... {۱۰:۲و۷؛۹:۱-۱۱}

سرانجام نبی بدید که جلال خداوندی معبد، جایگاه دیرین خود را ترك گفت:

کروبیان در طرف راست معبد بودند که آن مرد به درون رفت و ابری فضای درونی را فرو پوشاند. بدان هنگام جلال خداوندی به‌سوی آستانه معبد برخاست. معبد پر از ابر گردید و فضا از درخشش جلال یهوه مملو گردید. صدای بال کروبیان تا فضای بیرونی شنیده می‌شد مانند صدای رعد به هنگام سخن گفتن خدای قادر متعال... و جلال یهوه در حال ترك آستانه معبد بر کروبیان بایستاد ... کروبیان بال‌های خود را برافراشتند... و جلال یهوه برای برون شدن از شهر برخاست و بر کوهی که به شرق شهر بود قرار گرفت... (۱۰:۳-۵،۱۸؛۱۱:۲۲-۲۴).

۱- بخش نخست رویا در بردارندهٔ خاطراتی چند از خروج از مصر می‌باشد به‌خصوص بلای دهم بر مصریان از جمله نشان حمایت و فرشته هلاك کننده (ر.ك۲۹). این تصورات گیرا که ذوق و استعداد حزقیال نبی را در بیان پدیده‌های تخیلی در آن می‌توان دید شکی باقی نمی‌گذارد که داوری خداوند علیه اورشلیم اعلام گشته است: باقی ماندگان عادل به کناری نهاده خواهند شد (ر.ك ۹) اما توده گناهکار تباه خواهد شد و شهر با آتش آسمانی ویران خواهد گردید (ر.ك ۱۴).

۲- بخش دوم جلال یهوه را نشان می‌دهد (یعنی خود یهوه را) که معبد را که در آنجا ساکن بود ترک می‌گوید (ر.ک ۷۸). تصویر کروبیان و عرابه یهوه از معنای ظهور یهوه در رعد برگرفته شده است (ر.ک ۸۱ و...) آیا یهوه قوم خود را برای بازگشت به آسمان ترک گفت؟

مسئولیت و پاداش فردی

در حالی‌که پاداش بنی اسرائیل بخاطر بی‌وفائیش در راه است، حزقیال نبی مخاطبین خود را فرداً فرد به‌سوی خداوند فرا می‌خواند تا جزو باقی ماندگان نیکان گردند و به هنگام وقوع فاجعهٔ ملی، جان سالم بدر برند:

۱۹۴- حزقیال ۱۸

کلام یهوه به‌من چنین خطاب شد: «چرا دائماً این مثل را در سرزمین اسرائیل تکرار می‌کنید:
«پدران انگور ترش خورده‌اند؛
و دندان های پسران کند شده است؟
چنان‌که زنده‌ام- این خداوند یهوه است که سخن می‌گوید- دیگر هیچ دلیلی نخواهد داشت که این مثل در اسرائیل تکرار گردد. تمام زندگی متعلق به من است؛ زندگی پدر، و زندگی پسر، هر دو به یکسان متعلق به من می‌باشند. مردی که گناه کرده است، او کسی است که خواهد مرد.

مرد عادل بر طبق قانون رفتار نموده و امین است؛ او خون نمی‌خورد یا چشمانش را به سوی بت‌های خاندان اسرائیل بلند نمی‌کند، زن همسایه‌اش را بی‌عصمت نمی سازد... به کسی ظلم نمی‌کند، امانات را پس می‌دهد، هرگز نمی‌دزدد، نان خود را به گرسنگان، و لباس هایش را به برهنگان می‌دهد. نقد را به سود نمی‌دهد و ربح نگیرد، از ستم دوری می‌کند، انصاف حقیقی را میان مردمان اجرا می‌کند، قوانینم را نگاه‌داشته، آئین‌های مرا محترم می‌دارد- چنین مردی حقیقتاً درستکار می‌باشد. و البته زنده خواهد ماند. این یهوه است که سخن می‌گوید.

اما اگر شخصی پسری دارد که به خشونت و خونریزی متمایل می‌باشد، که یکی از این اعمال بد را مرتکب می‌شود... پس این پسر مطمئناً زنده نخواهد ماند؛ چون تمام این جرم های ترسناك را مرتکب گشته است، باید بمیرد، و خونش بر سر خودش باشد.

اما اگر او به‌همین ترتیب پسری داشته باشد، که با وجود این‌که تمام این گناهانی را که پدرش

مرتکب شده است می‌بیند، از وی تقلید نمی‌نماید... برای گناهان پدرش نخواهد مرد، این پسر مسلماً زنده خواهد ماند... مردی که گناه کرده است شخصی است که باید بمیرد، یك پسربرای گناهان پدرش رنج نخواهد کشید، و نه یك پدر برای گناهان پسرش. عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود.

اما اگر مرد شریر از همهٔ گناهانی که مرتکب شده است باز گردد، به قوانین من احترام گذاشته انصاف و عدالت را بجا آورد، مسلماً زنده خواهد ماند؛ او نخواهد مرد. از آن زمان به بعد همهٔ گناهانی که مرتکب گشت فراموش خواهند شد. او به‌خاطر عدالتی که انجام داده است زنده خواهد ماند. آیا من از مردن مرد شریر مسرور می باشم؟ نی، بلکه از این‌که از رفتار خود بازگشت نموده، زنده ماند... خاندان اسرائیل، در آینده تصمیم دارم هر کدام از شما را به‌وسیلهٔ هر چه که می‌کنید داوری نمایم – این خداوند یهوه است که سخن می گوید. توبه کنید، از همه گناهانتان بازگردید، تا شرارت شما به نابودی‌تان منجر نگردد. تمام گناهانی را که بر ضد من مرتکب شده‌اید از خود تکانده، برای خود قلبی تازه و روحی تازه بسازید! خاندان اسرائیل، چرا باید بمیرید؟ من در مرگ هیچکس لذتی نمی‌برم– این خداوند یهوه است که سخن می‌گوید. توبه کرده، زنده بمانید!

۱- شرایط عادل و نیکو بودن همان است که در فرمان‌های دهگانه (۳۷)، احکام تثنیه (۱۸۴ و جز آن) احکام تقدس (۱۸۲-۱۸۳) آمده است.

۲- حزقیال نبی در برابر اصل مسئولیت گروهی که پیش از وی در سراسر مشرق کهن و بنی اسرائیل رایج بود، موضع می‌گیرد (۳۷). بدین ترتیب در پایان دوران انبیایی ارزش فردی به تدریج مورد تأکید یهوه قرار می گیرد. قبلاً نیز ارمیاء نبی با تکیه بر چنین اصلی از خداوند طالب حق و عدالت بود (۱۷۲تا۱۷۵). با وجود این، در آن زمان سخن فقط محدود به سزا یا پاداشی در همین دنیا است. هنوز تعلیم و تربیت قوم بنی اسرائیل از هدف نهایی خویش بدور است.

۳- بر حسب متنی که فوقاً دیده شد، چه نتیجه‌ای از حالت خداوند نسبت به بشر می گیریم؟ آیا خداوند چون پلیس است که از تنبیه کردن خرسند می‌گردد؟ آیا وی خدایی ساده است که آدمی را در راه خود رها ساخته است؟

ایما و اشارات انبیایی

حرکات نمادین انبیاء، مثل‌های حقیقی و بالفعلی هستند که از وقایع آینده سخن می‌گویند. این سبك در نوشته‌های حزقیال نبی مکرراً به چشم می‌خورد.

رقص شمشیر

می‌توان فرض کرد، شعری را که در ذیل خواهیم خواند بهنگام خواندن به‌همراه حرکات و ایما و اشاراتی (شکلك در آوردن) بوده است که مفهوم آن را دو چندان پر معناتر می‌گرداند است:

یهوه، شمشیر را بدست شاه بابل، اجرا کننده داوری خویش علیه اورشیم قرار می دهد (ر.ك ۱۶۹). متن این شعر آن‌طور که باید محفوظ نمانده و در بسیاری از قسمت ها، ترجمهٔ آن مبنی بر حدس و تصور است.

۱۹۵- حزقیال ۲۱:۱۴-۲۲

شمشیر، شمشیر
تیز و صیقلی شده!
تیز شده برای کشتار،
صیقلی شده برای درخشیدن مانند صاعقه...
آن‌را به دست هلاك کننده می‌دهم تا آن‌را بکار برد،
آری، فریاد و شیون بزن، پسر انسان؛
این برای قوم من در نظر گرفته شده است،علیه تمامی بزرگان اسرائیل:همگی به‌شمشیرسپرده خواهند شد!...
پسر انسان نبوت نموده، کف بزن،
بگذار شمشیر دوبرابر، سه برابر شود!
شمشیر مقتولان است، شمشیر بزرگ کشتار، [تیز شده برای جنگ]
تا قلب‌ها را به‌لرزه در آورده ، تعداد قربانیان را افزایش دهد.
بر هر دروازه‌ای یك شمشیر برای کشتار قرار داده‌ام،
تا مانند صاعقه بدرخشد، در حالی‌که برای قتل عام صیقلی شده است.
به عقب برگرد، به سمت راست و به چپ و به جلو!
و من نیز کف خواهم زد؛
غضب خود را فرو خواهم نشاند!
من، یهوه، سخن گفته‌ام.

محاصره اورشلیم

این نبی عجیب به ایما و اشارات دیگری در برابر مخاطبین خود دست می‌زند بدون آن‌که کلمه‌ای بزبان آورد:

۱۹۶- حزقیال ۴:۱-۳؛۵:۱-۴

[کلام یهوه با این عبارات به من نازل شد]:

«پسر انسان، آجری برداشته، جلوی خود بگذار؛ بر آن شهری نقش کن، اورشلیم را. سپس تو باید آن‌را محاصره نموده، در برابرش برج‌ها ساخته، خاکریز بسازی، اردوهایی نصب کنی و دژکوب‌های ویران کننده در تمام اطراف بنا کنی. سپس تابه‌ای آهنی برداشته، آن‌را طوری قرار بده که گویی یك دیوار آهنی بین تو و شهر است. سپس به‌سوی آن رو کن؛ در حال محاصره شدن است و تو آن را محاصره می‌کنی. این نشانه‌ای برای خاندان اسرائیل می‌باشد...»

نبی یهوه را چون شخصی معرفی می‌کند و کلدانیان مثل وسیله‌ای در دستش می‌باشند. تابه آهنین نشان آن است که هیچ کمکی به‌شهر محاصره شده نخواهد رسید، زیرا خداوند با نگاهی خشمگین بر آن می‌نگرد.

ایما و اشارات ادامه می یابد:

«پسر انسان! تیغی برنده بردار مانند تیغ سلمانی آن‌را به‌کار ببر. آن‌را بر سر و ریش خود بگذران. سپس ترازویی گرفته، موها را تقسیم کن. یك سوم آن‌را در میان شهر بسوزان... ثلث دیگر را در اطراف شهر، با تیغ بزن. ثلث دیگر را در باد پراکنده ساز... سپس اندکی از آن‌را گرفته در دامن ردای خود ببند. از این باقی مانده، باز اندکی بگیر و در میان آتش بینداز تا بسوزد...»

در بین این نمادهای بسیار روشن به آن بخشی که نمایانگر پراکندگی قوم خداوند است توجه شود و بکنار نهادن جزو کوچکی که یهوه آن را پاك نموده و پس از گذراندن از تجربه‌ای سخت و بزرگ، سیر تاریخ را با ایشان از سر خواهد گرفت.

مهاجر

۱۹۷- حزقیال ۱۲:۳-۱۳

کلام یهوه چنین به‌من خطاب شد: «تو پسر انسان، کوله بار یك تبعیدی را ببند و در روز روشن که آنها می‌توانند ترا ببینند مهاجرت کن، در حالی‌که آنان نگاه می‌کنند از جایی‌که هستی به جایی دیگر مهاجرت نما... و در شامگاه مثل یك تبعیدی آنجا را ترك نما. در دیوار سوراخی درست کرده از میانش بگذر. در حالی‌که نگاه می‌کنند بقچهٔ خود را بر دوش گذاشته، در تاریکی خارج شو و صورت خود را بپوشان... زیرا ترا برای خاندان اسرائیل علامتی قرار داده‌ام.»

چنان‌که به‌من گفته شده بود عمل کردم...

صبح روز بعد کلام یهوه به‌من چنین خطاب شد: «پسر انسان، آیا خاندان اسرائیل، این خاندان یاغیان، از تو نپرسیدند که چه می‌کردی؟ به آنها بگو: «من برای شما علامتی هستم.» آنچه کرده‌ام با ایشان کرده خواهد شد؛ آنها به اسارت، و به تبعید خواهند رفت. حاکم آنان بقچه اش را در تاریکی بر دوش گذاشته، خارج خواهد شد. سوراخی برای بیرون بردن او درست خواهد شد؛ او صورت خود را خواهد پوشاند تا نه دیده شود و نه خود سرزمین را ببیند... من دام خود را بر وی انداخته او را در کمند خویش گرفتار خواهم کرد. او را به بابل، به سرزمین کلدانی‌ها خواهم برد، با این‌که آن‌را نخواهد دید، ولی در آنجا خواهد مرد...»

در چارچوب تاریخی این نبوت ر.ك به ۱۷۸. همچنین مطابق ایمان قوانین تثنیه (۱۴۴) حزقیال نبی در تأیید موعظه خویش نشان‌هایی بروز می‌دهد: وی ماجراهای زود رس و قابل رؤیت و بررسی را اعلام می‌دارد. بدین ترتیب شنوندگانش قانع می‌شدند که وی واقعاً به‌نام خداوند سخن می‌گوید.

۲- تغییرجهت کلام: کلام یهوه علیه ملل

از دید حزقیال نبی، نبوکدنصر فقط انتقام خداوند را از اورشلیم باز نمی‌ستاند: روز یهوه همچنین برای تمامی ملل مجاور فرا رسیده است. در اینجا به دو کلام یهوه علیه ملل که شامل صور و مصر می‌شود می‌پردازیم.

گریه بر سقوط صور

در این مویه و مرثیه، با زیبایی ادبی تمام، صور به ناوی بزرگ تشبیه گردیده که در حال غرق شدن است: اشاره کاملاً برازندهٔ پایتخت فنیقیه که قدرت بزرگ دریایی و بازرگانی بوده و در پهنه دریا بر جزیره کوچك صخره‌ای جای گرفته است، می‌باشد.

۱۹۸- حزقیال ۲۷:۳-۹؛ آیه‌های ۲۵-۳۶

صور، تو می‌گفتی: «من یك کشتی هستم در نهایت زیبایی!»
حدود تو در قلب دریاها بود.
آنانی که تورا بنا نمودند،
در زیبایی کامل ساختندت.
همهٔ تخته‌هایت را از صنوبر سنیر ساختند.
سرو آزاد لبنان را گرفتند تا دکل‌ها برای تو بسازند.
از بلندترین بلوط‌های باشان،
پاروهایت را ساختند.
عرشه‌ات را از شمشاد جزایر کتیم که به عاج منبط شده بود ساختند.
برای بادبان‌هایت از کتان قلابدوزی شدهٔ مصری استفاده شد...
و برای پرچمت نیز.
بنفش و قرمز از جزایر الیشه
چادر عرشهٔ ترا شکل داد.
مردان از صیدون و از ارواد
پاروزن‌های تو بودند.
حکمای تو ای صور که در تو بودند، ناخدایان تو بودند.
بزرگان و صنعتگران جبیل آنجا بودند
تا شکاف‌هایت را پر کنند...
در قلب دریاها، توانگر و معزز بودی.
پارو زنانت تو را به آب‌های عظیم بردند،

و باد شرقی تو را در میان دریا شکست.
ثروت‌هایت، کالاهایت، بارت،
کارکنان کشتیت، ملوانانت،
شکاف گیرانت، نمایندگان بازرگانیت،
مردان جنگی‌ات، در روز انهدام تو، در قلب دریاها غرق خواهند شد
سواحل هنگامی‌که فریاد ناخدایانت را بشنوند،
خواهند لرزید.
همهٔ پاروزنان، ملاحان و ناخدایان،
از کشتی‌های خود فرود آمده، در زمین می‌ایستند...
آنها سرودی برای عزا سر داده برایت ماتم خواهند گرفت،
آنها بر تو شیون خواهند نمود:
«کیست مثل صور پر شکوه، در قلب دریاها؟»
هنگامی‌که کالاهایت را تخلیه می نمودی،
قوم‌های بسیاری را سیر می‌گردانیدی.
پادشاهان جهان را به فراوانی اموالت، توانگر می‌ساختی.
اما اکنون در عمق آب‌ها، توسط امواج درهم شکسته شدی.
متاع و تمام جمعیت تو در میانت تلف شد.
جمیع ساکنان جزایر، به سبب تو متحیر گشته،
و پادشاهان ایشان به شدت دهشت زده و پریشان حال گردیده اند.
تجار قوم‌ها بر تو صفیر می‌زنند،
و تو محل دهشت گردیده،
دیگر تا به ابد نخواهی بود!

درباره سقوط مصر

پس از ناو صور، اکنون سخن از درختی غول پیکر است که نماد مصر قدرتمند و فرعون شاه آن است:

۱۹۹- حزقیال ۳۱:۱-۱۲

«ترا در عظمتت با چه مقایسه کنم؟
مسلماً، با یك سرو آزاد لبنان با شاخه‌های جمیل و برگ‌های سایه گستر و قد بلند که سر آن به ابرها می‌بود
آب‌ها او را نمو داد و لجه او را بلند ساخت،
نهرهای آنها به‌هر طرف بوستان آن جاری می‌شد،
و جوی‌های خویش را به طرف همهٔ درختان صحرا روان می ساخت.
از این جهت قد او از جمیع درختان صحرا بلندتر شده،
شاخه هایش زیاده گردید،
و جوانه‌هایش بلند شد.
همهٔ پرندگان آسمان در شاخه‌هایش لانه می‌ساختند؛
تمام حیوانات وحشی در زیر شاخسارهای آن بچه‌هایشان را می‌آوردند؛
جمیع امت‌های عظیم در سایه اش سکنی گرفتند.
در بزرگی خود و در گستردگی شاخه‌هایش خوشنما بود،
چون‌که ریشه‌اش نزد آب‌های بسیار بود.
سروهای آزاد باغ خدا با آن برابری نمی‌توانستند بکنند،
و صنوبرها به شاخه هایش مشابهت نداشت،
و چنارها مثل شاخسارهایش نبود.
هیچ درختی در باغ خدا نمی‌توانست رقیب زیبایی آن باشد.
همهٔ درختان عدن که در باغ خدا بود بر آن حسد می بردند.

بنابراین، یهوه چنین می‌فرماید: «چون‌که قد او بلند شده است و سر خود را در میان ابرها برافراشته و دلش از بلندی‌اش مغرور گردیده است، از این جهت او را به‌دست سرور امت‌ها تسلیم نموده‌ام... غریبان یعنی امت‌های ستم‌کیش او را منقطع کرده، بر روی کوه‌ها پخش نموده‌اند. شاخه‌هایش در جمیع دره‌ها افتاده است. جوانه‌هایش در همهٔ وادی‌های زمین شکسته شده است. جمیع قوم‌های زمین از زیر سایهٔ او بیرون رفته‌اند، همهٔ مرغان هوا بر تنهٔ افتادهٔ او آشیانه گرفته‌اند، و تمامی حیوانات صحرا بر شاخه‌هایش ساکن شده‌اند...»

غرور بیش از حد: گناه قدرتمندان است. در سقوط آنان عدالت الهی دیده می‌شود و تمامی مردم را به فروتنی فرا می‌خواند (مقایسه شود با ۳۱ ،۱۱۵، ۱۳۷) . کتاب دانیال نبی نیز بنوبه خود از این «مثال درخت تنومند» برای انطباق آن با انتیوخوس اپیفان استفاده می‌کند (ر.ك ۳۷۸) . عیسی مسیح نیز همین تصویر را منتهی در دیدی کاملاً متفاوت، ترسیم می‌نماید (متی ۱۳: ۳۱-۳۲ ، مرقس ۴: ۳۰-۳۲)

۳- کلام دلجویی یهوه

حضور یهوه در میان تبعیدیان

حزقیال نبی درباره شکوه خداوندی اندیشه‌ای والا داشت. با نخستین رویای خویش این اندیشه را مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهد. اما این امر، ویژگی مهم دیگری نیز در بردارد: در حالی که خداوند در معبد، جایگاه خویش بر اشعیاء نبی ظاهر می‌گردد، بر حزقیال نبی در سرزمین تبعید ظاهر می‌شود. چگونه بهتر از این می‌توان نشان داد که حضور خداوند وابسته به هیچ مکانی نبوده و در هیچ جا قوم خود را ترک نگفته و با تبعیدیان بابل بسر می‌برد؟

۲۰۰- حزقیال ۱:۱ تا ۲:۲، ۳:۱۰-۱۵

من در میان اسیران نزد نهر خابور بودم. واقع شد که آسمان گشوده گردید و رؤیاهای خدا را دیدم... دست خدا بر من بود، پس نگریستم: اینك باد شدیدی از طرف شمال برمی‌آمد و ابر عظیمی و آتش جهنده و درخشندگی گرداگرش و در میانش چیزی که مثل منظر برنج تابان بود... در میانش، چهار موجود زنده که شبیه به هم بودند، تشخیص دادم. هر یك از آنها چهار رو و چهار بال داشت. پای‌های آنها مستقیم و کف پای آنها مانند کف پای گاو بود و مثل منظر برنج صیقلی درخشان بود. زیر بال‌های آنها از چهار طرف، دست‌های انسانی نمایان بود... روی‌های آنها شبیه روی انسان بود، به طرف راست روی شیر، به طرف چپ روی گاو و سرانجام روی عقاب. بال‌های آنها به طرف بالا گسترده شده بودند: هر یك دو بال داشت که به بال‌های بقیه می پیوست و دو بال دیگر بدن آنها را می‌پوشاند. هر یك از آنها به راه مستقیم می‌رفت، جایی می رفتند که باد آنها را می‌برد و در حین رفتن رو نمی‌تافتند.

در میان این موجودات زنده، مثل اخگرهای آتش افروخته دیده می شد، مثل مشعل‌هایی بود که

در میان آن حیوانات گردش می کرد و درخشان می بود و از میان آتش برق می‌جهید...

در اینجا نبی «اشیاء مدور» متحرک را به دقت بیان می‌کند که همراه «موجودات زنده» بوده اند سپس به بیان بارگاه یهوه می‌پردازد:

بر بالای سرهای آن جانوران نوعی گنبد بود، که مانند بلور می‌درخشید، و به‌شکل طاقی بر بالای سرهایشان در آمده بود؛ در زیر این گنبد بال‌هایشان به‌طرف یکدیگر باز شده بود. در حالی‌که حرکت می‌کردند، صدای بال‌هایشان را می‌شنیدم؛ صدای آن مثل آب خروشان بود. هنگامی‌که ایستادند، بال‌های خود را بهم پیچیدند،...

بر بالای گنبدی که بر سر آنها بود، نوعی تودهٔ یاقوت کبود به چشم می‌خورد. بر روی این توده، چیزی شبیه به تخت و بر روی این شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان بود. نگریستم: از منظر کمر او به طرف پایین، مثل منظر برنج تابان و از منظر کمر او به طرف بالا مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم ، مانند نمایش قوس و قزح که در روز بارانی در ابر می‌باشد. این منظر شباهت جلال یهوه بود...

چون آن‌را دیدم به روی خود در افتادم و آوازی را شنیدم که با من سخن می‌گفت: «پسر انسان، برخیز تا با تو سخن گویم!» چون این را می‌گفت، روح داخل من شده، مرا بر پای‌هایم بر پا نمود و او را که با من تکلم نمود، شنیدم: «پسر انسان! تمامی کلامی را که به تو می‌گویم در قلبت جای بده و آن‌را با دقت هر چه تمام‌تر بشنو. به‌سوی تبعید شدگان یعنی فرزندان قوم خودت برو، با ایشان صحبت کرده ، بگو: «خداوند یهوه چنین می‌گوید» خواه بشنوند، خواه نشنوند...»

آنگاه روح مرا برداشت و هنگامی‌که جلال یهوه از مقام او برخاست، از عقب خود صدای گلبانگ عظیمی را شنیدم: آن صدای بال‌های آن حیوانات بود که به هم می خورد و صدای اشیاء مدور که در پیش روی آنها بود. آنگاه روح مرا برداشت و برد و با تلخی در حرارت روح خود رفتم و دست خداوند بر من سنگین می‌بود. هنگامی‌که به نزد اسیران تل ابیب که در کنار نهر غابور ساکن بودند، رسیدم، در میان ایشان، مدت شش روز، متحیر نشستم...

۱- به کثرت استعمال کنایات و مترادفات که برای اشاره به حقایق غیر قابل بیان است توجه کنید. مفهوم کلی این رویا باید این باشد: حزقیال عرابه جلال خداوندی را می بیند که به سرزمین بیگانه در میان بقایای قوم خود نزول اجلال نموده است. در این تصویر عظیم، خداوند وی را بر رسالت انبیایی به نزد هموطنان تبعیدیش فرا می‌خواند (ر.ک به ۱۸۹).

۲- تصویر ظهور خداوند در رعد در اینجا با دقت کامل آن‌چنان تشریح شده که تجزیه و تحلیل بیشتر دیگر لزومی ندارد. تصورات پیچیده و پر از وسواس حزقیال نبی در بیان این قبیل ترسیمات است. برای روشن شدن بیشتر مطلب می‌توان به بخش‌هایی که قبلاً آورده شده است رجوع کرد (۳۳، ۳۴، ۸۱، ۹۵، ۱۹۳). شرح و تصویر «حیوانات» (موجودات زنده) ممکن است اشارت به «فرشتگان محافظ» آشوری - بابلی داشته باشد (ر.ک ۶).

رستاخیز قوم خدا

اورشلیم تبدیل به ویرانه ای شده، اما نبی از پیش شاهد رستاخیز قوم خدا پس از تجربهٔ تبعید می باشد:

۲۰۱- حزقیال ۳۷:۱-۱۴

دست خداوند بر من فرود آمد و مرا به‌وسیلهٔ روح هدایت کرد و در میان دره‌ای مملو از استخوان قرار داد. مرا به هر طرف آنها گردانید و آنها بی‌نهایت زیاده و بسیار خشك بودند. او مرا گفت: «ای پسر انسان، آیا می‌شود که این استخوان‌ها زنده گردد؟» گفتم: «ای یهوه، تو می‌دانی!» پس مرا فرمود: «پسر انسان! بر این استخوان‌ها نبوت نموده، به اینها بگو: ای استخوان‌های خشك، کلام یهوه را بشنوید! یهوه به این استخوان‌ها چنین می‌گوید: بر شما روحی می‌فرستم تا زنده شوید. مرگ و پی بر شما خواهم نهاد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشاند. سپس به شما روح حیات خواهم داد، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم!»



پس من چنان‌که مأمور شدم، نبوت کردم. و چون نبوت نمودم، آوازی شنیدم و استخوانها به یکدیگر نزدیك شدند. نگریستم: اینك رگ و پی و گوشت به آنها بر آمد و پوست آنها را پوشانید اما هنوز در آنها روح نبود. او مرا گفت؛ «به روح نبوت نما، پسر انسان، به روح بگو: یهوه چنین می‌گوید: ای روح! از بادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم

تا ایشان زنده شوند!» چنان‌که مرا امر فرمود، نبوت نمودم. پس آنها زنده گشته بر پای‌های خود ایستادند- لشکر بی نهایت عظیمی را تشکیل دادند!...

او مرا گفت: «ای پسر انسان! این استخوان‌ها، خاندان اسرائیل می باشند. آنها می گویند: استخوان‌های ما خشك شد و امید ما ضایع گردید و خودمان منقطع شدیم!» به همین دلیل، نبوت نما و به ایشان بگو: یهوه چنین می گوید: قبرهای شما را می گشایم. ای قوم من، شما را از قبرها بیرون می آورم... روح خود را در شما خواهم نهاد تا زنده شوید. شما را در زمین خودتان مقیم خواهم ساخت و خواهید دانست که من یهوه هستم!...»

۱- در متن فوق بازی لغات دائمی بچشم می‌خورد یعنی یك کلمه با معانی مختلف. در زبان عبری باد، روح یهوه (ر.ك به توضیح ۸۹) نفس و جوهر حیات که به انسان جان می‌دهد، همگی اینهامعانی مختلف یك کلمهٔ واحد می‌باشند.

۲- در اینجا سخن از رستاخیز آخرت نیست بلکه صحنه‌ای نمادین در جهت نمایاندن تجدید حیات قوم بنی‌اسرائیل پس از تبعید است. با وجود این، باید توجه داشت که وعدهٔ رستاخیز در کتاب دانیال نبی (۳۸۳) از همین متن حزقیال با توجه به مفهوم دقیق هر کلمه، الهام گرفته شده است.

شبان بنی اسرائیل

یهوه قوم خود را به «حیات باز می‌آورد» و به «محل آسایش» ایشان می‌برد.



۲۰۲- حزقیال ۳۴

کلام یهوه بر من این چنین نازل گشت: «پسر انسان، به ضد شبانان اسرائیل نبوت نما: یهوه چنین می‌گوید: وای بر شما، شبانان اسرائیل!... برهٔ ضعیف را تقویت ننمودی، برهٔ بیمار را معالجه نکردی، بر برهٔ شکسته مرهم نگذاشتی، رانده شده را پس نیاوردی و گمشده را نطلبیدی. با آنان با جور و ستم رفتار نمودی. پس بدون شبان پراکنده شدند و خوراك همهٔ حیوانات

صحرا گردیدند...

... پس من خودم گوسفندان را تفقد کرده، از ایشان مراقبت خواهم نمود. چنان‌که شبان به روز سختی مراقب گلهٔ خود می‌باشد، من نیز گوسفندان خویش را تفقد خواهم نمود. ایشان را از هر جایی که در روز ابر و تاریکی غلیظ پراکنده شده بودند، خواهم رهانید. ایشان را از میان قوم‌ها بیرون آورده، از کشورها جمع خواهم نمود و به زمین خودشان خواهم آورد. ایشان را بر کوه‌های اسرائیل و در وادی‌ها و تمام نقاط مسکونی زمین خواهم چرانید. ایشان را بر مرتع نیکو خواهم چرانید و آرامگاه ایشان بر کوه‌های بلند اسرائیل خواهد بود... گم شده را خواهم طلبید و رانده شده را باز خواهم آورد، شکسته را شکسته بندی نموده و از برهٔ سالم مراقبت خواهم نمود. آنها را در عدالت خواهم چرانید... یك شبان بر ایشان خواهم گماشت که ایشان را بچراند: یعنی بندهٔ خود داود را. اوست که آنها را خواهد چرانید و شبان ایشان خواهد بود. من یهوه، خدای ایشان خواهم بود و بندهٔ من داود در میان ایشان رئیس خواهد بود...

و شما، ای بره‌های من، شما گله‌ای هستید که خواهم چرانید و من خدای
شما می‌باشم- کلام یهوه!»

۱-مقصود از شبانان بنی‌اسرائیل، حکمرانان کشوری و شاه و شاهزادگانند. آنها قوم بنی‌اسرائیل را به ویرانی کشانده بودند و ابداً عدالت را در حق ایشان اجرا نکرده بودند. سازمان و نظام سیاسی بنی اسرائیل مانعی در راه مشیت الهی بود. خداوند آن را برای ابد نابود خواهد کرد و قوم خود را به حکومت الهی ایام کوچ صحرا و دوران داوران رهنمون خواهد شد. فرزند داود فقط نقش یك «تابع» را خواهد داشت. او شاهزاده خواهد بود و نه یك پادشاه. در اینجا نقش مسیحایی با آنچه در اشعیاء نبی در مورد مسیح شاهوار گفته شده است متفاوت است (ر.ك ۱۲۶، ۱۲۷) و تکیه کلام بر سلطنت خود خداوند است.

۲- استعاره «شبان نیکو» در بخش های دیگر عهد عتیق نیز دیده می‌شود (ر.ك به توضیح شماره ۱۰۹) عیسی نیز در مثل‌های خود آن را باز عنوان می‌نماید (متی ۹:۳۶ لوقا ۱۵:۳-۷ و یوحنا ۱۰:۱-۱۷).

تطهیر اسرائیل نوین

قبل از فرا رسیدن این آخرین نجات، در «زمان‌های آخر» خداوند نخست قوم خود را از تمامی گناهان طاهر می‌گرداند:

۲۰۳- حزقیال ۳۶:۱۶-۲۸

کلام یهوه به‌من چنین خطاب شد: «پسر انسان، اعضای خاندان اسرائیل در سرزمین خودشان زندگی می‌کردند، اما آن‌را با رفتار و اعمالشان آلوده ساختند؛... من سپس غضب خود را بر آنان ریختم... آنها را در میان ملت‌ها پراکنده نموده و در کشورهای بیگانه متفرق ساختم. به‌طوری‌که شایستهٔ رفتار و اعمالشان بود بر آنها حکم کردم. و اکنون در میان ملت‌هایی که رفته‌اند نام قدوس مرا بی‌حرمت ساخته‌اند، به‌طوری‌که مردم به آنها می‌گویند: «اینان قوم یهوه هستند، آنها از سرزمین او تبعید شده‌اند.» اما من به اسم قدوس خود توجه نموده‌ام... و بنابراین، به خاندان اسرائیل بگو: «خداوند یهوه این‌را می‌گوید: «خاندان اسرائیل، من این‌را به‌خاطر تو انجام نمی‌دهم، بلکه به‌خاطر اسم قدوسم، که شما در میان ملت‌هایی که رفته‌اید، بی‌حرمت ساخته‌اید. تصمیم دارم قدوسیت نام خود را آشکار سازم... تا ملت‌ها دریابند که من یهوه هستم، هنگامی‌که قدوسیت خود را نسبت به شما در مقابل چشمان آنها نمایان سازم. سپس قصد دارم شما را از میان ملت‌ها برداشته، از همهٔ کشورهای بیگانه جمع کنم، و به سرزمین خودتان به‌خانه باز آورم. بر شما آب پاك خواهم ریخت، و پاك خواهید شد؛ شما را از همهٔ آلودگی‌تان و همهٔ رجاساتتان پاك خواهم نمود. به شما قلبی تازه خواهم داد. قلب سنگی را از بدن‌های شما برداشته در عوض قلبی از گوشت به‌شما خواهم داد. روح خود را در شما نهاده وادارتان خواهم ساخت که قوانین را نگاه داشته و صمیمانه به احکامم احترام گذارید. در سرزمینی که به اجدادتان دادم زندگی خواهید کرد. شما قوم من، و من خدایتان خواهم بود...»

۱- کدام انگیزه است که عمل نجات بخش خداوند را هدایت می‌کند؟ این قسمت را با روایت «خروج» در تاریخ مقدس کهانتی مقایسه کنید (۱۸۷). همه این‌ها بخشش رایگان خداوند و فیضی را که به قوم گناهکارش عطا کرده است برجسته می نمایند. البته نه به خاطر آن‌که سزاوار بوده‌اند. آیا این با ایمان مسیحی درباره نجات و فیض مشابهت ندارد؟ در پیام نجات مسیحایی هوشع نبی و ارمیاء نبی نکیهٔ اصلی بر انگیزهٔ محبت می‌باشد (مقایسه شود با ۱۱۱، ۱۶۱، ۱۶۲).

۲- با انعکاس و طنین وعده عهد نوین در اثر ارمیاء نبی (۱۸۱)، حزقیال نبی به نوبه خود نجات اخلاقی را اعلام می‌دارد که :دربطن وعدهٔ نجات مسیحایی قرار دارد. در اندیشه و تفکرات خدا شناسی کهانتی وی، گناه چون لکه‌ای است که سرزمین مقدس را آلوده ساخته لذا انجام مراسم طهارت و پاکی (پاشیدن آب تطهیر) ضرورت می‌یابد. بر آن وعده، دگرگونی درونی آدمی، به یمن تأثیر روح خداوند اضافه می‌گردد که رعایت احکام تورات را ممکن می‌دارد. ایمان مسیحی درباره فیض خداوندی و تعمید به منزله تحقق این وعده است (ر.ك یوحنا ۳:۳-۵ و رومیان ۷:۱۴ تا ۸:۱۸).

عهد جاودانی

حزقیال به مانند ارمیاء به روشنی عهد نوینی را اعلام می‌دارد:

۲۰۴- حزقیال ۳۷:۲۱-۲۸

خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «بنی اسرائیل را از میان امت‌هایی که به آنان رفته‌اند گرفته، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و به زمین خودشان خواهم آورد... ایشان را از تمامی نافرمانی‌هایی که به‌خاطر آنها خود را گناهکار نموده‌اند، نجات خواهم داد. ایشان را طاهر خواهم ساخت تا قوم من باشند و من خدای ایشان... در زمین که به بندهٔ خود یعقوب دادم و پدران ایشان در آن ساکن می‌بودند، ساکن خواهند شد و ایشان و پسران ایشان پسران پسران ایشان تا ابد درآن سکونت خواهند نمود... با ایشان عهد سلامتی خواهم بست که برای ایشان عهد جاودانی خواهد بود... قدوس خویش را تا به ابدالاباد در میان ایشان قرار خواهم داد... پس چون قدوس من در میان ایشان تا به ابد برقرار بوده باشد، آنگاه امت‌ها خواهند دانست که من یهوه هستم که اسرائیل را تقدیس می‌نمایم...»

۱- تاریخ مقدس کهانتی، در تاریخ سرگذشت آدمی، تحقق نقشه ربانی عهد را نشان می‌دهد (۱۸۴ تا۱۸۸). حزقیال نبی این دید را با اضافه نمودن وعده عهد نوین و جاودانی به موجب گفتار ارمیاء نبی در باب ۳۱ تکمیل می‌نماید (۱۸۱ ر.ک: لوقا ۲۲: ۲۰).

۲- این عهد با حضور خداوند در بین آدمیان مشخص گردیده است (مقایسه شود: ۱۳۳) توجه کنید که حزقیال نبی از مسئله ورود ملل بیگانه به اسرائیل نوین سخنی نمی‌گوید در این مورد، دید او چون اشعیاء نبی دید جهانی نیست.

معبد نوین و سرزمین مقدس نوین

برای آینده، حزقیال نبی در اندیشه یك اسرائیل ایده آل و آرمانی است و از پیش از برای آن قانونی مقرر می دارد که در آن امور روزمره و عملی با وعده‌های آخرت شناسی در هم می‌آمیزد. مطابق روحیه و سرشت وی تمام این مطالب در کتاب او در پرده‌ای از رویا بیان می‌شود که تاریخ آن اواخر تابستان و اوائل پاییز ۵۷۳ ق.م می‌باشد.

۲۰۵- حزقیال ۴۰تا۴۸

در بیست و پنجمین سال تبعیدمان، در آغاز سال، در روز دهم ماه، چهارده سال پس از ویرانی شهر، دست یهوه بر من آمد. در رویایی الهی او مرا با خود به‌سوی سرزمین اسرائیل برده، بر کوهی

بسیار بلند در جنوب که بنظر می‌آمد شهری در آنجا ساخته شده باشد، به‌زمین گذاشت. در مقابل محلی که مرا به آنجا برده بود، مردی را دیدم که به‌نظر می‌آمد از مفرغ ساخته شده باشد. وی ریسمانی کتانی و یك میلهٔ اندازه گیری در دستش داشت و بر دروازه ایستاده بود. آن مرد به‌من گفت: «پسر انسان، با دقت ببین، با تمام گوش‌هایت بشنو و به هر آنچه به‌تو نشان می‌دهم توجه نما، زیرا به اینجا آمده ام تا تو آن‌را ببینی. هر چه می‌بینی به خاندان اسرائیل بگو.»{۴۰:۱-۴}.

حزقیال نبی سپس با دقت تمام معبد جدید را که در رویا می‌بیند تشریح می‌کند و سرانجام یهوه را می بیند که به خانه خویش باز آمده است:

او مرا به‌سوی دروازه، آن‌که رویش به‌طرف شرق بود برد. جلال خدای اسرائیل را دیدم که از شرق می‌آمد، با صدای شبیه به صدای آبهای مواج و زمین از جلال وی درخشید... سپس من خود را بر خاك انداختم.

جلال یهوه از دروازهٔ شرق به معبد رسید. روح مرا بلند کرده، بداخل تالار درونی آورد؛ دیدم که جلال یهوه معبد را پر ساخت. در حالی‌که آن مرد در کنارم ایستاده بود شنیدم که از معبد کسی با من سخن می‌گفت. آن صدا گفت: «پسر انسان، آیا جایگاه تخت مرا، محلی که کف پای خود را بر آن می‌گذارم دیده‌اید؟ اینجا در میان بنی‌اسرائیل برای همیشه زندگی خواهم کرد...» {۴۳:۱-۶}

حزقیال نبی، تشریح خود را ادامه داده و مقررات معبد نوین و نیایش جدید را می‌نویسد. سپس به بیان سرزمین مقدس ایده‌آل و آرمانی می رسد که جای فردوس مانندی است که قوم جدید، یعنی قوم مقدس ساکن آنجا می‌گردند:

آن مرد مرا نزد دروازهٔ معبد آورد. اینك آب‌ها از زیر آستانه خانه به سوی مشرق جاری بود... آن آب‌ها از زیر جانب راست معبد، از طرف جنوب مذبح جاری بود [... سپس] آب نهر زیاده می شد طوری که آبی عمیق شده بود و از آن عبور نتوان کرد. آن مرد به من گفت: «ای پسر انسان، آیا این را دیده‌ای؟» او مرا به کنار نهر برگرداند. بر کنار نهر، از این طرف و آن‌طرف درختان بی‌نهایت بسیار بود. به من گفت: «این آب‌ها به‌سوی ولایت شرقی جاری می شود و در دره فرود می آید تا آب‌ها را شفا دهد... در کنار نهر، در هر دو طرف آن هر قسم درخت میوه که برگ‌های آنها پژمرده نشود و میوه‌های آن لاینقطع خواهد بود، خواهد رویید: هر ماه، درختان میوهٔ تازه خواهند آورد، زیرا که این آب از معبد می‌آید. میوهٔ آنها برای خوراك و برگ‌های آنها به جهت علاج خواهد بود...[۴۷:۱-۱۲].

در خاتمه، حزقیال نبی تقسیم سرزمین نوین موعود را که در میان آن اورشلیم ایده‌آل با دروازه های دوازده گانه قد برافراشته است تشریح می‌کند...

و نام شهر از آن به بعد: «یهوه آنجاست» خواهد بود [۴۸:۳۵].

۱- کوه بلند «کوه مقدس» را بیاد می‌آورد که بنظر می‌رسد طبق برخی آداب و رسوم جایگاه الهی و فردوس نخستین بر فراز آن استقرار داشته است: اورشلیم نوین تصویر زمینی آن است لذا بدین جهت مرکز جهان بشمار آمده است (ر.ك ۱۳۳). اسباب شگفتی نتواند بود که سرزمین مقدس تبدیل به مکانی فردوس گونه گردد.

۲- صحنه دوم درباره غیبت یهوه از معبد است (۱۹۳) و سرانجام به توضیح مربوط به نام شهر مقدس که همان «یهوه آنجاست» می‌رسد.

۳- صحنه سوم اشاره به سرچشمه مقدس معبد یعنی همان چشمه شیلوه دارد (ر.ك ۱۲۳) این «آب زندگانی بخش» سرزمین مقدس را به‌صورت «باغ عدن» در می آورد که میوه‌های آن یادآور درختان فردوس نخستین است (۳). در عهد جدید این آب بصورت فیضی در می‌آید که موجب دگرگونی و تغییر حالت دل و جان می‌گردد (ر.ك به یوحنا۷:۳۸). این صفحات حزقیال نبی یکی از منابع ادبی مکاشفه یوحنای رسول است (مکاشفه ۲۱ و ۲۲:۱-۵) به‌خصوص وقتی که این کتاب اخیر از اورشلیم علوی و آسمانی سخن می گوید.

آخرین نبرد

با وجود این وعده ها، کتاب حزقیال نبی در آینده آخرین حملات دشمن را علیه قوم یهوه یعنی قوم مقدس پیش بینی می‌کند. بنظر می‌رسد که نبی در کتاب خود تمام وحی‌های یهوه را که پیشینیان وی فرا رسیدن قریب الوقوع یك «دشمنی از سوی شمال» را اعلام می‌کردند و بعد رهایی قوم برگزیده را در موعظه مربوط به «زمان‌های آخر» منعکس می‌دارد (ر.ك ۱۳۵، ۱۵۸، ۱۵۹). امکان دارد که به‌طور سرپوشیده مقصودش بابل بوده است.

۲۰۶- حزقیال ۳۸-۳۹

«خداوند یهوه این‌را می‌گوید: «جوج، شاهزادهٔ -رئیس، ماشك، و توبال، من بر ضد تو هستم. ترا برگردانیده، در آرواره‌هایت قلاب خواهم گذاشت، و تو و تمامی لشکرت را بیرون آورده، تمام اسب‌ها و سواران کاملاً مسلح، و همهٔ آن ارتش بزرگ که سپرها و سپرهای کوچك، و شمشیرهای کاری را حمل می‌کنند به پیش خواهم کشید... آماده باش، به‌خوبی مجهز شو، تو و تمام لشکرت و دیگرانی که گردت

جمع شده‌اند، و خود را در خدمت من نگاه دار.

روزهای زیادی تا پیش از آن‌که به‌تو دستور داده شود سپری خواهد شد؛ در سال‌های آخر تو برضد کشوری حرکت خواهی نمود که ساکنان آن در میان اقوام بی‌شمار گرد آمده و از قتل عام رسته‌اند... تو مانند یك طوفان بر آمده و به پیش خواهی رفت و سرزمین را مثل ابری خواهی پوشاند، تو، ارتشت و ملت‌های بسیاری با تو... در ایام بازپسین تو را به زمین خود خواهم آورد تا آن‌که ملت‌ها ، هنگامی‌که ترا ای جوج،برای آشکار ساختن قدوسیتم در برابر چشمان آنان به‌کار برده‌ام، مرا بشناسند [۳۸:۱-۹؛۱۶-۱۷]. خداوند یهوه این‌را می‌گوید: «دربارهٔ تو بود که من درگذشته توسط خادمانم انبیای اسرائیل سخن گفتم، که نبوت نمودند در روزهای قدیم و تهاجم ترا پیشگویی کردند... تو را از اطراف شمال بر آورده، بر کوه‌های اسرائیل خواهم آورد. کمان تو را در دست چپ خواهم شکست و تیرهای تو را از دست راست خواهم افکند. تو و همهٔ افواجت و قوم‌هایی که همراه تو هستند، بر کوه‌های اسرائیل خواهید افتاد. تو را به هر جنس مرغان شکاری و به حیوانات وحشی به جهت خوراك خواهم داد!... و نام قدوس خود را در میان قوم خویش اسرائیل معروف خواهم ساخت ودیگر نمی گذارم که اسم قدوس من بی‌حرمت شود تا امت‌ها بدانند که من یهوه، قدوس اسرائیل می‌باشم!...»

و اما تو ای پسر انسان!... به هر جنس مرغان و به همهٔ حیوانات وحشی بگو: «جمع شوید! بیایید! و نزد قربانی من که آن‌را برای شما ذبح می‌نمایم، فراهم آیید، قربانی عظیمی بر کوه‌های اسرائیل! گوشت آن‌را بخورید و خون بنوشید! گوشت جباران را خواهید خورد و خون رؤسای جهان را خواهید نوشید. و از قربانی که برای شما ذبح می نمایم پیه خواهید خورد تا سیر شوید و خون خواهید نوشید تا مست شوید. بر سفرهٔ من از اسبان و سواران و جباران و همهٔ مردان جنگی سیر خواهید شد- کلام یهوه!»

و من جلال خود را در میان امت‌ها قرار خواهم داد و جمیع امت‌ها داوری مرا که آن‌را اجرا خواهم داشت و دست مرا که بر ایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود. و خاندان اسرائیل از آن روز و بعد، خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان هستم... (۳۹:۳-۷؛۱۷-۲۲)

*۱- **ماشاك و توبال** سرزمینی در نواحی قفقاز و دریای سیاه است. سرزمین ماجوج باید در همان نواحی باشد (مگر آن‌که این نام به‌معنای سرزمین جوج نباشد). جوج، چون نمونه‌ای از فاتحین وحشی است که در آینده‌ای دور دست و نامعلوم موجب بروز آخرین تجربیات بر قوم اسرائیل خواهد بود (اوری).*

۲- جوج، آخرین مظهر قدرت دشمن خداوند و قوم وی است. از موارد مشابه آن در طول تاریخ می‌توان از فرعون در واقعه خروج از

مصر، سناخریب، نبوکدنصر نام برد. بنابراین نجات زمان آخر تحت اشکالی یادآور خروج از مصر (روایت کهانتی ۱۸۷) و شکست سناخریب (۱۳۵تا۱۳۸) می باشد. این آخرین نبرد خداوند برای قومش می‌باشد.

۳- بدین ترتیب برداشتی بزرگ از تاریخ بشری شکل می گیرد: از قرنی به قرنی خداوند و نیروهای دشمن در برابر هم تا پیروزی نهایی خداوند قرار می‌گیرند. این برداشت در مکاشفات هم دیده می‌شود. در عهد جدید، نجات، به‌صورت پیروزی مسیح بر شیطان معرفی می شود (لوقا ۱۱:۱۴-۲۳ ، ۱۰:۱۷-۱۸، ۴:۱-۱۳) که از شروع زندگانی زمینی وی آغاز گردیده و در طول تاریخ کلیسای وی با حملهٔ «ضد مسیح» که معرف شیطان است ادامه می یابد (مکاشفه یوحنای رسول ۲۰:۷-۱۰).

* * *

فصل دوازدهم

در سرزمین تبعید

طی چندین دهه، حیات فکری و مذهبی بنی اسرائیل که دامنهٔ گسترده ای داشت، منحصراً در سرزمین تبعید به بقای خود ادامه داد. حاصل این دوران تجربه، به خداوند گرویدن نخبگان ملی یعنی «بقیت» یهودا بود. دوران تبعید، در میان جمعیت‌های پراکندهٔ ایمانداران، به ویژه در محافل یهودی بابل، دورانی بود سرشار از تفکر، کار و دعا. متون الهام یافته موجود در کتاب مقدس، پژواك این دوران را تا به گوش ما رسانده است.

۱- تغزل مقدس

مرثیه برای اورشلیم

مرثیه سرایی سبك ادبی بود که از روزگاران قدیم در میان بنی اسرائیل مرسوم بوده است (ر.ك. ۶۶،۱۹۸). فاجعهٔ سال ۵۸۶ ق.م. الهام بخش اشعار بسیاری در این سبك بوده است. این اشعار در نوع خود شاهکار غزلسرایی می باشند. بر حسب سنتی یهودی که مورد تأیید کتاب مقدس به زبان یونانی است، این اشعار به قریحهٔ ارمیاء نبی نسبت داده می‌شد.

۲۰۷- مراثی ۴

چگونه طلا، زنگ گرفته و زر خالص منقلب گردیده است!
سنگ‌های قدس به سر هر کوچه ریخته شده است!
پسران گران‌بهای صهیون که به زر ناب برابر می‌بودند،
مثل ظروف سفالین که عمل دست کوزه‌گر باشد شمرده شده‌اند!
شغال‌ها نیز پستان های خود را بیرون آورده، بچه‌های خویش را شیر می‌دهند؛

اما دختران قوم من مانند شترمرغ بیابان بی‌رحم گردیده‌اند:
زبان اطفال شیرخواره از تشنگی به کام ایشان می چسبد؛
کودکان نان می‌خواهند و کسی به ایشان نمی‌دهد...
آه که عصیان قوم من از گناه سدوم زیاده است،
که در لحظه ای واژگون شد و کسی دست بر او ننهاد!...
زنان مهربان، با دست‌های خویش، اولاد خود را می‌پزند:
آنها در هلاکت قوم من غذای ایشان هستند.
یهوه غضب خود را به اتمام رسانیده، حدت خشم خویش را ریخته است،
و آتشی در صهیون افروخته که اساس آن‌را سوزانیده است.
پادشاهان جهان و تمام سکنهٔ زمین باور نمی‌کردند،
که عدو و دشمن به دروازه‌های اورشلیم داخل شود.
به سبب گناه انبیا و گناه کاهنانش
که خون عادلان را در اندرونش ریختند...
یهوه خود، ایشان را پراکنده ساخته و ایشان را دیگر منظور نمی‌دارد.
نه بر کاهنان اعتنایی بود و نه بر مشایخ رأفتی...
مسیح یهوه که نفخهٔ بینی ما می‌بود، در حفره‌های ایشان گرفتار شد،
که دربارهٔ او می گفتیم: «زیر سایهٔ او در میان امت‌ها زیست خواهیم نمود»...

۲۰۸- مرثیه ۱

چگونه شهری که پر از مخلوق بود منفرد نشسته است!
آن‌که در میان امت‌ها بزرگ بود، مثل بیوه زن شده است؛
آن‌که در میان کشورها ملکه بود، خراجگذار گردیده است!
شبانگاه زار زار گریه می‌کند و اشک‌هایش برگونه‌هایش روان می‌شود.
از جمیع دوستدارانش برای وی تسلی دهنده‌ای نیست.
همهٔ دوستانش به او خیانت ورزیده، دشمن او شده‌اند...
اورشلیم در روزهای مذلت و تنگی خویش، بیاد می آورد،

زمانی را که قوم او به دست دشمن می افتاد و برای وی مدد کننده‌ای نبود ،
دشمنانش او را نگریسته، بر انحطاط وی می‌خندیدند...
ای جمیع راه گذریان، ملاحظه کنید و ببینید ،
آیا غمی مثل غم من بوده است که بر من عارض گردیده،
و یهوه در روز حدت خشم خویش مرا به آن مبتلا ساخته است!
آتش از عالم بالا به استخوان‌های من فرستاده، آنها را زبون ساخته است،
دام برای پای‌هایم گسترانیده، مرا به عقب برگردانیده،
و مرا ویران و در تمام روز غمگین ساخته است...
به‌همین دلیل است که می‌گریم و از چشمانم آب می ریزد ،
زیرا تسلی دهنده و تازه کنندهٔ جانم از من دور است.
پسرانم هلاك شده‌اند ، زیرا که دشمن غالب آمده است...
یهوه عادل است، زیرا من از فرمان او عصیان ورزیده بودم.
ای جمیع امت ها بشنوید و غم مرا مشاهده نمایید:
دوشیزگان و جوانان من به اسیری رفته‌اند...
ای یهوه نظر کن زیرا که در تنگی هستم: احشایم می‌جوشد.
و دلم در اندرون من منقلب شده است، چون‌که به شدت عصیان ورزیده‌ام.
در بیرون شمشیر هلاك می‌کند! و در خانه‌ها ، موت!...

بیان سوزناکی بود از درد آدمی. از این روست که مرثیه مزبور در آیین عبادی هفتهٔ مقدس بکار برده می‌شوند.-به اهمیتی که برای ویرانی شهر و معبد، تبعید شاه و پراکندگی قوم، قائل شده است، توجه نمایید: آنچه را که یهوه طی قرن‌ها پدید آورد ، در تمامی جنبه‌های خود به نابودی کشیده شد. علت فاجعه را شاعر به چه نسبت می‌دهد؟ آیا در اینجا پژواکی از موعظهٔ نبوی شنیده نمی‌شود؟

آواز تبعیدیان

در تبعید، اسیران با اندوه به شهر مقدس که آنرا ترك گفته‌اند می‌اندیشند:

۲۰۹- مزمور ۱۳۷:۱-۶

نزد نهرهای بابل، گریه کنان نشسته بودیم...
بربط‌های خود را بر درختان بید آن دیار آویخته بودیم.
آنانی که ما را به اسیری برده بودند از ما سرود خواستند؛
و آنانی که ما را تاراج کرده بودند، شادمانی خواستند: «سرودی از صهیون برای ما بسرایید!»
چگونه سرود یهوه را در زمین بیگانه بخوانیم!
اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم، باشد که دست راست من بخشکد!
اگر تو را به یاد نیاورم، آنگاه زبانم به کامم بچسبد،
اگر اورشلیم را بر همهٔ شادمانی خود ترجیح ندهم!...

به چه دلیل سرایندهٔ این مزمور، به شهر مقدس دلبسته است؟ آیا نمی‌توان این احساس را به دلبستگی مسیحیان به کلیسا نسبت داد؟ چرا؟

بر روی ویرانهٔ ملی

این تفکر و اندیشه بر روی ویرانهٔ ملی به نیایشی پر جوش ختم می‌گردد: رنج دوران حاضر، کوچکترین لطمه‌ای به امید نهفته در قلب بنی‌اسرائیل وارد نیاورده است.

۲۱۰- مزمور ۴۴

ای یهوه! به گوش‌های خود شنیده‌ایم و پدران ما، ما را خبر داده‌اند
از کاری که در روزهای ایشان و در ایام قدیم کرده‌ای!
امت‌ها را بیرون کردی اما ایشان را غرس نمودی، قوم‌ها را تباه کردی اما ایشان را منتشر ساختی.
به شمشیر خود زمین را تسخیر نکردند و بازوی ایشان ایشان را نجات نداد:
بلکه دست راست تو و بازو و نور روی تو، زیرا ایشان را دوست می داشتی...

لیکن تو ما را دور انداخته و تحقیر کردی؛ با لشکرهای ما بیرون نمی آیی؛
ما را از پیش دشمن روگردان ساخته‌ای و خصمان ما برای خویشتن تاراج می کنند.
ما را مثل گوسفندان برای خوراك تسلیم کرده‌ای و ما را در میان امت‌ها پراکنده ساختی.
قوم خود را بی‌بها می فروشی بدون آن‌که از قیمت ایشان نفع ببری؛
ما را نزد همسایگان ما عار گردانیدی، اهانت و سخریه نزد آنانی که گرداگرد مایند.
ما را در میان امت‌ها ضرب‌المثل ساخته‌ای، قوم‌ها سر می‌جنبانند...
ای یهوه، بیدارشو؛ چرا خوابیده‌ای؟ برخیز و ما را تا به ابد دور مینداز؛
چرا روی خود را می پوشانی، آیا ذلت و تنگی ما را فراموش می کنی؟
چرا که جان ما به خاك خم شده است و شکم ما به زمین چسبیده.
به جهت اعانت ما برخیز؛ و به خاطر رحمانیت خود ما را فدیه ده؛

سرایندهٔ مزمور در اینجا از آیین تثنیه الهام می‌گیرد (۱۴۹، ۱۵۲). به تشابه بیان با گفتارهای ارمیاء نبی دقت کنید (۱۷۴، ۱۶۵).

دعایی برای شبان بنی اسرائیل

موضوع یهوه، شبان بنی‌اسرائیل، موضوعی است سنتی (۱۰۹، ۲۰۲) و نقطهٔ شروعی است برای این نیایش تأثر برانگیز:

۲۱۱- مزمور ۸۰:۲-۸؛۱۵-۲۰

ای شبان اسرائیل بشنو، تو که یوسف را مثل گله رعایت می کردی؛
ای که بر کروبیان جلوس نموده‌ای، تجلی فرما به حضور افرایم و منسی؛
توانایی خود را برانگیز و برای نجات ما بیا؛
ای خدای صبایوت، ما را باز آور؛ روی خود را روشن کن تا نجات یابیم؛
ای خدای صبایوت، تا به کی به دعای قوم خویش غضبناك خواهی بود؟
نان ماتم را به‌ایشان خوراندی، و اشك‌های بی‌اندازه بدیشان نوشاندی؛
ما را سخریهٔ همسایگانمان ساختی و دشمنانمان ما را استهزاء می کنند.
ای خدای صبایوت ما را باز آور؛ روی خود را روشن کن تا نجات یابیم؛
ای خدای لشکرها، رجوع کرده از آسمان نظر کن و ببین؛...

دست تو بر مرد دست راست تو باشد و بر پسر آدم که او را برای خویشتن قوی ساخته‌ای!
ما از تو رو نخواهیم تافت، ما را حیات بده تا نام تو را بخوانیم!
ای خدای لشکرها ما را باز آور! روی خود را روشن ساز تا نجات یابیم!

نیایش برای تاك یهوه

موضوع «اسرائیل تاك یهوه» که بارها انبیا آن‌را به‌کار برده‌اند (۱۰۹، ۱۱۹، ۱۵۷) و موضوع «یهوه شبان اسرائیل» در مزمور ۸۰ درهم می‌آمیزد:

۲۱۲- مزمور ۸۰:۹-۱۴؛۱۶-۱۷

تاکی را از مصر بیرون آوردی؛ امتها را بیرون کرده، آن‌را کاشتی.
پیشروی آن‌را وسعت دادی، پس ریشه دوانده، زمین را پر ساخت.
کوه‌ها به سایه‌اش پوشانیده شد و سروهای آزاد خدا به شاخه هایش.
شاخه‌های خود را تا به دریا پهن کرد و فرع‌های خویش را تا به نهر.
پس چرا دیوارهایش را شکسته‌ای که هر رهگذری آن‌را می چیند،
گراز جنگل‌ها آن‌را ویران می‌کند و وحوش صحرا آن‌را می چرند؟...
از این تاك تفقد نما، نهالی که کاشته‌ای!
آنانی که آن‌را بریده، در آتش می سوزانند، از عتاب تو تباه گردند!...

در این نیایش‌ها که به موازات یکدیگر آمده اند، اضطراب، بی صبری و اعتماد درهم آمیخته‌اند و این طرز تفکر دوران تبعید را مشخص می گرداند. پایهٔ امید در اینجا فقط خیال و تصور نبوده بلکه بر وعده‌های الهی و یادآوری ماجراهای گذشته (به ویژه ماجراهای خروج از مصر و ورود به سرزمین کنعان) بنا شده است.

نیایش برای دودمان داود

مایه تعجب است که سلسلهٔ شاهانهٔ برخاسته از داود، در اندیشه و نیایش تبعیدیان جایی ندارد

۲۱۳- مزمور ۸۹:۲؛ ۲۰-۵۲

می‌خواهم رحمت‌های خداوند را تا به ابد بسرایم!
امانت تو را به دهان خود، نسلاً بعد نسل اعلام خواهم کرد!...
در گذشته، در عالم رویا به مقدس خود خطاب کرده گفتی:
«تاج بر مردی زور آور نهادم و برگزیده‌ای از قوم را ممتاز کردم.
بندهٔ خود داود را یافتم و او را به روغن مقدس خود مسح کردم.
دست من با او استوار خواهد شد، بازوی من نیز او را قوی خواهد گردانید.
دشمنی بر او ستم نخواهد کرد و هیچ پسر ظلم به‌او اذیت نخواهد رسانید.
خصمان او را پیش روی وی خرد خواهم نمود و آنانی را که از او نفرت دارند خواهم زد.
امانت و رحمت من با وی خواهد بود و در نام من قدرت او افزوده خواهد شد...
او مرا: «پدر من! خدای من و صخرهٔ نجات من!» خواهد خواند.
من نیز او را نخست‌زادهٔ خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان.
رحمت خویش را برای وی نگاه خواهم داشت تا ابدالاباد و عهد من با او استوار خواهد بود.
نسل او را باقی خواهم داشت تا ابدالاباد و عهد من با او استوار خواهد بود.
اگر پسرانش شریعت مرا ترك کنند و در احکام من سلوك ننمایند...،
آنگاه معصیت ایشان را به عصا تأدیب خواهم نمود و گناه ایشان را به تازیانه‌ها.
لیکن رحمت خود را از او بر نخواهم داشت و امانت خویش را باطل نخواهم ساخت.
عهد خود را نخواهم شکست و آنچه را از دهان صادر شد، تغییر نخواهم داد.
به قدوسیت خود قسم خوردم: آیا می‌توانم به داود دروغ بگویم؟
نسل او باقی خواهد بود تا ابدالاباد و تخت او به‌حضور من مثل آفتاب ...»

لیکن تو مسیح خود را ترك کرده، دور انداخته‌ای و بر او غضبناك شده‌ای!
عهد بندۀ خود را باطل ساخته‌ای و تاج او را بی‌عصمت کرده‌ای!
جمیع حصارهایش را شکسته، قلعه‌های او را خراب نموده‌ای.
همۀ راهگذران او را تاراج می‌کنند و او نزد همسایگان خود عار گردیده است.
دست خصمان او را برافراشته و همۀ دشمنانش را مسرور ساخته‌ای...
جلال او را باطل ساخته و تخت او را به زمین انداخته‌ای.
ایام شبابش را کوتاه کرده و او را به خجالت پوشانیده‌ای.
تا به کی ای یهوه خود را پنهان خواهی کرد؟ و غضب تو مثل آتش افروخته خواهد شد؟...
ای خداوند رحمت‌های قدیم تو کجاست که برای داود به امانت خود قسم خوردی؟
ای خداوند ملامت بندۀ خود را بیاد آور که آنرا از قوم‌های بسیار در سینۀ خود متحمل می‌باشم
دشمنان تو ای یهوه، آثار مسیح تو را ملامت نموده اند!

یادآوری طولانی بود از وحی ناتان نبی (۷۱) در جهت تداوم خاندان داود. این نظریه را با نظریۀ مسیح شاهوار در بیان اشعیاء نبی مقایسه کنید (۱۲۶، ۱۲۷). با دیدن برانداخته شدن مقام شاهی از دودمان داود است که بنی اسرائیل امید خود را به‌سوی مسیح آینده متمایل می‌گرداند.

۲-وحی های نبوتی

طی دوران تبعید، نوشته های انبیاء جمع آوری و نسخه برداری شده، مورد تعمق قرار گرفته‌اند. مؤلفین تحت الهام، مکمل‌هایی بر این نوشته‌ها افزوده، برد آن‌را وسیع تر گرداندند. این صفحات نوین که حاوی اشارات متعددی به اندیشه‌های آن زمان می‌باشند، به‌طور عادی قابل تشخیص هستند. در این زمره است اشاراتی که ویرانی آتی بابل را اعلام می دارند.

هجویه‌ای درباره سقوط شاه بابل

چنین بنظر می‌رسد که این مرثیۀ طنزآمیز، مرگ نبوکدنصر را مورد توجه قرار می‌دهد. با وجود این بعید نیست که آن دربارۀ مرگ سرجون دوم، پادشاه آشور باشد.

۲۱۴- اشعیاء ۱۴:۴-۱۵

چگونه آن ستمکار تمام شد و آن جور پیشه چگونه فانی گردید!
عصای شریران و چوگان حاکمان شکسته شد،
که قومها را به خشم با صدمهٔ متوالی میزد،
و بر امتها به غضب با جفای بی حد حکمرانی می نمود! ...
تمامی زمین آرام شده و ساکت گردیده اند و با شادی ترنم میکنند.
صنوبرها و سروهای آزاد لبنان دربارهٔ تو شادمان شده، میگویند:
«از زمانی که تو خوابیدهای، قطع کنندهای بر ما نیامده است!...»
هاویه از زیر برای تو متحرك است تا چون بیایی تو را استقبال نماید.
مردگان یعنی جمیع بزرگان زمین را برای تو بیدار میسازد.
و جمیع پادشاهان امتها را از کرسیهای ایشان برمیدارد.
جمیع اینها تو را خطاب کرده، میگویند:
«تو نیز مثل ما ضعیف شدهای! و مانند ما گردیدهای!
جلال تو و صدای بربطهای تو به هاویه فرود شده است!
«کرمها زیر تو گسترانیده شده و مورها تو را میپوشانند!...»
درخشان، ای پسر صبح! چگونه از آسمان افتادهای!
ای که امتها را ذلیل میساختی، چگونه به زمین افکنده شدهای!
تو در دل خود میگفتی: «به آسمان صعود نموده،
کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت؛
و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود؛
بالای بلندیهای ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلا خواهم شد!»
لیکن به هاویه، به اعماق حفره، فرود شدهای!...

۱- بسیاری از اصطلاحات از اساطیر فنیقی اقتباس شده است. مثلاً: «درخشان، پسر شفق» عنوانی بود الهی؛ «کوه اجتماع»، کوه مقدس واقع در دورترین نقطهٔ شمال، محلی بود که مجمع شورای الهی در آن برگزار میشد. برای شاعر تحت الهام، اساطیر، استعارههایی

را فراهم می آورد. مکاشفهٔ کتاب‌مقدسی، ستارگان، از الوهیت برخوردار نمی باشند، اما طرز تفکر رایج، آنها را کم و بیش با فرشتگان یکی می داند. هم‌چنین می‌توان گفت که در سنت متأخرین، سقوط فرشتگان نافرمان تحت همان شکلی که در قطعهٔ فوق آورده شده است، مجسم خواهد گردید (مکاشفهٔ یوحنای رسول ۱۲:۱-۱۰). اما در مورد شئول یا هاویه، این همان نامی است که عبرانیان باستان به «اقامتگاه مردگان» اطلاق کرده‌اند که مترادف است با «جهنم» یونانیان.

۲-اتهاماتی را که شاعر علیه قدرت حاکم برمی شمارد، قابل توجه است و آن عبارت می‌باشد از: بی رحمی، زرق و برق و به‌خصوص غروری که در اثر آن سعی می‌کند خود را با خداوند همتا سازد (مقایسه شود با ۵).

* * *